مجموعه آثار ۸۸

سیری در معارف اسلامی (۳۹)



عرفان در سوره یوسف علیه‌السلام

متن سخنرانی‌های استاد حسین انصاریان

بسم الله الرحمن الرحیم

عرفان در سوره یوسف

نویسنده:

حسین انصاریان

ناشر چاپی:

دار العرفان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

عرفان در سوره یوسف

مشخصات کتاب

سرشناسه:انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ -

عنوان و نام پدیدآور:عرفان در سوره یوسف/ مجموعه سخنرانیهای حسین انصاریان؛ ویرایش و تحقیق محسن فیض پور.

مشخصات نشر:قم : دارالعرفان، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری:۵۰۳ ص.

فروست:سیری در معارف اسلامی؛ ۲۹. مجموعه آثار؛ ۸۸.

شابک:۵۵۰۰۰ ریال (شومیز) ؛ ۶۵۰۰۰ ریال: گالینگور: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۵۱-۰

وضعیت فهرست نویسی:فاپا

یادداشت:کتابنامه: ص. [۴۹۹] - ۵۰۳ ؛ همچنین به صورت زیرنویس.

یادداشت:نمایه.

موضوع:انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ - -- وعظ

موضوع:تفاسیر (سوره یوسف)

موضوع:عرفان

شناسه افزوده:فیض پور قمی، محسن، ۱۳۵۳ -، ویراستار

رده بندی کنگره:BP۱۰۲/۳۵/الف۸ع۴ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی:۲۹۷/۱۸

شماره کتابشناسی ملی:۲۰۱۳۸۸۶

ص:۱

اشاره

سخن ناشر

در جهان پرتلاطم امروز، آیات پرشور الهی و کلام روح بخش معصومین و زمزم لایزال معارف شیعه مرهم جان های خسته و سیراب کننده تشنگان هدایت و رهایی جویندگان از ظلمت های نفس است. عالمان دینی و عارفان حقیقی غواصان این اقیانوس بیکران معرفت اند که گوهرهای ناب علوم قرآن و اهل بیت علیهم السلام را به دست آورده و به مشتاقان حقیقت عرضه می نمایند.

در این میان، کرسی منبر و خطابه رسانه دیرپا و سازنده ای است که از دیرباز زمینه ارتباط و انتقال معارف دینی و مکارم اخلاقی را میان عالمان و متعلمان فراهم کرده است و عالمان آگاه و هادیان دلسوز، که عمر خویش را صرف تتبع و تحقیق در آثار علمی شیعه نموده اند، عباد اللّه را به مصداق کریمانه « اُدْعُ إِلىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَهِ وَ اَلْمَوْعِظَهِ اَلْحَسَنَهِ » ، با کلام نغز و لطیف خود به راه سعادت دعوت کرده اند.

مجموعه حاضر، که با عنوان «سیری در معارف اسلامی» در مجلدات مختلف و موضوعات متنوع در اختیار خوانندگان محترم قرار می گیرد، مجموعه مباحث عالمانه و ارزشمند محقق ارجمند حضرت استاد حسین انصاریان، مدظله العالی، است که یکی از عالمان برجسته و میراث داران گوهر سخن در زمان خویش است که استواری کلام و لطافت بیان نافذشان بر اهل نظر پوشیده نیست.

این گنجینه ارزشمند حاصل نیم قرن مجاهدت علمی و تبلیغی حضرت استاد جهت

نشر و ترویج فرهنگ غنی شیعه بر کرسی بحث ونظر می باشد که به منظور پربارتر ساختن محتوای تبلیغ دینی در جامعه و استفاده بیشتر طلاب محترم علوم دینی به زیور طبع آراسته می شود.

در این مجموعه گرانقدر، تلاش شده است با تکیه بر ویرایشی روشمند و دقیق - که شرح آن در یادداشت ویراستار آمده است - ساختار هنرمندانه مباحث و سبک استاد در ارائه سخن از بین نرود، تا ضمن نشرفرهنگ انسان ساز آل اللّه علیهم السلام شیوه منحصر به فرد استاد در تبیین معارف دینی نیز حفظ شده و به مشتاقان ارائه گردد.

مجلّدی که اکنون تقدیم خوانندگان گرامی می شود بیست و نهمین اثر از این مجموعه سترگ و دربردارنده ۲۳ گفتار در باب عرفان در سوره یوسف می باشد که مربوط به سخنرانی های استاد در ماه رمضان ۱۳۷۳ در حسینیه همدانی ها تهران است.

این مکتوب، علاوه بر در برداشتن متن سخنرانی که لاجرم سبک و سیاق متن را نیز گفتاری می سازد، از فواید زیر خالی نیست:

- عنوان بندی مناسب و تفکیک مطالب و موضوعات.

- استخراج مصادر آیات و روایات و ارائه مطالب متنوع دیگر در پی نوشت.

- ذکر نام مستقل برای هر بحث (در انتخاب نام هر مجلد و نیز هر گفتار غلبه موضوع مدنظر بوده است، نه انطباق کامل موضوع و محتوا)

- مجموعه متنوع فهرست ها و. . .

در پایان، با امید به این که این اثر مورد رضایت حضرت حق و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و مقبول نظر مبلغان دینی قرار گیرد، لازم است از استاد انصاریان، دامت برکاته، که این فرصت مغتنم را در اختیار قرار دادند سپاسگزاری نماییم.

مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان

ص:۲۶

پیش گفتار مؤلف

«اَلْحَمدُ لِلّهِ وَ الصَّلاه علیٰ رَسُولِ اللّه وَ عَلیٰ آلِهِ آل اللّه»

پایه گذار منبر و جلسات سخنرانی برای رشد و هدایت جامعه وجود مبارک پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بود. ارزش تبلیغ دین از طریق منبر و جلسات تا جایی بود که خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله تا روز پایان عمرشان با کمال اخلاص به بیان معارف دین پرداختند و در این راه زحمات سنگینی را متحمل شدند. پس از پیامبر، وجود مقدس امیرمؤمنان علیه السلام ادای این تکلیف الهی به عهده گرفتند که بخشی از سخنرانی های آن حضرت در کتاب بی نظیر نهج البلاغه موجود است.

امامان معصوم، به ویژه حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام نیز تا جایی که فرصت در اختیارشان قرار گرفت و مزاحمتی از جانب حکمرانان بنی امیه و بنی عباس برایشان پیش نیامد این مهم را به صورت بیان معارف الهی و رشته های مختلف علوم به صورتی که حجت تا قیامت بر همگان تمام باشد به عهده گرفتند و دیگران را که مورد اعتمادشان در علم و عمل بودند به این مسأله تشویق کردند.

عالمان مخلص و باعمل شیعه برای حفظ دین خدا و تبلیغ معارف الهیه بر اساس قرآن و فرهنگ اهل بیت قرن به قرن تا به امروز که سال ۱۳۸۷ هجری شمسی است این جایگاه عظیم را حفظ کردند؛ شخصیت هایی چون شیخ مفید، شیخ صدوق، شیخ

طوسی، علامه محمدباقر مجلسی، شیخ جعفر شوشتری و در قرن معاصر بزرگانی چون آیت اللّه العظمی بروجردی، آیت اللّه سیدعلی نجف آبادی، آیت اللّه حاج میرزا علی شیرازی، آیت اللّه حاج میرزا علی هسته ای، آیت اللّه حاج میرزا علی فلسفی تنکابنی و. . .

با داشتن مقام مرجعیت و مقام علمی بسیار بالا در ماه رمضان و محرم و صفر به منبر می رفتند و از این طریق دِین خود را به قرآن و اهل بیت ادا می کردند.

این جانب حسین انصاریان که سالیانی از عمرم را در شهر مقدس قم، این آشیانه اهل بیت، نزد بزرگانی از مراجع و اساتید مشغول تحصیل بوده ام، بر اساس وظیفه ای که احساس می کردم رو به جانب تبلیغ و تألیف آوردم و در این راه، فقط توفیق حق رفیق راهم بود. در زمینه تبلیغ بیش از شش هزار سخنرانی در نزدیک به پانصد موضوع مختلف بر پایه قرآن و روایات اهل بیت و تاریخ صحیح و نکاتی از حیات پاکان و اولیای الهی پرداخته ام و امیدوارم تا لحظات پایان عمر هم چنان توفیق ادای این وظیفه را از جانب حق داشته باشم.

مؤسسه دارالعرفان، که در شهر قم در جهت نشر معارف قرآنی و فرهنگ اهل بیت علیهم السلام کارهای مهمی را در سطح جهانی انجام می دهد، بنا گذاشت متن این سخنرانی ها به صورت مکتوب درآید تا در اختیار طلاب حوزه ها و دانشجویان و مردم علاقمند قرار گیرد و این مجموعه که احتمالاً ـ حدود دویست جلد خواهد شد در آینده منبعی برای مبلغان شیعه قرار گیرد. من پس از سپاس از حضرت حق لازم می دانم به خاطر تحقق این مهم از دو فرزندم و جناب آقای پیمان تشکر کنم و از خوانندگان، به خصوص مبلغان گرامی، درخواست دعا نمایم. حال، این شما و این اثر اسلامی که فقط لطف و رحمت حق سبب ظهورش شد.

فقیر: حسین انصاریان

ص :۲۸

۱ خواب حضرت یوسف علیه السلام

اشاره

داستان خواب دیدن حضرت یوسف علیه السلام

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

داستان با عظمت، عبرت آموز، ملکوتی و عرشی وجود مبارک حضرت یوسف علیه السلام در قرآن کریم، با بیان جریان خواب ایشان شروع شده است. قبل از این که نکات بسیار با ارزش این آیه گفته شود، لازم است مقدمه مهمی را از طریق سه آیه دیگر و قطعه بسیار با ارزش عارفانه عنایت کنید.

بشارت در خواب

اما آن سه آیه در سوره مبارکه یونس است. جلد دوم کتاب «برهان» (۱)که در تفسیر قرآن کریم است و تمام آن براساس فرمایش های پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام است و اضافه ای ندارد از شیخ صدوق نقل می کند که ایشان

---

۱ – ۱) – تفسیر البرهان (چاپ اول، موسسه البعثه) : ۵/۴۶؛ بحار الأنوار: ۵۸/۱۹۱، باب ۴۴، حدیث ۶۲؛ «وَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ أَتَی رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْبَادِیَهِ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ أَخْبِرْنِی عَنْ قَوْلِ اللَّهِ الَّذِینَ آمَنُوا وَ کانُوا یَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْری فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ فِی الْآخِرَهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَمَّا قَوْلُهُ لَهُمُ الْبُشْری فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا فَهِیَ الرُّؤْیَا الْحَسَنَهُ تُرَی لِلْمُؤْمِنِ فَیُبَشَّرُ بِهَا فِی دُنْیَاهُ وَ أَمَّا قَوْلُهُ وَ فِی الْآخِرَهِ فَإِنَّهَا بِشَارَهُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَ الْمَوْتِ أَنَّ اللَّهَ قَدْ غَفَرَ لَکَ وَ لِمَنْ یَحْمِلُکَ إِلَی قَبْرِکَ.»

می فرماید:

عرب صحرانشین، بادیه نشین که هم دارای حشم بود، هم دارای جمال، به مدینه می آید و خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله می رسد. عرب صحرانشین، آن هم در صدر اسلام، چقدر زیبا به آیات قرآن وارد بوده است. به پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض می کند:

« أَلاٰ إِنَّ أَوْلِيٰاءَ اَللّٰهِ لاٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ * اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ كٰانُوا يَتَّقُونَ * لَهُمُ اَلْبُشْرىٰ فِي اَلْحَيٰاةِ اَلدُّنْيٰا وَ فِي اَلْآخِرَةِ لاٰ تَبْدِيلَ لِكَلِمٰاتِ اَللّٰهِ ذٰلِكَ هُوَ اَلْفَوْزُ اَلْعَظِيمُ» (۱)

در این آیه، این «لَهُمُ اَلْبُشْرىٰ فِي اَلْحَيٰاةِ اَلدُّنْيٰا» یعنی چه؟ چون صریح قرآن است که می فرماید: برای مؤمنان با تقوا بشارت باد. این بشارت چیست؟ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: این بشارت، رؤیای حسنه یا خواب نیک و صحیح است.

مؤمن باتقوا، برای انعکاس حقایق الهیه، حالت آینه را دارد که طبق روایات ما بسیاری از پیغمبران خدا علیهم السلام حقایق و وحی را از طریق خواب می گرفتند و این « لَهُمُ اَلْبُشْرىٰ» نشان می دهد که این گرفتن حقایق، به پیغمبران اختصاص ندارد، بلکه هر انسان تصفیه شده و پاکی، در عالم رؤیا می تواند با حقایق ارتباط بگیرد، چه در ارتباط با خودش و چه در ارتباط با دیگران.

بشارت بهشت بر متقین

عرب بادیه نشین پرسید: «وَ فِي اَلْآخِرَةِ» چیست؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: وقت

---

۱ – ۱) – یونس (۱۰) : ۶۲ – ۶۴؛ «آگاه باشید! یقیناً دوستان خدا نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند. * آنان که ایمان آورده اند و همواره پرهیزکاری دارند. * آنان را در زندگی دنیا وآخرت مژده و بشارت است [در دنیا به وسیله وحی و در آخرت به خطاب خدا و گفتار فرشتگان] در کلمات خدا [که وعده ها و بشارت های اوست] هیچ دگرگونی نیست؛ این است کامیابی بزرگ.»

ورود به قیامت، بهشت را به او بشارت می دهند؛ یعنی از ابتدای ورود به عالم بعد، خیالش را راحت می کنند که برای تو از اکنون تا ابد، امنیت صد در صد هست.

اگر وجود مبارک حضرت یوسف علیه السلام خواب می بیند و خدا خوابش را در قرآن بیان می کند، از همین قبیل خواب است؛ یعنی جوانی در اوج ایمان و تقوا، آن هم در سنّ کمتر از ده سالگی، به قدری وجود او پاک بود که صریحاً استفاده می شود که خدا در عمق چاه به او رحم کرد و وحی خداوند به او آرامش عجیبی داد.

آنجا ارتباطی با پروردگار برقرار کرد که شنیدنی است. با وجود مقدس حضرت حق گفتاری دارد که قلب را صفا می دهد و روح را نورانی می کند. بنا به فرموده قرآن:

پاکی، صافی و مانند آینه شدن ضمیر انسان، عامل این معناست.

« أَلاٰ إِنَّ أَوْلِيٰاءَ اَللّٰهِ لاٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ» (1)

گاهی همین بشارت در بیداری و به صورت الهام است.

هدایت توسط الهام خدایی

من در سبزوار نزد یکی از اولیای خدا بودم. توانستم ده شب در خدمت ایشان بمانم. ایشان خیلی مشکل به حرف می آمد؛ چون اولیای خدا به این معنا واقف هستند که کم حرفی عامل نجات و سلامت باطن است. کم حرفی انسان را به آینه شدن می کشاند.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرمایند: سلامت ده جزء است، نُه جزء آن در سکوت است. (2)

ص:۳۳

۱- ۱) - یونس (۱۰) : ۶۲؛ «آگاه باشید! یقیناً دوستان خدا نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند.»

۲- ۲) - مجموعه ورام: ۲/۱۱۲، الجزء الثاني؛ وسائل الشيعه: ۱۲/۱۸۵، حديث: ۱۶۰۳۵ - ۱۶۰۳۶؛ «عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ رَفَعَهُ قَالَ يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ تَكُونُ الْعَافِيَةُ عَشَرَةَ أَجْزَاءٍ تِسْعَةٌ مِنْهَا فِي اعْتِزَالِ النَّاسِ وَ وَاحِدَةٌ فِي الصَّمْتِ.» «وَ فِي الْخِصَالِ وَ فِي عُيُونِ الْأَخْبَارِ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام مِنْ عَلَامَاتِ الْفِقْهِ الْعِلْمُ وَ الْحِلْمُ وَ الصَّمْتُ إِنَّ الصَّمْتَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ إِنَّ الصَّمْتَ يَكْسِبُ الْمَحَبَّةَ إِنَّهُ دَلِيلٌ عَلَى كُلِّ خَيْرٍ.»

با این که به زحمت به حرف می آمد، این مطلب را از او شنیدم. شب های عجیبی داشت. من به او خیلی حسرت می خوردم.

ایشان فرمودند: آیت الله حاج شیخ مرتضی حائری، فرزند مرحوم آیت الله العظمی شیخ عبدالکریم حائری (۱)، براساس سابقه ای که با او داشتم، در سفری از

---

۱ - ۱) - آیه اللّه حاج شیخ عبدالکریم حائری (مؤسس حوزه علمیه قم) ایشان در سال ۱۲۶۷ ه. ق در روستای مهرجرد یزد دیده به جهان گشود، در کودکی سالها در مدرسه بزرگ محمد تقی خان یزد به تحصیل علوم دینی پرداخت و در سن ۱۸ سالگی به سرزمین عراق مهاجرت نمود، عبدالکریم ابتدا چند سالی در حوزه علمیه اردکان بود و با نامه ایشان به محضر میرزای بزرگ شیرازی شتافت. ایشان دوازده سال در سامرا در محضر میرزای شیرازی آیه اللّه فشارکی، آیه اللّه محمد تقی شیرازی و آیه اللّه شیخ فضل اللّه نوری به تحصیل علم پرداخت. بعد از رحلت میرزای شیرازی راهی نجف گردید و در آنجا سکونت گزید اما به زودی دریافت که حوزه علمیه کربلا رونق خود را از دست داده بود و هیچ جنب و جوشی در مدرسه های علمیه به چشم نمی خورد، لذا این شهر را انتخاب کرد و اینجا بود که او لقب حائری را برای خود برگزید. (زمین کربلا را حائر می خوانند) ایشان مدتی در حوزه علمیه اراک مشغول بود، ولی به همراه فرزند بزرگش حاج شیخ مرتضی حائری و آیه اللّه خوانساری به شهر قم سفر نمود و با تشکیل جلساتی از علما و بازاریان قم تصمیم گرفت حوزه علمیه قم را مجدداً احیا کند. مرحوم شیخ توانست شاگردان بارزی را به جهان اسلام تقدیم کند. که از میان آنان امام خمینی رحمه الله آیه اللّه گلپایگانی، آیه اللّه اراکی و آیه اللّه مرعشی می باشند. بالاخره ایشان، این شخصیت علمی و الهی در ۸۱ سالگی در سال ۱۳۱۵ شمسی به دیار ابدی شتافت و در جوار حضرت معصومه علیها السلام به آغوش خاک سپرده شد.

سفرهای مشهد، به سبزوار و منزل ما آمدند. او مصرّ بود که حتماً ساعت چهار بعد از ظهر از سبزوار بروند.

گفتم: من نمی گـذارم شـما برویـد، بایـد بمانیـد. گفت: من در قم درس دارم، نمی توانم جلسه درسم را ترک کنم. هر کاری کردم، قبول نکرد که بمانـد. چـاره ای ندیـدم، می گفت: من بی خبر از ایشان به گاراژ مسافرتی اطلاع دادم که بلیط مربوط به ایشان را به کسی دیگر بفروشند. بعد به ایشان گفتم: تشریف نبرید، بلیط شما را فروخته اند.

گفت: نمی شود. گفتم: پس تشریف ببرید، اگر شما را سوار نکردند، برگردید.

رفت و مـدتی بعـد برگشت. او نیز اهل حرف زدن زیاد نبود که گلایه کند که عجب گاراژ داران و بلیط فروشان عهد شـکنی. فقط گفت: مثل این که نشد بروم. اتوبوس رفت.

اتوبوس در راه تصادف کرد و صـندلیی که ایشان قرار بود روی آن بنشـینند با کناری و پشت سـر و جلویی ایشان، در تصادف از بین رفتند. گاهی بشارت به این صورت به انسان می رسد.

«اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ * لَهُمُ اَلْبُشْرىٰ فِی اَلْحَيَاةِ اَلدُّنْيَا وَ فِی اَلْآخِرَةِ لاَ تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اَللّٰهِ ذٰلِكَ هُوَ اَلْفَوْزُ اَلْعَظِيمُ» (۱)

اینـان در اختیـار حضـرت حق هسـتند، همه کاره و اختیاردار آنان اوست. در خواب و بیـداری، از طریق قلب، مغز و تصـمیم ها آنها را یاری می کند.

۱- ۱) - یونس (۱۰) : ۶۳ - ۶۴؛ «آنـان که ایمان آورده انـد و همواره پرهیزکاری دارنـد. * آنان را در زنـدگی دنیا وآخرت مژده و بشارت است [در دنیا به وسـیله وحی و در آخرت به خطاب خـدا و گفتار فرشـتگان] در کلمات خـدا [که وعده ها و بشارت های اوست] هیچ دگرگونی نیست؛ این است کامیابی بزرگ.»

پیدا کردن دل گمشده

اما آن قطعه عارفانه، چقدر زیباست. به اهل دلی از این قبیل گفتند: «رجل فقد قلبه» آیا کسی که دل خود را گم کرده است: «متی یجده» چه وقت می تواند این گم شده را پیدا کند؟

در این عالم هیچ گمشده ای عزیزتر و با ارزش تر از دل نیست، که از دست انسان برود و نفهمد کجا رفت. اگر می فهمید، پس می گرفت. آنهایی که دل را می برند، به این زودی آن را پس نمی دهند. آن کسانی که غارتگر، دزد و وسوسه گر نسبت به قلب هستند، به این راحتی از این گوهر پربهای خزانه حضرت حق دست نمی کشند؛ چون تنها راه نابود کردن انسان، این است که قلب را از او بگیرند. بی دلی در همه احوال خدا با او بود و او نمی دیدش و از دور خدایا می کرد (۱)

چون باید با چشم دل دید. اگر دل نباشد، با چه ببیند؟

گمراهی دل[1]

گمراهی دل (۲)

ص:۳۶

۱- ۱) - حافظ شیرازی.

۲- ۲) - تصنیف غرر الحکم و درر الکلم: ۶۸، الفصل الرابع عشر، حدیث ۹۱۵ - ۹۱۹ القلب المذموم: - انْتِبَاهُ الْعُیُونِ لَایَنْفَعُ مَعَ غَفْلَهِ الْقُلُوبِ. - خُلُوُّ الْقَلْبِ مِنَ التَّقْوَی یَمْلَؤُهُ مِنْ فِتَنِ الدُّنْیَا. - سَمْعُ الْأُذُنِ لَایَنْفَعُ مَعَ غَفْلَهِ الْقَلْبِ. - شَرُّ الْقُلُوبِ الشَّاکُّ فِی إِیمَانِهِ. - عِظَمُ الْجَسَدِ وَ طُولُهُ لَایَنْفَعُ إِذَا کَانَ الْقَلْبُ خَاوِیاً. - مَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ.

آن کسی که دلش گم شده است، از همه عالم، جز آب و علف چیز دیگری نمی تواند ببیند. اگر به رشته های مختلف علمی، ابزاری و صنعتی نیز وصل باشد، فقط برای فراهم کردن آب و علف است.

وقتی دلش را گم کند، به جای یا صمد، یا صنم و به جای آخرت، دنیا می گوید؛ یعنی باطل را به جای حق و نادرستی را به جای درستی می گوید. به جای صراط مستقیم، راه شیطان را می پوید و بر این مطلب نیز اصرار می کند.

تبلیغ سیزده ساله پیغمبر عظیم الشأن اسلام صلی الله علیه و آله کم نبود، ولی مردم مکه، اهل قریش و اقوام پیغمبر صلی الله علیه و آله، عموها، بر باطل خود اصرار داشتند.

« اَلَّذِینَ ضَلَّ سَعْیُهُمْ فِی اَلْحَیاهِ اَلدُّنْیا وَ هُمْ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً» (۱)

می گفتند: کار ما درست و خوب است، اما کار این جادوگر دروغگوی ساحر، خراب است. چرا مصرّ بودند؛ چون دل آنان گم شده بود و وقتی دل گم شود، انسان «کَالْأَنْعامِ» می شود. وقتی،

«لَهُمْ قُلُوبٌ لا یَفْقَهُونَ بِها»

شود، پشت سر آن:

« لَهُمْ أَعْیُنٌ لا یُبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لا یَسْمَعُونَ بِها» (۲)

ص:۳۷

۱- ۱) - کهف (۱۸) : ۱۰۴؛ «[آنان] کسانی هستند که کوششان در زندگی دنیا به هدر رفته [و گم شده است] در حالی که خود می پندارند، خوب عمل می کنند.»

۲- ۲) - اعراف (۷) : ۱۷۹. آنان را دل هایی است که به وسیله آن [معارف الهی را] در نمی یابند، و چشمانی است که توسط آن [حقایق و نشانه های حق را] نمی بینند، و گوش هایی است که به وسیله آن [سخن خدا و پیامبران را] نمی شنوند.»

می شود و «کَالْأَنْعامِ» فقط باطل را می بیند.

پیدا شدن دل گم شده و نزول حق در دل

گفت: کسی که دل خود را گم کرده است، کجا باید آن را پیدا کند؟ این عارف الهی خیلی کوتاه سخن گفته است، ولی سخنش خیلی توضیح دارد. گفت: «اذا نزل الحق فیه»

هنگامی که خدا در آن دل بیاید، دل پیدا می شود؛ چون روزی که سر انسان به سنگ بخورد، وجدانش فریاد بکشد، بیداری برایش بیاید، دل گمشده نیز پیدا می شود. همان دل قائد انسان و کشاننده به طرف حق و خدا می شود.

وقتی خدا در قلب حرّ بن یزید نازل شد، بعد از این نزول همه چیز او عوض شد و حالت صعود پیدا کرد؛ چون هنگامی که خدا در این دل نازل شود، نزول حق در قلب، با صعود او همراه می شود.

بعد پرسید: «متی ینزل الحق فیه» ؟ چه کار باید کرد که خدا در این دل نازل شود؟ چه وقت خدا وارد این دل می شود؟ چقدر زیبا جواب داد، گفت: «اذا ارتحل ما دون الله عنه» زمانی که غیرخدا از دل بار سفر ببندد و بیرون برود؛ یعنی بیگانه برود تا جا برای آشنا باز شود.

اشغال دل توسط بیگانگان

مرحوم ملااحمد نراقی (۱)شعر زیبا و سوزنده ای دارد. من وقتی بچه بودم، می دیدم که قدیمی ها در شب های طولانی می نشستند و این شعر را می خواندند و بلند بلند گریه می کردند. مرحوم نراقی در این شعر می گوید: خدایا! خانه ای در

۱- ۱) - شرح حال ملا احمد نراقی در کتاب مرگ و فرصت ها جلسه ۱۵ آمده است.

وجود من، به نام دل داشتی، این حرف حقی است، امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«قلب المؤمن عرش الرحمن» (۱)« قلب المؤمن حرم الله» (۲)تعبیر مرحوم نراقی خیلی لطیف است. می گوید: من غلط کردم در اول بی شمار اهرمن را راه دادم در حصار (۳)

در جوانی دلم را بردند و بیگانه آمد. بعد با حضرت حق درد دل می کند، می گوید: یک نظر در کار این ویرانه کن دشمن خود را برون زین خانه کن (۴)

من که هر چه داد می کشم، ناله، شکوه و گریه می کنم، نمی توانم. این کار، کار توست که صاحبخانه هستی، بیا خانه ات را از دشمن بگیر. ای صاحب خانه! آخرین دیوارهای خانه تو دارد خراب می شود، دیگر چیزی از آن نمی ماند، بیا او را بیرون کن و خودت دوباره این خانه را بنّایی کن.

ارزش دل در پیشگاه خدا

چه روایت عجیبی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

---

۱ – ۱) – بحار الأنوار: ۵۵/۳۹، باب ۴؛ «کَمَا رُوِیَ أَنَّ قَلْبَ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ وَ رُوِیَ أَیْضاً فِی الْحَدِیثِ الْقُدْسِیِّ لَمْ یَسَعْنِی سَمَائِی وَ لَاأَرْضِی وَ وَسِعَنِی قَلْبُ عَبْدِیَ الْمُؤْمِن.»

۲ – ۲) – بحار الأنوار: ۶۷/۲۵، باب ۴۳، ذیل حدیث ۲۷؛ وَ قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ فَلَا تُسْکِنْ حَرَمَ اللَّهِ غَیْرَ اللَّهِ.»

۳– ۳) – ملا احمد نراقی.

۴– ۴) – ملا احمد نراقی.

«إنَّ اللهَ لا يَنْظرُ إلی صُورکم و اعمالکم»

خدا به صورت، اموال و حتی اعمال شما نگاه نمی کند، بلکه

« إنّما ینظر الی قلوبکم» (۱)خدا متوجه دل شما است که در چه حالی است. این دل است که سحر شما را بیدار می کند که گوشه خلوتی بگیرید و با صاحب دل مناجات کنید. این دل است که چون رقّت دارد، اشک شما را جاری می کند و با این دل است که شما خدا، عبادت، نماز، روزه، پیغمبر صلی الله علیه و آله و آخرت را می خواهید. اگر دل گم شود، دیگر چیزی از این ها را نمی خواهد.

حضرت یعقوب علیه السلام چهل سال به دنبال محبوبش گشت و پیدا کرد. ولی پیدا کردن دل، چهل سال نه، چهار سال نیز لازم ندارد، بلکه شما چهل روز به دنبال دل خود بگرد، آن را پیدا می کنی.

غارتگر دل نیز خیلی زیاد است، اما «اذا نزل الحق فیه» خدا وارد این دل شود، پیدا می شود، چگونه؟ گفت: «اذ ارتحل ما دون الله عنه» غیر خدا باید بار سفر ببندد و برود تا انسان به حقیقت خدا برگردد.

ص:۴۰

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۶۷/۲۴۸، باب ۵۴، ذیل حدیث۲۱؛ «وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِنَّ اللَّهَ لَایَنْظُرُ إِلَی صُوَرِکُمْ وَ أَعْمَالِکُمْ وَ إِنَّمَا یَنْظُرُ إِلَی قُلُوبِکُمْ.» و نیز در غرر الحکم و درر الکلم: ۶۷، حدیث ۹۰۶ و ۹۰۷ - قُلُوبُ الْعِبَادِ الطَّاهِرَهُ مَوَاضِعُ نَظَرِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَمَنْ طَهَّرَ قَلْبَهُ نَظَرَ إِلَیْهِ. - لِیَخْشَعْ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ قَلْبُکَ فَمَنْ خَشَعَ قَلْبُهُ خَشَعَتْ جَمِیعُ جَوَارِحِهِ. و نیز حدیث ۸۹۴ و ۸۹۵ - لَایَصْدُرُ عَنِ الْقَلْبِ السَّلِیمِ إِلَّا الْمَعْنَی الْمُسْتَقِیمُ. - إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَبْداً رَزَقَهُ قَلْباً سَلِیماً وَ خُلُقاً قَوِیما.

شناخت دشمن دل، مقدمه مبارزه

بعـد گفت: «متی ارتحل مادون الله عنه» ؟ چه وقت مادون خـدا این خانه را رها می کند و می رود؟ گفت: «اذا عرف انّ مادون الله عدوّه و حجابه عنه» باید بفهمد که مادون خدا، دشمن و حجاب بین او و پروردگار است. به قدری این فهمیدن ارزش دارد که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«تفکر ساعه خیر من عباده ستین سنه» (۱)اما حضرت یوسف علیه السلام چه شد که این خواب را دید؟ چون دل او نزد خودش بود. در آن دل نیز خدا بود:

« اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ کانُوا یَتَّقُونَ» (۲)

با آن جمال زیبا نه مغرور شد، نه به کسی فخر فروخت، نه منّتی داشت و نه به گناهی آلوده شد. باید به او بشارت دهند.

استفاده پیامبر صلی الله علیه و آله از داستان حضرت یوسف علیه السلام

اصل داستان از بیدار شدن یوسف شروع می شود. آیه خیلی عجیبی است.

« إِذْ قالَ یُوسُفُ لِأَبِیهِ یا أَبَتِ إِنِّی رَأَیْتُ أَحَدَ عَشَرَ کَوْکَباً وَ اَلشَّمْسَ وَ اَلْقَمَرَ

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۶۶/۲۹۲، باب ۳۷ و نیز در الکافی: ۲/۵۵، باب تفکر، حدیث ۳ - ۴؛ «أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ أَفْضَلُ الْعِبَادَهِ إِدْمَانُ التَّفَکُّرِ فِی اللَّهِ وَ فِی قُدْرَتِهِ.» «مُعَمَّرِ بْنِ خَلَّادٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام یَقُولُ لَیْسَ الْعِبَادَهُ کَثْرَهَ الصَّلَاهِ وَ الصَّوْمِ إِنَّمَا الْعِبَادَهُ التَّفَکُّرُ فِی أَمْرِ اللَّهِ عز و جل.»

۲- ۲) - یونس (۱۰) : ۶۳؛ «آنان که ایمان آورده اند و همواره پرهیزکاری دارند.»

رَأَيْتُهُمْ لِی سَاجِدِینَ» (۱)

ترکیب آیه خیلی عجیب است. خود ترکیب ما را به نکات ارزنده آیه هدایت می کند.

اما نکته اول: «اذ» یعنی چه؟ یعنی حبیب من! پیغمبر من! با همه علم، عظمت، معنویت و توان ارزشیی که داری، با توجه به این که از همه انبیا، ملائکه، جنّ و انس افضل هستی، یاد و توجه کن این داستانی که اتفاق افتاده و خودم نیز در این جریان حاضر بودم؛ یعنی این حادثه در تاریخ گم شده است:

« وَ إِنْ کُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ اَلْغَافِلِینَ» (۲)

تو نیز از این حادثه هیچ اطلاعی نداری. این داستان گم شده را که خودم در همه جریانش حضور داشتم، برای تو بگویم و تو نیز به این داستان دقیق توجه کن؛ چون برای شخص تو نیز منفعت دارد. این یک نکته است.

یعنی به قدری این داستان ملکوتی و معنوی بار ارزشی دارد که برای پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز مفید است. این گونه نیست که اگر من برای تو بیان کنم، به تو سود و میوه ای از این شجره طیّبه نرسد، بلکه به وجود مقدس تو نیز نصیب خواهد رسید.

رفاقت و اعتماد پدر و فرزند به یکدیگر [۱]

رفاقت و اعتماد پدر و فرزند به یکدیگر(۳)

۱- ۱) - یوسف (۱۲) : ۴؛ «[یاد کن] آن گاه که یوسف به پدرش گفت: پدرم! من در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه برایم سجده کردند!»

۲- ۲) - یوسف (۱۲) : ۳؛ «و تو یقیناً پیش از آن از بی خبران [نسبت به این بهترین داستان] بودی.»

۳- ۳) - وسائل الشیعه: ۲۱/۳۸۹، باب ۲۲، حدیث ۲۷۳۷۷؛ وصیته صلی الله علیه و آله لعلی علیه السلام: «یا علیّ: حقّ الولد علی والده أن یحسّن اسمه و أدّبه و یضعه موضعا صالحا. و حقّ الوالد علی ولده أن لا یسمّیه بإسمه، و لا یمشی بین یدیه، و لا یجلس أمامه، و لا یدخل معه الحمّام. یا علیّ: لعن اللّه والدین حملا ولدهما ما یلزم الولد لهما من عقوقهما.» عوالی اللآلی: ۱/۲۵۴، حدیث ۱۱؛ «عن النّبیّ صلی الله علیه و آله: اکرموا اولادکم و احسنوا آدابهم.» بحار الأنوار: ۷۱/۸۰، باب ۲، ذیل حدیث ۸۳؛ «وَ قَالَ صلی الله علیه و آله إِذَا نَظَرَ الْوَالِدُ إِلَی وَلَدِهِ فَسَرَّهُ کَانَ لِلْوَالِدِ عِتْقُ نَسَمَهٍ قِیلَ یَا رَسُولَ اللَّهِ وَ إِنْ نَظَرَ ثَلَاثَمِائَهٍ وَ سِتِّینَ نَظْرَهً قَالَ اللَّهُ تَعَالَی أَکْبَرُ.» وسائل الشیعه: ۲۱/۴۸۵، باب ۸۹، حدیث ۲۷۶۵۶؛ «وَ قَالَ صلی الله علیه و آله أَکْثِرُوا مِنْ قُبْلَهِ أَوْلَادِکُمْ فَإِنَّ لَکُمْ بِکُلِّ قُبْلَهٍ دَرَجَهً فِی الْجَنَّهِ مَسِیرَهَ خَمْسِمِائَهِ عَام.»

نکته دوم:

« إِذْ قالَ یُوسُفُ لِأَبِیهِ» (۱)

حضرت یوسف علیه السلام پدر را در نقطه ای از مهربانی، لطف، محبت، عنایت و رفاقت و اتصال به فرزند دید که فضا را برای خودش آزاد مشاهده کرد و درد دل، واقعه ها و پیشامدهای زندگی خود را راحت برای او بگوید.

وای بر آن پدرانی که با فرزندان خود غریبه هستند و وای بر آن فرزندانی که نتوانند با پدر خود حرف بزنند. حضرت یوسف علیه السلام فضا را کاملاً آماده دید که حرفهایش را راحت بزند و از تجربیات پنجاه ساله پدر عالم، آگاه و بصیرش در زندگی استفاده کند.

آیه می خواهد بگوید: ای خانواده ها! پدران! مادران! با فرزاندان خود رفیق، یکی و وصل باشید. رابطه صمیمی داشته باشید. او اگر نتواند با شما ارتباط برقرار کند، به خاطر نیازش بالاجبار می رود و با بیگانه ارتباط می گیرد و در این ارتباط با بیگانه، خدا می داند که چه بلاهایی بر سرش می آید.

حضرت یوسف علیه السلام پدر را نسبت به خودش خیلی نرم، لیّن، خوش اخلاق،

۱- ۱) - یوسف (۱۲) : ۴؛ «[یاد کن] آن گاه که یوسف به پدرش گفت.»

آرام، گوش به حرف، دلسوز و گوش به زنگ دید. درک او این بود که با این پدر خیلی خوب می شود حرف زد.

اعتقاد به خواب پاک و صادق

نکته سوم: خواب ایشان است که در ابتدای سخن بیان شد. چرا بچه ای با این سنّ کم، این حقایق عظیم را در خواب دید؟ ایمان و تقوا او را کمک کرد. عرض کرد:

«يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَباً وَ اَلشَّمْسَ وَ اَلْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ» (۱)

پدر! من یازده ستاره را دیدم. چرا دوبار گفت: «رأیت» ؟

نکته دیگر این آیه این است که حضرت یوسف علیه السلام به خاطر ایمان و تقوا، صد در صد اعتماد داشت که این خواب، خوابی الهی است.

خوش به حال مردمی که به حقیقت شک ندارند؛ به خدا، قیامت، انبیا و اولیا.

این که دوبار می گوید: «رأیت» یعنی پدر! به این خوابم اعتقاد ایمانی و تقوایی دارم.

خوبان به خواب اعتقاد صد در صد دارند که این خواب، پیوندی الهی است.

اعتماد به افراد بصیر

چیزی هست که من نمی دانم، باید برای شما بگویم، چرا؟ چون شما بینا و بصیر هستید. آیه می گوید: جوان ها! در تمام برنامه های خود، به شخص بینا و بصیر مراجعه کنید. او برای شما کار می کند. این نیز نکته ای است که زندگی شما از شخص آگاه و بینا خالی نباشد.

حضرت عبدالعظیم به خدمت امام هادی علیه السلام آمد. امام یعنی بصیرترین

۱- ۱) - یوسف (۱۲) : ۴؛ «پدرم! من در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه برایم سجده کردند!»

و آگاه ترین. عرض کرد: یابن رسول الله! من دینم را برای شما عرض می کنم، شما ببینید که آیا درست است یا نه؟ چون درست و نادرست را شما تشخیص می دهید.

چرا؟ چون یک وقت ما به دینی دیندار نباشیم که در قیامت به خاطر همین دین به جهنم برویم. حضرت فرمودند: بگو؟ حضرت عبدالعظیم نیز گفت. یعنی رهبرش را به گونه ای دید که خیلی راحت می تواند با او حرف بزند. می دانست که این رهبر الهی تمام حرف ها را گوش می دهد، درست ها را امضا و اشتباهات را علاج می کند.

این کار رهبران الهی است.

امام علیه السلام سکوت کرد. حضرت عبدالعظیم بیان کردند. وقتی تمام شد، عرض کرد: یابن رسول الله! نظر شما چیست؟ فرمودند: دینی که تو داری، دین من و همه پدران من است. (۱)

ص:۴۵

۱- ۱) - کمال الدین و تمام النعمه: ۲/۳۸۰؛ «عَنْ عَبْدِ الْعَظِیمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِیِّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَی سَیِّدِی عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام فَلَمَّا بَصُرَ بِی قَالَ لِی مَرْحَباً بِکَ یَا أَبَا الْقَاسِمِ أَنْتَ وَلِیُّنَا حَقّاً قَالَ فَقُلْتُ لَهُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أَعْرِضَ عَلَیْکَ دِینِی فَإِنْ کَانَ مَرْضِیّاً ثَبَتُّ عَلَیْهِ حَتَّی أَلْقَی اللَّهَ عز و جل فَقَالَ هَاتِ یَا أَبَا الْقَاسِمِ فَقُلْتُ إِنِّی أَقُولُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی وَاحِدٌ لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ خَارِجٌ عَنِ الْحَدَّیْنِ حَدِّ الْإِبْطَالِ وَ حَدِّ التَّشْبِیهِ وَ إِنَّهُ لَیْسَ بِجِسْمٍ وَ لَاصُورَهٍ وَ لَاعَرَضٍ وَ لَاجَوْهَرٍ بَلْ هُوَ مُجَسِّمُ الْأَجْسَامِ وَ مُصَوِّرُ الصُّوَرِ وَ خَالِقُ الْأَعْرَاضِ وَ الْجَوَاهِرِ وَ رَبُّ کُلِّ شَیْءٍ وَ مَالِکُهُ وَ جَاعِلُهُ وَ مُحْدِثُهُ وَ إِنَّ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ خَاتَمُ النَّبِیِّینَ فَلَا نَبِیَّ بَعْدَهُ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ وَ إِنَّ شَرِیعَتَهُ خَاتِمَهُ الشَّرَائِعِ فَلَا شَرِیعَهَ بَعْدَهَا إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ وَ أَقُولُ إِنَّ الْإِمَامَ وَ الْخَلِیفَهَ وَ وَلِیَّ الْأَمْرِ بَعْدَهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَیْنُ ثُمَّ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ ثُمَّ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ثُمَّ مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ عَلِیُّ بْنُ مُوسَی ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ ثُمَّ أَنْتَ یَا مَوْلَایَ فَقَالَ علیه السلام وَ مِنْ بَعْدِی الْحَسَنُ ابْنِی فَکَیْفَ لِلنَّاسِ بِالْخَلَفِ مِنْ بَعْدِهِ قَالَ فَقُلْتُ وَ کَیْفَ ذَاکَ یَا مَوْلَایَ قَالَ لِأَنَّهُ لَایُرَی شَخْصُهُ وَ لَایَحِلُّ ذِکْرُهُ بِاسْمِهِ حَتَّی یَخْرُجَ فَیَمْلَأَ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا کَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً قَالَ فَقُلْتُ أَقْرَرْتُ وَ أَقُولُ إِنَّ وَلِیَّهُمْ وَلِیُّ اللَّهِ وَ عَدُوَّهُمْ عَدُوُّ اللَّهِ وَ طَاعَتَهُمْ طَاعَهُ اللَّهِ وَ مَعْصِیَتَهُمْ مَعْصِیَهُ اللَّهِ وَ أَقُولُ إِنَّ الْمِعْرَاجَ حَقٌّ وَ الْمُسَاءَلَهَ فِی الْقَبْرِ حَقٌّ وَ إِنَّ الْجَنَّهَ حَقٌّ وَ النَّارَ حَقٌّ وَ الصِّرَاطَ حَقٌّ وَ الْمِیزَانَ حَقٌّ وَ إِنَّ السَّاعَهَ آتِیَهٌ لا رَیْبَ فِیها وَ إِنَّ اللَّهَ یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ وَ أَقُولُ إِنَّ الْفَرَائِضَ الْوَاجِبَهَ بَعْدَ الْوَلَایَهِ الصَّلَاهُ وَ الزَّکَاهُ وَ الصَّوْمُ وَ الْحَجُّ وَ الْجِهَادُ وَ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْیُ عَنِ الْمُنْکَرِ فَقَالَ عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ علیه السلام یَا أَبَا الْقَاسِمِ هَذَا وَ اللَّهِ دِینُ اللَّهِ الَّذِی ارْتَضَاهُ لِعِبَادِهِ فَاثْبُتْ عَلَیْهِ ثَبَّتَکَ اللَّهُ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ فِی الْآخِرَه.»

سجده با شعور بر حضرت یوسف علیه السلام

نکته دیگر این که «هم» ؛ ضمیر جمع مذکر در « رَأَیْتُهُمْ » ، و « سَاجِدِینَ » نیز جمع مذکر است، نشان می دهد که سجده (۱)این یازده ستاره، خورشید و ماه نیز سجده با شعور بوده است؛ چون ضمایر جمع مذکر مخصوص «ذوی العقول» است؛ یعنی این سجده با کمال آگاهی، به جا، به حق و درست بوده است.

ارزش دهی توبه به توبه کننده[1]

ارزش دهی توبه به توبه کننده (۲)

ص:۴۶

۱- ۱) - الکافی: ۱/۴۴۲، حدیث ۱۱؛ «أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ کَانَ فِی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ثَلَاثَهٌ لَمْ تَکُنْ فِی أَحَدٍ غَیْرِهِ لَمْ یَکُنْ لَهُ فَیْءٌ وَ کَانَ لَایَمُرُّ فِی طَرِیقٍ فَیُمَرُّ فِیهِ بَعْدَ یَوْمَیْنِ أَوْ ثَلَاثَهٍ إِلَّا عُرِفَ أَنَّهُ قَدْ مَرَّ فِیهِ لِطِیبِ عَرْفِهِ وَ کَانَ لَایَمُرُّ بِحَجَرٍ وَ لَابِشَجَرٍ إِلَّا سَجَدَ لَهُ.» بحار الأنوار: ۱۱/۹۳۱؛ «[تحف العقول] عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الثَّالِثِ علیه السلام قَالَ إِنَّ السُّجُودَ مِنَ الْمَلَائِکَهِ لِآدَمَ لَمْ یَکُنْ لِآدَمَ وَ إِنَّمَا کَانَ ذَلِکَ طَاعَهً لِلَّهِ وَ مَحَبَّهً مِنْهُمْ لِآدَمَ.»

۲- ۲) - وسائل الشیعه: ۱۶/ ۷۳ - ۷۵، باب ۸۶، حدیث ۲۱۰۱۴؛ «أَبِی عُبَیْدَهَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام یَقُولُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی أَشَدُّ فَرَحاً بِتَوْبَهِ عَبْدِهِ مِنْ رَجُلٍ أَضَلَّ رَاحِلَتَهُ وَ زَادَهُ فِی لَیْلَهٍ ظَلْمَاءَ فَوَجَدَهَا فَاللَّهُ أَشَدُّ فَرَحاً بِتَوْبَهِ عَبْدِهِ مِنْ ذَلِکَ الرَّجُلِ بِرَاحِلَتِهِ حِینَ وَجَدَهَا.» و حدیث ۲۱۰۲۱؛ «وَ فِی عُیُونِ الْأَخْبَار عن الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَثَلُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَی کَمَثَلِ مَلَکٍ مُقَرَّبٍ وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ عِنْدَ اللَّهِ لَأَعْظَمُ مِنْ ذَلِکَ وَ لَیْسَ شَیْءٌ أَحَبَّ إِلَی اللَّهِ تَعَالَی مِنْ مُؤْمِنٍ تَائِبٍ وَ مُؤْمِنَهٍ تَائِبَهٍ.» و حدیث ۲۱۰۲۲؛ «عَنْ دَارِمِ بْنِ قَبِیصَهَ عَنِ الرِّضَا علیه السلام عَنْ آبَائِهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ کَمَنْ لَاذَنْبَ لَهُ.»

نکته دیگر این که: حضرت یوسف علیه السلام در بیداری ذات برادران را تاریک، ستمگر و ظالم می دید، که حتی تصمیم به قتل حضرت یوسف علیه السلام گرفته بودند. اما در خواب دید که به صورت ستارگان درخشنده اند، خدا می خواهد بگوید: وقتی درِ خانه من توبه کنید، مانند ستارگان درخشنده می شوید. در بیداری، بدن های تاریک شده با عمل فاسد را می دید، اما در خواب - نسبت به آینده - یازده ستاره نورانی.

این مقام توبه است.

بخشی از تعبیر خواب حضرت یوسف علیه السلام

امام باقر علیه السلام می فرمایند: اما خورشید، مادر حضرت یوسف علیه السلام یعنی راحیل (۱)بود؛ یعنی ای مردم! مادر در زندگی، خورشید شماست. شما زمین هستید، بدون

۱- ۱) - النور المبین فی قصص الأنبیاء و المرسلین: ۱۸۲ الباب التاسع؛ «ورد من أن أمه أی أم یوسف قد کانت ماتت فی نفاسها ببنیامین فتزوج یعقوب أختها. و قیل یرید أباه و أمه و کانا حیین عن ابن إسحاق و الجبائی. و قیل إن راحیل أمه نشرت من قبرها حتی سجدت له تحقیقا للرؤیا عن الحسن.» داستان پیامبران یا قصه های قرآن از آدم تا خاتم: ۳۰۴ بخش دهم؛ «(ثعلبی) در عراش گوید: مادر بنیامین در روزی که آنها به دربار یوسف رسیدند از دنیا رفته بود. بنا بر این آن دسته از روایاتی که اشعار دارد پدر و مادر یوسف از کنعان به مصر درآمدند را باید به پدر و خاله او تأویل و تفسیر نمود چرا که در عرف رایج میان عربها خاله را (ام) و مادر می خوانند و مرحوم «طبرسی» عقیده دارد که یعقوب بعد از وفات راحیل خواهر او را به ازدواج خویش درآورد. بعضی نیز مانند اسحاق و جبائی عقیده دارند که پدر و مادر یوسف در زمان حکمفرمایی او بر مصر در قید حیات بودند. گروهی نیز معتقدند که راحیل بخاطر تحقق رؤیای صادقانه یوسف از قبر سر برآورد تا در مقابل فرزندش به نشانه تحیّت و به پاس شکرگزاری از خداوند به سجده درافتد.»

شیر، حالات، گریه ها و ایمان مادر، شما هیچ چیزی نمی شوید.

مـادر این بچهماننـد خورشـید بود که بچه، حضـرت یوسف علیه السـلام شـد. مـادری بـا شـیر، نیت، اراده و عبـادت پـاک و با خلوص، همسـر پیغمبر و مادری که تا زمان آمـدن به مصـر نیز زنـده بود، برخلاف حرف تورات که می گوید: آن موقع ایشان مرده بود.

قمر نیز حضـرت یعقوب علیه السـلام بود. اهل دل حرف جالبی نیز اینجا دارند که تمام جریان حضـرت یوسف علیه السـلام در مجموع، در وجود خود ما نیز هست. حال چه کسـی حضـرت یوسف علیه السـلام این وجود است، چه کسی راحیل، چه کسی حضـرت یعقوب علیه السلام و چه کسانی یازده برادر؟ آن را انشاء الله در مبحث بعد می گویم. (۱)والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۱۲/۲۱۷، باب ۹، قصص یعقوب و یوسف.

۲ صاحب دل

اشاره

درس گرفتن از داستان حضرت یوسف علیه السلام

۲

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۷۳

ص:۵۰

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

استوارترین نکات تربیتی و عظیم ترین مسائل پندآموز، در سوره مبارکه یوسف مطرح است. خداوند متعال با این که داستان های حقیقی فراوانی را در قرآن مجید بیان فرموده است، ولی از این داستان به « أَحْسَنَ اَلْقَصَصِ » تعبیر کرده است.

در پایان داستان می فرماید:

« لَقَدْ کانَ فِی قَصَصِهِمْ عِبْرَهٌ لِأُولِی اَلْأَلْبابِ» (۱)

این داستان و چهره هایی که در این سوره مطرح هستند، پند مهمی برای خردمندان است؛ یعنی به قدری این داستان عظمت دارد که روی حرف من در این داستان با صاحبان مغز، عقل و خرد است و می خواهم عقل شما را رشد داده، آن را به بلوغ برسانم و به نورافکن عظیمی برای شما تبدیل کنم که تا قیامت مسیر زندگی شما را روشن کند.

داستان را از خواب حضرت یوسف علیه السلام شروع می کند. خوابی که خیلی خلاصه در یک آیه مطرح است، ولی همراه با نکات بسیار آموزنده. آیه شریفه حاوی پنج

۱- ۱) - یوسف (۱۲) : ۱۱۱؛ «به راستی در سرگذشت آنان عبرتی برای خردمندان است.»

نکته اعتقادی، تربیتی و عرفانی است.

نکته اول: هدایت از طریق خواب

این گونه خواب ها برای پاکان عالم است که به تعبیر سوره مبارکه یونس (۱): بشارتی از جانب پروردگار برای آنان است. خدا آینده پاکان را در عالم خواب، مانند عالم بیداری، به آنان نشان می دهد و با این گونه خواب ها، قلب آنها را در حالتی قرار می دهد که با صبر، استقامت، مقاومت و پایداری راه خدایی را طیّ کنند و از طریق ایمان نیز به آنها یقین می دهد که به آنچه که به شما نشان داده شده، خواهید رسید.

در کار و اراده خدا، هیچ خللی وجود ندارد. وقتی برای بندگان پاکش تصمیم می گیرد، تصمیم عالمانه، حکیمانه، عادلانه و عاشقانه است و آن تصمیم را تحقّق می دهد، ولی آن کسی که مورد نظر حضرت حقّ است، می داند که برای رسیدن به آن مقصد اعلا، باید سلسله ابتلائاتی را تحمّل کند و از کوره در نرود، خسته نشود و لب به شکایت باز نکند.

نکته دوّم: آمادگی برای تحمل درد و رنج روزگار

چنانچه در بعضی از کتاب ها آمده است: وقتی خوابش را برای پدر گفت، با این که خواب، خواب مثبت، عالی و نشان دهنده درجات آینده حضرت یوسف علیه السلام بود، ولی حضرت یعقوب علیه السلام آه کشید و به فرزندش گفت: برای رسیدن به آن چه که به تو ارائه داده اند، ناچاری که بار سنگینی از ابتلائات و آزمایش های حضرت حق را

۱- ۱) - « لَهُمُ اَلْبُشْرىٰ فِي اَلْحَيٰاةِ اَلدُّنْيٰا وَ فِي اَلْآخِرَةِ لاٰ تَبْدِيلَ لِكَلِمٰاتِ اَللّٰهِ ذٰلِكَ هُوَ اَلْفَوْزُ اَلْعَظِيمُ » «یونس: ۶۴» « أَ كٰانَ لِلنّٰاسِ عَجَباً أَنْ أَوْحَيْنٰا إِلىٰ رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ اَلنّٰاسَ وَ بَشِّرِ اَلَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قٰالَ اَلْكٰافِرُونَ إِنَّ هٰذٰا لَسٰاحِرٌ مُبِينٌ » «یونس: ۲»

تحمل کنی. (۱)خود این حرف نیز به پدرها یاد می دهد که فرزندانشان را برای آزمایش های الهی، آمادگی روحی بدهند و به آنها یاد دهند که خوشی، رفاه و آرامش، همیشگی و دائمی نیست و همواره جاده زندگی سختی، ابتلا، آزمایش و مصیبت دارد.

همچنین در مسیر زندگی، انسان حسود، کینه دار، دشمن و افراد هرزه زیاد است، ولی فرزندان! بیدار باشید که این امور مانع از حرکات شما برای مقاماتی که در علم خدا برای شما قرار داده شده است، نباشد.

نکته سوم: بهترین رابطه پدر و فرزندی

بعد از این که حضرت یعقوب علیه السلام خواب را شنید، به فرزندش هشدار داد. البته این فرزند نیز فرزندی بود که به بصیرت، نبوت، علم و آگاهی پدر، اطمینان کامل داشت و واقعاً این پدر را برای خود، مربی حقیقی می دانست. علاوه بر این که احساس رابطه فرزندی و پدری داشت، قوی تر از آن، احساس رابطه شاگردی و معلمی داشت که اگر پدران بتوانند چنین موقعیتی در خانه برای خودشان به وجود بیاورند که این دو احساس در فرزندشان کار کند؛ هم احساس فرزندی و پدری و هم احساس استادی و شاگردی که برای آنان زنده بماند و قطع نشود. (۲)

ص:۵۳

۱- ۱) - الکافی: ۲/۹۲، حدیث ۱۷ - ۱۸؛ «أَبِی حَمْزَهَ الثُّمَالِیِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مَنِ ابْتُلِیَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ بِبَلَاءٍ فَصَبَرَ عَلَیْهِ کَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ أَلْفِ شَهِیدٍ سَمَاعَهَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ إِنَّ اللَّهَ عز و جل أَنْعَمَ عَلَی قَوْمٍ فَلَمْ یَشْکُرُوا فَصَارَتْ عَلَیْهِمْ وَبَالًا وَ ابْتَلَی قَوْماً بِالْمَصَائِبِ فَصَبَرُوا فَصَارَتْ عَلَیْهِمْ نِعْمَهً.» و نیز در بحار الأنوار: ۵۳/۶۸، حدیث ۲۸؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قِیلَ لَهُ مَنْ أَکْرَمُ الْخَلْقِ عَلَی اللَّهِ قَالَ مَنْ إِذَا أُعْطِیَ شَکَرَ وَ إِذَا ابْتُلِیَ صَبَرَ.»

۲- ۲) - جامع الأخبار: ۱۰۶، الفصل الثانی و ستون فی الاولاد؛ «روی عن النّبیّ صلی الله علیه و آله: انّه نظر الی بعض الاطفال فقال: ویل لاولاد آخر الزّمان من آبائهم! فقیل یا رسول اللّه من آبائهم المشرکین؟ فقال لا، من آبائهم المؤمنین لا یعلّمونهم شیئا من الفرائض و اذا تعلّموا اولادهم منعوهم و رضوا عنهم بعرض یسیر من الدّنیا فأنا منهم بریء و هم منّی براء.» مکارم الاخلاق: ۲۲۰؛ «عن النّبیّ صلی الله علیه و آله نظر الی رجل له ابنان فقبّل احدهما و ترک الآخر. فقال النّبیّ صلی الله علیه و آله فهلّا ساویت بینهما؟ - و قال علیه السلام: اعدلوا بین اولادکم فی السر کما تحبّون ان یعدلوا بینکم فی البرّ.»

بچه ها به این نقطه نرسند که پدر ما، پدر نیست، مگر برای ما چه کار کرده است؟ یا بگویند: از پدر خوشمان نمی آید و نمی خواهیم که او را ببینیم و نسبت به پدر بی تفاوت باشند و او را دشمن خود بدانند، ولی حضرت یعقوب علیه السلام در این خانه کاری کرده بود که نه تنها در حضرت یوسف علیه السلام، بلکه در بقیه فرزندان نیز، هم رابطه پدر و فرزندی زنده بود و هم رابطه شاگردی و معلّمی، البته این رابطه در حضرت یوسف علیه السلام خیلی زنده تر بود. علتش این بود که حضرت یوسف علیه السلام از اول در راه زندگی با بینایی قدم گذاشت و اجازه نداد که بین او و این حقیقت حجابی پدید بیاید.

نکته چهارم: امکان پاکی در سنین کم

اشاره

خواب را به این گونه پاکان ارائه می دهند. حضرت یوسف علیه السلام خیلی پاک بود، تا جایی که پروردگار در قرآن از او به «صدّیق» تعبیر کرده است. البته اگر شما این سوره را دقت کنید، نزدیک به بیست مقام معنوی را برای حضرت یوسف علیه السلام در سن ده سالگی بیان می کند. البته امیرالمؤمنین علیه السلام نیز روز بعثت پیامبر سیزده ساله بودند. (۱)

ص:۵۴

۱- ۱) - الفصول المختاره: ۲۷۸ - ۲۷۳؛ «ابْنُ عَائِشَهَ مِنْ طَرِیقِ أَحْمَدَ بْنِ زَکَرِیَّا قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ بُعِثَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ عَلِیٌّ علیه السلام ابْنُ عَشْرِ سِنِینَ وَ قُتِلَ عَلِیٌّ وَ لَهُ ثَلَاثٌ وَ سِتُّونَ سَنَه.» «وَ رَوَی قَتَادَهُ عَنِ الْحَسَنِ وَ غَیْرِهِ قَالَ کَانَ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ وَ هُوَ ابْنُ خَمْسَ عَشْرَهَ سَنَهً أَوْ سِتَّ عَشْرَه.»

همه روایات نوشته اند (۱): اولین کس از زنـان که به پیغمبر صـلی الله علیه و آله ایمان آورد، (۲)حضرت خدیجه علیها السلام بـود و از مردان امیرالمـؤمنین علیـه السـلام - بـا ایـن کـه بچـه سـیزده سـاله را مرد نمی گوینـد و نوجـوان می گوینـد - ولی امیرالمؤمنین علیه السلام در آن سن، رجل کامل بود.

رجل کامل چه کسی است؟ کسی که عقلش به بلوغ رسیده باشد، نه شهوتش.

خیلی ها شـصت سال دارنـد، ولی هنوز بالغ فکری نیسـتند و فقط در شـهوت بالغ شـده انـد و راه همان شـهوت و شـکم را طی کردند و می خواهند خوش بگذرانند.

شصت یا هفتاد سال دارند، ولی اسـلام آنها را بالغ نمی داند؛ چون اسـتطاعتی که در اسلام مطرح است، استطاعت عقلی است. اولین مردی که به پیغمبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد، حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بود. بچه نبود.

۱- ۱) - تفسیر القمی: ۱/۳۷۸، میلاد النبی الأعظم صلی الله علیه و آله.

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۱۶/۱، باب ۵، حدیث ۲؛ «ابْنَ عَبَّاسٍ یَقُولُ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنَ الرِّجَالِ عَلِیٌّ علیه السلام وَ مِنَ النِّسَاءِ خَدِیجَهُ علیه السلام.» الفصول المختاره: ۲۶۶؛ «مِنْ طَرِیقِ سَعِیدِ بْنِ أَبِی عَرُوبَهَ قَالَ سَمِعْتُ قَتَادَهَ یَقُولُ أَوَّلُ مَنْ صَلَّی مِنَ الرِّجَالِ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ.» الفصول المختاره: ۲۷۸؛ «وَ قَوْلِهِ صلی الله علیه و آله لَقَدْ صَلَّتِ الْمَلَائِکَهُ عَلَیَّ وَ عَلَی عَلِیٍّ سَبْعَ سِنِینَ وَ ذَلِکَ أَنَّهُ لَمْ یَکُنْ أَحَدٌ مِنَ الرِّجَالِ یُصَلِّی غَیْرِی وَ غَیْرِه.» بحار الأنوار: ۳۸/۲۴۳، باب ۶۵؛ «وَ مِنَ الْمُسْنَدِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ أَوَّلُ مَنْ صَلَّی مَعَ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله بَعْدَ خَدِیجَهَ عَلِیٌّ علیه السلام وَ قَالَ مَرَّهً أَسْلَم.»

دلایل قبول ایمان از صبیّ

بحث است که ایمـان طفـل سیزده سـاله قبول است یا نه؟ دلایل زیادی را اقامه می کننـد که قبول است؛ یکی این که حضـرت یحیی پنج ساله بود که به مقام نبوت نایل شد:

« وَ آتَیْنٰاهُ اَلْحُکْمَ صَبِیًّا» (۱)

«صبیّ» یعنی بچه. بچه پنـج سـاله به قـدری لیـاقت عقلی داشت که مـا مقام نبوت را به او مرحمت کردیم. (۲)یا به قدری رشد عقلی حضرت عیسی علیه السلام بالا بود که تا به دنیا آمد، به یهودیان فلسطین فرمود:

« إِنِّی عَبْدُ اَللّٰهِ آتٰانِیَ اَلْکِتٰابَ وَ جَعَلَنِی نَبِیًّا» (۳)

ص:۵۶

۱- ۱) - مریم (۱۹) : ۱۲؛ «و به او در حالی که کودک بود، حکمت دادیم.»

۲- ۲) - الکافی: ۱/۳۸۳، حدیث ۷ - ۸ حدیث ۷؛ «عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ قَالَ رَأَیْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام وَ قَدْ خَرَجَ عَلَیَّ فَأَخَذْتُ النَّظَرَ إِلَیْهِ وَ جَعَلْتُ أَنْظُرُ إِلَی رَأْسِهِ وَ رِجْلَیْهِ لِأَصِفَ قَامَتَهُ لِأَصْحَابِنَا بِمِصْرَ فَبَیْنَا أَنَا کَذَلِکَ حَتَّی قَعَدَ فَقَالَ یَا عَلِیُّ إِنَّ اللَّهَ احْتَجَّ فِی الْإِمَامَهِ بِمِثْلِ مَا احْتَجَّ بِهِ فِی النُّبُوَّهِ فَقَالَ وَ (آتَیْنٰاهُ اَلْحُکْمَ صَبِیًّا إِذٰا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِینَ سَنَهً) فَقَدْ یَجُوزُ أَنْ یُؤْتَی الْحِکْمَهَ وَ هُوَ صَبِیٌّ وَ یَجُوزُ أَنْ یُؤْتَاهَا وَ هُوَ ابْنُ أَرْبَعِینَ سَنَهً.» حدیث ۸؛ «قَالَ عَلِیُّ بْنُ حَسَّانَ لِأَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام یَا سَیِّدِی إِنَّ النَّاسَ یُنْکِرُونَ عَلَیْکَ حَدَاثَهَ سِنِّکَ فَقَالَ وَ مَا یُنْکِرُونَ مِنْ ذَلِکَ قَوْلَ اللَّهِ عز و جل لَقَدْ قَالَ اللَّهُ عز و جل لِنَبِیِّهِ ص (قُلْ هٰذِهِ سَبِیلِی أَدْعُوا إِلَی اَللّٰهِ عَلیٰ بَصِیرَهٍ أَنَا وَ مَنِ اِتَّبَعَنِی) فَوَ اللَّهِ مَا تَبِعَهُ إِلَّا عَلِیٌّ علیه السلام وَ لَهُ تِسْعُ سِنِینَ وَ أَنَا ابْنُ تِسْعِ سِنِینَ.»

۳- ۳) - مریم (۱۹) : ۳۰؛ «نوزاد [از میان گهواره] گفت: بی تردیـد من بنـده خـدایم، به من کتاب عطا کرده و مرا پیامبر قرار داده است.»

« جَعَلَنِی * » را با فعل ماضـی ذکر کرد؛ من پیغمبر شدم و در دنیا آمدم و مرا پیغمبر قرار دادند، نه این که قرار خواهند داد. آن کسـی که حضـرت عیسی علیه السلام را بدون داشتن پدر، در رحم حضرت مریم علیها السلام به وجود می آورد، همانجا با او با وحی تماس می گیرد و او را به مقام نبوت انتخاب می کند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«کنت نبیّاً و آدم بین الماء و الطین» (۱)خدا هنوز بنا نداشت که انسان را خلق کند، من نبی شدم. این مقامات انسان است.

نکته پنجم: بلوغ عقلی، مقدم بر بلوغ جسمی [۱]

نکته پنجم: بلوغ عقلی، مقدم بر بلوغ جسمی(۲)

حضـرت یوسف علیه السـلام در بلوغ عقلی بود و کسـی که در بلوغ عقلی باشـد، در بلوغ قلبی نیز هست؛ چون عقل و قلب دو رشته اتصال بین انسان و حضرت حق هستند.

این دو رشـته، هر مقدار قوی تر باشد، گیرندگی فیوضاتش از پروردگار قوی تر خواهد بود. ای خاک ره تو خطّه خاک پاکی ز تو دیده عالم پاک

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۱۶/۴۰۲، باب ۱۲، حدیث ۱؛ «. . . وَ إِنْ خُلِقَ آدَمُ علیه السلام مِنْ طِینٍ فَإِنَّهُ خُلِقَ مِنَ النُّورِ قَوْلُهُ کُنْتُ نَبِیّاً وَ آدَمُ بَیْنَ الْمَاءِ وَ الطِّینِ وَ إِنْ کَانَ آدَم أَوَّلَ الْخَلْقِ فَقَدْ صَارَ مُحَمَّدٌ قَبْلَهُ قَوْلُهُ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنِی مِنْ نُورٍ وَ خَلَقَ ذَلِکَ النُّورَ قَبْلَ آدَمَ بِأَلْفَیْ أَلْفِ سَنَةٍ وَ إِنْ کَانَ آدَمَ علیه السلام أَبُو الْبَشَرِ [آدَمُ علیه السلام أَبَاالْبَشَرِ] فَمُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله سَیِّدُ النُّذُر. . .» بحار الأنوار: ۱۸/۲۷۸، باب ۲، ذیل حدیث ۳۸؛ «کُنْتُ نَبِیّاً وَ آدَمُ بَیْنَ الْمَاءِ وَ الطِّینِ أَوْ بَیْنَ الرُّوحِ وَ الْجَسَدِ.»

۲- ۲) - تفسیر العیاشی: ۱/۱۵۵، حدیث ۵۲۱؛ «عن ابن سـنان قال قلت لأبی عبد اللَّه علیه السـلام متی یدفع الی الغلام ماله، قال اذا بلغ و اونس منه رشد. و لم یکن سَفِیهاً أَوْ ضَعِیفاً.»

ای بر سرت افسر لأمرک زیب برِ تو قبای لولاک (۱)

تلاش مردان خدا در رساندن انسان به مقام واقعی خود

به خدا قسم در این عالم چیزی شگفت انگیزتر از مقام انسان نیست. خدا می داند که در این خلقت چه کار کرده و چه ساخته است و چه ظرفیتی به این موجود داده است. انبیا هر وقت نگاه می کردند که مردم مقامات خود را با سنگ گناه از دست داده اند، خدا می داند که چه خون دلی می خوردند.

حرص می خوردند تا انسان را به آن مقام واقعی خود برگردانند، تا جایی که خدا به پیغمبر صلی الله علیه و آله می گوید: تو وظیفه نداری که تا سر حدّ جان دادن به دنبال هدایت بشر بدوی. تو از جانت داری مایه می گذاری؟ (۲)چون ایشان مردم گناهکار را نگاه می کرد، نفس گیر می شد که خدا این ها را چه موجود باارزشی ساخته و این ها با دست خودشان چه بلایی به سر خود درمی آورند.

می دیدند مردم دچار «نکس» شده اند، لغتی است که در قرآن آمده است و غیر از «نکث» است که به معنای «عهد شکنی» است. «نکس» یعنی به جای این که به جانب حضرت حقّ بروند، حرکت را برعکس کرده، با سر، به سرعت، طرف اعماق جهنّم حرکت می کنند. مردم نمی فهمیدند که کجا دارند می روند، اما پیغمبر صلی الله علیه و آله می فهمیدند.

تسلیت خدا بر پیامبر صلی الله علیه و آله

چنان از غصّه گلوگیر می شدند که می خواستند جان بدهند. خدا کراراً او را تسلی

۱- ۱) - غروی اصفهانی.
۲- ۲) - « فَلَعَلَّکَ بٰاخِعٌ نَفْسَکَ عَلیٰ آثارِهِمْ إِنْ لَمْ یُؤْمِنُوا بِهٰذَا اَلْحَدِیثِ أَسَفاً » «کهف: ۶»

می داد تا آخر آیه ای نازل شد که:

« إِنَّکَ لاٰ تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لٰکِنَّ اَللّٰهَ یَهْدِی مَنْ یَشٰاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ» (۱)

تو می خواهی همه را هدایت کنی، اما حبیب من! من هدایت را اجباری و در دست تو قرار نداده ام، بلکه:

« وَ مٰا عَلَی اَلرَّسُولِ إِلاَّ اَلْبَلاٰغُ اَلْمُبِینُ» (۲)

تو فقط به مردم بگو، اگر قبول کردند:

« طُوبیٰ لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ» (۳)

و اگر قبول نکردند:

« حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ یَصْلَوْنَهٰا فَبِئْسَ اَلْمَصِیرُ» (۴)

وضع سه گانه قلب و نتایج آن

۱ - قلب دنیازده

این روایت چقدر زیباست:

« اذا وضعت القلب عند الدنیا خاب» (۵)

۱- ۱) - قصص (۲۸) : ۵۶؛ «قطعاً تو نمی توانی هر که را خود دوست داری هـدایت کنی، بلکه خـدا هر که را بخواهد هدایت می کند؛ و او به هدایت پذیران داناتر است.»

۲- ۲) - عنکبوت (۲۹) : ۱۸؛ «و بر عهده پیامبر جز رساندن آشکار [پیام وحی] نیست.»

۳- ۳) - رعد (۱۳) : ۲۹؛ «برای آنان زندگی خوش و با سعادت و بازگشتی نیک است.»

۴- ۴) - مجادله (۵۸) : ۸؛ «دوزخ برای آنان کافی است، در آن وارد می شوند، و بد بازگشت گاهی است.»

۵- ۵) - این جمله کلاـم عرفاست ولکن احادیثی در این زمینه وارد شـده است: مسـتدرک الوسائل: ۱۲/۴۰، حدیث ۱۳۴۶۰ - ۱۳۴۶۱؛ «عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام فِی قَوْلِهِ تَعَالَی إِلَّا مَنْ أَتَی اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ قَالَ هُوَ الْقَلْبُ الَّذِی سَلِمَ مِنْ حُبِّ الدُّنْیَا.» «دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ، عَنْهُمْ علیه السلام عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ مَنْ أَحَبَّ الدُّنْیَا ذَهَبَ خَوْفُ الْآخِرَهِ مِنْ قَلْبِهِ وَ مَا آتَی اللَّهُ عَبْداً عِلْماً فَازْدَادَ لِلدُّنْیَا حُبّاً إِلَّا ازْدَادَ اللَّهُ عَلَیْهِ غَضَباً.»

زمانی که دل را فقط به دنیا سپردی و نگاه تو از طریق قلب، فقط به دنیا معطوف شد، ضرر می کنی. همین نگاه قرآن است:

« إِنْ هِیَ إِلاّ حَیاتُنَا اَلدُّنْیا» (۱)

به چنین انحراف شدید فکریی دچار شدی که به تعبیر قرآن: روی زندگی خود مهر زدی که زندگیی جز این زندگی دنیا نیست:

« وَ ما یُهْلِکُنا إِلاَّ اَلدَّهْرُ» (۲)

وقتی که می میریم، در همین دنیا می میریم و نابود می شویم و تمام می شود. اگر این گونه به دنیا دل دادید که بگویید: زندگی فقط همین دنیا، ابزار، خورد و خوراک، خواب و شهوت است، ضرر می کنی.

خودت چه کسی هستی؟ تو که فقط بدن نیستی، همه واقعیت، دل توست:

«اذا وضعت قلبک عند الدنیا خاب»

وقتی دل را در چارچوب دنیا کشیدی و نگذاشتی از این دایره و فضا بیرون برود، آن دل ضرر می کند. چه ضرری؟ اگر اینجا بیدار شدی و فهمیدی که ضرر کردی، باز مقداری قابل جبران است. اما اگر مرگ گریبانت را گرفت و به آن طرف کشید، آنجا دیگر هیچ ضرری قابل جبران نیست.

ص:۶۰

۱- ۱) - انعام (۶) : ۲۹؛ «و [زمانی که در دنیا بودند] گفتند: جز این زندگی دنیای ما زندگی دیگری نیست.»

۲- ۲) - جاثیه (۴۵) : ۲۴؛ «و ما را فقط روزگار هلاک می کند.»

۲ – قلب آخرتی

«و اذا وضعت قلبک عند الآخره ذاب» (۱)اما اگر با مطالعه، گوش دادن به حرف انبیا و یافتن آیات قرآن، فهمیـدی که زندگی این دنیـا موقتی است و چنـد روزی بیش نیست، این چنـد روزه را بایـد مطابق با طرح مولا از حلال به دست بیاوریم و مصـرف کنیم؛ همه همّ و غمت را برای آخرت بگـذاری؛ چون قرآن، آخرت را به تو نشان می دهـد که پاکان در آخرت این نعمت ها را در بهشت دارند:

« أَنَّ لَهُمْ جَنّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهارُ» (۲)

آن گاه نیروی تو برای آخرت صرف می شود.

۳ – قلب طیب و پاک

«و اذا وضعت قلبک عند المولی طاب» (۳)اگر دلت را از دنیا و آخرت بیرون بردی و به دست صاحبدل دادی، گفتی:

محبوب من! خـانه ای که تو ساختی و صاحب اول و آخرش نیز تویی، ما هیـچ کاره هستیم و تو همه کاره ای، دل ما را تحویل بگیر؛ چون دل باید از ماسوی الله پاکیزه شود.

ص:۶۱

۱- ۱) – از کلام عرفا می باشد.

۲- ۲) – بقره (۲) : ۲۵؛ «که بهشت هایی ویژه آنان است که از زیرِ [درختانِ] آن نهرها جاری است.»

۳- ۳) – از کلام عرفا می باشد.

تحویل دل به صاحب دل

امام حسین علیه السلام در دعای عرفه می فرمایند: (۱)مرا به جایی برسان که تو برای من اختیار کنی، من دیگر خودم صاحب اختیار نباشم. نگویم این یا آن را می خواهم، تو به جای من انتخاب کنی.

وقتی سحرگاه بیدار می شویم، قبل از این که اهل خانه بیدار شوند، در خلوت سحر که خدا برای آن خیلی ارزش قائل است، این را از خدا بخواهیم. در قرآن از سحرِ سحرخیزان چندین بار حرف زده و فرموده: برای اینان پاداشی گذاشته ام که از همه مخفی است و هیچ کس نمی داند:

«فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (۲)

کسی خبر ندارد که من برای سحرخیزان چه پاداشی مقرر کرده ام.

در آن خلوت سحر، مانند انبیا و اولیا، دل را به صاحبش بسپار، بگو: خدایا! من هیچ کاره ام، تو دل مرا در اختیار بگیر. خدا گوش می دهد. تمام اولیای خدا از همین گدایی ها به ولایت رسیدند.

به حضرت موسی علیه السلام می فرماید: (۳)

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۹۵/۲۲۶، باب ۲، دعای عرفه؛ «إِلَهِی حَقِّقْنِی بِحَقَائِقِ أَهْلِ الْقُرْبِ وَ اسْلُکْ بِی مَسْلَکَ أَهْلِ الْجَذْبِ إِلَهِی أَغْنِنِی بِتَدْبِیرِکَ لِی عَنْ تَدْبِیرِی وَ بِاخْتِیَارِکَ عَنِ اخْتِیَارِی وَ أَوْقِفْنِی عَلَى مَرَاکِزِ اضْطِرَارِی.»

۲- ۲) - سجده (۳۲) : ۱۷؛ «پس هیچ کس نمی داند چه چیزهایی که مایه شادمانی و خوشحالی آنان است به پاداش اعمالی که همواره انجام می داده اند، برای آنان پنهان داشته اند.»

۳- ۳) - النور المبین فی قصص الأنبیاء و المرسلین: ۳۰۴ الفصل التاسع؛ «عن أبی جعفر علیه السلام قال مکتوب فی التوراه التی لم تغیر أن موسی علیه السلام سأل ربه فقال یا رب أقریب أنت منی فأناجیک أم بعید فأنادیک فأوحی الله عز و جل إلیه یا موسی أنا جلیس من ذکرنی فقال موسی فمن فی سترک یوم لا ستر إلا سترک قال الذین یذکروننی فأذکرهم و یتحابون فی فأحبهم فأولئک الذین إذا أردت أن أصیب أهل الأرض بسوء ذکرتهم فدفعت عنهم بهم.»

می دانی در دل چنین شخصی چه چیزی می ریزم؟ بالاترین مایه در این عالم را در این ظرف می ریزم و آن عشق به خودم است که لذت مناجات با خودم را بر او روز افزون می کنم؛ چون او دارد می گوید: تو دل مرا ببر.

تسلیم دلهای طیب به امر خدا

به حضرت عیسی بن مریم علیهما السلام گفتند: (۱)همیشه پیاده به این طرف و آن طرف می روی و گاهی سوار مرکب می شوی. تو با این عظمت، از پروردگار بخواه مرکبی به تو بدهد. فرمود: من خجالت می کشم از خدا چیزی را بخواهم که در خدمت او قرار بگیرم. هر چه او می خواهد، من فقط تسلیم هستم، چیزی نمی خواهم.

حضرت یوسف علیه السلام با آن بلوغ عقلی، قلب را به دست خدا داده بود و خدا در این قلب، اول این بشارت و خواب را ریخت. به او ارائه کرد که ای یوسف! چنین آینده ای در انتظار تو است که خورشید، ماه و یازده ستاره در برابر تو خاکسار هستند. گرت سلطنت فقر ببخشد ای دل کمترین مُلک تو از ماه بود تا ماهی (۲)

۱- ۱) - إرشاد القلوب إلی الصواب: ۱/۱۵۷، الباب الثامن و الأربعون؛ «فإنه کان یقول خَادِمِی یَدَایَ وَ دَابَّتِی رِجْلَایَ وَ فِرَاشِیَ الْأَرْضُ وَ وِسَادِیَ الْحَجَرُ وَ دِفْئِی فِی الشِّتَاءِ مَشَارِقُ الْأَرْضِ وَ سِرَاجِیَ الْقَمَرُ وَ إِدَامِیَ الْجُوعُ وَ شِعَارِیَ الْخَوْفُ وَ لِبَاسِیَ الصُّوفُ وَ فَاکِهَتِی وَ رَیْحَانَتِی مَا أَنْبَتَتِ الْأَرْضُ لِلْوُحُوشِ وَ الْأَنْعَامِ أَبِیتُ وَ لَیْسَ مَعِی شَیْءٌ وَ أُصْبِحُ وَ لَیْسَ لِی شَیْءٌ وَ لَیْسَ عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ أَحَدٌ أَغْنَی مِنِّی.»

۲- ۲) - حافظ شیرازی.

سلطنت فقر؛ یعنی سلطنت گدایی؛ یعنی هیچ چیزی ندارم، همه چیزم تویی و انتخاب و اختیار من نیز با توست.

قرار دادن مُلک خدا در اختیار او

روزی هارون الرشید به حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام عرض کرد: (۱)حدود فدک را به من بگویید که به فرماندار مدینه دستور دهم تا به شما پس دهند، فرمود: حدود فدك از جایی که آفتاب طلوع می کند تا جایی است که غروب می کند. تو مُلک ما را خبر نداری که چه ملکی است.

خیلی از جوانان مؤمن و چهره های برجسته مدینه، به پیغمبر صلی الله علیه و آله پیغام دادند:

اگر می خواهید دختر بزرگوارتان را شوهر بدهید، اجازه بفرمایید تا ما به خواستگاری بیاییم. حضرت فرمود: اجازه خواستگاری دخترم با خداست. او باید برای من داماد انتخاب کند، نه من.

جبرییل آمد، عرض کرد: خدا می فرماید: یا رسول الله! من در مجلسی با حضور جبرئیل، میکائیل و اسرافیل، این ها را شاهد عقد گرفتم که خودم حضرت زهرا علیها السلام

---

۱ - ۱) - بحار الأنوار: ۴۸/۱۴۵- ۱۴۴، باب ۶، حدیث ۲۰؛ الانتصار، عاملی: ۷/۳۰۳ «أَنَّ هَارُونَ الرَّشِيدَ كَانَ يَقُولُ لِمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ خُذْ فَدَكاً حَتَّى أَرُدَّهَا إِلَيْكَ فَيَأْبَى حَتَّى أَلَحَّ عَلَيْهِ فَقَالَ عليه السلام لَاآخُذُهَا إِلَّا بِحُدُودِهَا قَالَ وَ مَا حُدُودُهَا قَالَ إِنْ حَدَّدْتُهَا لَمْ تَرُدَّهَا قَالَ بِحَقِّ جَدِّكَ إِلَّا فَعَلْتُ قَالَ أَمَّا الْحَدُّ الْأَوَّلُ فَعَدَنُ فَتَغَيَّرَ وَجْهُ الرَّشِيدِ وَ قَالَ إِيهاً قَالَ وَ الْحَدُّ الثَّانِي سَمَرْقَنْدُ فَارْبَدَّ وَجْهُهُ قَالَ وَ الْحَدُّ الثَّالِثُ إِفْرِيقِيَةُ فَاسْوَدَّ وَجْهُهُ وَ قَالَ هِيهِ قَالَ وَ الرَّابِعُ سِيفُ الْبَحْرِ مِمَّا يَلِي الْجُزُرَ وَ إِرْمِينِيَةُ قَالَ الرَّشِيدُ فَلَمْ يَبْقَ لَنَا شَيْءٌ فَتَحَوَّلَ إِلَى مَجْلِسِي قَالَ مُوسَى قَدْ أَعْلَمْتُكَ أَنَّنِي إِنْ حَدَّدْتُهَا لَمْ تَرُدَّهَا فَعِنْدَ ذَلِكَ عَزَمَ عَلَى قَتْلِهِ.» «وَ فِي رِوَايَةِ ابْنِ أَسْبَاطٍ أَنَّهُ قَالَ أَمَّا الْحَدُّ الْأَوَّلُ فَعَرِيشُ مِصْرَ وَ الثَّانِي دُومَةُ الْجَنْدَلِ وَ الثَّالِثُ أُحُدٌ وَ الرَّابِعُ سَيْفُ الْبَحْرِ فَقَالَ هَذَا كُلُّهُ هَذِهِ الدُّنْيَا فَقَالَ ع هَذَا كَانَ فِي أَيْدِي الْيَهُودِ بَعْدَ مَوْتِ أَبِي هَالَةَ فَأَفَاءَهُ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ بِلَا خَيْلٍ وَ لا رِكابٍ فَأَمَرَهُ اللَّهُ أَنْ يَدْفَعَهُ إِلَى فَاطِمَةَ.»

را برای حضرت علی علیه السلام عقد کرده ام. (۱)

پیوند خوردن با صاحبان اختیار

۱ - همسر خواهی

به شخصی لاابالی گفتم: آیا ازدواج کردی؟ گفت: آری. گفتم: آیا همسرت نیز مانند تو است؟ گفت: نه، او مرا از آن حال درآورد. اهل نماز، روزه و خمس کرد، آرام و وقار پیدا کردم.

گفتم: چه کسی این زن را به تو داد؟ گفت: مادر، پدر و خواهرانم که نمی توانستند چنین همسری برایم پیدا کنند، خودم به حرم حضرت رضا علیه السلام رفتم، گفتم: آقا! کسی نیست که برای من همسر خوب بگیرد، من از شما می خواهم. این همسر را به

۱- ۱) - إرشاد القلوب إلی الصواب: ۲/۲۳۲؛ «وَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ خَطَبَ جَمَاعَهٌ مِنَ الْأَکَابِرِ وَ الْأَشْرَافِ فَاطِمَهَ علیه السلام فَکَانَ لَایَذْکُرُهَا أَحَدٌ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِلَّا أَعْرَضَ عَنْهُ فَقَالَ أَتَوَقَّعُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ فَإِنَّ أَمْرَهَا إِلَی اللَّهِ تَعَالَی. قَالَ سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ الْأَنْصَارِیُّ لِعَلِیٍّ علیه السلام خَاطِبِ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله فِی أَمْرِ فَاطِمَهَ علیه السلام فَوَ اللَّهِ إِنِّی مَا أَرَی أَنَّ النَّبِیَّ یُرِیدُ لَهَا غَیْرَکَ فَجَاءَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ إِلَی رَسُولِ اللَّهِ فَتَعَرَّضَ لِذَلِکَ فَقَالَ لَهُ النَّبِیُّ کَأَنَّ لَکَ حَاجَهً یَا عَلِیُّ فَقَالَ أَجَلْ یَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ هَاتِ قَالَ جِئْتُ خَاطِباً إِلَی اللَّهِ وَ إِلَی رَسُولِ اللَّهِ فَاطِمَهَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ فَقَالَ النَّبِیُّ مَرْحَباً وَ حُبّاً وَ زَوَّجَهُ بِهَا فَلَمَّا دَخَلَ الْبَیْتَ دَعَا فَاطِمَهَ علیه السلام وَ قَالَ لَهَا قَدْ زَوَّجْتُکِ یَا فَاطِمَهُ سَیِّداً فِی الدُّنْیَا وَ أَنَّهُ فِی الْآخِرَهِ مِنَ الصَّالِحِینَ ابْنَ عَمِّکِ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ فَبَکَتْ فَاطِمَهُ حَیَاءً وَ لِفِرَاقِ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ لَهَا النَّبِیُّ مَا زَوَّجْتُکِ مِنْ نَفْسِی بَلِ اللَّهُ تَعَالَی تَوَلَّی تَزْوِیجَکِ فِی السَّمَاءِ و کان جبرائیل علیه السلام الخاطب و الله تعالی الولی و أمر شجره طوبی فنثرت الدر و الیاقوت و الحلی و الحلل و أمر الحور العین فاجتمعن فلقطن فهن یتهادینه إلی یوم القیامه و یقلن هذا نثار فاطمه فلما کان لیله زفافها إلی علی کان النبی قدامها و جبرائیل عن یمینها و میکائیل عن شمالها و سبعون ألف ملک خلفها یسبحون الله تعالی و یقدسونه إلی طلوع الفجر.»

واسطه حضرت به من دادند.

۲ – دل سپاری به اهل بیت و ازدواج

تاجری به پسر درس خوانده در خارج خود گفت: می خواهم برای تو عروسی بگیرم. به پدر گفت: فقط دختر خارجی می خواهم. گفت: در ایران، در میان اقوام و خانواده های تاجران دخترهای خیلی خوبی هست. پسر گفت: یا دختر خارجی، یا ازدواج نمی کنم. چند ماه، پدر و مادر نگران بودند.

این تاجر به یکی از رفقایش این مشکل را گفت که من خانواده متدینی هستم، همگی اهل نماز هستیم و این اولین پسر من است، نمی دانم چرا این انحراف را پیدا کرده است، می گوید: فقط زن خارجی می خواهم. او گفت: پسرت را به دکتر ببر، او روانی شده است. دکترش را نیز من سراغ دارم و آن حضرت رضا علیه السلام است. بگذار امام رضا علیه السلام به او جهت دهد.

می گفت: بلیط گرفتیم و رفتیم. یکی از کشیک های حرم با این تاجر رفیق بود، گفت: فردا غبارروبی حرم است و حرم خلوت است. ما حق داریم چند نفر را با خود ببریم، برای تو و پسرت کارت می گیرم، بیایید. بعد از غبار روبی، نبات، گرد تبرّک از روی قبر مطهّر و پارچه سبز از روی حرم را تقسیم می کنند، آن را نیز برای تو می گیرم.

می گفت: رفتیم. غبار روبی تمام شد، پارچه سبز، نبات و مقداری گرد حرم را آوردند، میان این گرد، کاغذ کوچکی مچاله شده بود. پسرم باز کرد، دید دختری هجده ساله نوشته است: یابن رسول الله! من دیپلمه و خوش چهره هستم، اما تنها مانع من در این دوره و زمانه در ازدواج، شغل پدرم است. پدرم را دوست دارم، پدر مظلوم و با ادبی است، ولی چون رفته گر شهرداری است، کسی نمی آید که با من ازدواج کند. پدرم جهیزیه نمی تواند تهیه کند. من باید بمانم؟ شما برای ازدواج من

فکری کنید.

پسر به پدر گفت: این دختری که آدرسش در این کاغذ است را می خواهم ببینم.

پدر گفت: باشد، برویم. خانه دختر در محله خواجه ربیع، از این خانه های خشتی و گلی کوچک بود. در زدیم، در را باز کردند، درون خانه رفتیم. گفتیم: شما دختری به این نام دارید. ما از تهران آمده ایم. پسر مرا ببین، برود با دختر شما صحبت کند، اگر همدیگر را قبول کردند، دختر شما را برای پسرم بگیرم. امام رئوف این داماد را برای شما فرستاده است. مگر دختر درد خود را به طبیب نگفته است؟

باز کنندگان واقعی گره ها

حضرت یوسف علیه السلام حرفش را به چه کسی زد؟ به ما یاد می دهد که حرف را کجا ببرید؟ نزد هر کسی درد دل نکنید که سفره دل خود را باز کنید. سفره دل را همه جا نمی شود باز کرد. با هر کسی هر حرفی را نزنید. (۱)خدا چه نعمت هایی را در کنار ما گذاشته است و فرموده که درد خود را به این ها بگویید. این ها از جانب من مأمورند که دردها را دوا کنند و بار رنج را از روی دوش شما بردارند و گره زندگی شما را باز کنند. گر می پذیری خسته، ما سخت خسته ایم ور می پذیری دلشکسته، ما دلشکسته ایم

* * * لطف الهی به منِ خوار و زار

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص:۶۷

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۷۱/۱۷۸ - ۱۷۷، باب ۱۱؛ «قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ لَاتُطْلِعْ صَدِیقَکَ مِنْ سِرِّکَ إِلَّا عَلَی مَا لَوِ اطَّلَعَ عَلَیْهِ عَدُوُّکَ لَمْ یَضُرَّکَ فَإِنَّ الصَّدِیقَ قَدْ یَکُونُ عَدُوَّکَ یَوْماً مَا.» «قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام جُمِعَ خَیْرُ الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ فِی کِتْمَانِ السِّرِّ وَ مُصَادَقَهِ الْأَخْیَارِ وَ جُمِعَ الشَّرُّ فِی الْإِذَاعَهِ وَ مُوَاخَاهِ الْأَشْرَار.» بحار الأنوار: ۷۲/۶۸، باب ۴۵؛ «عَنِ الرِّضَا علیه السلام قَالَ لَایَکُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِناً حَتَّی یَکُونَ فِیهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ سُنَّهٌ مِنْ رَبِّهِ وَ سُنَّهٌ مِنْ نَبِیِّهِ وَ سُنَّهٌ مِنْ وَلِیِّهِ فَالسُّنَّهُ مِنْ رَبِّهِ کِتْمَانُ سِرِّهِ قَالَ اللَّهُ عز و جل « عَالِمُ الْغَیْبِ فَلاَ یُظْهِرُ عَلَی غَیْبِهِ أَحَداً إِلاّ مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ» . . . »

۳ رؤیای صادقانه

اشاره

ارتباط خواب با عالم بیداری۳

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۷۳

ص:۷۰

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

ظهور شخصیت، عظمت و کرامت وجود مبارک حضرت یوسف علیه السلام با خواب صادقانه و رؤیایی حقیقی شروع شد. این گونه خواب ها که مانند بیداری است، ویژه پاکان عالم است.

خواب حضرت ابراهیم [۱]

خواب حضرت ابراهیم (۱)

کتاب خدا نه تنها این خواب را از ایشان نقل می کند، بلکه خوابی را نیز از جدّ او،

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۱۲/۱۲۳، باب ۶، قصه الذبح و تعیین الذبیح، حدیث ۱؛ «عَلِیِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِیهِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام عَنْ مَعْنَی قَوْلِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله أَنَا ابْنُ الذَّبِیحَیْنِ قَالَ یَعْنِی إِسْمَاعِیلَ بْنَ إِبْرَاهِیمَ الْخَلِیلِ وَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَمَّا إِسْمَاعِیلُ فَهُوَ الْغُلَامُ الْحَلِیمُ الَّذِی بَشَّرَ اللَّهُ بِهِ إِبْرَاهِیم فَلَمّا بَلَغَ مَعَهُ اَلسَّعْیَ قالَ یا بُنَیَّ إِنِّی أَری فِی اَلْمَنامِ أَنِّی أَذْبَحُکَ فَانْظُرْ ما ذا تَری قالَ یا أَبَتِ اِفْعَلْ ما تُؤْمَرُ وَ لَمْ یَقُلْ لَهُ یَا أَبَتِ افْعَلْ مَا رَأَیْتَ سَتَجِدُنِی إِنْ شاءَ اَللّٰهُ مِنَ اَلصّابِرِینَ) فَلَمَّا عَزَمَ عَلَی ذَبْحِهِ فَدَاهُ اللَّهُ بِذِبْحٍ عَظِیمٍ بِکَبْشٍ أَمْلَحَ یَأْکُلُ فِی سَوَادٍ وَ یَشْرَبُ فِی سَوَادٍ وَ یَنْظُرُ فِی سَوَادٍ وَ یَمْشِی فِی سَوَادٍ وَ یَبُولُ وَ یَبْعَرُ فِی سَوَادٍ وَ کَانَ یَرْتَعُ قَبْلَ ذَلِکَ فِی رِیَاضِ الْجَنَّهِ أَرْبَعِینَ عَاماً وَ مَا خَرَجَ مِنْ رَحِمِ أُنْثَی وَ إِنَّمَا قَالَ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ لَهُ کُنْ فَکَانَ لِیُفْتَدَی بِهِ إِسْمَاعِیلَ فَکُلُّ مَا یُذْبَحُ بِمِنًی فَهُوَ فِدْیَهٌ لِإِسْمَاعِیلَ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ فَهَذَا أَحَدُ الذَّبِیحَیْنِ.»

حضرت ابراهیم علیه السلام نقل می کند که این انسان والای ملکوتی در آن خواب، می بیند در کنار کعبه معظمه، فرزند با کرامت و دلبندش را برای خدا قربانی می کند.

وقتی بیدار می شود، یقین دارد که این حادثه ای را که در خواب دیده، امر خدا و فرمان محبوب است، با حضرت اسماعیل علیه السلام در میان می گذارد:

«قَالَ یَا بُنَیَّ إِنِّی أَرَیٰ فِی اَلْمَنَامِ أَنِّی أَذْبَحُکَ فَانْظُرْ مَا ذَا تَرَیٰ» (۱)

پسرم! نظر تو چیست؟ این جوان الهی چهارده ساله به پدر عرض می کند:

«قَالَ یَا أَبَتِ اِفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِی إِنْ شَاءَ اَللَّهُ مِنَ اَلصَّابِرِینَ» (۲)

حضرت اسماعیل علیه السلام آگاهانه خواب را به امر خدا ترجمه می کند. بعد عرض می کند: پدرا! خیال شما از من راحت باشد. خواهی دید که من در مقابل فرمان مولا از صبر کنندگانم و کاملاً تسلیم حکم محبوبم هستم.

خواب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله [۱]

خواب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله(۳)

ص:۷۲

۱- ۱) - صافات (۳۷) : ۱۰۲؛ «هنگامی که با او به [مقام] سعی رسید، گفت: پسرکم! همانا من در خواب می بینم که تو را ذبح می کنم، پس با تأمل بنگر رأی تو چیست؟»

۲- ۲) - صافات (۳۷) : ۱۰۲؛ «گفت: پدرم آنچه به آن مأمور شده ای انجام ده اگر خدا بخواهد مرا از شکیبایان خواهی یافت.»

۳- ۳) - الکافی: ۶/۴۸۶، حدیث ۵؛ «أَبِی بَصِیرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام الْفَرْقُ مِنَ السُّنَّهِ قَالَ لَاقُلْتُ فَهَلْ فَرَقَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ نَعَمْ قُلْتُ کَیْفَ فَرَقَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ لَیْسَ مِنَ السُّنَّهِ قَالَ مَنْ أَصَابَهُ مَا أَصَابَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَفْرُقُ کَمَا فَرَقَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَدْ أَصَابَ سُنَّهَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ إِلَّا فَلَا قُلْتُ لَهُ کَیْفَ ذَلِکَ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حِینَ صُدَّ عَنِ الْبَیْتِ وَ قَدْ کَانَ سَاقَ الْهَدْیَ وَ أَحْرَمَ أَرَاهُ اللَّهُ الرُّؤْیَا الَّتِی أَخْبَرَهُ اللَّهُ بِهَا فِی کِتَابِهِ إِذْ یَقُولُ (لَقَدْ صَدَقَ اَللَّهُ رَسُولَهُ اَلرُّؤْیَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ اَلْمَسْجِدَ اَلْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اَللَّهُ آمِنِینَ مُحَلِّقِینَ رُؤُسَکُمْ وَ مُقَصِّرِینَ لاٰ تَخَافُونَ) فَعَلِمَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنَّ اللَّهَ سَیَفِی لَهُ بِمَا أَرَاهُ فَمِنْ ثَمَّ وَفَّرَ ذَلِکَ الشَّعْرَ الَّذِی کَانَ عَلَی رَأْسِهِ حِینَ أَحْرَمَ انْتِظَاراً لِحَلْقِهِ فِی الْحَرَمِ حَیْثُ وَعَدَهُ اللَّهُ عز و جل فَلَمَّا حَلَقَهُ لَمْ یُعِدْ فِی تَوْفِیرِ الشَّعْرِ وَ لَاکَانَ ذَلِکَ مِنْ قَبْلِهِ صلی الله علیه و آله.» بحار الأنوار: ۵۳/۱۱۳، باب ۲۹، الرجعه؛ «أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ عز و جل « إِنَّ اَلَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ اَلْقُرْآنَ لَرٰادُّکَ إِلیٰ مَعٰادٍ » فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام مَا أَحْسَبُ نَبِیَّکُمْ صلی الله علیه و آله إِلَّا سَیَطَّلِعُ عَلَیْکُمْ اطِّلَاعَهً.» و نیز در بحار الأنوار: ۱۷/۲۵۳؛ «. . . وَ إِنِ ابْتُلِیَ یُوسُفُ بِالْغُرْبَهِ وَ امْتُحِنَ بِالْفُرْقَهِ فَمُحَمَّدٌ فَارَقَ وَطَنَهُ مِنْ أَذَی الْمُشْرِکِینَ وَ وَقَفَ عَلَی الثَّنِیَّهِ

وَ حَوَّلَ وَجْهَهُ إِلَى مَكّهَ فَقَالَ إِنِّی لَأَعْلَمُ أَنَّكِ أَحبُّ الْبِقَاعِ إِلَی اللَّهِ وَ لَوْ لَاأَهْلُكِ أَخْرَجُونِی مَا خَرَجْتُ فَلَمَّا بَلَغَ الْجُحْفَهَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَیْهِ إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْكَ الْقُرْآنَ لَرادُّكَ إِلی مَعادٍ ثُمَّ آلَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله شُرِّدُوا فِی الْآفَاقِ وَ امْتُحِنُوا بِمَا لَمْ یُمْتَحَنْ بِهِ أَحَدٌ غَیْرُهُمْ وَ قَدْ أُعْلِمَ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله جَمِیعَ ذَلِکَ وَ كَانَ یُخْبِرُ بِهِ وَ إِنْ بَشَّرَ اللَّهُ یُوسُفَ بِرُؤْیَا رَآهَا فَقَدْ بَشَّرَ مُحَمَّداً بِرُؤْیَا فِی قَوْلِهِ لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْیا بِالْحَقِّ.»

در قرآن از وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله خوابی را نقل می کند که حضرت بعد از آن خواب، اشک شوق می ریختند. خداوند متعال با این آیه شریفه رسولش را تسلیت و آرامش داد:

« إِنَّ اَلَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ اَلْقُرْآنَ لَرٰادُّکَ إِلیٰ مَعٰادٍ» (۱)

یقیناً این خواب تو، در بیداری تعبیر خواهد شد. اثر و نتیجه پاکی و طهارت باطن، نیت، فکر، اخلاق و عمل فقط در رؤیای صادقه نیست، بلکه این یکی از میوه های پاک است. این خواب ها، یقین، اعتماد و ایمان قلبی انسان را بیشتر و تقویت می کند. انسان را به عالم دیگری می برد و حال دیگری به انسان می دهد.

۱- ۱) - قصص (۲۸) : ۸۵؛ «یقیناً کسی که [ابلاغ و عمل کردن به] قرآن را بر تو واجب کرده است، حتماً تو را به بازگشت گاه [رفیع و بلند مرتبه ات، شهر مکه] بازمی گرداند.»

خواب حضرت سید الشهداء علیه السلام [1]

خواب حضرت سید الشهداء علیه السلام (۱)

وجود مبارک حضرت سیدالشهداء علیه السلام خوابی دارند که خیلی شنیدنی است.

این خواب در روز بود. عصر تاسوعا خسته شده بودند، کنار خیمه نشستند، سر مبارک را روی زانو قرار دادند و خوابشان برد. دشمن اعلام حمله کرد. حضرت زینب کبری علیها السلام با دنیایی از وقار و ادب به خدمت حضرت سیدالشهداء علیه السلام آمد.

دید ایشان خواب است.

به نظر مبارک ایشان آمد که بیدار کردن برادر لازم است. حضرت علیه السلام را آرام صدا زدند: «یا اباعبدالله» ! امام چشم مبارکشان را باز کردند. قبل از این که خواهر اعلام کند که دشمن در مقام حمله به ماست، فرمودند: خواهر! من اکنون در خواب دو مطلب را دیدم.

پرده اول از خواب حضرت سیدالشهداء علیه السلام

نخست: دیدم که تمام درهای ملکوت به روی من باز است، جدّم پیغمبر صلی الله علیه و آله، پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام، مادرم فاطمه زهرا علیها السلام، برادرم حضرت مجتبی علیه السلام و پشت سر اینان فرشتگان رحمت خدا، همگی به جانب من دست دراز کرده اند، پیغمبر صلی الله علیه و آله به من می فرماید: حسین جان! زودتر به نزد ما بیا. در این پرده خواب این حقیقت را می خواهد بفرماید:

۱- ۱) - اللهوف: ۹۰؛ «قَالَ الرَّاوِی: وَ جَلَسَ الْحُسَیْنُ علیه السلام فَرَقَدَ ثُمَّ اسْتَیْقَظَ فَقَالَ: یَا أُخْتَاهْ إِنِّی رَأَیْتُ السَّاعَةَ جَدِّی مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله وَ أَبِی عَلِیّاً وَ أُمِّی فَاطِمَةَ وَ أَخِیَ الْحَسَنَ وَ هُمْ یَقُولُونَ یَا حُسَیْنُ علیه السلام إِنَّکَ رَائِحٌ إِلَیْنَا عَنْ قَرِیبٍ وَ فِی بَعْضِ الرِّوَایَاتِ غَداً. قَالَ الرَّاوِی: فَلَطَمَتْ زَیْنَبُ وَجْهَهَا وَ صَاحَتْ وَ بَکَتْ فَقَالَ لَهَا الْحُسَیْنُ مَهْلًا لَاتُشْمِتِی الْقَوْمَ بِنَا.»

«فرشیّون بأبدانهم عرشیّون بأرواحهم» (۱)بـدن پاکان در زمین زندگی می کند، ولی خودشان اهل زمین نیسـتند، بلکه ملکوتی هستند. ملکوتیان نیز یکپارچه پاکی، نور و عقل هستند. این، گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام است.

در روایت داریم:

«خلق الملائکه و رکّب فیهم العقل» (۲)بدن پاکان فرشـی است، اما شخصیت، اندیشه، افکار، اخلاق، منش و اطوارشان عرشی است.

امیرالمؤمنین علیه السـلام در «نهج البلاغه» دارند: پاکان با بدن در زمین هسـتند و با روح در ملأ أعلا، در کنار خدا زندگی می کننـد و از آنجا به بـدن فرمان می دهند. تمام فرمان ها ملکوتی است. آنها «مع الله» هسـتند و در معیّت حضـرت حق، به اعضا و جوارح

ص:۷۵

۱- ۱) – العقائد الإسـلامیه – مرکز المصـطفی صـلی الله علیه و آله: ۲/۳۱۲؛ «قـال صـلی الله علیه و آله: إن العیش عیش الآخره. ونعم ما قال العارف عبد الرحمن الجامی قدس سره السامی: تا بود باقی بقایای وجود کی شود صاف از کدر جام شـهود تا بود پیونـد جـان وتن بجـای کی شود مقصود کـل برقع گشـای تـا بود قـالب غبار چشم جان کی توان دیـدن رخ جانان عیان ثم إن الشـهود الحاصل لأهل الله فی الدنیا لیس لهم بما هم بأبدانهم فرشـیون دنیویون، بل بما هم بقلوبهم عرشـیون أخرویون، فیصدق أن الرؤیه والشهود مطلقا مخصوصه بالآخره.»

۲- ۲) – اشـاره است به این روایت: مشـکاهالأنوار: ۲۵۱؛ «روی عن الصـادق علیه السـلام أنه قـال إن الله تعالی رکب العقل فی الملائکه بـدون الشـهوه و رکب الشـهوه فی البهائم بـدون العقل و رکبهما جمیعا فی بنی آدم فمن غلب عقله علی شـهوته کان خیرا من الملائکه و من غلبت شهوته علی عقله کان شرا من البهائم.»

فرمان می دهنـد؛ یعنی شـهوت، شـکم و بـدن، محکوم آن فرمان هسـتند، هیـچ کدام از اجزای بدن حکومت ندارند، بلکه همه محکوم فرمان وجود مقدس پروردگار هستند. این معنای

«فرشیّون بأبدانهم عرشیّون بأرواحهم»

است.

دست یابی انسان به مقام «مع اللهی»

اما آیـا این مقـام برای ما حاصل می شود؟ قطعاً قابل تحصـیل است: غسل در اشک زنم کاهل طریقت گوینـد پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز (۱)

قطعاً حاصل می شود. شستشویی کن و انگه به خرابات خرام تا نگردد زتو این دیر خراب آلوده (۲)

تصرف نفوس قویه در عالم وجود

آنهایی که در پاکی خیلی قوی هسـتند، در بیـداری نیز به اندازه پاکی خود، ماورای پرده را می بینند. به آنها اجازه داده اند که در حدّ پاکی خود، در نفوس اثر بگذارند و تصرّف کنند.

دوستی داشـتم که پنجاه سال از من بزرگتر بود. پیرانی بودند - البته الان هم هسـتند، ولی انگشت شـمار - که در حدّ خود، پیر راه و طریقت هستند. طریقت منظورم صراط مستقیم حضرت حق است.

۱- ۱) - حافظ شیرازی.

۲- ۲) - حافظ شیرازی.

او در مسجدی کار می کرد و در آن سنّ پیری بالای هفتاد سال، مانند یک جوان کار می کرد. می گفت: من هشت ساله بود، تب گرفتم، طبیعتاً طبق مسائل الهی، کسی که بیمار می شود، دستور دارد که به طبیب مراجعه کند.

می گفت: پدرم به من خیلی علاقه مند بود، مرا چند جا نزد دکتر برد، اما تبم قطع نشد. نگران مرگم شد؛ چون واقعاً داشتم از دست می رفتم. به او آدرس شخص اهل حال و اهل نفسی را دادند، پدرم مرا نزد او برد، گفت: اگر باید بمیرد، من تسلیم حق هستم، اما اگر نباید بمیرد، برای تب او کاری کن.

می گفت: آرام به من نگاه کرد و گفت: ای تب! رابطه ات را با این بدن تا آخر قطع کن. من شصت و شش سال است که تب نکردم. این اجازه را به پاکان داده اند؛ یعنی اگر شما نیز این راه را سیر کنید، این اجازه به صورت ملکوتی برای شما نیز صادر می شود.

مرده زنده کردن نفوس قویه

آیات مربوط به حضرت مسیح علیه السلام را بخوانید: (۱)« وَ أُحْیِ اَلْمَوْتیٰ بِإِذْنِ اَللّٰهِ» (۲)

اجازه داده بودند که به مرده واقعی دم بزنند و او زنده شود. یعنی رفته به عالم بعد

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۱۶/۴۱۶، باب ۱۲؛ «قَوْلُهُ « وَ أُحْیِ اَلْمَوْتیٰ بِإِذْنِ اَللّٰهِ » قَالَ الْکَلْبِیُّ کَانَ عِیسَی علیه السلام یُحْیِی الْأَمْوَاتَ بِیَا حَیُّ یَا قَیُّومُ وَ قِیلَ إِنَّهُ أَحْیَا أَرْبَعَهَ أَنْفُسٍ وَ هُمْ عَاذِرٌ وَ ابْنُ الْعَجُوزِ وَ ابْنَهُ الْعَاشِرِ وَ سَامُ بْنُ نُوحٍ قَالَ الرِّضَا علیه السلام لَقَدِ اجْتَمَعَتْ قُرَیْشٌ إِلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَسَأَلُوهُ أَنْ یُحْیِیَ لَهُمْ مَوْتَاهُمْ فَوَجَّهَ مَعَهُمْ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام فَقَالَ اذْهَبْ إِلَی الْجَبَّانَهِ فَنَادِ بِاسْمِ هَؤُلَاءِ الرَّهْطِ الَّذِینَ یَسْأَلُونَ عَنْهُمْ بِأَعْلَی صَوْتِکَ یَا فُلَانُ وَ یَا فُلَانُ وَ یَا فُلَانُ یَقُولُ لَکُمْ رَسُولُ اللَّهِ قُومُوا بِإِذْنِ اللَّهِ فَقَامُوا یَنْفُضُونَ التُّرَابَ عَنْ رُءُوسِهِمْ.»

۲- ۲) - آل عمران (۳) : ۴۹؛ «و مردگان را به اِذن خدا زنده می کنم.»

را برگرداند. مسافری که هیچ طبیبی قدرت برگرداندنش را نداشت، ولی این اجازه را به حضرت مسیح علیه السلام داده بودند. این اجازه را به حضرت موسی بن عمران علیه السلام داده بودند که در جریان آن بقره که احتمال به هم ریختگی امت را دارد، به مردم بگوید:

« إِنَّ اَللّٰهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً» (۱)

گاوی را سر ببرند و عضوی از این گاو را به مقتول بزنند تا زنده شود و بگوید:

قاتل او کیست. این اجازه را به اهل نفس داده اند که با دُم حیوان، مرده را زنده کنند، نه با دَم خود، دَم آنان که همه مرده ها را زنده می کند.

همین که حضرت موسی علیه السلام با چشم خود به آن گاوی که می کشند فقط نگاه کند و با زبان بگوید، کافی است، وگرنه عضو گاو که مرده را زنده نکرد، بلکه نسیم دهان و نگاه حضرت موسی علیه السلام مرده را زنده کرد. (۲)

۱- ۱) – بقره (۲) : ۶۷؛ «خدا به شما فرمان می دهد گاوی را ذبح کنید.»

۲- ۲) – بحار الأنوار: ۱۳/۲۶۰ – ۲۶۱؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ إِنَّ رَجُلًا مِنْ خِیَارِ بَنِی إِسْرَائِیلَ وَ عُلَمَائِهِمْ خَطَبَ امْرَأَةً مِنْهُمْ فَأَنْعَمَتْ لَهُ وَ خَطَبَهَا ابْنُ عَمٍّ لِذَلِکَ الرَّجُلِ وَ کَانَ فَاسِقاً رَدِیئاً فَلَمْ یُنْعِمُوا لَهُ فَحَسَدَ ابْنُ عَمِّهِ الَّذِی أَنْعَمُوا لَهُ فَقَعَدَ لَهُ فَقَتَلَهُ غِیلَةً ثُمَّ حَمَلَهُ إِلَی مُوسَی عَلَیْهِ السَّلَامُ فَقَالَ یَا نَبِیَّ اللَّهِ هَذَا ابْنُ عَمِّی فَقَدْ قُتِلَ فَقَالَ مُوسَی عَلَیْهِ السَّلَامُ مَنْ قَتَلَهُ قَالَ لَاأَدْرِی وَ کَانَ الْقَتْلُ فِی بَنِی إِسْرَائِیلَ عَظِیماً جِدّاً فَعَظُمَ ذَلِکَ عَلَی مُوسَی فَاجْتَمَعَ إِلَیْهِ بَنُو إِسْرَائِیلَ فَقَالُوا مَا تَرَی یَا نَبِیَّ اللَّهِ وَ کَانَ فِی بَنِی إِسْرَائِیلَ رَجُلٌ لَهُ بَقَرَةٌ وَ کَانَ لَهُ ابْنٌ بَارٌّ وَ کَانَ عِنْدَ ابْنِهِ سِلْعَةٌ فَجَاءَ قَوْمٌ یَطْلُبُونَ سِلْعَتَهُ وَ کَانَ مِفْتَاحُ بَیْتِهِ تَحْتَ رَأْسِ أَبِیهِ وَ کَانَ نَائِماً وَ کَرِهَ ابْنُهُ أَنْ یُنَبِّهَهُ وَ یُنَغِّصَ عَلَیْهِ نَوْمَهُ فَانْصَرَفَ الْقَوْمُ فَلَمْ یَشْتَرُوا سِلْعَتَهُ فَلَمَّا انْتَبَهَ أَبُوهُ قَالَ لَهُ یَا بُنَیَّ مَا ذَا صَنَعْتَ فِی سِلْعَتِکَ قَالَ هِیَ قَائِمَةٌ لَمْ أَبِعْهَا لِأَنَّ الْمِفْتَاحَ کَانَ تَحْتَ رَأْسِکَ فَکَرِهْتُ أَنْ أُنَبِّهَکَ وَ أُنَغِّصَ عَلَیْکَ نَوْمَکَ قَالَ لَهُ أَبُوهُ قَدْ جَعَلْتُ هَذِهِ الْبَقَرَةَ لَکَ عِوَضاً عَمَّا فَاتَکَ مِنْ رِبْحِ سِلْعَتِکَ وَ شَکَرَ اللَّهُ لِابْنِهِ مَا فَعَلَ بِأَبِیهِ وَ أَمَرَ مُوسَی بَنِی إِسْرَائِیلَ أَنْ یَذْبَحُوا تِلْکَ الْبَقَرَةَ بِعَیْنِهَا فَلَمَّا اجْتَمَعُوا إِلَی مُوسَی وَ بَکَوْا وَ ضَجُّوا قَالَ لَهُمْ مُوسَی إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً فَتَعَجَّبُوا وَ قَالُوا أَ تَتَّخِذُنا هُزُواً نَأْتِیکَ بِقَتِیلٍ فَتَقُولُ اذْبَحُوا بَقَرَةً فَقَالَ لَهُمْ مُوسَی أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَکُونَ مِنَ الْجاهِلِینَ فَعَلِمُوا أَنَّهُمْ قَدْ أَخْطَئُوا فَقَالُوا ادْعُ لَنا رَبَّکَ یُبَیِّنْ لَنا ما هِیَ قالَ إِنَّهُ یَقُولُ إِنَّها بَقَرَةٌ لا فارِضٌ وَ لا بِکْرٌ وَ الْفَارِضُ الَّتِی قَدْ ضَرَبَهَا الْفَحْلُ وَ لَمْ تَحْمِلْ وَ الْبِکْرُ الَّتِی لَمْ یَضْرِبْهَا الْفَحْلُ فَقَالُوا ادْعُ لَنا رَبَّکَ یُبَیِّنْ لَنا ما لَوْنُها قالَ إِنَّهُ یَقُولُ إِنَّها بَقَرَةٌ صَفْراءُ فاقِعٌ لَوْنُها أَیْ شَدِیدَةُ الصُّفْرَةِ تَسُرُّ النَّاظِرِینَ إِلَیْهَا قالُوا ادْعُ لَنا رَبَّکَ یُبَیِّنْ لَنا ما هِیَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشابَهَ عَلَیْنا وَ إِنَّا إِنْ شاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ قالَ إِنَّهُ یَقُولُ إِنَّها بَقَرَةٌ لا ذَلُولٌ تُثِیرُ الْأَرْضَ أَیْ لَمْ تَذَلَّلْ وَ لا تَسْقِی الْحَرْثَ أَیْ لَاتَسْقِی الزَّرْعَ مُسَلَّمَةٌ لا شِیَةَ فِیها أَیْ لَانُقْطَةَ فِیهَا إِلَّا الصُّفْرَةُ قالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ هِیَ بَقَرَةُ فُلَانٍ فَذَهَبُوا لِیَشْتَرُوهَا فَقَالَ لَاأَبِیعُهَا إِلَّا بِمِلْءِ جِلْدِهَا ذَهَباً فَرَجَعُوا إِلَی مُوسَی عَلَیْهِ السَّلَامُ فَأَخْبَرُوهُ فَقَالَ لَهُمْ مُوسَی لَابُدَّ لَکُمْ مِنْ ذَبْحِهَا بِعَیْنِهَا فَاشْتَرَوْهَا بِمِلْءِ جِلْدِهَا ذَهَباً فَذَبَحُوهَا ثُمَّ قَالُوا یَا نَبِیَّ اللَّهِ مَا تَأْمُرُنَا فَأَوْحَی اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی إِلَیْهِ قُلْ لَهُمُ اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا وَ قُولُوا مَنْ قَتَلَکَ فَأَخَذُوا الذَّنَبَ فَضَرَبُوهُ بِهِ وَ قَالُوا مَنْ قَتَلَکَ یَا فُلَانُ فَقَالَ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ ابْنُ عَمِّیَ الَّذِی جَاءَ بِهِ وَ هُوَ قَوْلُهُ فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا

كَذَٰلِكَ يُحْيِ اَللّٰهُ اَلْمَوْتىٰ وَ يُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ .»

اگر اولیای خدا نتوانند « بِإِذْنِ اَللّهِ » کاری را انجام دهند، پس چه فرقی بین زحماتی که آنها در راه پاکی کشیده اند و ناپاکان هست؟ تمام فرق های بین پاکان و ناپاکان در کارهای شگفت انگیز واقعی است که هیچ ارتباطی با سحر و جادو ندارد؛ چون سحر و جادو برای ناپاکان است، ولی امور حقیقیه از آن پاکان عالم است.

این امور حقیقیه برای مردم به حق وابسته است که بدنی در زمین و روحی در ملکوت و نزد محبوب دارند. از مقام قرب، به بدن خود فرمان می دهند و هیچ گاه فرمان بر بدن نیستند، بلکه فرمانده بدن هستند. در فرمانبری از بدن است که شخص به ناپاکی کشیده می شود. این یک پرده خواب بود.

پرده دوم از خواب حضرت سیدالشهداء علیه السلام

اما پرده دوم؛ فرمودند: خواهر! دیدم که در بیابان تنها بودم، سگی قوی هیکل

که گرفتار بیماری پوستی بود و دو دنـدان پیشـین او از رده دندان های دیگرش جلوتر بود، برای این که مرا قطعه قطعه کند، به من حمله کرد، من از شدّت هراس در مرز بیدار شدن بودم که تو مرا صدا زدی.

در این پرده دوم فهمیـدم که فردا قاتـل من در میان این سـی هزار نفر است؛ یعنی ناپاکانی که هیـچ زمینه پاکی برای خود باقی نگذاشته اند، در عالمِ معنا به شکل سگِ بیمار هستند. این خواب پاکان است.

رؤیای صادقانه پیامبر صلی الله علیه و آله

خـوابی را نیز رسـول خـدا صـلی الله علیـه و آلـه نقـل می کننـد که خیلی عجیب است. ظـاهراً بعـد از نمـاز صـبح بـود. به مردم فرمودند: من دیشب خوابی دیده ام که می خواهم برای شما نقل کنم و هیچ چیزی را ناگفته نگذارم.

اولاً: بدانید که من وقتی می خوابم:

«تنام عینای و لاینام قلبی» (1)چشمم حالت خواب را قبول می کند، اما دلم نمی خوابد. آنچه را که در خواب می بینم، دلم می بیند و آن عین حقیقت است.

پیغمبر صـلی الله علیه و آله شب ها خیلی کم می خوابیدند. شب ها و روزهای عربسـتان در طول سال مساوی هسـتند؛ چون در منطقه نزدیک به اسـتوا، آفتاب مسـتقیم می تابد. در نهایت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بیش از پنج ساعت نمی خوابیدند و بقیه آن را بیدار و مشغول مناجات با خدا بودند.

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۱۶/۳۹۹، باب ۱۱؛ «قوله صـلی الله علیه و آله تَنَامُ عَیْنَایَ وَ لَایَنَامُ قَلْبِی.» بحار الأنوار: ۵۸/۲۱۲؛ «وَ قَدْ رُوِیَ عَنْهُ علیه السلام أَنَّهُ غَفَا ثُمَّ قَامَ یُصَلِّی مِنْ غَیْرِ تَجْدِیدِ وُضُوءٍ فَسُئِلَ عَنْ ذَلِکَ فَقَالَ إِنِّی لَسْتُ کَأَحَدِکُمْ تَنَامُ عَیْنَایَ وَ لَایَنَامُ قَلْبِی.»

عشـقی که این هـا در دنیـا کردنـد، هیـچ شـاه و ثروتمنـدی نکرد. چه لـذتی از عبادت، مناجات، هـدایت و کمک به مردم می برند؟ خدا می داند.

حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: وقتی خوابم برد، دیدم دو نفر آمدند و خیلی جدی به من گفتند: به دنبال ما حرکت کن. من نیز در عالم رؤیا برخاستم و به دنبال آنها حرکت کردم. مرا از مدینه تا سرزمین مقدّس با خود بردند.

این روایت، سرزمین مقدس را معلوم نکرده است که مکّه بوده یا بیت المقدس یا وادی سینا؟ فقط همین مقدار پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماینـد: مرا تا وادی مقـدس بردنـد و از آنجا نیز حرکت دادنـد تا آن که به مکانی رسـیدیم. دیـدم مردی افتاده است و مرد دیگری بالای سر او است. سنگ سخت و سنگینی در دست این مرد است. با تمام قدرت سنگ را روی سر شخص خوابیده می کوبد و این سر و جمجمه را متلاشی می کند.

سنگ با آن شدتی که به این سـر می خورد، می غلطد. دوباره به دنبال سـنگ می رود، تا زمانی که می رود سنگ را بردارد و برگردد، سر خرد شده این مرد دوباره سر جای خود می آید و دوباره آن مرد سنگ را به سر این مرد می کوبد.

من گفتم: این انسان خوابیده کیست؟ این شخصـی که سـنگ را به سـر او می زند و جمجمه را خرد می کند کیست؟ همراهان من گفتند: شما فقط به دنبال ما بیایید.

من راه افتادم تا به شخصـی رسـیدیم که خوابیده بود، در حالی که پشت او به زمین و روی بدن به سـمت بالا بود. شخصـی نیز بالای سـرش بود که چنگکی در دسـتش بود و چنان به چشم، لب و بینی او فرو می کرد که چشم، لب و بینی به آن طرف سـر برمی گشت. دوبـاره برمی گردانـد و همین چنگـک را از پشت فرو می کرد، دوبـاره چشم، بینی و دهـان به آن طرف صورت برمی گشت.

به این دو نفر گفتم: این ها چه کسانی هسـتند؟ گفتنـد: باز به دنبال ما بیایید. راه افتادیم تا به تنوری رسـیدیم. دیدم صدای ناله وحشتناکی از این تنور بیرون می آید

که می خواهد بند قلب مرا پاره کند. داخل تنور را نگاه کردم، دیدم جمعیتی از مرد و زن عریان میان این تنور هستند و از زیر بدن آنها، آتش شعله می کشد.

از شدت ناراحتی گفتم: سبحان الله! به این دو نفر گفتم: این ها چه کسانی هستند؟ گفتند: فقط دنبال ما بیایید.

به جوی سرخ رنگی رسیدیم، آبی که در آن روانه بود، مانند خون بود. کسی در این آب شنا می کرد و یک نفر نیز در کنار نهر ایستاده، سنگ های زیادی در کنارش ریخته بود. وقتی شناگر به او می رسید، گویا باید دهانش را باز کند، تا شخصی که ایستاده بود، سنگ را بردارد و در دهان شناگر پرت کند.

دوباره شناگر به جای اولش برمی گشت، شنا را ادامه می داد و باز دهانش باز می شد و باز در دهانش سنگ می زد. چه حالی در خواب می کشم، خدا می داند. به این دو نفر گفتم: این دو نفر چه کسانی هستند؟ گفتند: به دنبال ما بیایید.

به دنبال آنان رفتم. به باغی رسیدیم، چه باغی! از این باغ زیباتر را ندیده بودم.

هر چه در باغ بود، مربوط به فصل بهار بود. درخت ها پرشکوفه، گل ها شکفته، منظره عجیبی بود. مردی را دیدم با قامت آراسته، کودکان فراوانی در کنار این مرد بودند و این مرد به قدری به این بچه ها محبت می کند که خدا می داند. چقدر دیدن این باغ، این مرد، کودکان و کار این مرد لذت بخش بود.

به این دو نفر گفتم: این ها چه کسانی هستند؟ گفتند: فقط دنبال ما بیایید. رفتیم.

به بستانی رسیدیم، گفتند: به داخل بیایید. آن بستان انتها نداشت. در آنجا شهری را دیدم که تمام ساختمان های آن از خشت طلا و نقره بود.

دروازه را باز کردند و گفتند: وارد شوید. جمعیتی را در آن شهر دیدم که نصف صورت آنها از زیبایی، انسان را خیره، اما نصف دیگر صورت از زشتی، انسان را متنفر می کند، ولی نهری در آنجا بود و به این ها می گفتند: بروید در نهر غسل کنید، درون نهر می رفتند و شنا می کردند. خود را می شستند و بیرون می آمدند. طرف

زشت صورت آنان مانند طرف زیبای آن می شد.

گفتم: اینجا چه خبر است؟ باز گفتند: شما دنبال ما بیایید. به مردی رسیدیم که کارش این بود فقط آتش اضافه می کرد و دور آتش می چرخید. گفتم: این کیست؟ شبی به من گذشت که شگفتی ها و عجایبی را دیدم. گفتند: برای شما توضیح می دهیم و بعد از خواب بیدار شدم.

تعبیر رؤیای صادقه حضرت رسول صلی الله علیه و آله

اما یا رسول الله! اولین کسی را که دیدی خوابیده بود و کسی با سنگ سخت مرتب جمجمه اش را می کوبید، کسی بود که حلال و حرام قرآن را یاد گرفته و فهمیده بود، اما عمل نمی کرد و برای نماز واجب خواب می رفت و برنمی خاست که نماز بخواند و تا روز قیامت در عالم برزخ، سر او را با این سنگ می کوبند.

اما نفر دوم که با چنگک چشم، بینی و دهانش را می کوبیدند که صورتش به پشت سر می رفت، کسی بود که صبح از خانه بیرون می رفت، دروغی می گفت که مردم باور کنند و آن دروغ نیز در دنیا پخش می شد. یا رسول الله! این دروغگو بعد از مرگ، تا روز قیامت این بلا را بر سرش در می آورند، تا به عذاب جهنّم برسد.

اما آن مردان و زنانی که در تنور عریان بودند، از بدن آنان آتش بالا می آمد، زنان و مردان زناکار هستند.

و اما آن کسی که در جوی خون شنا می کرد و سنگ به دهان او می کوبیدند، رباخوار بود و آن کسی که آتش روشن کرده بود و دور آن می گشت، مالك دوزخ است که تا روز قیامت به این آتش می دمد تا اهل آن، وارد جهنم شوند.

اما آن باغی که دیدی مانند بهار است و مردی در آن بود، جدّ تو، حضرت ابراهیم علیه السلام و آن بچه هایی هستند که قبل از بلوغ از دنیا رفتند. خداوند متعال همه این ها را در اختیار حضرت ابراهیم علیه السلام گذاشته و به او گفته است که در این عالم

این ها را تربیت کند تا فردای قیامت لایق بهشت شوند.

شفاعت فرزندان از والدین در قیامت

این ها فرزندان مردم مؤمن و مسلمان هستند. همان بچه هایی که در روز قیامت وقتی خدا به آنها می گوید وارد بهشت شوید، جلوی درب بهشت می ایستند، می گویند: خدایا! پدر و مادر ما کجا هستند؟ ما که آنها را در دنیا زیاد ندیدیم. خدا می فرماید: پدر و مادر این بچه ها کیانند! فرزندان شما ناراحت هستند، بیایید و با آنها به بهشت بروید. اگر پدر و مادر مؤمن این بچه ها گناهکار باشند، خدا به خاطر آن داغی که دیده اند، گناه آنان را می بخشد؛ چون که ارحم الراحمین است.

اما یا رسول الله! باغ دومی که دیدی و آن شهری که ساختمانی از خشت طلا و نقره داشت، آن جا فضای بهشت عدن است، آنهایی که نصف چهره زشت و نصف زیبا بودند، کسانی بودند که هم کار خوب داشتند و هم کار بد، اما کار خوب آنان بیشتر از کار بد بوده است. این ها قابل اصلاح بودند، در نتیجه خدا آنان را نجات داده است و در روز قیامت برای این که آبروی آنها نرود، می گوید: در این نهر بروید که این زشتی شما شسته شود، تا در بهشت انگشت نما نشوید و آبروی شما نرود.

مناجات با پروردگار

«فکیف حیلتی یا ستار العیوب» (۱)

ص:۸۴

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۸۴/۳۳۹، باب ۱۳؛ «. . . إِلَهِی قَلْبِی مَحْجُوبٌ وَ نَفْسِی مَعْیُوبٌ وَ عَقْلِی مَغْلُوبٌ وَ هَوَائِی غَالِبٌ وَ طَاعَتِی قَلِیلَهٌ وَ مَعْصِیَتِی کَثِیرَهٌ وَ لِسَانِی مُقِرٌّ بِالذُّنُوبِ فَکَیْفَ حِیلَتِی یَا سَتَّارَ الْعُیُوبِ وَ یَا عَلَّامَ الْغُیُوبِ وَ یَا کَاشِفَ الْکُرُوبِ اغْفِرْ ذُنُوبِی کُلَّهَا بِحُرْمَهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ یَا غَفَّارُ یَا غَفَّارُ یَا غَفَّارُ بِرَحْمَتِکَ یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِین.»

شعبه ای از آن نهر، ماه رمضان، این گونه جلسات و نماز در نیمه شب است.

خدایا! پیغمبر صلی الله علیه و آله در جمعه آخر ماه شعبان به ما فرموده اند:

«دعیتم الی ضیافه الله» (۱)مردم! خدا شما را به میهمانی خود دعوت کرده است. خدایا! پیغمبر صلی الله علیه و آله به ما فرموده است که اگر میهمان نزد شما آمد، و لو کافر باشد،

«اکرم الضیف و لو کان کافراً» (۲)ما کافر نیستیم و نزد تو آمده ایم، خدایا! ما عاشق پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام هستیم. ما غلام حلقه به گوش ائمه علیهم السلام و محبّ حضرت فاطمه زهرا علیها السلام هستیم.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

۱- ۱) - وسائل الشیعه: ۱۰/۳۱۳، باب ۱۸، حدیث ۱۳۴۹۴.

۲- ۲) - جامع الأخبار: ۸۴، الفصل الأربعون فی فضیله بر الوالدین؛ «و قال صلی الله علیه و آله من ضرب أبویه فهو ولد الزناء و من آذی جاره فهو ملعون و من أبغض عترتی فهو ملعون و منافق خاسر یا علی أکرم الجار و لو کان کافرا و أکرم الضیف و لو کان کافرا و أطع الوالدین و لو کانا کافرین و لا ترد السائل و إن کان کافرا.» إرشادالقلوب: ۱/۱۳۸، الباب الثالث و الأربعون؛ «و قال رسول الله صلی الله علیه و آله من أکرم الضیف فقد أکرم سبعین نبیا و من أنفق علی الضیف درهما فکأنما أنفق ألف ألف دینار فی سبیل الله تعالی.» الکافی: ۷/۲۲۸، حدیث ۵ - ۴ «عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ الضَّیْفُ إِذَا سَرَقَ لَمْ یُقْطَعْ وَ إِنْ أَضَافَ الضَّیْفُ ضَیْفاً فَسَرَقَ قُطِعَ ضَیْفُ الضَّیْفِ.» «عَنْ سَمَاعَهَ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ اسْتَأْجَرَ أَجِیراً فَأَخَذَ الْأَجِیرُ مَتَاعَهُ فَسَرَقَهُ فَقَالَ هُوَ مُؤْتَمَنٌ ثُمَّ قَالَ الْأَجِیرُ وَ الضَّیْفُ أُمَنَاءُ لَیْسَ یَقَعُ عَلَیْهِمْ حَدُّ السَّرِقَه.»

۴ اغتنام فرصت

اشاره

برجستگی های ماه مبارک رمضان

۴ تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۷۳

ص:۸۶

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

ارزش و عظمتی که ماه مبارک رمضان دارد، هم به خاطر فضائل خود این ماه است و هم به خاطر ارزش روزه که این ارزش را سایر ماه ها ندارند. از اسامیی که وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ماه رمضان انتخاب کردند، «شهر انابه» است.

این یکی از فضایل و ارزش های این ماه مبارک است.

برای فهم حقیقت انابه که در قرآن مجید نیز با مشتقات آن، بیش از ده مورد آمده است، لازم می دانم درباره اصل روزه مقدمه ای را ذکر کنم:

کلمه «صوم» در لغت به معنای «امساک» ؛ یعنی خودداری کردن است که اگر این خودداری در حقیقت خودداری کاملِ ظاهری و باطنی باشد، آن صوم مورد نظر پروردگار تحقق پیدا می کند و آثار خود را در دنیا و آخرت به روزه دار منتقل می کند.

لغت عرب بسیار گسترده است. گاهی بعضی از لغات و کلمات بیش از هفتاد معنا دارند.

رفعت مقام روزه نسبت به سایر عبادات

معنای دیگر صوم که در لغت عرب استعمال شده است، خصوصاً در زبان

فصحا، بلغا و شعرای بسیار معروف و قوی سخن عرب مانند «امرء القیس» (۱)به معنای رفعت، ارتفاع و بلندی است. در اصطلاح عرب آمده است که «اذا صام النهار» یعنی هنگامی که روز به ساعت رفعت و بلندی رسید.

این که قرآن کریم و روایات برای روزه ماه رمضان این همه ارزش قائل شده، به خاطر این است که صوم در مرتبه، منزلت و رفعت، از همه عبادات بالاتر است و به همین خاطر قرآن مجید به صوم نامگذاری کرده است؛ یعنی عملی بلندمرتبه، با رفعت و با منزلت که هیچ عملی از اعمال اسلامی این رفعت، منزلت و مرتبه را ندارد.

به همین خاطر پروردگار عالم در بین همه اعمال، روزه را به وجود مقدس خود نسبت داده است:

«الصوم لی و أنا اجزی به» (۲)

ص:۹۰

۱- ۱) - معارف و معاریف: ۲/۵۱۱ اِمرؤا القیس: بن حجر بن حارث کندی، از قبیله بنی اکل المرار، مشهورترین شاعر عرب، نژاداً یمانی و در نجدیا در مخلاف السکاسک یمن متولد شده، وی بدین لقب شهرت یافته و مورخین در نام او بین: حُنُدج و مُلیکه و عدیّ اختلاف نموده اند. از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده که امرؤالقیس در قیامت پرچم دار شعر است به سوی دوزخ و او مردی است که در دنیا به نام و شهرت رسید ولی در آخرت به دست فراموشی سپرده می شود. از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند: برترین شاعر عرب کیست؟ فرمود: شاعران همه بر یک روش نبوده و در یک مسیر به مسابقه نپرداخته اند تا پیشگام آنها مشخص شود، ولی اگر به ناچار باید به این سؤال پاسخ داد باید گفت: آن سلطان گمراه یعنی امروالقیس بر همه مقدم است. (حکمت: ۴۵۵) . مرگ وی را از ۵۴۰ تا ۵۶۶ میلادی نوشته اند و به نقل زرکلی ۱۳۰ تا ۸۰ قبل از هجرت.

۲- ۲) - من لایحضره الفقیه: ۲/۷۵، باب فضل الصیام، حدیث ۱۷۷۳؛ «وَ قَالَ صلی الله علیه و آله قَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی الصَّوْمُ لِی وَ أَنَا أَجْزِی بِهِ وَ لِلصَّائِمِ فَرْحَتَانِ حِینَ یُفْطِرُ وَ حِینَ یَلْقَی رَبَّهُ عز و جل وَ الَّذِی نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِیَدِهِ لَخُلُوفُ فَمِ الصَّائِمِ عِنْدَ اللَّهِ أَطْیَبُ مِنْ رِیحِ الْمِسْکِ.» الکافی: ۴/۶۳، حدیث ۶؛ «عَنْ أَبِی الصَّبَّاحِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی یَقُولُ الصَّوْمُ لِی وَ أَنَا أَجْزِی عَلَیْهِ.»

یعنی مرحله رفعت و منزلت این عبادت در برابر حضرت حق، از همه عبادات بیشتر و بالاتر است.

هم صفتی روزه با خدا

عجیب این است که در زبان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روزه با خدا هم صفت بیان شده است. قرآن مجید درباره خدا می فرماید:

« لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ وَ هُوَ اَلسَّمِیعُ اَلْبَصِیرُ» (۱)

چیزی در این عالم مانند خدا نیست، درباره روزه نیز «ابوامامه» یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید:

روزی به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم و عرض کردم: مرا به کاری دعوت کن که دعوت تو را با همه وجودم بپذیرم و عمل کنم و دست به دامن آن کار شوم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

«علیک بالصوم فانّه لامثل له» (۲)

۱- ۱) - شوری (۴۲) : ۱۱؛ «هیچ چیزی مانند او نیست و او شنوا و بیناست.»

۲- ۲) - کنز العمال، المتقی الهندی: ۱۵/۸۶۶، حدیث ۴۳۴۴۶؛ مسند احمد: ۵/۲۴۸؛ «علیک بالهجره! فإنه لا مثل لها، علیک بالجهاد! فإنه لا مثل له، علیک بالصوم! فإنه لا مثل له، علیک بالسجود! فإنک لا تسجد لله سجده إلا رفعک الله بها درجه وحط عنک بها خطیئه.» بحار الأنوار: ۹۳/۲۴۸، باب ۳۰، حدیث ۱۰؛ «فِیمَا أَوْصَی بِهِ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام عِنْدَ وَفَاتِهِ عَلَیْکَ بِالصَّوْمِ فَإِنَّهُ زَکَاهُ الْبَدَنِ وَ جُنَّهٌ لِأَهْلِهِ.»

من تو را به روزه دعوت می کنم؛ چون در میان عبادات چیزی مانند روزه نیست.

روزه نسبت به همه عبادات مثل ندارد، همان طور که خدا:

« لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (۱)

امتیاز دیگری برای روزه

باز پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مطلبی را درباره روزه بیان می کنند که خیلی شگفت آور است. می فرمایند:

«للصائم فرحتان یفرحهما»

روزه دار دو خوشحالی دارد که به این دو چیز خوشحال و شاد می شود.

«اذا افطر فرح»

نخست: هنگامی است که اذان مغرب و عشاء را شروع می کنند و روزه دار مشغول افطار می شود. به افطار خود شاد می شود؛ چون از غم و درد گرسنگی و تشنگی رها می شود. از خوردن غذا بنا به دستور خدا، خوشحال می شود.

«و اذا لقی ربّه فرح بصومه» (۲)

۱- ۱) - شوری (۴۲) : ۱۱؛ «هیچ چیزی مانند او نیست و او شنوا و بیناست.»

۲- ۲) - صحیح البخاری: ۲/۲۲۸؛ صحیح مسلم: ۳/۱۵۸، المغنی: ۳/۱۱۳؛ «عن أبی صالح الزیات أنه سمع أبا هریره رضی الله عنه یقول قال رسول الله صلی الله علیه و آله قال الله کل عمل ابن آدم له إلا الصیام فإنه لی وأنا أجزی به والصیام جنه وإذا کان یوم صوم أحدکم فلا یرفث ولا یصخب فإن سابه أحد أو قاتله فلیقل إنی امرؤ صائم والذی نفس محمد بیده لخلوف فم الصائم أطیب عند الله من ریح المسک للصائم فرحتان یفرحهما إذا أفطر فرح وإذا لقی ربه فرح بصومه باب الصوم لمن خاف علی نفسه العزوبه حدثنا.»

دوم: هنگامی که در روز قیامت به محضر مبارک پروردگار راه پیدا می کند، به خاطر روزه ای که در دنیا گرفته، خوشحال می شود.

پیغمبر صلی الله علیه و آله نفرمود: به خاطر راه یافتن در محضر خدا خوشحال می شود. معنی آن این است که روزه در قیامت قائم مقام لقای حضرت حق است. چه این که با چشم دل پروردگار خود را مشاهده کند، یا روزه خود را مشاهده کند، «یفرح بصومه» نه «یفرح بلقاء ربّه» . بیش از این دیگر نمی شود ارزش روزه را برای ما بیان کنند.

سپر شدن روزه و خدا برای انسان

رسول خدا صلی الله علیه و آله در این زمینه مطلب دیگری بیان می فرمایند:

«الصوم جُنّه» (1)روزه سپر بین شما و آفات دنیا و آتش دوزخ است. بسیاری از آفات، به بدن مربوط است. چه بسا شخصی در مرز دچار شدن به آفات دنیایی قرار گیرد که مرگ او نیز در آن آفت است، اما با گرفتن روزه ماه مبارک رمضان، بین او و آن آفت سپر ایجاد شود؛ یعنی بدن او از خطر آفات، رهایی پیدا کند.

چه بسا شخصی در مرز این بوده که گره ای در زندگیش بیافتد، که اگر این گره می افتاد، کسی نمی توانست آن را باز کند، ولی با ورود به روزه ماه مبارک رمضان، در معرض رحمت خدا قرار گیرد و بین او و آن گره، سپر ایجاد شود؛ یعنی وقتی

۱- ۱) - الکافی: ۴/۶۲، حدیث ۱؛ من لایحضره الفقیه: ۲/۷۴، باب فضل الصیام، حدیث ۱۸۷۱ «عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ بُنِیَ الْإِسْلَامُ عَلَی خَمْسَهِ أَشْیَاءَ عَلَی الصَّلَاهِ وَ الزَّکَاهِ وَ الْحَجِّ وَ الصَّوْمِ وَ الْوَلَایَهِ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الصَّوْمُ جُنَّهٌ مِنَ النَّارِ.» «وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الصَّوْمُ جُنَّهٌ مِنَ النَّارِ.»

پروردگار عبادت بسیار عالی و طاقت فرسای بنده را دید با عنایات خود نگذارد که به زندگی او گره بخورد.

مقایسه ای بین روزه و نماز

درباره نماز در قرآن مجید می خوانید؛

« إِنَّ اَلْحَسَنٰاتِ یُذْهِبْنَ اَلسَّیِّئٰاتِ ذٰلِکَ ذِکْریٰ لِلذّٰاکِرِینَ» (۱)

پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمایند: کسی که دچار اشتباه و خطا شده، ناراحت می شود که چرا من آلوده شدم و به این مشکل شیطانی برخوردم؟ هنگامی که مؤذّن، اذان نماز واجب را می گوید و این انسان خطاکرده وارد نماز واجب می شود، بعد از سلام نماز واجب، نسبت به آن خطا و گناهی که قبل از نماز کرده بود، مانند کسی خواهد شد که بدنش چرک شده و در چشمه آب گرم رفته و این چرک ها را شسته است. (۲)

۱- ۱) - هود (۱۱) : ۱۱۴؛ «که یقیناً نیکی ها، بدی ها را از میان می برند، این برای یادکنندگان تذکّر و یاد آوری است.»

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۷۱/۳۰۸، باب ۲۰؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَنْ صَلَّی الْخَمْسَ کَفَّرَ اللَّهُ عَنْهُ مِنَ الذُّنُوبِ مَا بَیْنَ کُلِّ صَلَاتَیْنِ وَ کَانَ کَمَنْ عَلَی بَابِهِ نَهَرٌ جَارٍ یَغْتَسِلُ فِیهِ خَمْسَ مَرَّاتٍ لَایُبْقِی عَلَیْهِ مِنَ الذُّنُوبِ شَیْئاً إِلَّا الْمُوبِقَاتِ الَّتِی هِیَ جَحْدُ النُّبُوَّهِ أَوِ الْإِمَامَهِ أَوْ ظُلْمُ إِخْوَانِهِ الْمُؤْمِنِینَ.» بحار الأنوار: ۱۱/۸۰، باب ۶، حدیث ۱۲؛ «عَنِ الصَّادِقِ عَنْ آبَائِهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَایَزَالُ الشَّیْطَانُ هَائِباً لِابْنِ آدَمَ ذَعِراً مِنْهُ مَا صَلَّی الصَّلَوَاتِ الْخَمْسَ لِوَقْتِهِنَّ فَإِذَا ضَیَّعَهُنَّ اجْتَرَأَ عَلَیْهِ فَأَدْخَلَهُ فِی الْعَظَائِمِ.» بحار الأنوار: ۷۹/۲۳۵، باب ۱، حدیث۶۱؛ «الْمَجَازَاتُ النَّبَوِیَّهُ، عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله قَالَ إِنَّ الْمُسْلِمَ إِذَا تَوَضَّأَ وَ صَلَّی الْخَمْسَ تَحَاتَّتْ خَطَایَاهُ کَمَا تَتَحَاتُّ الْوَرَقُ.» التفسیر المنسوب إلی الإمام الحسن العسکری علیه السلام: ۲۳۱؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَنْ صَلَّی الْخَمْسَ کَفَّرَ اللَّهُ عَنْهُ مِنَ الذُّنُوبِ مَا بَیْنَ کُلِّ صَلَاتَیْنِ، وَ کَانَ کَمَنْ عَلَی بَابِهِ نَهَرٌ جَارٍ یَغْتَسِلُ فِیهِ کُلَّ یَوْمٍ خَمْسَ مَرَّاتٍ [وَ] لَایُبْقِی عَلَیْهِ.»

نماز آن ظلمت و تاریکی خطای مرتکب شده را می شوید. حال قدرت روزه را ببینید که از نماز بیشتر است؛ چون که می تواند نگذارد اصلاً گره ای به زندگی روزه دار بخورد.

چه بسا شخصی نزدیک به ماه رمضان در مرز بی دینی قرار گرفته بوده، ولی کشش ماه رمضان او را وارد فضای روزه کرده، پروردگار عالم خطر بی دینی را از او برگرداند.

هم ردیفی روزه و تقوا

در قرآن مجید می بینیم که خدا در آیات فراوانی می فرماید: «اِتَّقُوا اَللّٰهَ» عباد من! خدا را سپر خود قرار دهید، «اِتَّقُوا» از ریشه «وقی و وقایه» (1)به معنی چتر

1 - 1) - ترجمه مفردات: 4/480 وقی: وِقَایَه نگهداشتن چیزی است که زیان و ضرر می رساند، وَقَیْتُ الشیءَ أَقِیهِ وِقَایَةً - در آیه فرمود: « فَوَقٰاهُمُ اَللّٰهُ » «الانسان: 11» ، و « وَ وَقٰاهُمْ عَذٰابَ اَلْجَحِیمِ » «دخان: 56» و « وَ مٰا لَهُمْ مِنَ اَللّٰهِ مِنْ وٰاقٍ » «رعد: 34» و « مٰا لَکَ مِنَ اَللّٰهِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لاٰ وٰاقٍ » «رعد: 37» و « قُوا أَنْفُسَکُمْ وَ أَهْلِیکُمْ نٰاراً » «تحریم: 6» تَقْوَی: انسان نفس و جان خود را از آنچه که بیمناک از آن است نگهدارد، این حقیقت معنی تقوا است سپس گاهی خود خوف و ترس تَقْوَی نامیده شده. تقوی: همچنین یعنی خوف و ترس به حسب نامیدن چیزی که اقتضای آنرا دارد که آن هم اقتضائی و حکمی دارد که تقوی نامیده شده اما در شریعت و دین تقوی یعنی خود نگهداری از آنچه که به گناه می انجامد و این تقوی به ترک مانع تعبیر می شود که با ترک نمودن حتی بعضی از مباهات که گناه هم ندارند کامل و تمام می شود چنانکه روایت شده است «الحلال بین، و الحرام بین و من رتع حول الحمی و حقیق أن یقع فیه» یعنی حلال و حرام روشن است اما کسیکه بر پرتگاه و قرق گاه چرانید شایسته است که در آن بیفتد. خدای تعالی فرمود: « فَمَنِ اِتَّقیٰ وَ أَصْلَحَ فَلاٰ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لاٰ هُمْ یَحْزَنُونَ » «الاعراف: 35» و إِنَّ اَللّٰهَ مَعَ اَلَّذِینَ اِتَّقَوْا .

و سپر است.

در کتاب های قدیم هست که در جنگ ها از پوست پرقدرت و قوی کرگدن و دیگر حیوانات سپر درست می کردند و جنگجویان این سپر را به کار می گرفتند که شمشیر، نیزه، گرز و زوبین، به این سپرها کارگر نمی افتاد.

عرب به این سپر «وقایه» می گوید.

پروردگار می فرماید: بندگان من! اگر مرا سپر خود بگیرید، اسلحه کدام شهوت، شیطان جنّ و انس، هوی و هوس می تواند به شما زخم بزند؟ معلوم می شود روزه قائم مقام خود پروردگار است.

در بخش قبل دیدیم که روزه قائم مقام لقای حضرت حق بود، ولی در این قسمت از فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله می بینیم که روزه در سپر بودن، قائم مقام پروردگار است. کسی که در طول زندگی، خدا سپر او است، از آفات دنیا برزخ و قیامت هیچ زیان و ضربه ای نخواهد دید. این ارزش روزه ماه رمضان است.

ماه انابه به سوی پروردگار

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله این مجموعه را می فرمایند:

«و هو شهر الانابه» (۱)انابه در لغت معانی متعددی دارد، ولی در این زمینه یعنی پیوسته و پی در پی، با قدم عبادت و طاعت به جانب خدا حرکت کردن.

ص:۹۶

۱- ۱) – بحار الأنوار: ۹۳/۳۴۰، باب ۴۶، ذیل حدیث ۵.

پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمایند: این ماه، ماه انابه است، یعنی ماهی است که با قدم های قویی مانند روزه، قرائت و فهم قرآن، تعلّم علم و عمل به قرآن و تمرین ترک گناه، که این قدمها، شما را از این دنیای پرتلاطم، پرشیطان، پر فساد و پرجاذبه گناه، به پروردگار عالم می رساند.

با رساندن شما به خدا، غروب روز آخر ماه رمضان، از جانب خدا اعلام شده است که امشب عید است. چرا عید است؟ چون بندگان من در طول سی روز از شیطانی بودن جدا شده و با حرکت به سوی من، الهی شده اند. این عید را خدا برای شما گذاشته است، نه پیغمبر صلی الله علیه و آله:

«الذی جعلته للمسلمین عیداً» (۱)خدایا! تو آن روز را که روز وصل به روز آخر ماه مبارک رمضان است، عید قرار دادی. عید یعنی زمانی که مردم همه چیز را نو قرار می دهند. روز آخر ماه رمضان، (۲)انسان نیز انسان نویی شده است. غیر از آنچه که قبل از ماه مبارک رمضان بوده. این معنای انابه است.

۱- ۱) - من لا یحضره الفقیه: ۱/۵۱۲، باب صلاه عیدین.

۲- ۲) - وسائل الشیعه: ۷/۴۸۱، حدیث ۹۹۱۱؛ «عَنِ الرِّضَا علیه السلام قَالَ إِنَّمَا جُعِلَ یَوْمُ الْفِطْرِ الْعِیدَ لِیَکُونَ لِلْمُسْلِمِینَ مُجْتَمَعاً یَجْتَمِعُونَ فِیهِ وَ یَبْرُزُونَ لِلَّهِ عز و جل فَیُمَجِّدُونَهُ عَلَی مَا مَنَّ عَلَیْهِمْ فَیَکُونُ یَوْمَ عِیدٍ وَ یَوْمَ اجْتِمَاعٍ وَ یَوْمَ فِطْرٍ وَ یَوْمَ زَکَاهٍ وَ یَوْمَ رَغْبَهٍ وَ یَوْمَ تَضَرُّعٍ وَ لِأَنَّهُ أَوَّلُ یَوْمٍ مِنَ السَّنَهِ یَحِلُّ فِیهِ الْأَکْلُ وَ الشُّرْبُ لِأَنَّ أَوَّلَ شُهُورِ السَّنَهِ عِنْدَ أَهْلِ الْحَقِّ شَهْرُ رَمَضَانَ فَأَحَبَّ اللَّهُ عز و جل أَنْ یَکُونَ لَهُمْ فِی ذَلِکَ مَجْمَعٌ یَحْمَدُونَهُ فِیهِ وَ یُقَدِّسُونَهُ.» الکافی: ۶/۴۰۱، حدیث ۶؛ «الْفُضَیْلِ بْنِ یَسَارٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ إِنَّ لِلَّهِ عز و جل عِنْدَ فِطْرِ کُلِّ لَیْلَهٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ عُتَقَاءَ یُعْتِقُهُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا مَنْ أَفْطَرَ عَلَی مُسْکِرٍ وَ مَنْ شَرِبَ مُسْکِراً لَمْ تُحْتَسَبْ لَهُ صَلَاتُهُ أَرْبَعِینَ یَوْماً فَإِنْ مَاتَ فِیهَا مَاتَ مِیتَهً جَاهِلِیَّهً.»

انابه با قدم طاعت و عبادت

همین روزه داشتن نیز انابه است؛ چون قدم پیوسته سی روزه روزه دار به جانب پروردگار است. قدم طاعت و عبادت. این قدم نیز قدم مرکبی است که روزه یک جزء آن است. بقیه امور، به خصوص اجتناب از گناه و خودسازی، مهمترین قدم در این ماه است.

بردباران و منیبین در قرآن

۱ – حضرت ابراهیم علیه السلام

اشاره

پروردگار عالم در قرآن مجید انابه کنندگانی را که معرفی می کند، اینها چه کسانی هستند و دارای چه ویژگی هایی؟

« إِنَّ إِبْرٰاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوّٰاهٌ مُنِيبٌ» (۱)

یکی از زیباترین قدم های طاعت و عبادت حضرت ابراهیم علیه السلام که پیوسته با این قدم به جانب پروردگار در حرکت بود، قدم اخلاقی بود. ایشان با گذشت، صبور، بردبار و بسیار آرام بود. در نهایت بردباری که خدا می گوید: «حلیم» .

آنجایی که به او دستور می دهد تا هاجر و فرزند تازه به دنیا آمده اش را که بعد از سنّ هشتاد سالگی به او داده بود را تنها گذاشت. حضرت ابراهیم علیه السلام با دید نبوتی خود می دانست که این فرزند، در این عالم منشأ خیر بسیاری خواهد شد.

ایشان می دانست که وقتی این بچه بزرگ شود، از نسل این پسر، چند پیامبر و چهارده معصوم علیهم السلام به دنیا قدم می گذارند. علاقه حضرت ابراهیم به فرزندش

۱- ۱) – هود (۱۱) : ۷۵؛ «به راستی که ابراهیم بسیار بردبار و دلسوز و روی آورنده [به سوی خدا] بود.»

فقط علاقه پدری نیست، آن علاقه معنوی ایشان به خاطر ارزش های وجود حضرت اسماعیل علیه السلام با علاقه پدری ایشان قابل مقایسه نبود.

خدا به او گفت: از شهر شام که شهر باغ ها، گل ها، بلبل ها، با هوای بهاری، چشمه ها، آب ها و منطقه کشاورزی است، با زن و فرزندت برو، تا جایی که گفتیم بایست.

ایشان حرکت کرد، تا حدود اردن آمد. از اردن وارد حجاز شد. به او گفتند که تا کجا برود. میان درّه ای سوزان، خشک، بی آب و گیاهی آمد که حرارت و گرمای روز تا شصت درجه بالا می رود. خدا به او گفت: ای ابراهیم! این زن و بچه را در این درّه بگذار و برو. حضرت ابراهیم علیه السلام برای خدا چه گذشتی کرد و چه بردباریی نشان داد. چه حوصله ای داشت که حتی یک کلمه به پروردگار به عنوان اعتراض نگفت که چرا؟ مگر شام، باغستان ها، گلستان ها و چشمه سارها بد بودند؟ اگر این زن و این بچه در آن منطقه بودند، درخت ها و چشمه ها کم می شدند؟ از کسی حقی ضایع می شد؟ برای چه به من گفتی این زن جوانِ با کرامت و اسماعیل که بعد از هشتاد سالگی به من دادی و شیرخوار و دوماهه است را اینجا بگذارم و بروم؟ (۱)

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۱۲/۹۸، باب ۵، أحوال أولاده و أزواجه صلوات، حدیث ۶؛ «عَنْ هِشَامٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ إِنَّ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام كَانَ نَازِلًا فِی بَادِیَهِ الشَّامِ فَلَمَّا وُلِدَ لَهُ مِنْ هَاجَرَ إِسْمَاعِیلُ ع اغْتَمَّتْ سَارَهُ مِنْ ذَلِکَ غَمّاً شَدِیداً لِأَنَّهُ لَمْ یَكُنْ لَهُ مِنْهَا وَلَدٌ وَ كَانَتْ تُؤْذِی إِبْرَاهِیمَ فِی هَاجَرَ فَتَغُمُّهُ فَشَكَا إِبْرَاهِیمُ ذَلِکَ إِلَی اللَّهِ عز و جل فَأَوْحَی اللَّهُ إِلَیْهِ إِنَّمَا مَثَلُ الْمَرْأَهِ مَثَلُ الضِّلْعِ الْعَوْجَاءِ إِنْ تَرَكْتَهَا اسْتَمْتَعْتَ بِهَا وَ إِنْ أَقَمْتَهَا كَسَرْتَهَا ثُمَّ أَمَرَهُ أَنْ یُخْرِجَ إِسْمَاعِیلَ علیه السلام وَ أُمَّهُ عَنْهَا فَقَالَ یَا رَبِّ إِلَی أَیِّ مَكَانٍ قَالَ إِلَی حَرَمِی وَ أَمْنِی وَ أَوَّلِ بُقْعَهٍ خَلَقْتُهَا مِنَ الْأَرْضِ وَ هِیَ مَكَّهُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَیْهِ جَبْرَئِیلَ بِالْبُرَاقِ فَحَمَلَ هَاجَرَ وَ إِسْمَاعِیلَ وَ إِبْرَاهِیمَ علیه السلام وَ كَانَ إِبْرَاهِیمُ لَایَمُرُّ بِمَوْضِعٍ حَسَنٍ فِیهِ شَجَرٌ وَ نَخْلٌ وَ زَرْعٌ إِلَّا وَ قَالَ یَا جَبْرَئِیلُ إِلَی هَاهُنَا إِلَی هَاهُنَا فَیَقُولُ جَبْرَئِیلُ لَاامْضِ امْضِ حَتَّی وَافَی بِهِ مَكَّهَ فَوَضَعَهُ فِی مَوْضِعِ الْبَیْتِ وَ قَدْ كَانَ إِبْرَاهِیمُ عَاهَدَ سَارَهَ أَنْ لَا؛ یَنْزِلَ حَتَّی یَرْجِعَ إِلَیْهَا فَلَمَّا نَزَلُوا فِی ذَلِکَ الْمَكَانِ كَانَ فِیهِ شَجَرٌ فَأَلْقَتْ هَاجَرُ عَلَی ذَلِکَ الشَّجَرِ كِسَاءً كَانَ مَعَهَا فَاسْتَظَلُّوا تَحْتَهُ فَلَمَّا سَرَحَهُمْ. إِبْرَاهِیمُ وَ وَضَعَهُمْ وَ أَرَادَ الِانْصِرَافَ عَنْهُمْ إِلَی سَارَهَ قَالَتْ لَهُ هَاجَرُ یَا إِبْرَاهِیمُ لِمَ تَدَعُنَا فِی مَوْضِعٍ لَیْسَ فِیهِ أَنِیسٌ وَ لَامَاءٌ وَ لَازَرْعٌ فَقَالَ إِبْرَاهِیمُ الَّذِی أَمَرَنِی أَنْ أَضَعَكُمْ فِی هَذَا الْمَكَانِ هُوَ یَكْفِیكُمْ ثُمَّ انْصَرَفَ عَنْهُمْ فَلَمَّا بَلَغَ كُدًی وَ هُوَ جَبَلٌ بِذِی طُوًی الْتَفَتَ إِلَیْهِمْ إِبْرَاهِیمُ رَبَّنا إِنِّی أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِوادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنا لِیُقِیمُوا الصَّلاهَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَهً مِنَ النّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ یَشْكُرُونَ ثُمَّ مَضَی وَ بَقِیَتْ هَاجَرُ فَلَمَّا ارْتَفَعَ النَّهَارُ عَطِشَ إِسْمَاعِیلُ وَ طَلَبَ الْمَاءَ فَقَامَتْ هَاجَرُ فِی الْوَادِی فِی مَوْضِعِ الْمَسْعَی فَنَادَتْ هَلْ فِی الْوَادِی مِنْ أَنِیسٍ فَغَابَ إِسْمَاعِیلُ عَنْهَا فَصَعِدَتْ عَلَی الصَّفَا وَ لَمَعَ لَهَا السَّرَابُ فِی الْوَادِی وَ ظَنَّتْ أَنَّهُ مَاءٌ فَنَزَلَتْ فِی بَطْنِ الْوَادِی وَ سَعَتْ فَلَمَّا بَلَغَتِ الْمَسْعَی غَابَ عَنْهَا إِسْمَاعِیلُ ثُمَّ لَمَعَ لَهَا السَّرَابُ فِی نَاحِیَهِ الصَّفَا فَهَبَطَتْ إِلَی الْوَادِی تَطْلُبُ الْمَاءَ فَلَمَّا غَابَ عَنْهَا إِسْمَاعِیلُ عَادَتْ حَتَّی بَلَغَتِ الصَّفَا فَنَظَرَتْ حَتَّی فَعَلَتْ ذَلِکَ سَبْعَ مَرَّاتٍ فَلَمَّا كَانَ فِی الشَّوْطِ السَّابِعِ وَ هِیَ عَلَی الْمَرْوَهِ نَظَرَتْ إِلَی إِسْمَاعِیلَ وَ قَدْ ظَهَرَ الْمَاءُ مِنْ تَحْتِ رِجْلَیْهِ فَعَدَتْ حَتَّی جَمَعَتْ حَوْلَهُ رَمْلًا فَإِنَّهُ كَانَ سَائِلًا فَزَمَّتْهُ بِمَا جَعَلَتْهُ حَوْلَهُ فَلِذَلِکَ سُمِّیَتْ زَمْزَمَ وَ كَانَ جُرْهُمُ نَازِلَهً بِذِی الْمَجَازِ وَ عَرَفَاتٍ فَلَمَّا ظَهَرَ الْمَاءُ بِمَكَّهَ عَكَفَتِ الطَّیْرُ وَ

الْوَحْشُ عَلَى الْمَاءِ فَنَظَرَتْ جُرْهُمُ إِلَى تَعَكّفِ الطَّيْرِ عَلَى ذَلِكَ الْمَكَانِ وَ اتَّبَعُوهَا حَتَّى نَظَرُوا إِلَى امْرَأَةٍ وَ صَبِيٍّ نَازِلَيْنِ فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ...»

درخواست حضرت ابراهیم علیه السلام از خدا

به قدری حوصله، حلم و گذشت ایشان بالا بود که فقط این جمله را به پروردگار عرض کرد:

« رَبَّنا إِنِّی أَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِوادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ اَلْمُحَرَّمِ رَبَّنا لِیُقِیمُوا اَلصَّلاهَ» (۱)

ص:۱۰۰

۱- ۱) - ابراهیم (۱۴) : ۳۷؛ «پروردگارا! من برخی از فرزندانم را در درّه ای بی کشت و زرع نزد خانه محترمت سکونت دادم؛ پروردگارا! برای اینکه نماز را بر پا دارند.»

همه دلخوشـی من این است که خانواده ام را در محلی که بعداً می خواهد خانه کعبه شود، قرار داده ام و هر دو را به تو سپرده ام. همه نیت من این است که این هـا اگر روزی در این منطقه بی آب و علـفِ سوزان، به انسـان هـایی برخوردنـد، نمـاز را در میان آنها بپا دارند.

نماز چه عبادتی است که حضـرت ابراهیم علیه السـلام با این گـذشتِ عظیم به خاطر آن، همسـر جوان و بچه شـیرخواره را می گـذارد و می رود؟ فقط برای نماز. لام در « لِيُقِيمُوا اَلصَّلاٰةَ» (۱)لام علت است؛ یعنی همه دلخوشـی من این است که این ها در اینجا پرچم نماز را برافرازند.

پرچم روزه را چطور؟ در منـابع مـا دارد که روزه در گذشـتگان فقط ویژه پیغمبران بوده است. (۲)وقتی پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله به رسالت مبعوث شد، خدا روی علاقه ای

۱- ۱) - ابراهیم (۱۴) : ۳۷.

۲- ۲) - الخصال: ۱/۲۶۵، حدیث ۱۴۵؛ «الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السـلام کَمْ لِلْمُسْلِمِینَ مِنْ عِیدٍ فَقَالَ أَرْبَعَهُ أَعْیَادٍ قَالَ قُلْتُ قَدْ عَرَفْتُ الْعِیدَیْنِ وَ الْجُمُعَهَ فَقَالَ لِی أَعْظَمُهَا وَ أَشْرَفُهَا یَوْمُ الثَّامِنَ عَشَرَ مِنْ ذِی الْحِجَّهِ وَ هُوَ الْیَوْمُ الَّذِی أَقَامَ فِیهِ رَسُولُ اللَّهِ صـلی الله علیه و آله أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السـلام وَ نَصَبَهُ لِلنَّاسِ عَلَماً قَالَ قُلْتُ مَا یَجِبُ عَلَیْنَا فِی ذَلِکَ الْیَوْمِ قَالَ یَجِبُ عَلَیْکُمْ صِیَامُهُ شُکْراً لِلَّهِ وَ حَمْداً لَهُ مَعَ أَنَّهُ أَهْلٌ أَنْ یُشْکَرَ کُلَّ سَاعَهٍ وَ کَذَلِکَ أَمَرَتِ الْأَنْبِیَاءُ أَوْصِیَاءَهَا أَنْ یَصُومُوا الْیَوْمَ الَّذِی یُقَامُ فِیهِ الْوَصِیُّ یَتَّخِذُونَهُ عِیداً وَ مَنْ صَامَهُ کَانَ أَفْضَلَ مِنْ عَمَلِ سِتِّینَ سَنَهً.» بحار الأنوار: ۶۵/۳۲۸، باب ۲۶ الشرائع؛ «قَوْلُهُ شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الدِّینِ مُخَاطَبَهً لِرَسُولِ اللَّهِ صـلی الله علیه و آله ما وَصَّی بِهِ نُوحاً وَ الَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ یَا مُحَمَّدُ وَ ما وَصَّیْنا بِهِ إِبْراهِیمَ وَ مُوسی وَ عِیسـی أَنْ أَقِیمُوا الدِّینَ أَیْ تُعَلِّمُوا الدِّینَ یَعْنِی التَّوْحِیدَ وَ إِقَامَ الصَّلَاهِ وَ إِیتَاءَ الزَّکَاهِ وَ صَوْمَ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ حِجَّ الْبَیْتِ وَ السُّنَنَ وَ الْأَحْکَامَ الَّتِی فِی الْکُتُبِ وَ الْإِقْرَارَ بِوَلَایَهِ.» النور المبین فی قصـص الأنبیاء و المرسـلین: ۳۲۲ - ۳۲۴؛ «و قال الشـیخ الطبرسی و أما ذو الکفـل فـاختلف فیه. فقیـل إنه کـان رجلاـ صالحـا و لم یکن نبیا و لکنه تکفل لنبی صوم النهار و قیام اللیل و أن لا یغضب و یعمل بالحق فوفی بذلک فشـکر الله ذلک له و کان نبیا و سمی ذا الکفل بمعنی أنه ذو الضعف فله ثواب غیره ممن هو فی زمانه لشرف عمله.»

که به امت پیامبر صلی الله علیه و آله داشت، روزه را به این امت واجب کرد. روزه گوهری نبوده است که خدا به هر امتی بدهد.

حلم و انابه ابوذر در ربذه

این یک قدم؛ یعنی قدم گذشت، حوصله در برابر پیشامدها و بردباری برای خداست. ابوذر به دخترش گفت: آیا آب و غذایی هست که به من بدهی؟ گفت: نه.

بیابان است و تابش مستقیم خورشید در این منطقه حارّه شدید است. گفت: من هر دو پایم ضعف می رود و نمی توانم راه بروم، برو در این بیابان بگرد، ببین چیزی که بشود خورد پیدا می شود یا نه؟ رفت، گشت و آمد، گفت: چیزی پیدا نکردم.

گفت: دخترم! پس مولای من خواسته من با شکم گرسنه از دنیا بروم. رو به قبله دراز کشید، گفت: دخترم! من دارم می میرم. دختر گریه کرد و گفت: پس تکلیف من چیست؟ ابوذر گفت: من که مُردم، تو به کنار جادّه برو، قافله ای می آید که از مکه به مدینه برود، فقط بگو که ابوذر مرده است. آنها می آیند، کارهای مرا انجام می دهند. (۱)

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۲/۳۹۹، باب ۱۲، حدیث ۶؛ «عَنْ حُلَّام بن [ابْن] دَلٍّ [جُلَّام بْنِ جَنْدَلٍ] الْغِفَارِیِّ وَ كَانَتْ لَهُ صُحْبَةٌ قَالَ مَكَثَ أَبُو ذَرٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ بِالرَّبَذَهِ حَتَّى مَاتَ فَلَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاهُ قَالَ لِامْرَأَتِهِ اذْبَحِی شَاهً مِنْ غَنَمِكِ وَ اصْنَعِیهَا فَإِذَا نَضِجَتْ فَاقْعُدِی عَلَى قَارِعَهِ الطَّرِیقِ فَأَوَّلُ رَكْبٍ تَرَیْنَهُمْ قُولِی یَا عِبَادَ اللَّهِ الْمُسْلِمِینَ هَذَا أَبُو ذَرٍّ صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَدْ قَضَى نَحْبَهُ وَ لَقِیَ رَبَّهُ فَأَعِینُونِی عَلَیْهِ وَ أَجِیبُوهُ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَخْبَرَنِی أَنِّی أَمُوتُ فِی أَرْضِ غُرْبَهٍ وَ أَنَّهُ یَلِی غُسْلِی وَ دَفْنِی وَ الصَّلَاهَ عَلَیَّ رِجَالٌ مِنْ أُمَّتِی صَالِحُونَ.» و نیز در بحار الأنوار: ۲/۴۳۰، باب ۱۲، ذیل حدیث ۳۷؛ «. . . فَأَصَابَ أَبَا ذَرٍّ وَ ابْنَتَهُ الْجُوعُ وَ مَاتَتْ أَهْلُهُ فَقَالَتِ ابْنَتُهُ أَصَابَنَا الْجُوعُ وَ بَقِینَا ثَلَاثَهَ أَیَّامٍ لَمْ نَأْكُلْ شَیْئاً فَقَالَ لِی أَبِی یَا بُنَیَّهُ قُومِی بِنَا إِلَى الرَّمْلِ نَطْلُبُ الْقَتَّ وَ هُوَ نَبْتٌ لَهُ حَبٌّ فَصِرْنَا إِلَى الرَّمْلِ فَلَمْ نَجِدْ شَیْئاً فَجَمَعَ أَبِی رَمْلًا وَ وَضَعَ رَأْسَهُ عَلَیْهِ وَ رَأَیْتُ عَیْنَیْهِ قَدِ انْقَلَبَتْ فَبَكَیْتُ فَقُلْتُ لَهُ یَا أَبَهْ كَیْفَ أَصْنَعُ بِكَ وَ أَنَا وَحِیدَهٌ فَقَالَ یَا بِنْتِی لَاتَخَافِی فَإِنِّی إِذَا مِتُّ جَاءَكِ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ مَنْ یَكْفِیكِ أَمْرِی فَإِنِّی أَخْبَرَنِی حَبِیبِی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِی غَزْوَهِ تَبُوكَ فَقَالَ لِی یَا اَبَاذَرٍّ تَعِیشُ وَحْدَكَ وَ تَمُوتُ وَحْدَكَ وَ تُبْعَثُ وَحْدَكَ وَ تَدْخُلُ الْجَنَّهَ وَحْدَكَ یَسْعَدُ بِكَ أَقْوَامٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ یَتَوَلَّوْنَ غُسْلَكَ وَ تَجْهِیزَكَ وَ دَفْنَكَ فَإِذَا أَنَا مِتُّ فَمُدِّی الْكِسَاءَ عَلَى وَجْهِی ثُمَّ اقْعُدِی عَلَى طَرِیقِ الْعِرَاقِ فَإِذَا أَقْبَلَ رَكْبٌ فَقُومِی إِلَیْهِمْ وَ قُولِی هَذَا أَبُو ذَرٍّ صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَدْ تُوُفِّیَ قَالَتْ فَدَخَلَ إِلَیْهِ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الرَّبَذَهِ. . .»

چقدر گذشت؟ آن قدر بردباری که به خدا نمی گوید: در میان یاران پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از امیرالمؤمنین نفر دوم یا سوم هستم؛ چون چهار نفر بودند، امیرالمؤمنین علیه السلام، سلمان، ابوذر و مقداد. بحث است که بعد از سلمان، آیا ابوذر است، یا مقداد؟

به خدا نمی گوید: من بعد از امیرالمؤمنین علیه السلام، در میان یاران پیغمبر صلی الله علیه و آله نفر دوم هستم، آیا این درست است که با من این گونه معامله شود که یک لیوان آب نباشد تا بخورم؟

بلکه فقط گفت: دخترم! محبوب من اراده اش بر این تعلّق گرفته است که من تشنه و گرسنه از دنیا بروم. پس من راضی به رضای محبوبم هستم.

دل رحمی حضرت ابراهیم علیه السلام

لغت «أَوّاهٌ» * در:

« إِنَّ إِبْراهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوّاهٌ مُنِيبٌ» (۱)

به این معناست که حضرت ابراهیم علیه السلام نسبت به مردم بسیار دلسوز و دل رحم

۱- ۱) - هود (۱۱) : ۷۵؛ «به راستی که ابراهیم بسیار بردبار و دلسوز و روی آورنده [به سوی خدا] بود.»

بود. تا آنجا که وقتی فرشتگان مأمور تخریب منطقه قوم لوط را شناخت، به آنها گفت: شما چه مأموریتی دارید؟ گفتند: پروردگار به ما مأموریت داده است تا منطقه ای را که قوم لوط زندگی می کنند، به خاطر گناه کبیره ای که انجام داده اند و بنا ندارند که توبه کنند، زیر و رو کنیم.

این مردِ دلسوزِ رحیم گفت: نمی شود این مأموریت را انجام ندهید؟ این بدبخت ها دچار گناه کبیره ای شده اند و حرف حضرت لوط علیه السلام را گوش نداده اند، نمی شود به این عذاب مبتلا نشوند؟ گفتند: یا ابراهیم! فرمان خدا بر این مسأله قطعی شده است و دیگر برگرداندنی در کار فرمان قطعی نیست. عذاب بر آنها قطعیت یافته و دلسوزی تو دیگر به حال آنها سودی ندارد. (۱)

ترفیع درجه آخرتی با انابه

حضرت انسانی بود که با قدم عبادت کامل، پیوسته به جانب پروردگار در حرکت بود. به کجا رسید؟

« إِنَّهُ مِنْ عِبٰادِنَا اَلْمُخْلَصِینَ» (۲)

« وَ إِنَّهُ فِی اَلْآخِرَهِ لَمِنَ اَلصّٰالِحِینَ» (۳)

ص:۱۰۴

---

۱ – ۱) – الکافی: ۵/۵۴۷، حدیث ۶؛ «أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ إِنَّ اللَّهَ عز و جل بَعَثَ أَرْبَعَهَ أَمْلَاکٍ فِی إِهْلَاکِ قَوْمِ لُوطٍ جَبْرَئِیلَ وَ مِیکَائِیلَ وَ إِسْرَافِیلَ وَ کَرُوبِیلَ فَمَرُّوا بِإِبْرَاهِیمَ علیه السلام وَ هُمْ مُعْتَمُّونَ فَسَلَّمُوا عَلَیْه. . . فَقَالَ لَهُمْ إِبْرَاهِیمُ لِمَا ذَا جِئْتُمْ قَالُوا فِی إِهْلَاکِ قَوْمِ لُوطٍ فَقَالَ لَهُمْ إِنْ کَانَ فِیهِمْ مِائَهٌ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَ تُهْلِکُونَهُمْ فَقَالَ جَبْرَئِیلُ لَاقَالَ فَإِنْ کَانَ فِیهَا خَمْسُونَ قَالَ لَاقَالَ فَإِنْ کَانَ فِیهَا ثَلَاثُونَ قَالَ لَاقَالَ فَإِنْ کَانَ فِیهَا عِشْرُونَ. . . خَمْسَهٌ قَالَ لَاقَالَ فَإِنْ کَانَ فِیهَا وَاحِدٌ قَالَ لَاقَالَ فَإِنَّ فِیها لُوطاً قالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِیها لَنُنَجِّیَنَّهُ وَ أَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ کانَتْ مِنَ الْغابِرِین. . .»

۲– ۲) – یوسف (۱۲) : ۲۴؛ «زیرا او از بندگان خالص شده ما [از هر گونه آلودگی ظاهری و باطنی] بود.»

۳– ۳) – بقره (۲) : ۱۳۰؛ «و قطعاً در آخرت از شایستگان است.»

به اینجا رسید. آن قدر این قدم های عبادتی برای او نورانیت ایجاد کرد که به واسطه حضرت اسماعیل و حضرت اسحاق علیهما السلام پدر تمام انبیای بعد از خود شد:

حضرت یعقوب، یوسف، یونس، زکریا، یحیی، موسی و عیسی علیهم السلام از طریق حضرت مریم علیها السلام از نسل حضرت ابراهیم علیه السلام هستند و وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله به واسطه حضرت اسماعیل علیه السلام از نسل اوست. پدر دیگری را در عالم سراغ دارید که چنین نسلی داشته باشد؟ تمام این ها از آثار عبادت خالصانه ایشان بوده است. ایشان یکی از مصادیق منیب است. چرا من منیب را معرفی می کنم؟ چون در پایان معرفی، نظری دارم.

۲ - حضرت شعیب علیه السلام و اصلاح امت

منیب دیگر، حضرت شعیب علیه السلام بود که در میان مردم مدین آمد. خود ایشان نیز از نسل حضرت ابراهیم علیه السلام است.

مردمی که قرآن مجید می فرماید: به فساد، تبهکاری، دزدی در روز روشن، کم فروشی، فتنه و آشوب آلوده بودند. به این که بر سر قیمت جنس مردم بزنند تا جنس را از مردم با قیمت اندک بخرند؛ یعنی دسیسه هایی می چیدند که فروشندگان مجبور شوند تا جنس خود را به قیمتی که این ها می گویند، بفروشند.

حضرت شعیب علیه السلام به این مردم فرمود:

« إِنْ أُرِيدُ إِلاَّ اَلْإِصْلاٰحَ مَا اِسْتَطَعْتُ» (۱)

من در میان شما تا جایی که قدرتم اجازه دهد، هیچ نیّتی جز اصلاح وضع شما

ص:۱۰۵

۱- ۱) - هود (۱۱) : ۸۸؛ «تا جایی که قدرت دارم جز اصلاح [شما را] نمی خواهم.»

ندارم. آیه می خواهد بگوید: ای مردم! تا زمانی که در بین خانواده و مردم هستید، نیّت شما فقط اصلاح باشد.

« وَ مٰا تَوْفِيقِي إِلاّٰ بِاللّٰهِ» (۱)

همه نیرو، توان و قدرتم در میان شما به پروردگارم معطوف است، من به اندازه شما نفر، پول و سلاح ندارم و تمام نیروی من فقط خداست.

« عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ» (۲)

من تمام تکیه گاهم فقط پروردگار است. هرگز قدم بر جای قدم شما نمی گذارم، نه در فساد وارد می شوم و نه در دزدیِ روز روشن، نه در فتنه و نه آشوب و نه این که قیمت جنس مردم را کم نشان دهم. من فقط با قدم طاعت و عبادت به سوی پروردگارم در حرکت هستم. شما هر چه و هر که می خواهید، باشید، هر کاری که می خواهید، بکنید. من آدمی نیستم که تحت تأثیر شما قرار بگیرم. من شخصی نیستم که بگویم: خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو

من با شما همرنگ نمی شوم، رسوا نیز نمی شوم، بلکه عزّت پیدا می کنم.

امر خدا به تبعیت از منیبین

منظورم از بیان «منیبین» امثال حضرت ابراهیم و حضرت شعیب علیهما السلام در این آیه است که خدا به همه ما می فرماید:

« وَ اِتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنٰابَ إِلَيَّ» (۳)

امر در اینجا واجب است، کسانی که مقداری در ادبیات عرب و اصول فقه

۱- ۱) - هود (۱۱) : ۸۸؛ «و توفیقم فقط به [یاری] خداست.»

۲- ۲) - هود (۱۱) : ۸۸؛ «بر او توکل کردم و به سوی او باز می گردم.»

۳- ۳) - لقمان (۳۱) : ۱۵؛ «و راه کسی را پیروی کن که [با توبه و ایمان و اخلاص] به من بازگشته است.»

تخصص دارند، می دانند که این امر « اِتَّبِعْ » واجب است، مانند امر به نماز و روزه.

می فرماید: ای مرد و زن! در این دنیا فقط راه کسانی که با قدم اطاعت و عبادت به جانب من آمدند - مانند حضرت ابراهیم و حضرت شعیب علیهما السلام و دیگر انبیا علیهم السلام - متابعت کنید.

« ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (۱)

بازگشت همه شما به سوی من است، من ریز و درشت پرونده شما را در روز قیامت به شما اطلاع می دهم.

تقرب به پیامبر صلی الله علیه و آله با قدم طاعت

این روایت را راوندی در کتاب با عظمت «دعوات» نقل می کند: «ربیعه بن کعب» از یاران پیغمبر صلی الله علیه و آله می گوید:

روزی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم، حضرت صلی الله علیه و آله شروع به سخن کردند، فرمودند: ربیعه! هفت سال است که به من خدمت می کنی، به خاطر این هفت سال زحمت و خدمتی که به من کردی، از من حاجتی نمی خواهی؟ گفتم: یا رسول الله! به من مهلت می دهید؟ فرمودند: بله. عرض کردم: بعداً حاجتم را به شما می گویم.

چه روش زیبایی است که انسان زود تصمیم نگیرد. چند روز فکر و مشورت کند، بعد تصمیم بگیرد.

ربیعه می گوید: فردا تنها نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدم. گفتم: آقا! حاجتم را بگویم؟ فرمودند: بگو. عرض کردم: از پروردگار بخواهید تا مرا با شما شانه به شانه وارد بهشت کند. چه همّت بلندی.

۱- ۱) - لقمان (۳۱) : ۱۵؛ «سپس بازگشت شما فقط به سوی من است. پس شما را از آنچه انجام می دادید، آگاه می کنم.»

حضرت به من فرمودند: این مطلب را از چه کسی یاد گرفته ای؟ گفتم: دیروز که از نزد شما رفتم، فکر کردم که اگر از شما ثروت فراوان بخواهم، ثروت در معرض نابودی است و وقتی می میرم، فایده ای ندارد.

اکنون کسانی که چند میلیارد ثروت دارند، اما استفاده نمی کنند، اسکناس آنها با کاغذهای باطله چه فرقی می کند؟ هیچ. این پول ها برای آنها فایده ای ندارد. گویی این چند میلیارد را دور می اندازند، حال جای دورانداختن آنها یا بانک های خارجی است، یا داخلی.

گفتم: به شما بگویم برای من طول عمر بخواهید، دیدم تا چند سال در دنیا زنده بمانم؟ آخر باید بمیرم، پس چه فایده ای دارد؟ پس به شما بگویم که از خدا بخواهید تا در قیامت شانه به شانه شما وارد بهشت شوم.

در روایت دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله سر مبارک خود را پایین انداختند، بعد از مکث کوتاهی سر را بلند کرده، فرمودند: من حاجت تو را از خدا می خواهم، اما تو نیز قول بده که با قدم طاعت و عبادت مرا کمک کنی. (۱)باید این قدم را داشته باشی که بتوانی کنار من بیایی و من تو را به بهشت ببرم، اگر

---

۱ - ۱) - بحار الأنوار: ۲۲/۸۶، باب ۳۷، حدیث ۳۹؛ الدعوات: ۳۹، الفصل الثانی؛ «عَنْ رَبِیعَهَ بْنِ کَعْبٍ قَالَ قَالَ لِی ذَاتَ یَوْمٍ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَا رَبِیعَهَ خَدَمْتَنِی سَبْعَ سِنِینَ أَ فَلَا تَسْأَلُنِی حَاجَهً فَقُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ أَمْهِلْنِی حَتَّی أُفَکِّرَ فَلَمَّا أَصْبَحْتُ وَ دَخَلْتُ عَلَیْهِ قَالَ لِی یَا رَبِیعَهُ هَاتِ حَاجَتَکَ فَقُلْتُ تَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ یُدْخِلَنِی مَعَکَ الْجَنَّهَ فَقَالَ لِی مَنْ عَلَّمَکَ هَذَا فَقُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ مَا عَلَّمَنِی أَحَدٌ لَکِنِّی فَکَّرْتُ فِی نَفْسِی وَ قُلْتُ إِنْ سَأَلْتُهُ مَالًا کَانَ إِلَی نَفَادٍ وَ إِنْ سَأَلْتُهُ عُمُراً طَوِیلًا وَ أَوْلَاداً کَانَ عَاقِبَتُهُمُ الْمَوْتَ قَالَ رَبِیعَهُ فَنَکَسَ رَأْسَهُ سَاعَهً ثُمَّ قَالَ أَفْعَلُ ذَلِکَ فَأَعِنِّی بِکَثْرَهِ السُّجُودِ.» معارف و معاریف: ۵/۶۲۶؛ «ربیعه بن کعب بن مالک بن یعمر اسلمی حجازی از یاران و خدمتکاران پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و در برید مسلمان شد از اصحاب صفه بود وی تا ایام حره زنده بود و به سال ۶۳ ایام حره درگذشت.»

قدم طاعت و عبادت را نداشته باشی، بین من و تو در قیامت میلیون ها فرسخ فاصله خواهد بود. تو با این قدم بیا، تا ما بگوییم که راه را باز کنند و تو کنار ما بیایی. گر قدمت هست چو مردان برو ور قدمت نیست چو سعدی بنال (۱)

* * * عمر خود را در چه پایان برده ای

سرمایه های خداداده را کجا بردی و به پای چه کسی خرج کردی؟ در چه مسیری هزینه کردی و چه چیز به دست آوردی؟ حال که به تو مهلت داده اند که ماه مبارک رمضان را درک کنی و در این فضای مبارک وارد شوی، بیا با قدم طاعت و عبادت حرکت کن.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

۱- ۱) - سعدی شیرازی.

۵ سلامت روح

اشاره

تربیت یافتن حضرت یوسف علیه السلام توسط پدر

۵

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۷۳

ص:۱۱۰

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

مجموعه ویژگی هایی که قرآن مجید برای حضرت یوسف علیه السلام بیان می کند، محصول، میوه و ثمره سلامت همه جانبه او است. سلامتی که همه عمر با اختیار و اراده خود و تحت تربیت پیغمبرِ با کرامت و بصیری، چون حضرت یعقوب علیه السلام به دست آورده بود.

از آیات سوره یوسف علیه السلام صریحاً استفاده می شود که حضرت یعقوب علیه السلام هم پدر و هم مربی بود. پدری که مربی نیست، پدر بدن است. پدرِ بدن هیچ ارزش خاصی ندارد. حضرت یعقوب علیه السلام برای حضرت یوسف علیه السلام پدر فکر، قلب، روح و نفس بود.

تأمین لباس و غذا برای حضرت یعقوب علیه السلام نسبت به فرزند، امر معمولی و طبیعی بود. او مربیِ دلسوزی بود که می خواست همه وجود معنوی خود را از افق باطن حضرت یوسف علیه السلام طلوع دهد.

حضرت یعقوب علیه السلام پدری همچون ماه

در اول آیه ای که داستان این خانواده را شروع می کند، پروردگار از حضرت یعقوب علیه السلام به ماه تعبیر کرده است. آثار ماه در عالم طبیعت را در کتاب های علمی

ص:۱۱۳

ببینید، جزر و مدی که ایجاد می کند، نوری که از خورشید می گیرد و آن را پاک و صاف بر زمین منعکس می کند، گردشی که به دور خود و زمین دارد و در مجموع موجودی متحرّک و مفید است. به همین خاطر امام باقر علیه السلام می فرمایند:

این که در خواب، حضرت یعقوب علیه السلام به ماه تعبیر شده است؛ (۱)یعنی موجود متحرّکِ مفید.

چقدر زیبا بود اگر همه پدران ماه بودند؛ یعنی برای فرزندان خود موجود مفیدِ متحرک بودند و ایجاد جزر و مد می کردند. به فرزند نور می تاباندند و او را در گردونه گردش وضعی و انتقالی معنوی قرار می دادند.

فرزندان نیز در دامن چنین پدرانی، به تناسب ظرفیت وجودشان، مانند حضرت یوسف علیه السلام می شدند. این سلامت فکر، اندیشه، قلب و نفس در حضرت یوسف علیه السلام باعث مدّ؛ یعنی کشاندن فیوضات ویژه حضرت حق به جانب خود شد که ظرف این فیوضات در وجود فرشتگان، جنّیان و موجودات دیگر موجود نیست.

این ظرف فقط در وجود انسان است.

رشد حضرت یوسف علیه السلام به تدبیر پروردگار

قلب ایشان تا کجا حرکت کرده بود که از زمان دیدن خواب تا زمانی که در عمق چاه بود و تا وقتی که به صورت برده و غلامِ بی ارزش درآمد، که در قرآن می فرماید:

به «ثمن بخس» فروخته شد، آن هم در بازار مصر که قرآن می فرماید:

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۱۲/۲۱۷، باب ۹؛ «عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ تَأْوِیلُ هَذِهِ الرُّؤْیَا أَنَّهُ سَیَمْلِکُ مِصْرَ وَ یَدْخُلُ عَلَیْهِ أَبَوَاهُ وَ إِخْوَتُهُ أَمَّا الشَّمْسُ فَأُمُّ یُوسُفَ رَاحِیلُ وَ الْقَمَرُ یَعْقُوبُ وَ أَمَّا أَحَدَ عَشَرَ کَوْکَباً فَإِخْوَتُهُ فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَیْهِ سَجَدُوا شُکْراً لِلَّهِ وَحْدَهُ حِینَ نَظَرُوا إِلَیْهِ وَ کَانَ ذَلِکَ السُّجُودُ لِلَّهِ.»

« وَ كٰانُوا فِيهِ مِنَ اَلزّٰاهِدِينَ» (۱)

کاروان فروشنده به این فرد خیلی بی رغبت و بی میل بودند؛ یعنی دنبال این بودند که با پول کمی شرّ او را بکنند و بروند. در آن گردونه تحقیر سخت و هفت سال به آن زن مصری گرفتار شدن، به زندان فرعون مصر افتادن و بعد از نجات، روی تخت نخست وزیری قرار گرفتن، در حال مدّ بود. قرآن مجید در بخش به بخش زندگی حضرت یوسف علیه السلام نشان می دهد که فقط خدا محور قلب او بود.

خیلی عجیب است که هیچ کدام از حوادث تلخ و شیرین، کمترین انحرافی در او ایجاد نکرد. از زمانی که در دامن پدر خواب دید، مستقیم بود تا وقتی که جنازه مبارک او را در مصر دفن کردند.

« تَوَفَّنِي مُسْلِماً وَ أَلْحِقْنِي بِالصّٰالِحِينَ» (۲)

خیلی از افراد در پستی و بلندی روزگار، عوض شدند و ورق زندگی شان در حوادث تلخ و شیرین برگشت. خیلی ها از دایره تواضع به دایره تکبر کشیده شدند، اما این انسان، با این همه پستی و بلندی روزگار که یکی از این مشکلات کافی بود تا انسان را برای همیشه کمر شکن کند، با سلامتِ کامل جاده حوادث را با محوریت توحید رفت، تا برای همیشه در آغوش رحمت خاصّ حضرت حقّ قرار گرفت.

به تعبیر ساده تر، هیچ نوع بیماری فکری، قلبی و روحی در این انسان راه پیدا نکرد؛ چون نتوانست به سراغ او برود و محرومیتی از فیوضات حضرت حق ایجاد

۱- ۱) - یوسف (۱۲) : ۲۰؛ «و نسبت به او بی رغبت بودند.»

۲- ۲) - یوسف (۱۲) : ۱۰۱؛ «در حالی که تسلیم [فرمان های تو] باشم جانم را بگیر و به شایستگان مُلحقم کن.»

کند.

بیماری های روح، عامل محرومیت ها

طبق آیات و روایات، همه محرومیت ها به این بیماری های روح مربوط است. (۱)از خود قرآن مثال می زنم. به حضرت آدم و حوا علیهما السلام گفتند:

« وَ لاٰ تَقْرَبٰا هٰذِهِ اَلشَّجَرَةَ فَتَکُونٰا مِنَ اَلظّٰالِمِینَ» (۲)

ظالم از رحمت حق محروم است، حرص به هر عنوان، شکل، طریق و حالتی در انسان به جنب و جوش بیافتد، انسان را از دایره پاک و سلامتِ قناعت بیرون می زند. فرض کنید در آن بهشت، پنج هزار درخت بود، البته بهشت آخرتی نبود.

امام باقر علیه السلام می فرمایند: کسی که در بهشت آخرتی وارد شود، دیگر بیرون نمی آید.

« إِنَّ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ کٰانَتْ لَهُمْ جَنّٰاتُ اَلْفِرْدَوْسِ نُزُلاً

ص:۱۱۶

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۶۹/۱۲۴- ۱۲۶، باب ۱۰۰، حدیث ۱ و ۴ و ۶ و ۷ - وَ أَرْوِی أَنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام قَالَ فِی کَلَامٍ لَهُ إِنَّ مِنَ الْبَلَاءِ الْفَاقَهَ وَ أَشَدُّ مِنَ الْفَاقَهِ مَرَضُ الْبَدَنِ وَ أَشَدُّ مِنْ مَرَضِ الْبَدَنِ مَرَضُ الْقَلْب. - عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام وَ أَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَتْهُمْ رِجْساً إِلَی رِجْسِهِم یَقُولُ شَکّاً إِلَی شَکِّهِمْ. - عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام إِنَّ الشَّکَّ وَ الْمَعْصِیَهَ فِی النَّارِ لَیْسَا مِنَّا وَ لَاإِلَیْنَا وَ إِنَّ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِینَ لَمَطْوِیَّهٌ بِالْإِیمَانِ طَیّاً فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ إِنَارَهَ مَا فِیهَا فَتَحَهَا بِالْوَحْیِ فَزَرَعَ فِیهَا الْحِکْمَهَ زَارِعَهَا وَ حَاصِدَهَا. - أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ کَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَتَعَوَّذُ فِی کُلِّ یَوْمٍ مِنْ سِتٍّ مِنَ الشَّکِّ وَ الشِّرْکِ وَ الْحَمِیَّهِ وَ الْغَضَبِ وَ الْبَغْیِ وَ الْحَسَدِ.

۲- ۲) - بقره (۲) : ۳۵؛ «و به این درخت نزدیک نشوید که [اگر نزدیک شوید] از ستمکاران خواهید شد.»

خالِدِینَ فِیها لا یَبْغُونَ عَنْها حِوَلاً» (۱). (۲)

هنوز بهشتی وجود نـداشت؛ چون بشـری عمل صالح و خدمت به خلق را شـروع نکرده بود و این عمل صالح و خدمت به خلق مصالح اصلی بهشت بعد از این دنیاست.

بیماری حرص، عامل هبوط انسان

در آن بـاغ آبـادی که آنهـا را قرار دادنـد، حـال یـا زمین، ملکوت یـا کره دیگر بود. در این مورد به اختلاـف حرف می زننـد. (۳)حرص بیماری است. چهار هزار و نهصد

ص:۱۱۷

۱- ۱) - کهف (۱۸) : ۱۰۷ - ۱۰۸؛ «مسلماً کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، بهشت های فردوس جای پذیرایی آنان است. * در آن جاودانه اند و از آن درخواست انتقال به جای دیگر نمی کنند.»

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۸/۱۲۳، باب ۲۳؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی قَوْلِهِ تَعَالَی خالِدِینَ فِیها لا یَبْغُونَ عَنْها حِوَلًا قَالَ خَالِدِینَ لَایَخْرُجُونَ مِنْهَا وَ لا یَبْغُونَ عَنْهـا حِوَلًـا قـالَ لَایُرِیـدُونَ بِهَـا بَـدَلًا قُلْتُ قَوْلُهُ إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحـاتِ کانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا قَالَ هَذِهِ نَزَلَتْ فِی أَبِی ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادِ وَ سَلْمَانَ الْفَارِسِیِّ وَ عَمَّارِ بْنِ یَاسِرٍ جَعَلَ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتِ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا مَأْوًی وَ مَنْزِلًا.»

۳- ۳) - الکـافی: ۳/۲۴۷، باب جنه الـدنیا، حدیث ۲؛ «الْحُسَیْنِ بْنِ مُیَسِّرٍ قَـالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السـلام عَنْ جَنَّهِ آدَمَ علیه السلام فَقَالَ جَنَّهٌ مِنْ جِنَانِ الدُّنْیَا تَطْلُعُ فِیهَا الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ لَوْ کَانَتْ مِنْ جِنَانِ الْآخِرَهِ مَا خَرَجَ مِنْهَا أَبَداً.» بحار الأنوار: ۱۱/۱۶۱، باب ۳؛ «أَبِی رَفَعَهُ قَـالَ سُئِلَ الصَّادِقُ علیه السـلام عَنْ جَنَّهِ آدَمَ أَ مِنْ جِنَانِ الـدُّنْیَا کَانَتْ أَمْ مِنْ جِنَانِ الْآخِرَهِ فَقَالَ کَانَتْ مِنْ جِنَانِ الدُّنْیَا تَطْلُعُ فِیهَا الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ لَوْ کَانَتْ مِنْ جِنَانِ الْآخِرَهِ مَا خَرَجَ مِنْهَا أَبَداً.»

و نود و نه نوع از انواع میوه را گفتند: حلال است و می توانید بخورید؛

« وَ کُلا مِنْها رَغَداً» (۱)

«حیث رغداً» یعنی از هر جای این بهشت می خواهید، بخورید. از هر جا، اما به یک درخت کاری نداشته باشید. حرص آنها را تحریک کرد، یا آنها آن را تحریک کردند، به محض این که از میوه آن درخت خوردند، از چهار هزار و نهصد و نود و نه نوع درخت دیگر نیز محروم شدند. به حضرت آدم علیه السلام گفتند: با همسرت بیرون برو.

دلیل هبوط حضرت آدم علیه السلام از زبان خدا

حضرت موسی علیه السلام راجع به حضرت آدم علیه السلام با خدا گفتگوی عجیبی دارند که شنیدنی و پرمغز است:

«یا ربّ انّ آدم خلقتَه بیدک» (۲)خدایا! خودت، روی عشق، محبت، علم و کرامت حضرت آدم را آفریدی. همه این ها در توضیح «ید» است. این ید؛ یعنی رحمت، اراده، کرامت، حکمت، لطف و محبت، چون خلقت با رحمت او شروع شده است، لذا می فرماید:

۱- ۱) - بقره (۲) : ۳۵؛ «و از هر جای آن که خواستید فراوان و گوارا بخورید.»

۲- ۲) - تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر: ۷/۴۱۹؛ «قال سألت ابن مسعود عن أیام البیض فقال سألت رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فقال (إن ادم لما عصی وأکل من الشجره أوحی الله إلیه یا ادم اهبط من جواری وعزتی لا یجاورنی من عصانی قال فهبط إلی الأرض مسودا قال فبکت الملائکه وضجت وقالوا یا رب خلق خلقته بیدک وأسکنته جنتک وأسجدت له ملائکتک فی ذنب واحد حولت بیاضه فأوحی الله إلیه یا ادم صم لی الیوم یوم ثلاثه عشر فصامه فأصبح ثلثه أبیض ثم أوحی الله تعالی إلیه یا ادم صم لی هذا الیوم یوم أربعه عشر فصامه فأصبح ثلثاه أبیض ثم أوحی الله تبارک وتعالی إلیه یا ادم صم لی هذا الیوم یوم خمسه عشر فصامه فأصبح کله أبیض فسمیت الأیام البیض.»

«مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ اَلرَّحْمٰنِ مِنْ تَفٰاوُتٍ» (۱)

نمی گوید: «ماتری فی خلق الله» ؛ یعنی در مجموعه آفریده های خداوند، بلکه آیه می خواهد بگوید: ابتدا خلقت را با رحمت شروع کردم، با رحمت نیز ادامه دادم و با رحمت نیز آخرین دولت عدل در جهان را پایان می دهم.

روز قیامت، اول با رحمت خودم با مردم معامله می کنم، البته اگر کسی لیاقت گرفتن رحمت را در خود ایجاد کرده باشد، و گر نه موردی برای رحمتم ندارد. ولی من قیامت خود را با رحمتم شروع می کنم.

حضرت فرمودند:

«یا ربّ انّ آدم خلقتَه بیدک»

حضرت آدم علیه السلام را با رحمت، عشق، لطف و کرامت خود آفریدی،

«و أسکنتَه جنتک»

خودت او را به بهشت بردی. تو این عنایت و محبت را به او داشتی که او را به بهشت فرستادی. این قسمت مسأله خیلی جالب است؛

«و فعلتَ معه ما فعلت بالاحسان»

از نیکی درباره حضرت آدم علیه السلام ذره ای کم نگذاشتی. برای او چه کار کردی؟ تمام بهشت با محصولاتش را ارزانی او قرار دادی،

«واخرجته بالزلّه واحده منه»

اما مولای من! این همه در آفرینش او محبت به کار بردی، به او در وارد کردن به

۱- ۱) - ملک (۶۷) : ۳؛ «در آفرینش [خدای] رحمان، خلل و نابسامانی و ناهمگونی نمی بینی.»

بهشت لطف کردی، اما با لغزشی، کوچک او را از تمام بهشت محروم ساختی. چه کرده بود غیر از این که میوه ای را چید و خورد که گفته بودی نخور؟

جفا نسبت به حبیب

ما در مقابل خدا خیلی کوچک هستیم. ظرفیت ما نیز محدود است، حتی پیغمبری مانند حضرت موسی علیه السلام از جنس ما انسان ها، وقتی وارد حرف با خدا می شود، بر مبنای دلسوزی خود وارد می شود که حالا این لغزش اندک چه بود و به کجا بر می خورد؟ نه به خدایی تو لطمه می خورد و نه به آن بهشت و شاید نه لطمه ای به خود. چه شد که بیرونش کردند؟

«قال یا موسی أَمَا عَلِمْتَ أنّ الجفاء للحبیب شدید»

بعضی حرف ها از شدت محبت، کشنده است: ای موسی! تو حس نمی کنی که جفا کردن به محبوب چقدر سخت است؟ من از پدرت حضرت آدم علیه السلام چه چیزی کم گذاشته بودم؟ از او خواستم فقط یک میوه را نخورد؟ این درست بود که از من رو برگرداند؟ این درست بود که بند قناعت را پاره کند و با من این گونه معامله کند؟

من به او گفتم: نخور و شیطان به او گفت: بخور. باید حرف مرا زمین می زد و حرف شیطان را گوش می داد؟ ای موسی! مسأله آن میوه در کار نیست، آن چیزی که خیلی سخت است، ضربه ای است که او به بند محبّت بین من و خودش زد، و الاّ دانه ای سیب و یا ذرّه ای گندم یا هر چه بوده، من به خاطر آن او را بیرون نکردم.

ای موسی! او به من که رفیق، خالق، آفریننده و رازقش بودم جفا کرد. من در ذات جفا، محرومیت گذاشته ام. حرص، محرومیت می آورد. حضرت آدم علیه السلام خودش محروم شد، من او را محروم نکردم.

توقع خدا از دوستان خود

بعد فرمود:

«لاتحامل من الاحبّاء ماتحامل من الاعداء» (۱)ای موسی! چیزی که از دشمن توقع دارم، از دوستم توقع ندارم. من توقع داشتم با این همه محبتی که به او کردم، حرف مرا گوش دهد. توقع نداشتم که رفیقم حرف دشمنم را گوش دهد. نشنیدی که گفته اند؛

« ما أحسن الوفاء و أقبح الجفاء» (۲)ریشه وفاداری، ترک جفاکاری است. آن هم جفای به منِ خدا. حضرت موسی علیه السلام قانع شد که تنها حرص، حضرت آدم علیه السلام را از بهشت محروم کرد. حسد و بخل نیز انسان را از فیض ربّ محروم می کند. از خدا جوییم توفیق ادب بی ادب محروم ماند از لطف ربّ (۳)

ص:۱۲۱

۱- ۱) - قریب به مضمون این حدیث در روایات ما چنین آمده است: الکافی: ۲/۴۷، باب خصال المؤمن، حدیث ۱؛ «عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ غَالِبٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ یَنْبَغِی لِلْمُؤْمِنِ أَنْ یَكُونَ فِیهِ ثَمَانِی خِصَالٍ وَقُوراً عِنْدَ الْهَزَاهِزِ صَبُوراً عِنْدَ الْبَلَاءِ شَكُوراً عِنْدَ الرَّخَاءِ قَانِعاً بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ لَایَظْلِمُ الْأَعْدَاءَ وَ لَایَتَحَامَلُ لِلْأَصْدِقَاءِ بَدَنُهُ مِنْهُ فِی تَعَبٍ وَ النَّاسُ مِنْهُ فِی رَاحَةٍ إِنَّ الْعِلْمَ خَلِیلُ الْمُؤْمِنِ وَ الْحِلْمَ وَزِیرُهُ وَ الْعَقْلَ أَمِیرُ جُنُودِهِ وَ الرِّفْقَ أَخُوهُ وَ الْبِرَّ وَالِدُهُ.»

۲- ۲) - غررالحکم: ۲۵۲، حدیث ۵۲۶۳ و نیز حدیث ۵۲۶۴؛ «ما أخلق من غدر أن لا یوفی له.» حدیث ۵۲۶۵؛ «نعم الخلیقه الوفاء [الوقاء].»

۳- ۳) - مولوی.

محرومیت از مغفرت

جنازه ای را به کنار مسجد آوردند، صاحب جنازه شخص بزرگواری بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله او را قبول داشتند. در جنگ ها خوب شرکت کرده بود. گفتند: یا رسول الله! فلانی مرد. بیایید نماز او را بخوانید تا او را ببریم دفن کنیم. حضرت فرمودند:

چرا مرد؟ گفتند: آقا! خود شما ایشان را با چند نفر به سرپرستی امیرالمؤمنین علیه السلام فرستادید، تا ظهر معطّل شد، کسی یک ظرف غذا برای آنان آورد، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: این غذا مسموم است، نخورید، ضرر دارد. این شخص گفت: یا علی! جایی شد که تو دخالت نکنی؟ غذا به این پاکیزگی، چرا مسموم باشد؟ ما گرسنه ایم، نمی توانیم تا وقتی که به مدینه برگردیم، صبر کنیم.

مقداری از غذا را خورد و بعد از مدتی مرد.

حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: من بر او نماز نمی خوانم. پرسیدند: چرا؟ فرمود: کسی که علی علیه السلام را دلگیر کند، تمام درهای رحمت خدا به روی او بسته است. من چگونه بر او نماز بخوانم؟ بگویم:

«اللهم اغفر لهذا المیّت»

بر او درهای مغفرت بسته شده است. گفتند: حال باید چه کار کنیم؟ فرمودند:

علی علیه السلام را پیدا کنید تا بیاید. پیغمبر صلی الله علیه و آله از خود نظر نداد. نگفت: من نماز را می خوانم و بعداً علی علیه السلام را راضی می کنم. پیغمبر صلی الله علیه و آله ادبِ محض است.

امیرالمؤمنین علیه السلام را پیدا کردند و ایشان آمدند. فرمود: علی جان! از این میّت دلگیر شده ای؟ عرض کرد: با من برخورد بدی کرد. فرمودند: علی جان! اکنون که مرده است، خدا به خاطر دلگیری تو، تمام درهای رحمت را به روی او بسته است.

مهر، محبت و سلامت نفس را ببینید. حضرت علی علیه السلام عرض کردند: آقا! من

راضی نیستم در رحمت به روی او بسته باشد. من گذشت کردم. شخصی به خاطر من می خواهد به جهنّم برود؟ نه، نرود. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: مردم! بیایید نماز بخوانیم، همین که علی علیه السلام راضی شد، خدا تمام درها را به روی او باز کرد.

لزوم آسیب شناسی محرومیت های معنوی

خدا کند همه فکر کنند که ریشه محرومیت آنها از کجاست؟ چرا از علم، معرفت، روزی فراوان و لطف محروم هستند؟ چرا به خدا نظری نمی کنند؟ چرا هر چه یا رب، یارب، می گوییم، جواب ما را نمی دهد. این محرومیت برای چیست؟ باید ما دلیل این ها را پیدا کنیم. بی ادب تنها نه خود را داشت بد بلکه آتش در همه آفاق زد

در میان قوم موسی چند کس بی ادب گفتند کو سیر و عدس (۱)

بی ادبی قوم بنی اسراییل

این داستان قرآنی در سوره بقره است. خداوند متعال چهل سال، از آسمان برای قوم حضرت موسی علیه السلام بی زحمت روزی می رساند. چه چیزی را با چه چیزی عوض کردند؟ خدا هر روز برای آنها سفره می انداخت، اما آمدند گریبان موسی علیه السلام را گرفتند که ما سیر، پیاز و عدس می خواهیم. خطاب رسید: ای موسی! از امروز به بعد مائده من قطع می شود.

« اِهْبِطُوا مِصْراً» (۲)

ص:۱۲۳

۱- ۱) - مولوی.

۲- ۲) - بقره (۲) : ۶۱؛ «[اکنون که چنین درخواست ناروایی دارید] به شهری فرود آیید که آنچه خواستید، برای شما آماده است.»

بگو به شهر بروید، هر چه می خواهید بکارید و با زحمت به دست بیاورید و بخورید. من دیگر کاری به شما بی ادبان ندارم.
این داستان در آخر سوره مائده نیز آمده است: منقطع شد خوان و ناز از آسمان

«زلّه» ؛ یعنی لقمه معمولی را از سفره دیگران به پستی برداشتن. سفره را خدا پهن کرده است، کجا می روید؟ لابه کرد عیسی ایشان را که این دائم است و کم نگردد از زمین (۱)

بی تربیت ها! نمک خدا را زمین گذاشته، به سراغ نمک دشمن می روید؟ بد گمانی کردن و حرص آوری کفر باشد پیش خوان مهتری (۲)

ناسپاسی و طغیان، عامل محرومیت

اگر کسی بر سر این سفره ناسپاسی کند و دچار بیماری طغیانِ شهوت شود، محروم می شود. اگر بر سر این سفره دست از دست پیغمبر صلی الله علیه و آله بردارد، دستش در دست ابوجهل می افتد. اگر از علی علیه السلام دست بردارد، گرفتار معاویه می شود. مائده از آسمان در می رسید

۱- ۲) - مثنوی مولوی.

۲- ۳) - مثنوی مولوی.

هر که بی باکی کند در راه دوست

بی ادبی شیطان در برابر خدا

وقتی به ابلیس گفتند: به آدم سجده کن، سجده نکرد. به او می گویند:

«قَالَ مَا مَنَعَکَ أَلَّا تَسْجُدَ» (۱)

چه چیزی باعث شد که سجده نکردی؟ سرکشی کرد و گفت:

«خَلَقْتَنِی مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ» (۲)

به او گفتند: بیرون برو.

«قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّکَ رَجِیمٌ * وَ إِنَّ عَلَیْکَ لَعْنَتِی إِلَیٰ یَوْمِ اَلدِّینِ» (۳)

برای من طغیان و سرکشی می کنی؟ برای خالق خود و وجود مقدسی که از مادر به تو مهربان تر است؟ هر که بی باکی کند اندر طریق او شود در وادی حیرت غریق (۴)

بیماری ها، عامل محرومیت ها هستند.

ص:۱۲۵

۱- ۲) - اعراف (۷) : ۱۲؛ «خدا فرمود: هنگامی که تو را امر کردم، چه چیز تو را مانع شد که سجده نکردی؟»

۲- ۳) - اعراف (۷) : ۱۲؛ «گفت: من از او بهترم، مرا از آتش پدید آورده ای و او را از گِل آفریدی.»

۳- ۴) - اعراف (۷) : ۱۳ - ۱۴؛ «خدا فرمود: از این جایگاه و منزلتت [که عرصه فروتنی و فرمانبرداری است] فرود آی؛ زیرا تو را نرسد که در این جایگاه بلند، بزرگ منشی کنی پس بیرون شو که قطعاً از خوارشدگانی.»

۴- ۵) - مولوی.

سلامت روحی حضرت یوسف علیه السلام

حضرت یوسف علیه السلام در سلامت کامل بود. فیوضات الهی را درياوار جذب می کرد. سی سال آینده او را یکباره به او نشان می دهند، می گویند: این نتیجه سلامت تو است که می دانیم این سلامت نیز می ماند.

«يا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَباً وَ اَلشَّمْسَ وَ اَلْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي ساجِدِينَ» (۱)

لطف پروردگار نسبت به بندگان

خدایا! ما نسبت به تو زیاد بی تربیتی داشتیم، اما همه آرامش ما به این است که این ها جنبه گردن کشی نداشته است، خودت نیز می دانی که به خاطر ضعف، جهل، غفلت، غلبه شهوت و کوچکی ما بوده است که ما مرتکب گناه شدیم.

کدام گناهی را مرتکب شدیم که بعد از انجام آن پشیمان نشدیم؟ ما بی تربیت هستیم، اما نه مانند شیطان. بی ادبی ما اگر آن گونه بود، به ما نیز «اخرج» می گفتی و ما دیگر به نماز، روزه و ماه رمضان راه پیدا نمی کردیم.

این ها همه نشانه این است که به ما نهیب «اخرج» نزدی. به ما نگفتی:

«قالَ فَاخْرُجْ مِنْها فَإِنَّكَ رَجِيمٌ * وَ إِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلى يَوْمِ اَلدِّينِ» (۲)

۱- ۱) - یوسف (۱۲) : ۴؛ «[یاد کن] آن گاه که یوسف به پدرش گفت: پدرم! من در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه برایم سجده کردند!»

۲- ۲) - اعراف (۷) : ۱۳ - ۱۴؛ «خدا فرمود: از این جایگاه و منزلت [که عرصه فروتنی و فرمانبرداری است] فرود آی؛ زیرا تو را نرسد که در این جایگاه بلند، بزرگ منشی کنی پس بیرون شو که قطعاً از خوارشدگانی.»

بلکه از طریق پیغمبر صلی الله علیه و آله به ما پیغام دادی؛

« وَ إِذا سَأَلَکَ عِبادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَهَ اَلدّاعِ إِذا دَعانِ» (۱)

اگر آمدند و از خدا پرسیدند، به آنها بگو: من نزدیک شما هستم، هنوز شما را از خودم جدا نکرده ام. برای این که بدانید شما را از خودم جدا نکرده ام، مرا بخوانید، ببینید جواب شما را می دهم.

سحر برخیزید، گریه کنید، ناله بزنید، دعا کنید، همین که نمازها و ایمان خود را ادامه دهید، این جوابی است که به شما داده ام. همین که در نیمه شب، همه خوشی شما در این است که با من مناجات کنید، دلیل بر این است که جواب شما را داده ام.

چه دلیلی از این بالاتر؟

جذب قلوب بندگان و هدایت آنان

اگر خدا به ما مهر «اخرج» زده بود، کسی اسم خدا را نزد ما می آورد، بدمان می آمد. در قرآن می فرماید:

« اِشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ اَلَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ» (۲)

اگر اسم مرا نزد شما می آوردند، متنفر می شدید. اما اکنون شخصی اسم مرا نزد شما می برد، آرام می گویید: «یا ارحم الراحمین، یا ربّ، یا الله، یا أکرم الاکرمین» دلیل بر این است که شما را از خودم جدا نکرده ام. اگر شما را از خود جدا می کردم،

۱- ۱) - بقره (۲) : ۱۸۶؛ «هنگامی که بندگانم از تو درباره من بپرسند، [بگو:] یقیناً من نزدیکم، دعای دعا کننده را زمانی که مرا بخواند اجابت می کنم.»

۲- ۲) - زمر (۳۹) : ۴۵؛ «و هنگامی که خدا به یگانگی یاد می شود [و نامی از معبودانشان به میان نمی آید] دل های کسانی که به آخرت ایمان ندارند، نفرت پیدا می کند!»

قطره ای اشک از چشم شما بیرون نمی آمد. این اشک را من خودم از چشم شما سرازیر می کنم تا شما را بشویم و پاک کنم.

وقتی اسم مرا می شنوید چه حالی پیدا می کنید؟

« إِنَّمَا اَلْمُؤْمِنُونَ اَلَّذِينَ إِذٰا ذُكِرَ اَللّٰهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ» (۱)

در روایت آمده است که حضرت ابراهیم علیه السلام گوینده را ندید، فقط لحن بسیار با محبتی را شنید که می گوید:

«سبّوح قدّوس ربّ الملائکه و الروح»

گفت: همه اموال من برای تو، یک بار دیگر بگو. یک بار دیگر گفت. گفت:

فرزندانم نثار تو، یکبار دیگر بگو. باز گفت. حضرت علیه السلام گفت: جانم به قربانت، باز هم بگو. (۲)والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص:۱۲۸

۱- ۱) - انفال (۸) : ۲؛ «مؤمنان، فقط کسانی هستند که چون یاد خدا شود، دل هایشان ترسان می شود، وهنگامی که آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان می افزاید.»

۲- ۲) - شرح فصوص (جندی) : ۲۱۷ - ۲۱۶؛ «إنّ ملائکه الله تعالی قالوا: لا بدّ مع هذا الخیر و البرکه و النعمه و المال و الوجاهه و النبوّه و الملک و الکتاب الذی أعطی الله إبراهیم أن یحبّه، و لیس ذلک بجنب هذه العطایا کثیرا، فقال الحق لهؤلاء الملائکه: جرّبوه، فتجسّدوا له فی صور البشر، و ذکروا الله له بالتنزیه، فقالوا: سبّوح قدّوس ربّ الملائکه و الروح، فلمّا سمع إبراهیم علیه السلام هذه الکلمات، أخذه الوجد و الهیمان فی الله تعالی، و استدعی منهم أن یعیدوا علیه الکلمات، فطلبوا من ماله أجراء علی إعاده الکلمات، فأعطی ثلث ماله، فذکروا الذکر، فاستعاده منهم کرّه أخری، و أعطاهم الثلث الثانی، فسبّحوا له الله بالمذکور من الذکر، فطاب وقت إبراهیم و ازداد هیمانه فاستعاد الکلمات منهم، و أعطاهم الثلث الباقی، فأعادوا له، فلمّا تمّ امتحانهم له، ذکروا أنّهم ملائکه الله، فلهذا نسبت هذه الحکمه إلی إبراهیم علیه السلام.»

۶ مقام اجتبا و تأویل احادیث

اشاره

سلامت روح، مقدمه مقامات معنوی

۶

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۷۳

ص:۱۳۰

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

سلامت تمام وجود مبارک حضرت یوسف علیه السلام سبب شد تا فیوضات خاصّ حضرت حقّ به او برسد. به طوری که قرآن کریم نقل می کند؛ مقامات با عظمتی را مانند مقام «اجتبا» ؛ یعنی انتخاب او از میان همه بندگان به عنوان انتخاب اصلح و مقامِ با عظمتی چون مقام علمِ تأویل احادیث؛ یعنی درک اسرار خواب های واقعی و مقام اتمام نعمت؛ یعنی کامل شدن همه نعمت ها بر او و مقام صدّیقی، انسانی که همه باطن و ظاهر او صدقِ محض است و مقام دانش گسترده که فوق دانش همه مردم است، البته به تعبیر قرآن: علیم و در نهایت به مقام مخلَصین – نه مخلِصین – برسد.

یقیناً اگر در وجود مبارک او عیب، نقص و بیماری باطنی وجود داشت، به مقدار همان نقص، عیب و بیماری، از فیوضات حضرت حقّ محروم می شد. حقّش بود که چنان سلامتیی را دارا شود؛ چون معلّمِ آگاه و پاکی مانند حضرت یعقوب علیه السلام را داشت که در کنار این معلّم، متعلّم بسیار فوق العاده ای بود؛ یعنی آنچه از ارزش ها که در این معلّم بود، به او منتقل شد.

ص:۱۳۱

قابلیت گسترش ظرفیت حضرت یوسف علیه السلام

خیلی عجیب است که خدا در قرآن می فرماید: پدر به او گفت: آنچه را که خدا در حقّ تو انجام می دهد، همانی است که در حقّ پدران تو؛ حضرت ابراهیم و اسحاق علیهما السلام انجام می داد:

« كَمٰا أَتَمَّهٰا عَلىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرٰاهِيمَ وَ إِسْحٰاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (۱)

یعنی پسرم! چنین ظرفیتی برای تو به وجود خواهد آمد. آن ظرفیت عظیم و گسترده معنوی پدرانت - ابراهیم و اسحاق علیهما السلام - در تو نیز به وجود خواهد آمد.

حضرت یوسف علیه السلام کنار این معلّم، به تحصیل معرفت کامل معنوی نائل شد و از همان زمان تحصیل، علم را به عمل تبدیل کرد و به تعبیر قرآن مجید، غرق در ذکر الله شد. به معنای آسان تر، از همان ابتدای جوانی، خدا محور همه شؤون زندگی ایشان شد و هر قدمی که برداشت، به عشق خدا برداشت.

مفهوم ذکر در قرآن

در قرآن مجید پروردگار به همه خطاب می کند؛

« وَ اُذْكُرُوا اَللّٰهَ كَثِيراً» (۲)

بندگان من! غرق در یاد کثیر من شوید. (۳)آنهایی که راه را رفتند، جاده را طی

۱- ۱) - یوسف (۱۲) : ۶؛ «چنانکه پیش از این بر پدرانت ابراهیم و اسحاق تمام کرد؛ یقیناً پروردگارت دانا و حکیم است.»

۲- ۲) - جمعه (۶۲) : ۱۰؛ «و خدا را بسیار یاد کنید.»

۳- ۳) - الکافی: ۲/۴۹۶، حدیث ۱؛ «عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مَا مِنْ مَجْلِسٍ يَجْتَمِعُ فِيهِ أَبْرَارٌ وَ فُجَّارٌ فَيَقُومُونَ عَلَى غَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ عز و جل إِلَّا كَانَ حَسْرَةً عَلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.» الکافی: ۲/۴۹۸، حدیث ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ «وَ بِإِسْنَادِهِ قَالَ فِيمَا نَاجَى اللَّهُ بِهِ مُوسَى عليه السلام قَالَ يَا مُوسَى لَاتَنْسَنِي عَلَى كُلِّ حَالٍ فَإِنَّ نِسْيَانِي يُمِيتُ الْقَلْبَ.» «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ اللَّهُ عز و جل يَا ابْنَ آدَمَ اذْكُرْنِي فِي مَلَإٍ أَذْكُرْكَ فِي مَلَإٍ خَيْرٍ مِنْ مَلَئِكَ.» «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ اللَّهُ عز و جل مَنْ ذَكَرَنِي فِي مَلَإٍ مِنَ النَّاسِ ذَكَرْتُهُ فِي مَلَإٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ.»

کردند و به آنجایی که باید برسند، رسیدند، می فرمایند:

«لیس الذکر الکثیر بالعدد»

نمی خواهد خدا در این آیه بگوید که روزی هزار «سبحان الله» بگویید:

«بل الذکر الکثیر بالحضور»

«ذکر کثیر» ؛ یعنی احاطه ای که با همه وجود خود را در محضر حضرت حق حاضر بدانی. خداوند متعال از کثیر، عدد را منظور نظر نگرفته است.

تقسیم بندی مراحل ذکر

صدرالمتألهین شیرازی قدس سره وقتی این آیه را تحلیل می کند و این حضور را توضیح می دهد، انسان را بهت زده می کند.

ایشان می گوید: این حضور با شش مرحله تحقّق پیدا می کند.

اول؛ ذکر زبان، دوم؛ ذکر اعضای بدن، سوم؛ ذکر نفس، چهارم؛ ذکر قلب، پنجم؛ ذکر نفس و ششم؛ ذکر سرّ است؛ یعنی آن حقیقت نهایی باطن انسان. خدا فرموده است:

«الانسان سرّی و انا سرّه» (۱)

۱- ۱) - منهاج النجاح فی ترجمه مفتاح الفلاح: مقدمه ۲/۹۱، فصل ۱۰؛ تفسیر المحیط الأعظم: ۳/۶۷.

انسـان رمز من است و من نیز رمز انسـان هسـتم. وجود مـا مغز است و بـدن مـا پوستماننـد پوست گردو. قلب ما مغز و سرّ ما روغنِ مغز است که اگر آن روغن نباشد، یا باشد، اما کاربردی نداشته باشد، مغز پژمرده می شود و می پوسد.

آن وقت به این شـخص، انسان خشک، بی حال، بی مهر، بی محبت، بی سود و بی منفعت می گویند. سرّ، همان روغنِ وجود است. در این زمینه بحث های زیبایی شده است که خواندنی، یافتنی و درک کردنی است.

فرزند از آن مرد الهی سؤال کرد: پدر! چه شده است که به اینجا رسیدی؟ گفت:

نمی توانم برای تو بگویم. مگر قابـل بیـان است؟ ولی وقـتی خودت راه را برسـی و لـذت آن را درک کنی، می فهمی. من که نمی توانم لذّت را با لفظ برای تو معنی کنم.

اگر من لفظ لذت را بر زبان جاری کنم، تو چه می فهمی که حقیقت آن چیست؟ آن کسـی که عسل نخورده است، با شـنیدن لفظ عسل چه مزه ای را درک می کند.

ذکر زبانی در حضرت یوسف علیه السلام

همه این شـش مرتبه ذکر در حضرت یوسف علیه السلام بوده است. اما ذکر زبان، اقرار به وحدانیت حضرت حق است. در این زمینه نبایـد کسـی سـاکت باشـد. این اقرار به وحـدانیت گـاهی به طور آزاد است که من می گویم: «لا اله الا الله» و راست می گویم.

همین نیز فقط مهم است؛ چون در آیه اول سوره مبارکه منافقون می بینید؛

« إِذا جاءَکَ اَلْمُنافِقُونَ قالُوا نَشْهَدُ إِنَّکَ لَرَسُولُ اَللّٰهِ وَ اَللّٰهُ یَعْلَمُ إِنَّکَ لَرَسُولُهُ» (۱)

۱- ۱) - منافقون (۶۳) : ۱؛ «چون منافقان نزد تو آیند، می گویند: گواهی می دهیم که تو بی تردید فرستاده خدایی و خدا می داند که تو بی تردید فرستاده اویی.»

منافقان همه اهل نفاق هستند، یا رسول الله! وقتی نزد تو می آیند، می گویند:

یقیناً ما شهادت می دهیم که تو فرستاده خدا هستی،

« وَ اَللّٰهُ یَشْهَدُ إِنَّ اَلْمُنٰافِقِینَ لَکٰاذِبُونَ» (۱)

ولی من شهادت می دهم که این ها در این شهادت به رسالت تو دروغ می گویند. (۲)این ذکر نیست، دروغگویی است. این که من بگویم: «لا اله الا الله» و راست نگویم؛ یعنی به لوازم توحید نیز ملتزم نباشم، نه به او علاقه داشته و نه کاری دارم و نه به دنبال شؤونش هستم و نه می خواهم حرف او را گوش کنم، این شهادت دروغ است.

البته اگر خودم را در محضر او بدانم، در برابر او چنین بی ادبیِ سنگینی را نخواهم کرد که در مقابل او دروغ بگویم.

صداقت در ذکر زبانی

کسی که نزد اهل دلی می رفت، با شوق و ذوق می گفت: شب چهارشنبه در جمکران بودم. آن اهل دل گفت: برای چه به جمکران رفتی؟ گفت: آقا امام زمان علیه السلام

۱- ۱) - منافقون (۶۳) : ۱؛ «و خدا گواهی می دهد که یقیناً منافقان دروغگویند.»

۲- ۲) - الکافی: ۲/۳۹۶ - ۳۹۷، حدیث ۲ - ۳؛ «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَیْلِ قَالَ کَتَبْتُ إِلَی أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام أَسْأَلُهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَکَتَبَ إِلَیَّ « إِنَّ اَلْمُنٰافِقِینَ یُخٰادِعُونَ اَللّٰهَ وَ هُوَ خٰادِعُهُمْ وَ إِذٰا قٰامُوا إِلَی اَلصَّلاٰةِ قٰامُوا کُسٰالیٰ یُرٰاؤُنَ اَلنّٰاسَ وَ لاٰ یَذْکُرُونَ اَللّٰهَ إِلاّٰ قَلِیلاً مُذَبْذَبِینَ بَیْنَ ذٰلِکَ لاٰ إِلیٰ هٰؤُلاٰءِ وَ لاٰ إِلیٰ هٰؤُلاٰءِ وَ مَنْ یُضْلِلِ اَللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِیلاً » «نساء: ۱۴۲- ۱۴۳» لَیْسُوا مِنَ الْکَافِرِینَ وَ لَیْسُوا مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ لَیْسُوا مِنَ الْمُسْلِمِینَ یُظْهِرُونَ الْإِیمَانَ وَ یَصِیرُونَ إِلَی الْکُفْرِ وَ التَّکْذِیبِ لَعَنَهُمُ اللَّهُ.» «عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ صلی الله علیه و آله قَالَ قَالَ إِنَّ الْمُنَافِقَ یَنْهَی وَ لَایَنْتَهِی وَ یَأْمُرُ بِمَا لَایَأْتِی وَ إِذَا قَامَ إِلَی الصَّلَاةِ اعْتَرَضَ قُلْتُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَا الِاعْتِرَاضُ قَالَ الِالْتِفَاتُ وَ إِذَا رَکَعَ رَبَضَ یُمْسِی وَ هَمُّهُ الْعَشَاءُ وَ هُوَ مُفْطِرٌ وَ یُصْبِحُ وَ هَمُّهُ النَّوْمُ وَ لَمْ یَسْهَرْ إِنْ حَدَّثَکَ کَذَبَکَ وَ إِنِ ائْتَمَنْتَهُ خَانَکَ وَ إِنْ غِبْتَ اغْتَابَکَ وَ إِنْ وَعَدَکَ أَخْلَفَکَ.»

شب هـای چهارشـنبه در جمکران است. گفت: می دانم، تو برای چه رفتی؟ رفتی امشب دویست بـار؛ یعنی صـد بار در رکعت اول و صـد بار در رکعت دوم به دروغ « إِیّاکَ نَعْبُـدُ وَ إِیّاکَ نَسْـتَعِینُ» (۱)گفتی و آمـدی؟ واقعاً تو راست می گویی؟ یعنی تو بنده هوی، هوس، پول، مقام و خودت نیستی؟ رفتی رو به روی خدا، دویست بار به خدا دروغ گفتی و آمدی؟ چرا رفتی؟ اقلاً اگر امشب نمی رفتی، دویست دروغ در نامه عملت نبود.

اگر «لا اله الا الله» بگوید و راست بگوید، این ذکر زبان است. به پیغمبر صـلی الله علیه و آله راست بگوید: « اشهد أنّک رسول الله» ، به حضرت ابی عبدالله علیه السلام راست بگوید:

«اشهد انّک الامام البرّ التقیّ الرضیّ الزکیّ الهادی المهدیّ» (۲)و دروغ نگوید. آن کسی که دروغ می گوید، به امام نیز دروغ می گوید که تو امام هستی؛ چون امام او طاغوت است.

رفتار و گفتار صادقانه حضرت یوسف علیه السلام

حضـرت یوسف علیه السـلام مناجـات هـایی در زنـدان، چاه و روی تخت حکومت دارد که وقتی کسـی تنها در خانه اش این مناجات ها را می خوانـد، می خواهـد با همه وجود چشم شود و گریه کنـد؛ چون ایشان راست می گویـد. می دانید چه زمانی مردم «لا اله الا الله» را راست می گویند؟ آن وقت که خدا را مانند آفتاب وسط روز باور داشته

۱- ۱) - فاتحه (۱) : ۵؛ «تنها تو را می پرستیم و از تو یاری می خواهیم.»

۲- ۲) - إقبال الأعمال: ۵۹۰؛ «قال لی مولای الصادق علیه السـلام فی زیاره الأربعین تزور عنـد ارتفاع النهار وَ أَشْـهَدُ أَنَّکَ مِنْ دَعَائِمِ الدِّینِ وَ أَرْکَانِ الْمُسْلِمِینَ وَ مَعْقِلِ الْمُؤْمِنِینَ وَ أَشْهَدُ أَنَّکَ الْإِمَامُ الْبَرُّ التَّقِیُّ الرَّضِیُّ الزَّکِیُّ الْهَادِی الْمَهْدِیُّ وَ أَشْهَدُ أَنَّ الْأَئِمَّهَ مِنْ وُلْدِکَ کَلِمَهُ التَّقْوَی وَ أَعْلَامُ الْهُدَی وَ الْعُرْوَهُ الْوُثْقَی وَ الْحُجَّهُ عَلَی أَهْلِ الدُّنْیا.»

باشند. این ذکر است.

وقتی در زندان افتاد، خرابی زندان و مأمورهای خشن را دید، خدا در قرآن می فرماید:

« قَالَ رَبِّ اَلسِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ» (۱)

گفت: مولای من، این زنـدان نزد من عزیزتر از کاخ عزیز مصـر و دعوت آن زن است. این راست گفتن خیلی کار می خواهد که به خـدا راست بگویـد که: این اتاق تنگ و تاریک، با این مأمورهای خشن که اگر کسـی دیر بجنبد، او را شـلاق می زنند، نـان خشـک برای او می آورنـد و تحقیرش می کننـد، برای من از کاخ محبوبتر است، اگر راست نمی گفت که خـدا نقل نمی کرد؛ چون خدا دروغ را نقل نمی کند.

معنای اقرار و ذکر لسانی

این اقرار زبان است. اقرار از باب افعال است، یعنی اثبات و مستقر کردن. در تمام روایات دارد:

«الایمان اقرار باللسان» (۲)

ص:۱۳۷

۱- ۱) - یوسف (۱۲) : ۳۲؛ «یوسف علیه السـلام گفت: پروردگـارا! زنـدان نزد من محبوب تر است از عملی که مرا به آن می خوانند.»

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۱۰/۳۶۶، باب ۲۰؛ «قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُوسَـى الرِّضَا علیه السلام عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ علیه السلام بِأَسْمَائِهِمْ فِي كُلِّ سَـنَدٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الْإِيمَانُ إِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ.» الکافی: ۲/۲۷، باب آخر منه، حدیث ۱؛ «عَنْ عَبْدِ الرَّحِيمِ الْقَصِيرِ قَالَ كَتَبْتُ مَعَ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَسْأَلُهُ عَنِ الْإِيمَانِ مَا هُوَ فَكَتَبَ إِلَيَّ مَعَ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَعْيَنَ سَأَلْتَ رَحِمَكَ اللَّهُ عَنِ الْإِيمَانِ وَ الْإِيمَانُ هُوَ الْإِقْرَارُ بِاللِّسَانِ وَ عَقْدٌ فِي الْقَلْبِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ وَ الْإِيمَانُ بَعْضُهُ مِنْ بَعْضٍ وَ هُوَ دَارٌ وَ كَذَلِكَ الْإِسْـلَامُ دَارٌ وَ الْكُفْرُ دَارٌ فَقَدْ يَكُونُ الْعَبْدُ مُسْلِماً قَبْلَ أَنْ يَكُونَ مُؤْمِناً وَ لَايَكُونُ مُؤْمِناً حَتَّى يَكُونَ مُسْلِماً فَالْإِسْلَامُ قَبْلَ الْإِيمَانِ وَ هُوَ يُشَارِكُ الْإِيمَان. . .»

نمی گوید: «الکلام باللسان» ، «الاقرار، أقرّ یقرّ اقراراً» ؛ یعنی «أثبت یثبت اثباتاً» .

وقتی «لا اله الا الله» می گویم؛ چون می بینم که هست و می گویم. به لفظ کاری ندارد.

«لا ـ اله الا ـ الله» را می شود به طوطی نیز یاد داد و رفقا را دعوت کرد و طوطی ده مرتبه «لا ـ اله الا ـ الله» بگوید، اما چه قیمت و ارزشی دارد؟

راستگوترین راستگویان عالم

تک و تنها، کسی بالای سرش نبود، تشنه، گرسنه، بدن خون آلود، صورتش را روی خاک گذاشته و یک خط با خدا حرف راست زد. این راستگویی کار خیلی مشکلی است. کسی که در مقابل چشمش هفتاد و یک بدن قطعه قطعه شده باشد، آن هم چه بدن هایی! مگر تا به حال ارزش اصحاب ایشان روشن شده است؟ عصر تاسوعا ایشان به قمر بنی هاشم فرموده بود: «بنفسی انت» (۱)جانم فدای تو.

امام صادق علیه السلام درباره علی اکبر فرمود: در این عالم جز بندگی خدا شغلی در همه شؤون نداشت و به تجارتی جز تجارتی که طرف مقابلش خدا بود، دست نزد.

کسی که چشمش به این ها افتاده باشد و از آن طرف نیز صدای ناله جانسوز هشتاد و چهار زن و بچه را بشنود و بعد راست بگوید، اینجا راست گفتن فقط کار امام حسین علیه السلام است.

---

۱ – ۱) – الإرشاد: ۲/۸۹؛ «فقال إنی رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله الساعه فی المنام فقال لی إنک تروح إلینا فلطمت أخته وجهها و نادت بالویل فقال لها لیس لک الویل یا أخیه اسکتی رحمک الله و قال له العباس بن علی رحمه الله علیه یا أخی أتاک القوم فنهض ثم قال یا عباس ارکب بنفسی أنت یا أخی حتی تلقاهم و تقول لهم ما لکم و ما بدا لکم و تسألهم عما جاء بهم.»

راستگویی ازلی و ابدی حضرت ابی عبدالله علیه السلام

آن وقتی که خدا در عالم ملکوت، قبل از خلقت انسان ها، تابلوی کربلا را به تمام فرشتگان نشان داد؛ چون ما روایات زیادی داریم که خدا کربلا را به آنها خبر داده است. آن زمانی که تابلوی عاشورا را به تمام فرشتگان، ارواح ملکوتیان و در علمش به ارواح انسان ها نشان داد که کدام یک از شما این روز را انتخاب می کنید، قبل از اینکه کسی وارد میدان شود، حضرت ابی عبدالله علیه السلام گفته است: من.

اصلاً نگذاشته هیچ فرشته، پیغمبر، امام و اولیایی بگویند: من، همین که گفت، خدا نیز فرمود: قسمت تو باشد. ولی ظهورش در روز عاشورا بود. در زیارت عاشورا می خوانیم: مصیبت شما بر آسمان ها و زمین سنگین بود. (۱)کسی که در آن حادثه بتواند راست بگوید؛ صورت روی خاک بگذارد و بگوید:

«الهی رضاً بقضائک صبراً علی بلائک لامعبود سواک» (۲)من در دو عالم غیر از تو محبوبی ندارم. راست گفت که بر صفحه هستی این سه جمله ثابت ماند.

---

۱ - ۱) - کامل الزیارات: ۱۷۶، الباب الحادی و السبعون ثواب من زار الحسین علیه السلام یوم عاشوراء؛ «یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِیَّهُ وَ جَلَّتِ الْمُصِیبَهُ بِکَ عَلَیْنَا وَ عَلَی جَمِیعِ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ.»

۲ - ۲) - الفضائل والرذائل، المظاهری: ۱۰۴؛ «یقول هلال بن نافع: ذهبت إلی المقتل فرأیت کأنه عریس فی حجله عرسه کم هو مشع! ! رأیت بعد أن نزف الدم من بدنه المبارک انه لم یبق لصوته جوهر، لم یترک العطش لصوته جوهرا. یقول: رأیت شفتیه المبارکتین تتحرکان، فتعجبت ماذا عساه أن یقول، هل یلعن هؤلاء القوم فی آخر المطاف؟ تقدمت نحوه خطوات فسمعته یقول وقد رکل جمیع الأشیاء بقدمه: «رضیا» بقضائک، صبرا علی بلائک، لا معبود سواک، رضا الله رضانا أهل البیت «افتخاری أن کل شی أعطیته فی سبیلک. إلهی راض برضاک» إلهی جئت إلی هنا من أجل دینک.»

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما (۱)

امر خدا به معیت با راستگویان

این آیه همیشه به یادتان بماند. امر واجب حضرت حقّ است:

« وَ كُونُوا مَعَ اَلصّادِقِينَ» (۲)

خود را با گروه راستگویان پیوند بزنید. فقط آن گروه را قبول دارم. این ذکر

«اقرار باللسان»

است، ولی راست بگوید.

مرحوم قاضی، (۳)استاد علامه طباطبایی بود. علامه می فرمودند: من هر چه

۱- ۱) - حافظ شیرازی.

۲- ۲) - توبه (۹) : ۱۱۹؛ «و با صادقان (که کامل ترینشان پیامبران و اهل بیت رسول بزرگوار اسلام: هستند) باشید.»

۳- ۳) - السید میرزا علی آغا القاضی: هو السید میرزا علی آغا بن المیرزا احمد بن المیرزا رحیم الطباطبائی التبریزی القاضی عالم مجتهد تقی و ورع أخلاقی فاضل. ولد فی تبریز فی (۱۳) ذی الحجه سنه ۱۳۸۵ ه ونشأ فی بیت العلم والشرف فأخذ الأولیات عن بعض الأفاضل و تلمذ علی والده، و علی المیرزا موسی التبریزی صاحب (حاشیه الرسائل) و السید محمد علی القراجه داغی صاحب (حاشیه شرح اللمعه) و هاجر الی النجف فی سنه ۱۳۱۳ ه فحضر علی المولی محمد الفاضل الشرابیانی، و الشیخ محمد حسن المامقانی، و شیخ الشریعه الاصفهانی، و الشیخ محمد کاظم الخراسانی، و المیرزا حسین الخلیلی، و کان یعد من أفاضل تلامذه الأخیر، فقد برع فی الفقه و الأصول و الحدیث و التفسیر و غیرها، و کان من رجال الأخلاق أیضاً فقد تهذب علی الخلیلی و غیره و عرف بذلک فی أوساط أهل العلم، و درّس فی ذلک و کان له حلقه و تلامذه و ملازمون و مریدون، و کانت معرفتی به قدیمه اذ اتفقت هجرتنا الی النجف فی عام واحد، و بدأت صلتی به یومذاک، و قد دامت الموده و الصحبه بیننا عشرات السنین فرأیته مستقیماً فی سیرته کریماً فی خلقه شریفاً فی ذاته، و کان أهل العلم و الاستقامه یجلونه و یکرمونه حتی انتقل الی رحمه الله لیله الأربعاء سادس ربیع الأول سنه ۱۳۶۶ ه و دفن فی وادی السلام قرب مقام المهدی (عج) و أرخ وفاته العلامه المرحوم الشیخ محمد السماوی فی أبیات فقدتها إلا أن ماده التاریخ منها قوله (قضی علی العلم بالأعمال) . له (تفسیر القرآن) من أوله الی قوله تعالی: قُلِ اَللّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِی خَوْضِهِمْ یَلْعَبُونَ. . . الح فی سوره الأنعام، و علمت أن له آثار و کتابات غیره ولکننی لم أقف علیها. و لوالده المتوفی سنه ۱۳۱۴ ه تفسیر أیضاً، و المیرزا مهدی القاضی عم جدّ المترجم له من الأعاظم المشاهیر.

دارم، از ایشان دارم. ایشان به علامه می فرمودند: هر چه می خواهی از دو راه به دست بیاور: یکی نماز شب (۱)و دیگر توسل به حضرت سیدالشهداء علیه السلام. (۲)اگر

۱- ۱) - وسائل الشیعه: ۴/۹۱، حدیث: ۴۵۹۲؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله لِعَلِیٍّ علیه السلام أُوصِیکَ فِی نَفْسِکَ بِخِصَالٍ فَاحْفَظْهَا ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ أَعِنْهُ إِلَی أَنْ قَالَ وَ عَلَیْکَ بِصَلَاهِ اللَّیْلِ وَ عَلَیْکَ بِصَلَاهِ اللَّیْلِ وَ عَلَیْکَ بِصَلَاهِ اللَّیْلِ.» وسائل الشیعه: ۸/۱۵۱، حدیث ۱۰۲۷۲؛ «أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ صَلَاهُ اللَّیْلِ تُبَیِّضُ الْوَجْهَ وَ صَلَاهُ اللَّیْلِ تُطَیِّبُ الرِّیحَ وَ صَلَاهُ اللَّیْلِ تَجْلِبُ الرِّزْقَ.» وسائل الشیعه: ۸/۱۴۷، حدیث ۱۰۲۶۸؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ شَرَفُ الْمُؤْمِنِ صَلَاهُ اللَّیْلِ وَ عِزُّ الْمُؤْمِنِ كَفُّهُ الْأَذَی عَنِ النَّاسِ.» وسائل الشیعه: ۸/۱۴۹، حدیث ۱۰۲۷۸؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ صَلَاهُ اللَّیْلِ تُحَسِّنُ الْوَجْهَ وَ تَذْهَبُ بِالْهَمِّ وَ تَجْلُو الْبَصَرَ.»

۲- ۲) - وسائل الشیعه: ۱۴/۵۰۷، حدیث ۱۹۷۰۳؛ «عَنْ أَبِی هَارُونَ الْمَكْفُوفِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی حَدِیثٍ وَ مَنْ ذُكِرَ الْحُسَیْنُ عِنْدَهُ فَخَرَجَ مِنْ عَیْنِهِ مِنَ الدُّمُوعِ مِقْدَارُ جَنَاحِ ذُبَابٍ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَی اللَّهِ وَ لَمْ یَرْضَ لَهُ بِدُونِ الْجَنَّهِ.» وسائل الشیعه: ۱۴/۵۰۹، حدیث ۱۹۷۰۷؛ «عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ أَیُّمَا مُؤْمِنٍ دَمَعَتْ عَیْنَاهُ لِقَتْلِ الْحُسَیْنِ علیه السلام دَمْعَهً حَتَّی تَسِیلَ عَلَی خَدِّهِ بَوَّأَهُ اللَّهُ بِهَا فِی الْجَنَّهِ غُرَفاً یَسْكُنُهَا أَحْقَاباً.» وسائل الشیعه: ۱۴/۵۰۹، حدیث ۱۹۷۰۸؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ مَنْ ذُكِرْنَا عِنْدَهُ فَفَاضَتْ عَیْنَاهُ حَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ عَلَی النَّارِ.»

بدون این دو کار، تمام کتاب های جهان را بخوانی، به جایی نمی رسی؛ چون کتاب ها بدون این دو، نور را منتقل نمی کنند.

مرحوم قاضـی می فرمایـد: شب دیر آمـد، در قفـل بود. گفتنـد: اسـتاد! چه کنیم؟ این هـا کسانی بودنـد که مزاحم احـدی نمی شدند. اگر می آمدند و می دانستند که اهل خانه خواب هستند، پشت درب، در کوچه می خوابیدند. می گفتند: به ما گفته اند که تا اجازه نداشته باشی، خواب را بیدار نکن.

گفت: من درب را با حرف راستی که می زنم، باز می کنم. مرحوم قاضـی می فرماید: استادم نگاهی به آن قفل قدیمی کرد و با حال خاصی گفت: «یا فاطمه الزهراء»

شما با حرف راست، رزق خدا را می توانید جلب کنید و زیاد رفیق خوب پیدا کنید. با حرف راست می توانید زلف خود را به زلف ملائکه پیوند بزنید.

اشک و گریه صادقانه

اسـتادی داشـتم که چنـد ماه به رحلتش مانـده برای من با گریه تعریف کرد. به خدا قسم! در روایت دارد که اگر در دوره عمر خود یکبار گریه راست کنید، آن اشک (۱)

---

۱ - ۱) - الکافی: ۲/۴۸۲، باب البکاء، حدیث ۶؛ «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَوْحَی اللَّهُ عز و جل إِلَی مُوسَی علیه السلام أَنَّ عِبَادِی لَمْ یَتَقَرَّبُوا إِلَیَّ بِشَیْءٍ أَحَبَّ إِلَیَّ مِنْ ثَلَاثِ خِصَالٍ قَالَ مُوسَی یَا رَبِّ وَ مَا هُنَّ قَالَ یَا مُوسَی الزُّهْدُ فِی الدُّنْیَا وَ الْوَرَعُ عَنِ الْمَعَاصِی وَ الْبُکَاءُ مِنْ خَشْیَتِی قَالَ مُوسَی یَا رَبِّ فَمَا لِمَنْ صَنَعَ ذَا فَأَوْحَی اللَّهُ عز و جل إِلَیْهِ یَا مُوسَی أَمَّا الزَّاهِدُونَ فِی الدُّنْیَا فَفِی الْجَنَّهِ وَ أَمَّا الْبَکَّاءُونَ مِنْ خَشْیَتِی فَفِی الرَّفِیعِ الْأَعْلَی لَا؛ یُشَارِکُهُمْ أَحَدٌ وَ أَمَّا الْوَرِعُونَ عَنْ مَعَاصِیَّ فَإِنِّی أُفَتِّشُ النَّاسَ وَ لَاأُفَتِّشُهُمْ.» الکافی: ۲/۴۸۳، باب البکاء، حدیث ۷؛ «إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَکُونُ أَدْعُو فَأَشْتَهِی الْبُکَاءَ وَ لَایَجِیئُنِی وَ رُبَّمَا ذَکَرْتُ بَعْضَ مَنْ مَاتَ مِنْ أَهْلِی فَأَرِقُّ وَ أَبْکِی فَهَلْ یَجُوزُ ذَلِکَ فَقَالَ نَعَمْ فَتَذَکَّرْهُمْ فَإِذَا رَقَقْتَ فَابْکِ وَ ادْعُ رَبَّکَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی.» الکافی: ۲/۴۸۳، باب البکاء، حدیث ۸؛ «عَنْبَسَهَ الْعَابِدِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنْ لَمْ تَکُنْ بِکَ بُکَاءٌ فَتَبَاکَ.»

را خود خدا می گیرد و نزد هیچ فرشته ای نمی گذارد. اگر در قیامت به دوزخ محکوم شوید و می خواهند شما را به جهنم ببرند، خدا می فرماید: او چیزی نزد من دارد که باعث نجات است و آن این است که یک بار، قطره اشکی از روی صدق و راستی گریه کرد.

ایشان به من گفت: شب چهارشنبه ای با چند نفر از شاگردان خصوصی استاد، مرحوم قاضی با ایشان همراه شدیم و به مسجد کوفه رفتیم. هنوز برق به نجف نیاورده بودند.

عبادات و ذکرهایی که استاد به ما یاد داده بود را انجام دادیم. بعضی ها کارشان تمام بود و بعضی ها هنوز اواخر کارشان بود. چراغ معمولی قدیمی که چراغ موشی می گفتند در انتهای مسجد روشن بود و نور کمی در صحن بود. مار جعفری زهرداری، نمی دانیم از کجا وارد مسجد شد.

ما با دیدن مار، وحشت زده به کناری آمدیم. آنهایی که اعمالشان تمام نشده بود، نزدیک بود با دیدن مار، از ترس کار را قطع کنند. اما استاد آرام به مار گفت: «مت» بمیر! مار نیز خشک شد و مرد. بعد ایشان گوشه ای نشست و بقیه اعمال را تمام کرد و فرمود: برویم.

گفت: پشت سرش راه افتادیم. یکی از ما شکّ کرد. با خود گفت: بروم ببینم واقعاً مار مرده است یا نه. رفت و برگشت. استاد گفت: من راست گفتم بمیر. دروغ نگفتم.

ص:۱۴۳

رفتی مرا امتحان کنی؟ من که اهل دروغ نیستم؛ یعنی نیت او از رفتن را خواند.

ذکر توسلی به پیشگاه پروردگار

بیاییـد راست بگوییم. راسـتگویی، ذکر زبان است. این ذکرها برای ما چه کار می کنـد؟ معلوم می شود راه گرفتن فیوضات از منبع آن، چیست. دومین فرد عالم خلقت؛ یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام شب ها صورت روی خاک می گذارد و می گوید:

«آه من قلّه الزاد و طول الطریق و بعد السـفر» (۱)آن وقت اگر ما به کریم بگوییم نـداریم، کریم به ندار چه می خواهد بگوید؟ می خواهـد بگویـد: چه آوردی؟ نه. اخلاق کریم این نیست که به گـدا بگوید چه آوردی؟ بلکه اخلاق کریم این است که به گدا بگوید: چه می خواهی؟ یا ربّ به سرّ و سرّ ذات بی مثالت

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

۱- ۱) - نهـج البلاغه: حکمت ۷۷؛ «یَا دُنْیَا یَا دُنْیَا إِلَیْکِ عَنِّی أَ بِی تَعَرَّضْتِ أَمْ إِلَیَّ تَشَوَّقْتِ لَاحَانَ حِینُکِ هَیْهَاتَ غُرِّی غَیْرِی لَاحَاجَهَ لِی فِیکِ قَدْ طَلَّقْتُکِ ثَلَاثاً لَارَجْعَهَ فِیهَا فَعَیْشُکِ قَصِـیرٌ وَ خَطَرُکِ یَسِـیرٌ وَ أَمَلُکِ حَقِیرٌ آهِ مِنْ قِلَّهِ الزَّادِ وَ طُولِ الطَّرِیقِ وَ بُعْدِ السَّفَرِ وَ عَظِیمِ الْمَوْرِد.»

۷ مقام خلیفه اللهی

اشاره

حقیقت ذاکر، مذکور و ذکر

۷ تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۷۳

ص:۱۴۵

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

همه شخصیت الهی حضرت یوسف علیه السلام در استغراق او برابر با ظرفیت وجودی خود در ذکر خدا بود. او دارای ذکر زبان، اعضا و جوارح، نفس، قلب، روح و سرّ بود. تمام این مراتب ذکر نیز در کتاب خدا و معارف الهی آمده و توضیح داده شده و آثارش را نیز بیان کرده اند.

در این مسأله سه حقیقت مطرح است: ذاکر، ذکر، مذکور. چنانچه در معرفت به ذکر نیز سه مسأله مطرح است: عارف، عرفان و معروف و چون پایه ذکر براساس محبت، یاد محبوب، نه فقط با زبان، بلکه به کیفیت های گوناگون؛ یعنی با دل، اعضا، نفس، روح و سرّ است. اینجا نیز سه حقیقت مطرح است: محبّ، محبت، محبوب.

برخی از اصطلاحات مربوط به ذکر

در این موارد سه گانه، اولی را به بدایت تعبیر می کنند که منظور از بدایت، خود ذاکر، عارف و محبّ است؛ چون از او باید شروع شود. بدایت یعنی اول، ابتدا. ذکر باید از او طلوع کند و از افق وجود او خود را نشان دهد.

ذکر، عرفان و محبت را وسط می گویند، اوساط که راه و جاده است و خداوند

محور این سه حقیقت است.

بخشی از این تعابیر را در دعای بعد از زیارت وجود مبارک حضرت رضا علیه السلام می خوانید. دعایی که در زیارت هیچ پیغمبر و امامی وارد نشده است. تقریباً شخص متخصص، اهل دل و حال، بخواهد به این دعا نگاه باطنی بیاندازد، باید بگوید: این دعا همدوش دعای کمیل و عرفه حضرت سیدالشهداء علیه السلام است.

کلمه معبود، معروف و محبوب، در این دعا ذکر شده است:

«یا معبود العابدین، یا معروف العارفین، یا محبوب من أحبّه یا جلیس الذاکرین، یا مشکور الشاکرین» (۱)من فکر پاک شما را به آیات و دعاها ارجاع می دهم تا به ذهن مبارکتان نرسد که این گونه مباحث در ارتباط با خانقاه و صوفیان است.

هدف گیری صحیح در ذکر

این اذکار واقعیّت هایی است که در قرآن، دعاها و روایات مطرح شده، ولی در این گونه مجالس کمتر مورد بحث قرار گرفته است. در این سه واقعیت، هدف گیری صحیح و پاک لازم است.

اگر هدف گیری صحیح و پاک نباشد، یقیناً ما از آثار ذکر به این معنا محروم خواهیم شد. فقط یک قدم از این زحمت را بر می داریم و ذکری را در این نواحی شش گانه با زبان، اعضا، نفس، قلب، روح و سرّ بیان می کنیم؛ چون اگر توجه نکنیم، محرّک همه اذکار ما، شهوات ما خواهد بود؛ یعنی اگر این ذکر را در دید خود موشکافی کنیم، می بینیم این ذکر، انسان را دچار عجب می کند و ارضای خیالی برای شخص می آورد که: ما را به وادی ذکر وصل کرده اند و مثل این که پسندیده

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۹۹/۵۵، باب ۵، کیفیه زیارته علیه السلام.

شده ایم و ما را راه داده اند.

این حالات به انسان توقف می دهد و او را از حرکت باز می دارد.

ذکر حقیقی، با جهت گیری مثبت

پس نبایـد به خودِ ذکر نگاه کنیم. باید ذاکر در ذکرش فقط مذکور، محبّ در محبتش فقط محبوب و عارف در معرفتش فقط معروف را محـور خود قرار دهـد. او که محور قرار بگیرد، همه فیوضـاتش را به جـانب انسـان جهت گیری می کنـد. اگر ذاکر خود را محور قرار دهد، درجه کمی از بهشت نصیبش می شود و اگر ذکر را محور قرار دهد نیز همین طور.

این بیـداری در امیرالمؤمنین علیه السـلام خیلی فوق العـاده بوده است که بـا پروردگـار مهربـان عـالم در کلّ عبادات این گونه مناجات می کرد؛

«ما عبدتک خوفاً من نارک» (۱)عبادت من برای ترس از بدنم نیست که محور عبادت را بدن قرار دهم و بگویم:

تو را عبادت کنم تا بـدنم از عـذاب در مصونیت برود. اگر این گونه عبادت کنم، پس بدن را کنار تو گذاشـته ام و در عبادت شریک آورده ام. می گویم: دست به دست خـدا می دهم تا بدنم در مصونیت برود، پس تو هدف نیستی، بلکه واسـطه هستی. من کاری را که برای تو انجام می دهم، به خاطر حفظ بدن نیست، بلکه تو را عبادت

۱- ۱) - بحـار الأنوار: ۶۷/۱۸۶، باب ۵۳؛ «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدُ الْمُوَحِّدِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ مَا عَبَدْتُکَ خَوْفاً مِنْ نَارِکَ وَ لَاطَمَعاً فِي جَنَّتِکَ لَکِنْ وَجَدْتُکَ أَهْلًا لِلْعِبَادَهِ فَعَبَدْتُک وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْ مِنَ اللَّهِ سِوَى کَوْنِهِ إِلَهاً صَانِعاً لِلْعَالَم قَادِراً قَاهِراً عَالِماً وَ أَنَّ لَهُ جَنَّهً يُنْعِمُ بِهَا الْمُطِيعِينَ وَ نَاراً يُعَذِّبُ بِهَا الْعَاصِينَ فَعَبَدَهُ لِيَفُوزَ بِجَنَّتِهِ أَوْ يَکُونَ لَهُ النَّجَاهُ مِنْ نَارِهِ أَدْخَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِعِبَادَتِهِ وَ طَاعَتِهِ الْجَنَّهَ وَ أَنْجَاهُ مِنَ النَّارِ لَامَحَالَهَ.»

می کنم و به جهنّم نیز هیچ نظری ندارم که مرا ببری یا نبری.

«و لا طمعاً فی جنّتک»

همچنین تو را به امیـد بهشت نیز عبـادت نمی کنم؛ چون در اینجا باز محور خودم می شوم و تو واسـطه می شوی. تو را عبادت نمی کنم که مرا از نعمت های بهشت بهره مند کنی. این دیگر عبادت خالص تو نشد، این عبادت برای نجات و لذت بدن شد. من به بهشت تو نیز کاری ندارم.

پس چگونه تو را عبادت کنم؟

«لکن وجدتک اهلاً للعباده فَعَبَدْتُک»

تو را یافتم که تنها موجودی هستی که ارزش پرستش داری.

این گونه عبادتی فقط برای خـداست؛ چون دیگر غیری در کار نیست و خدا را فقط به خاطر خدا بودن می پرسـتم و او را فقط به خاطر خودش عبادت می کنم.

یاد خدا در همه حال، صفت مردان خدا

این قطعه کلام حضـرت مولا را برای شـما می خوانم و بعـد شـش ذکر و آثار آن را به تدریج توضـیح می دهم. این آیه سوره نور را خوانده اید:

« رِجَالٌ لاَ تُلْهِیهِمْ تِجَارَةٌ وَ لاَ بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اَللّٰهِ» (۱)

انسان هایی هستند که محور وجودشان فقط « ذِکْرِ اَللّٰهِ » است و هیچ گونه رابطه مادی و شهوانیی آنها را از ذکر خدا جدا نمی کند و حجاب های مادی نیز آنها را از یاد خدا غافل نمی کند.

۱- ۱) – نور (۲۴) : ۳۷؛ «مردانی که تجارت و داد و ستد آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات باز نمی دارد.»

چون خدا همه حرفها را در همین تجارت و بیع زده است. آن وقت ذکر خدا را توضیح می دهد. البته توضیح دورنمایی است و عمقش را ما نمی دانیم.

جلا یافتن قلوب توسط ذکر

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

«إنّ الله سبحانه وتعالی جعل الذکر جلاءً للقلوب» (۱)خداوند خودش ذکر را انتخاب کرد و به این ذکر اثری داد که هر جا برود، این اثر را بگذارد. مانند روغن جلا که آینه را صیقل می دهد. تا قبل از صیقل، انعکاس اشیا در آینه خیلی بد صورت می گرفت، خدا برای این که دل بشر را آینه انعکاس حقایق کند که در دل خود جمال ازل و ابد او را ببینند، ذکر را صیقل دهنده دل قرار داد. (۲)

دیدن خدا در عالم امکان

روایت عجیبی است که شیعه و سنی نقل کرده اند. این روایت در قلب پیغمبر صلی الله علیه و آله مصداق پیدا کرد و الّا نمی فرمود:

۱- ۱) - نهج البلاغه: حکمت ۲۱۳؛ «مِنْ کَلَام لَهُ علیه السلام عِنْدَ تِلَاوَتِهِ رِجالٌ لا تُلْهِیهِمْ تِجارَهٌ وَ لا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ الذِّکْرَ جِلاءً لِلْقُلُوبِ تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْرَهِ وَ تُبْصِرُ بِهِ بَعْدَ الْعَشْوَهِ وَ تَنْقَادُ بِهِ بَعْدَ الْمُعَانَدَهِ.»

۲- ۲) - غررالحکم: ۱۸۹، الذکر نور و هدایه، حدیث ۳۶۳۷ ثمره الذکر استناره القلوب، حدیث ۳۶۳۸ ذکر الله نور الإیمان، حدیث ۳۶۳۹ ذکر الله جلاء الصدور و طمأنینه القلوب، حدیث ۳۶۴۰ ذکر الله ینیر البصائر و یونس الضمائر، حدیث ۳۶۴۱ ذکر الله تستنجح به الأمور و تستنیر به السرائر، حدیث ۳۶۴۲ علیك بذکر الله فإنه نور القلب، حدیث ۳۶۴۳ فی الذکر حیاه القلوب، حدیث ۳۶۴۴ من ذکر الله استبصر، حدیث ۳۶۴۵ من ذکر الله سبحانه أحیا الله قلبه و نور عقله و لبه.

«من رآنی فقـد رأی الحقّ» (۱)هر کس مرا ببینـد، خـدا را دیـده است. نمی خواهـد بگویـد: من مانند خدا هسـتم، این که کفر است.

خدا را با چشم سر نمی توانیم ببینیم، ولی دیدن خدا با چشم دل ممکن است.

همچنین طبق این روایت، دیدن پیامبر صلی الله علیه و آله مانند دیدن خداست.

اتصال دست پیامبر صلی الله علیه و آله به دست خدا

در بیابان، گرما، سـختی، گرسـنگی و تشـنگی به خیمه ای رسـیدند، پیرزنی در آن خیمه بود، فرمودنـد: مادر! می توانیم درون خیمه بیاییم تا چند دقیقه استراحت کنیم؟ عرض کرد: تشریف بیاورید.

پیرزن نپرسـید که شـما چه کسـی هستیـد. نشسـتند. حضـرت صـلی الله علیه و آله فرمودنـد: چه چیزی داری مادر؟ عرض کرد: چیزی نـداریم. خشـکسالی امسال بیـداد کرده، حتی بیابان ها از علف مختصـری که شترها و گوسـفندها اسـتفاده کنند، محروم مانده است.

سخت زنـدگی می کنیم. یک گوسـفند ماده یا بز بود، بیرون خیمه بسـته بود، حضـرت فرمود: این چیست؟ عرض کرد: از کلّ سرمایه زندگی من و شوهرم همین مانده است. چیز دیگری نداریم. پرسیدند: آیا شیر دارد؟ عرض کرد: نه. فرمود: گوسفند

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۵۸/۲۳۴، باب ۴۵؛ «أبی سعید و أبی قتاده عن النبی صلی الله علیه و آله بروایه أبی داود و البخاری و مسلم و الترمذی بألفاظ مختلفه منها من رآنی فی المنام فکأنما رآنی فی الیقظه و لا یتمثل الشـیطان بی و منها من رآنی فی المنام فقد رآنی فإن الشـیطان لا یتمثل بی و منها من رآنی فی النوم فقـد رآنی فإنه لا ینبغی للشـیطان أن یتمثل فی صورتی و فی روایه أن یتشـبه بی و منها من رآنی فقد رأی الحق فإن الشـیطان لا یتراءی بی. و قال فی النهایه الحق ضد الباطل و منه الحدیث من رآنی فقد رأی الحق أی رؤیا صادقه لیست من أضغاث الأحلام و قیل فقد رآنی حقیقه غیر مشتبه انتهی.»

و ظرفی برای من بیاور.

گوسفند و ظرف را آوردند، حضرت آمدند و فرمودند: « بِسْمِ اَللّهِ اَلرَّحْمنِ اَلرَّحِيمِ » شروع به دوشیدن کردند. چند ظرف را از شیر پر کردند و بعد به پیرزن فرمودند: این شیرها برای شما باشد، از این به بعد نیز هر چه می خواهید بدوشید، می توانید.

این جلوه فیض است. پیرزن متحیر شد. عرض کرد: شما چه کسی هستید؟ فرمودند: بنده خدا. گفت: همه ما بنده خدا هستیم، اما همه این دست را ندارند، این دست به کجا وصل است؟ فرمودند: این دست، دست خداست. در این آیه اگر پروردگار دست دارد، دست پیغمبر صلی الله علیه و آله به دست او وصل است. (۱)

۱- ۱) - إعلام الورى بأعلام الهدى: ۲۴، فصل فی المعجزات الداله على نبوته، حدیث شاه أم معبد؛ «وَ ذَلِكَ أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله لَمَّا هَاجَرَ مِنْ مَكَّةَ وَ مَعَهُ أَبُو بَكْرٍ وَ عَامِرُ بْنُ فُهَيْرَةَ وَ دَلِيلُهُمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أُرَيْقِطٍ اللَّيْثِيُّ فَمَرُّوا عَلَى أُمِّ مَعْبَدٍ الْخُزَاعِيَّةِ وَ كَانَتِ امْرَأَةً بَرْزَةً تَحْتَبِي وَ تَجْلِسُ بِفِنَاءِ الْخَيْمَةِ فَسَأَلُوا تَمْراً وَ لَحْماً لِيَشْتَرُوهُ فَلَمْ يُصِيبُوا عِنْدَهَا شَيْئاً مِنْ ذَلِكَ وَ إِذَا الْقَوْمُ مُرْمِلُونَ فَقَالَتْ لَوْ كَانَ عِنْدَنَا شَيْءٌ مَا أَعْوَزَكُمُ الْقِرَى فَنَظَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فِي كَسْرِ خَيْمَتِهَا فَقَالَ مَا هَذِهِ الشَّاةُ يَا أُمَّ مَعْبَدٍ قَالَتْ شَاةٌ خَلَّفَهَا الْجَهْدُ عَنِ الْغَنَمِ فَقَالَ هَلْ بِهَا مِنْ لَبَنٍ قَالَتْ هِيَ أَجْهَدُ مِنْ ذَلِكَ قَالَ أَ تَأْذَنِينَ لِي أَنْ أَحْلُبَهَا قَالَتْ نَعَمْ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي إِنْ رَأَيْتَ بِهَا حَلْباً فَاحْلُبْهَا فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله بِالشَّاةِ فَمَسَحَ ضَرْعَهَا وَ ذَكَرَ اسْمَ اللَّهِ وَ قَالَ اللَّهُمَّ بَارِكْ فِي شَاتِهَا فَتَفَاجَتْ وَ دَرَّتْ فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ بِإِنَاءٍ لَهَا يُرِيضُ الرَّهْطَ فَحَلَبَ فِيهِ ثَجّاً حَتَّى عَلَتْهُ الثُّمَالُ فَسَقَاهَا فَشَرِبَتْ حَتَّى رَوِيَتْ ثُمَّ سَقَى أَصْحَابَهُ فَشَرِبُوا حَتَّى رَوُوا فَشَرِبَ عليه السلام آخِرَهُمْ وَ قَالَ سَاقِي الْقَوْمِ آخِرُهُمْ شُرْباً فَشَرِبُوا جَمِيعاً عَلَلًا بَعْدَ نَهَلٍ حَتَّى أَرَاضُوا ثُمَّ حَلَبَ فِيهِ ثَانِياً عَوْداً عَلَى بَدْءٍ فَغَدَوْا عِنْدَهَا ثُمَّ ارْتَحَلُوا مِنْهَا فَقَلَّمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ زَوْجُهَا أَبُو مَعْبَدٍ يَسُوقُ عَنْزاً عِجَافاً هُزَّلًا وَ مَخَاخُهُنَّ قَلِيلٌ فَلَمَّا رَأَى اللَّبَنَ قَالَ مِنْ أَيْنَ لَكُمْ هَذَا وَ الشَّاةُ عَازِبٌ وَ لَاحَلُوبَةَ فِي الْبَيْتِ قَالَتْ لَاوَ اللَّهِ إِلَّا أَنَّهُ مَرَّ بِنَا رَجُلٌ مُبَارَكٌ كَانَ مِنْ حَدِيثِهِ كَيْتَ وَ كَيْتَ الْخَبَرَ بِطُولِهِ.»

تجلی خدا در وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام

او خودش فرموده است که ذکر، جلوه محبوب است.

«انّ الله سبحانه وتعالیٰ جعل الذکر جلاءً للقلوب»

اصلاً وجود حضرت صلی الله علیه و آله ذکر الله بود؛ چون ذکر جلای قلوب است، آینه وجود ایشان جلوه گاه صفات و افعال شده بود. به این خاطر فرمود: هر کس مرا ببیند، خدا را دیده است.

اهل تسنن از ابن عباس نقل می کنند. همه آنها ابن عباس را قبول دارند؛ یعنی هر چه ابن عباس گفته، در کتاب های خود نوشته اند. گفته های او نیز مثبت است، ابن عباس گفته است: من گوینده را ندیدم، فقط صدا را شنیدم که داشت فریاد می زد:

«ایّها الناس» هر کس می خواهد با خدا بیعت کند و دست در دست خدا بگذارد، با حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام بیعت کند. (۱)این «ید الله» است. اهل تسنن نوشته اند: امیرالمؤمنین علیه السلام در طواف کعبه، جوانی را دید که دارد چشم چرانی می کند، فرمود: چرا به ناموس مردم چشم داری؟ برای این که همیشه یادش باشد که چشم چرانی چقدر زشت است، محکم به گوش او سیلی زد. فرمود: تو بین کعبه و مقام آمدی، چطور در خانه خدا، در مسجد الحرام، چشم چرانی کردی؟

اگر کعبه و مسجد الحرام نبود که حضرت نمی زدند. زدند که او بفهمد اینجا

---

۱ - ۱) - بحار الأنوار: ۴۴/۱۸۵، باب ۲۵؛ «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ رَأَیْتُ الْحُسَیْنَ علیه السلام قَبْلَ أَنْ یَتَوَجَّهَ إِلَی الْعِرَاقِ عَلَی بَابِ الْکَعْبَهِ وَ کَفُّ جَبْرَئِیلَ فِی کَفِّهِ وَ جَبْرَئِیلُ یُنَادِی هَلُمُّوا إِلَی بَیْعَهِ اللَّهِ عز و جل وَ عُنِّفَ ابْنُ عَبَّاسٍ عَلَی تَرْکِهِ الْحُسَیْنَ علیه السلام فَقَالَ إِنَّ أَصْحَابَ الْحُسَیْنِ لَمْ یَنْقُصُوا رَجُلًا وَ لَمْ یَزِیدُوا رَجُلًا نَعْرِفُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ مِنْ قَبْلِ شُهُودِهِمْ وَ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِیَّهِ وَ إِنَّ أَصْحَابَهُ عِنْدَنَا لَمَکْتُوبُونَ بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَسْمَاءِ آبَائِهِم.»

حرمت دارد و او حرمت را دارد می شکند. حکومت آن زمان در دست عمر بود. او به شکایت نزد عمر آمد و جریان را گفت. به عمر گفت: تو شاه این مملکت باشی و کنار بیت الله الحرام در گوش من بزنند؟ گفت: نه، نباید بزنند. چه کسی زده است؟ من او را به اشدّ مجازات، مجازات می کنم. گفت: علی بن ابی طالب.

عمر گفت: سکوت کن جوان! آن دستی که به تو سیلی زده «ید الله» بوده است، من کاری نمی توانم بکنم. این حرف عمر بن خطّاب و به نقل اهل سنت است.

دست، دست خداست، ولی از آستین حضرت علی علیه السلام بیرون می آید. (۱)

عظمت قلب مؤمن

روایتی در ذیل تفسیر این آیه دیدم:

« لَوْ أَنْزَلْنا هٰذَا اَلْقُرْآنَ عَلىٰ جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خٰاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اَللّٰهِ» (۲)

کلام الله را می گوید که کوه ها طاقت و تحمل نزول آن را ندارند. این کلام خداست:

«لا یسعنی أرضی و لا سمائی» (۳)

ص:۱۵۵

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۳۹/۳۴۰، باب ۹۰، النهایه فی غریب الحدیث؛ ابن الأثیر: ۳/۳۳۲؛ «فِي حَدِيثِ عُمَرَ إِنَّ رَجُلًا كَانَ يَنْظُرُ فِي الطَّوَافِ إِلَى حَرَمِ الْمُسْلِمِينَ فَلَطَمَهُ عَلِيٌّ علیه السلام فَاسْتَعْدَى عَلَيْهِ فَقَالَ ضَرَبَكَ بِحَقٍّ أَصَابَتْهُ عَيْنٌ مِنْ عُيُونِ اللَّهِ.»

۲- ۲) - حشر (۵۹) : ۲۱؛ «اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم، قطعاً آن را از ترس خدا فروتن و از هم پاشیده می دیدی.»

۳- ۳) - عوالی اللآلی: ۴/۷؛ «و فی الحدیث القدسی یقول الله عز و جل لا یسعنی أرضی و لا سمائی و لکن یسعنی قلب عبدی المؤمن.»

زمین و آسمانم گنجایش تجلی جمال مرا ندارند.

در سوره اعراف می فرماید: به حضرت موسی بن عمران علیه السلام گفتم: من جلوه ای به این کوه می کنم، ببین آیا سر جای خود می ماند؟ هنوز آن جلوه کامل نشده بود و حضرت موسی علیه السلام نوری دید، غشّ کرد:

« وَ خَرَّ مُوسىٰ صَعِقاً» (۱)

وقتی به هوش آمد، دید هیچ اثری از کوه باقی نمانده است. نه آسمان، نه زمین، گنجایش تجلی نور مرا ندارند،

«و لکن یسعنی قلب عبدی المؤمن»

اما دل بنده مؤمنم گنجایش مرا دارد.

رفعت و عظمت قلب خدایی[۱]

رفعت و عظمت قلب خدایی(۲)

ص:۱۵۶

۱- ۱) - اعراف (۷) : ۱۴۳؛ «و موسی بی هوش شد.»

۲- ۲) - الکافی: ۲/۴۲۲؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِینَ مُبْهَمَهً عَلَی الْإِیمَانِ فَإِذَا أَرَادَ اسْتِنَارَهَ مَا فِیهَا فَتَحَهَا بِالْحِکْمَهِ وَ زَرَعَهَا بِالْعِلْمِ وَ زَارِعُهَا وَ الْقَیِّمُ عَلَیْهَا رَبُّ الْعَالَمِینَ.» مستدرک الوسائل: ۱۱/۲۲۵، حدیث ۱۲۸۰۸؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی حَدِیثٍ طَوِیلٍ أَنَّهُ قَالَ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ نَاتَانَ یَا بُنَیَّ خَفِ اللَّهَ خَوْفاً لَوْ أَتَیْتَ یَوْمَ الْقِیَامَهِ بِبِرِّ الثَّقَلَیْنِ خِفْتَ أَنْ یُعَذِّبَکَ وَ ارْجُ اللَّهَ رَجَاءً لَوْ وَافَیْتَ یَوْمَ الْقِیَامَهِ بِإِثْمِ الثَّقَلَیْنِ رَجَوْتَ أَنْ یَغْفِرَ اللَّهُ لَکَ فَقَالَ لَهُ ابْنُهُ یَا أَبَهْ وَ کَیْفَ أُطِیقُ هَذَا وَ إِنَّمَا لِی قَلْبٌ وَاحِدٌ فَقَالَ لَهُ لُقْمَانُ یَا بُنَیَّ لَوِ اسْتُخْرِجَ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ فَشُقَّ لَوُجِدَ فِیهِ نُورَانِ نُورٌ لِلْخَوْفِ وَ نُورٌ لِلرَّجَاءِ لَوْ وُزِنَا مَا رُجِّحَ أَحَدُهُمَا عَلَی الْآخَرِ بِمِثْقَالِ ذَرَّهٍ، الْخَبَرَ.» بحار الأنوار: ۷۰/۳۲۸، باب ۱۳۷؛ «عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله قَلْبُ الْمُؤْمِنِ أَجْرَدُ فِیهِ سِرَاجٌ یَزْهَرُ وَ قَلْبُ الْکَافِرِ أَسْوَدُ مَنْکُوسٌ.» بحار الأنوار: ۷۵/۱۸۶، باب ۲۲؛ «مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیه السلام یَقُولُ الْغِنَی وَ الْعِزُّ یَجُولَانِ فِی قَلْبِ الْمُؤْمِنِ فَإِذَا وَصَلَا إِلَی مَکَانٍ فِیهِ التَّوَکُّلُ أَقْطَنَاهُ.»

مگر سینه و اعضای این قفسه چیست؟ گوشت، پوست و سینه بدنی که چیزی نیست. جایی که او جلوه می کند، غیر از این گوشت و پوست است.

وقتی شمر روی سینه امام علیه السلام نشست، امام فرمودند: جای بسیار بلندی نشستی و نمی فهمی که کجا نشسته ای. در آن سینه دلی بود که در آن دل خدا گنجایش داشت.

خدا بر کل فرشتگان مباهات کرد که این است همان خلیفه ای که شما برای خلقتش به من اعتراض کردید، اما من به خاطر خلقت او به خودم آفرین گفتم.

ثابت کرده اند که هر مؤمنی تا روز قیامت برای شخص حضرت زینب کبری علیها السلام گریه کند، (۱)خوب، راحت، بی درد سر و عاقبت به خیر می میرد. در زدم و گفت کیست؟ گفتمش ای دوست دوست

ص:۱۵۷

۱- ۱) - مستدرک الوسائل: ۱۰/۳۱۱، باب ۴۹، حدیث ۱۲۰۷۲؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ کُنَّا عِنْدَهُ فَذَکَرْنَا الْحُسَیْنَ بْنَ عَلِیٍّ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَ عَلَی قَاتِلِهِ لَعْنَهُ اللَّهِ فَبَکَی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ بَکَیْنَا قَالَ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ قَالَ الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ علیه السلام أَنَا قَتِیلُ الْعَبْرَهِ لَایَذْکُرُنِی مُؤْمِنٌ إِلَّا بَکَی وَ ذَکَرَ الْحَدِیثَ.» مستدرک الوسائل: ۱۰/۳۱۲، باب ۴۹، حدیث ۱۲۷۰۴؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ مَنْ ذُکِرْنَا عِنْدَهُ فَفَاضَتْ عَیْنَاهُ وَ لَوْ مِثْلَ جَنَاحِ الذُّبَابِ غُفِرَ لَهُ ذُنُوبُهُ وَ لَوْ کَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ.» بحار الأنوار: ۴۴/۲۹۱، باب ۳۴، حدیث ۳۳؛ «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی حَدِیثٍ طَوِیلٍ وَ مَنْ ذُکِرَ الْحُسَیْنُ عِنْدَهُ فَخَرَجَ مِنْ عَیْنَیْهِ مِنَ الدُّمُوعِ مِقْدَارُ جَنَاحِ ذُبَابٍ کَانَ ثَوَابُهُ عَلَی اللَّهِ عز و جل وَ لَمْ یَرْضَ لَهُ بِدُونِ الْجَنَّه.»

گفتمش این هم دمی است، گفت عجب عالمی است ساقی بزم تو کیست؟ گفتمش ای دوست دوست

در چو به رویم گشود، جمله بود و نبود دیدم و دیدم هنوز، گفتمش ای دوست دوست (۱)

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص:۱۵۸

۱- ۱) - فیض کاشانی.

۸ منزلگاه خدا روی زمین

اشاره

ذکر مردان خدا

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۷۳

ص:۱۶۰

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از خطبه های فوق العاده مهم «نهج البلاغه» در توضیح آیه شریفه؛

« رِجٰالٌ لاٰ تُلْهِیهِمْ تِجٰارَةٌ وَ لاٰ بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اَللّٰهِ» (۱)

تمام هویت و حقیقت ذکر، به خصوص به آثار با عظمت آن اشاره می فرمایند.

این ذکری که در قرآن کریم و روایات مطرح است، بنا به روایتی است که در «اصول کافی» از امام صادق علیه السلام آمده که حضرت می فرمایند: منظور از ذکر، تکرار این الفاظِ پاکی مانند «سبحان الله، الله اکبر، الحمد لله» نیست، بلکه منظور، حضور با آگاهی و معرفت در محضر حضرت حق است، (۲)که این علم، آگاهی و معرفت را نیز خدا

۱- ۱) - نور (۲۴) : ۳۷؛ «مردانی که تجارت و داد و ستد آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات باز نمی دارد.»

۲- ۲) - مستدرک الوسائل: ۵/۲۹۱، حدیث ۵۸۸۷؛ «عن الصادق علیه السلام قَالَ مِنْ أَشَدِّ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَی خَلْقِهِ ذِکْرُ اللَّهِ کَثِیراً ثُمَّ قَالَ أَمَا لَاأَعْنِی سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَاإِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَکْبَرُ وَ إِنْ کَانَ مِنْهُ وَ لَکِنْ ذِکْرَ اللَّهِ عِنْدَ مَا أَحَلَّ وَ حَرَّمَ فَإِنْ کَانَ طَاعَةً عَمِلَ بِهَا وَ إِنْ کَانَ مَعْصِیَةً تَرَکَهَا.» مستدرک الوسائل: ۵/۲۹۲، حدیث ۵۸۹۲؛ «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مَا ابْتُلِیَ الْمُؤْمِنُ بِشَیْءٍ أَشَدَّ مِنَ الْمُوَاسَاهِ فِی ذَاتِ اللَّهِ عز و جل وَ الْإِنْصَافِ مِنَ النَّاسِ وَ ذِکْرِ اللَّهِ کَثِیراً ثُمَّ قَالَ أَمَا إِنِّی لَاأَقُولُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَکِنْ ذِکْرُهُ عِنْدَ مَا حَرَّم.»

در قرآن می فرماید؛ چون خود قرآن نیز ذکر است:

« إِنّا نَحْنُ نَزَّلْنَا اَلذِّکْرَ وَ إِنّا لَهُ لَحافِظُونَ» (۱)

این علم، آگاهی، دانش و معرفت، « ذِکْرِ اَللّهِ » است. کسی که تا حدّی این علم را فرا گرفته و به تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام اهل قرآن شده است و به فرموده امام صادق علیه السلام در روایت مهمی که در باب ایمان «اصول کافی» ذکر شده است، این علم فراگرفته را در عمل به همه اعضا، جوارح و درونش پخش کرده است.

خواص و فواید ذکر

امام صادق علیه السلام برای ابوعمر زبیری، پخش این معرفت به صورت علم، در عمل را توضیح داده اند که از روایات مفصّل و پرقیمت شیعه است. (۲)آن ذکر و معرفت

۱- ۱) - حجر (۱۵) : ۹؛ «همانا ما قرآن را نازل کردیم، و یقیناً ما نگهبان آن [از تحریف و زوال] هستیم.»

۲- ۲) - وسائل الشیعه: ۱۵/۱۶۴، حدیث ۲۰۲۱۸؛ «مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوب٠٠عَنْ أَبِی عَمْرٍو الزُّبَیْرِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی حَدِیثٍ طَوِیلٍ قَالَ إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ الْإِیمَانَ عَلَی جَوَارِحِ ابْنِ آدَمَ وَ قَسَمَهُ عَلَیْهَا وَ فَرَّقَهُ فِیهَا فَلَیْسَ مِنْ جَوَارِحِهِ جَارِحَهٌ إِلَّا وَ قَدْ وُکِّلَتْ مِنَ الْإِیمَانِ بِغَیْرِ مَا وُکِّلَتْ بِهِ أُخْتُهَا إِلَی أَنْ قَالَ فَأَمَّا مَا فُرِضَ عَلَی الْقَلْبِ مِنَ الْإِیمَانِ فَالْإِقْرَارُ وَ الْمَعْرِفَهُ وَ الْعَقْدُ وَ الرِّضَا وَ التَّسْلِیمُ بِأَنْ لَاإِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَاشَرِیکَ لَهُ إِلَهاً وَاحِداً لَمْ یَتَّخِذْ صَاحِبَهً وَ لَاوَلَداً وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ صلی الله علیه و آله وَ الْإِقْرَارُ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مِنْ نَبِیٍّ أَوْ کِتَابٍ فَذَلِکَ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَی الْقَلْبِ مِنَ الْإِقْرَارِ وَ الْمَعْرِفَهِ وَ هُوَ عَمَلُهُ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عز و جل إِلاّ مَنْ أُکْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِیمانِ وَ قَالَ أَلا بِذِکْرِ اَللّهِ تَطْمَئِنُّ اَلْقُلُوبُ وَ قَالَ اَلَّذِینَ قالُوا آمَنّا بِأَفْواهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَ قَالَ وَ إِنْ تُبْدُوا ما فِی أَنْفُسِکُمْ أَوْ تُخْفُوهُ یُحاسِبْکُمْ بِهِ اَللّهُ فَیَغْفِرُ لِمَنْ یَشاءُ وَ یُعَذِّبُ مَنْ یَشاءُ فَذَلِکَ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَی الْقَلْبِ مِنَ الْإِقْرَارِ وَ الْمَعْرِفَهِ وَ هُوَ عَمَلُهُ وَ هُوَ رَأْسُ الْإِیمَانِ وَ فَرَضَ اللَّهُ عَلَی اللِّسَانِ الْقَوْلَ وَ التَّعْبِیرَ عَنِ الْقَلْبِ بِمَا عَقَدَ عَلَیْهِ وَ أَقَرَّ بِهِ قَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی اسْمُهُ وَ قُولُوا لِلنّاسِ حُسْناً وَ قَالَ قُولُوا آمَنّا بِالَّذِی أُنْزِلَ إِلَیْنا وَ أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ وَ إِلهُنا وَ إِلهُکُمْ واحِدٌ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ فَهَذَا مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَی اللِّسَانِ وَ هُوَ عَمَلُهُ وَ فَرَضَ عَلَی السَّمْعِ أَنْ یَتَنَزَّهَ عَنِ الِاسْتِمَاعِ إِلَی مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ أَنْ یُعْرِضَ عَمَّا لَایَحِلُّ لَهُ مِمَّا نَهَی اللَّهُ عز و جل عَنْهُ وَ الْإِصْغَاءِ إِلَی مَا أَسْخَطَ اللَّهَ عز و جل فَقَالَ عز و جل فِی ذَلِکَ وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَیْکُمْ فِی اَلْکِتابِ أَنْ إِذا سَمِعْتُمْ آیاتِ اَللّهِ یُکْفَرُ بِها وَ یُسْتَهْزَأُ بِها فَلا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتّی یَخُوضُوا فِی حَدِیثٍ غَیْرِهِ ثُمَّ اسْتَثْنَی مَوْضِعَ النِّسْیَانِ فَقَالَ وَ إِمّا یُنْسِیَنَّکَ اَلشَّیْطانُ فَلا تَقْعُدْ بَعْدَ اَلذِّکْری مَعَ اَلْقَوْمِ اَلظّالِمِینَ وَ قَالَ فَبَشِّرْ عِبادِ اَلَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ اَلْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولئِکَ اَلَّذِینَ هَداهُمُ اَللّهُ وَ أُولئِکَ هُمْ أُولُوا اَلْأَلْبابِ وَ قَالَ تَعَالَی قَدْ أَفْلَحَ اَلْمُؤْمِنُونَ اَلَّذِینَ هُمْ فِی صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ وَ اَلَّذِینَ هُمْ عَنِ اَللَّغْوِ مُعْرِضُونَ وَ اَلَّذِینَ هُمْ لِلزَّکاهِ فاعِلُونَ وَ قَالَ وَ إِذا سَمِعُوا اَللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ قَالَ وَ إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا کِراماً فَهَذَا مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَی السَّمْعِ مِنَ الْإِیمَانِ أَنْ لَایُصْغِیَ إِلَی مَا لَایَحِلُّ لَهُ وَ هُوَ عَمَلُهُ وَ هُوَ مِنَ الْإِیمَانِ وَ فَرَضَ عَلَی الْبَصَرِ أَنْ لَایَنْظُرَ إِلَی مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَیْهِ وَ أَنْ یُعْرِضَ عَمَّا نَهَی اللَّهُ عَنْهُ مِمَّا لَایَحِلُّ لَهُ وَ هُوَ عَمَلُهُ وَ هُوَ مِنَ الْإِیمَانِ فَقَالَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی قُلْ لِلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَ یَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ أَنْ یَنْظُرُوا إِلَی عَوْرَاتِهِمْ وَ أَنْ یَنْظُرَ الْمَرْءُ.»

که به صورت عمل در ظاهر و باطن پخش شـده است، انسان را در حضور قرار می دهـد. این حضور نیز حضوری است که در آن انسان نمی خواهد که جز کار مثبت کاری را انجام دهد. غفلت و توقّف در آن حضور، بسیار اندک است.

شیخ بهایی می فرماید: کسی که در حضور است، اگر آنی غفلت کند، مرتکب اعظم کبائر شده است.

امام علی علیه السلام در ابتدای گفتار خود در این خطبه می فرمایند:

«انّ الله سبحانه وتعالیٰ جعل الذکر جلاءً للقلوب»

ذکر به این معنـا؛ یعنی قرآن، یـاد خـدا، تحقّق معرفت قرآنی به صورت عمـل، در حـالی که در همه ظـاهر و باطن انسان پخش شده باشد. این ذکر، صیقل و جلای دلها

ص:۱۶۳

است.

وقتی که دل بـا ذکر جلاـ بگیرد، آینه انعکـاس فیوضات می شود؛ یعنی حتماً این دل، فیوضات ویژه الهیه را منعکس می کنـد، چه در خواب، چه بیـداری و هنگـام مرگ و برزخ، البته اوج جلوه این فیوضات در قیامت است که همه وجود به حضـرت حق وابسته و در خواست کننده از او می شوند.

قلوب، ظرف های خدا بر روی زمین

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«انّ لله تعالیٰ فی الارض اوانی» (۱)نکته جالب روایت این است که «لله» بر همه الفاظ روایت مقدم است، «لام» بر سر «لله» از نظر ادبی، لاـم ملکیت است؛ یعنی معنـای ملکیت دارد. خداونـد متعـال در زمین ظرف هـایی دارد که ملـک خـاص و ویژه اوست؛ یعنی غیر از ملک های دیگر است که خودش به انسان اجازه خرید و فروش را داده است.

« لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» (۲)

۱- ۱) - کنز العمال، المتقی الهندی: ۱/۲۴۳ - ۲۴۴، حدیث ۱۲۲۵؛ «إن لله تعـالی فی الأرض أوانی ألا وهی القلوب فأحبها إلی الله أرقها وأصفاها وأصلبها أرقها للاخوان وأصفاها من الذنوب وأصلبها» صفحه ۲۴۴ (فی ذات الله (الحکیم عن سهل بن سعد) .» بحار الأنوار: ۶۷/۶۰، باب ۴۴؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صـلی الله علیه و آله إِنَّ لِلَّهِ آنِيَةً فِي الْأَرْضِ فَأَحَبُّهَا إِلَى اللَّهِ مَا صَـفَا مِنْهَا وَ رَقَّ وَ صَلُبَ وَ هِيَ الْقُلُوبُ فَأَمَّا مَا رَقَّ مِنْهَا فَالرِّقَّةُ عَلَى الْإِخْوَانِ وَ أَمَّا مَا صَلُبَ مِنْهَا فَقَوْلُ الرَّجُلِ فِي الْحَقِّ لَايَخَافُ فِي اللَّهِ لَوْمَةَ لَائِمٍ وَ أَمَّا مَا صَفَا مَا صَفَتْ مِنَ الذُّنُوبِ الْقَصْدُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِالْقُلُوبِ أَبْلَغُ مِنْ إِتْعَابِ الْجَوَارِحِ بِالْأَعْمَالِ.»

۲- ۲) - نساء (۴) : ۲۹؛ «اموال یکـدیگر را در میـان خود به باطل [و از راه حرام و نامشـروع] مخوریـد، مگر آنکه تجارتی از روی خشنودی و رضایت میان خودتان انجام گرفته باشد.»

انسان اجازه دارد خانه، ملک، محصولات کشاورزی، تولیدات خود و اجناس مغازه را بفروشد. خداوند به مالک، اجازه نقل و انتقال همه این ملک ها را داده است، ولی این ملک قابل خرید و فروش نیست. به فروش نمی رود، ولی می توان به غصب داد و یا به غارت برد. اما این که ملکش را به دیگری انتقال دهد، نمی تواند؛ چون این ظرف هایی است که ملک ویژه خداست.

آن ظرف ها چیست؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«ألا و هی القلوب»

دلها هستند. از ابتدا دل را به عنوان ملک ویژه خود می آفریند؛ چون هیچ کجایِ وجود انسان غیر از دل جای جلوه او نیست.

محبوب ترین دلها نزد خدا

اشاره

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«فأحبّها الی اللّه أرقّها و أصفاها واصلبها»

محبوب ترین دل ها در پیشگاه خدا، محکم ترین، نازک ترین و جلادارترین دل ها است. دلی که هم خیلی محکم است و خیلی نرم و پاک است. از هر آینه ای آینه تر است. «صفی» ؛ یعنی آینه، «أصفی» ؛ یعنی آینه تر.

۱ – دل وابسته به ایمان

اشاره

بعد حضرت صلی الله علیه و آله توضیح می دهند:

«أصلبها فی ذات اللّه»

ص:۱۶۵

دلی که زلفش چنان به زلف ایمانِ به خدا و قیامت گره خورده است که در دنیا و آخرت کسی پیدا نمی شود که بتواند این گره را باز کند.

شعری از سعدی هست که اگر در مدّت صد و ده ساله عمرش غیر از این یک خطّ شعر را نداشت، بس بود. نقش کردم رخ زیبای تو بر خانه دل خانه ویران شد و آن نقش به دیوار بماند

پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمایند: محبوب ترین دل ها نزد خدا دلی است که نقش ایمان در آن ثابت شده باشد.

یکی شدن دل با ایمان

امیرالمؤمنین علیه السلام تعبیر عجیبی دارند که می فرمایند: انسان باید به جایی برسد که نگوییم دلِ او دارای ایمان است، بلکه بگوییم: او خودِ ایمان است. دیگر دلی در کار نباشد و از دویی حرف نزنیم. دیگر حرف دل نیست.

«و الایمان مخالط لحمک و دمک» (۱)این حرف را برادران اهل سنت نیز نقل کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: خون و گوشت تو با ایمان مخلوط شده است. (۲)این

۱- ۱) - الاقبال: ۲۹۶، دعای ندبه.

۲- ۲) - ینابیع الموده لذوی القربی، القندوزی: ۱/۱۹۹ - ۲۰۱؛ «عن زید بن علی بن الحسین عن أبیه عن جده عن علی (رضی الله عنهم) قال: قال: لی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یوم فتحت خیبر: لولا۔ أن تقول فیک طوائف من أمتی ما قالت النصاری فی عیسی بن مریم لقلت فیک الیوم مقالا۔ بحیث لا تمر علی ملا عن المسلمین إلا أخذوا من تراب رجلیک وفضل طهورک یستشفون به. . . ، وإن الحق معک والحق علی لسانک وفی قلبک وبین عینیک، والایمان مخالط لحمک ودمک کما خالط لحمی ودمی، وإن الله عز و جل أمرنی أن أبشرک: أنک أنت وعترتک فی الجنه، و [أن] عدوک فی النار.»

دل، محبوب ترین دل است.

وقتی بلال حبشی را می زدند، یا او را عریان می کردند و روی ریگ های بیابانهای اطراف مسجد الحرام که در آتش سرخ شده بود می انداختند، به دشمن می گفت:

شما می توانید بدن مرا از من بگیرید، ولی خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله را نمی توانید بگیرید.

دست شما فقط به بدن من می رسد، ولی به خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله درون وجودِ من نمی رسد. خیلی شکنجه شد، ولی خدا را از دست نداد. چون دل او با خدا، پیغمبر صلی الله علیه و آله و قیامت یکی شده و وحدت پیدا کرده بود. (۱)

۱- ۱) - من لا یحضره الفقیه، ترجمه غفاری: ۶/۴۴۴؛ «بلال - بکسر باء - فرزند رباح از یاران اوّلیّه رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در غزوات آن حضرت از بدر و دیگر غزوات در همه شرکت داشته، و از آن افرادی است که در راه توحید و ایمان بخدا و رسولش رنجها و شکنجه ها دید و صبر و پایداری نمود، در تاریخ اسلام جمعی را «معذّبین فی اللّٰه» گویند و بلال یک تن از آنان است، در دمشق در سال هجدهم هجری بمرض طاعون درگذشت و قبر وی در آنجاست، و در طریق مؤلّف به او چند تن مجهول است و عبد اللّٰه بن علیّ در کتب رجال ذکر نشده است.» نهج الفصاحه مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله: ۶۳۰، حدیث ۲۲۴۶؛ «لقد أوذیت فی اللّٰه و ما یوذی أحد و أخفت فی اللّٰه و ما یخاف أحد، و لقد أتت علیّ ثلاثون من بین یوم و لیله و ما لی و لبلال طعام إلّاشیء یواریه إبط بلال.» من لا یحضره الفقیه، ترجمه غفاری: ۶/۵۱۵؛ «شیخ مفید در اختصاص و کشّی در رجال از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: «رحم اللّٰه بلالا کان یحبّنا اهل البیت و لعن اللّٰه صهیبا فإنّه کان یعادینا» و «کان بلال عبدا صالحا و صهیب عبد سوء یبکی علی فلان» .» الکافی: ۴/۹۸، باب الفجر؛ «عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِیِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الْخَیْطُ الْأَبْیَضُ مِنَ الْخَیْطِ الْأَسْوَدِ فَقَالَ بَیَاضُ النَّهَارِ مِنْ سَوَادِ اللَّیْلِ قَالَ وَ کَانَ بِلَالٌ یُؤَذِّنُ لِلنَّبِیِّ ص وَ ابْنُ أُمِّ مَکْتُوم وَ کَانَ أَعْمَی یُؤَذِّنُ بِلَیْلٍ وَ یُؤَذِّنُ بِلَالٌ حِینَ یَطْلُعُ الْفَجْرُ فَقَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله إِذَا سَمِعْتُمْ صَوْتَ بِلَالٍ فَدَعُوا الطَّعَامَ وَ الشَّرَابَ فَقَدْ أَصْبَحْتُم.» فضائل الخمسه من الصحاح السته: ۳/۳؛ «(الاستیعاب لابن عبد البر: ۲/۴۲۳) قال: و روی من حدیث أنس عن النبی صلی الله علیه و آله إنه قال: اشتاقت الجنه إلی علیّ و عمار و سلمان و بلال.»

وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام به دربِ مغازه میثم خرمافروش آمد و فرمود: چند لحظه بیرون بیا و با من قدم بزن. بی درنگ بیرون آمد و با محبوبش قدم می زد که به درخت خرما رسیدند، فرمود: این درخت را نگاه کن، بیست سال دیگر، تو را به جرم عشق و علاقه به من به این درخت می آویزند. آن روز چه می کنی؟ عرض کرد: هیچ، راحت بر سر دار می روم.

فرمود: آیا از من دست برنمی داری؟ گفت: نمی توانم؛ چون همه وجودم با شما یکی شده است. فرمود: دست و پای تو را قطع می کنند. گفت: اما نمی توانند شما را از من قطع کنند. این دل است که نسبت به ایمان، سخت ترین است. (۱)

۲ – رقیق ترین دل ها

اشاره

دومین دل محبوب خدا را فرمودند:

ص:۱۶۸

---

۱ – ۱) – الخرائج و الجرائح: ۱/۲۲۹، الباب الثانی؛ «مَا رُوِیَ عَنْ یُوسُفَ بْنِ عِمْرَانَ عَنْ مِیثَمِ التَّمَّارِ دَعَانِی أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام یَوْماً فَقَالَ کَیْفَ بِکَ إِذَا دَعَاکَ دَعِیُّ بَنِی أُمَیَّهَ إِلَی الْبَرَاءَهِ مِنِّی قُلْتُ لَاأَبْرَأُ مِنْکَ قَالَ إِذاً وَ اللَّهِ یَقْتُلَکَ وَ یَصْلِبَکَ. قُلْتُ أَصْبِرُ وَ ذَلِکَ عِنْدِی فِی اللَّهِ قَلِیلٌ قَالَ إِذاً تَکُونَ مَعِی فِی الْجَنَّهِ.» الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد: ۱/۳۲۴؛ «فَقَالَ لَهُ عَلِیٌّ علیه السلام ذَاتَ یَوْمٍ إِنَّکَ تُؤْخَذُ بَعْدِی فَتُصْلَبُ وَ تُطْعَنُ بِحَرْبَهٍ فَإِذَا کَانَ الْیَوْمُ الثَّالِثُ ابْتَدَرَ مَنْخِرَاکَ وَ فَمُکَ دَماً فَیُخْضَبُ لِحْیَتُکَ فَانْتَظِرْ ذَلِکَ الْخِضَابَ وَ تُصْلَبُ عَلَی بَابِ دَارِ عَمْرِو بْنِ حُرَیْثٍ عَاشِرَ عَشَرَهٍ أَنْتَ أَقْصَرُهُمْ خَشَبَهً وَ أَقْرَبُهُمْ مِنَ الْمَطْهَرَهِ وَ امْضِ حَتَّی أُرِیَکَ النَّخْلَهَ الَّتِی تُصْلَبُ عَلَی جِذْعِهَا فَأَرَاهُ إِیَّاهَا فَکَانَ مِیثَمٌ یَأْتِیهَا فَیُصَلِّی عِنْدَهَا وَ یَقُولُ بُورِکْتِ مِنْ نَخْلَهٍ لَکِ خُلِقْتُ وَ لِی غُذِّیتِ وَ لَمْ یَزَلْ یَتَعَاهَدُهَا حَتَّی قُطِعَتْ وَ حَتَّی عَرَفَ الْمَوْضِعَ الَّذِی یُصْلَبُ عَلَیْهَا بِالْکُوفَهِ قَالَ وَ کَانَ یَلْقَی عَمْرَو بْنَ حُرَیْثٍ فَیَقُولُ لَهُ إِنِّی مُجَاوِرُکَ فَأَحْسِنْ جِوَارِی فَیَقُولُ لَهُ عَمْرٌو أَ تُرِیدُ أَنْ تَشْتَرِیَ دَارَ ابْنِ مَسْعُودٍ أَوْ دَارَ ابْنِ حَکِیمٍ وَ هُوَ لَایَعْلَمُ مَا یُرِیدُ.»

«و أرقّها للأخوان»

محبوب ترین دل ها، نازک ترین و رقیق ترین آنها نسبت به برادران ایمانی است.

پرهیز از رذایل دل

برادرانم! اگر اقوام، دوستان و همکاران، مزاحم شما شدند و شما را محروم کردند، سعی داشته باشید که نسبت به آنها کینه پیدا نکنید؛ چون پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمایند:

کینه دار، بی ایمان از دنیا می رود. (۱)آنها را نصیحت کنید، اگر خوب نشدند، آنها را رها کنید، اما دشمن و کینه ای نشوید. حساب آنها با پروردگار است. بالاخره آنها «بسم الله» می گویند، حال درست یا نادرست، به نفاق یا به سلامت، ما که خبر نداریم، بر دلی حلال نیست که به برادران مسلمانش کینه داشته باشد. به ما سفارش کرده اند که دشمنان خود را بین مردم دعا کنید که خدا از دشمنی کردن نجاتشان دهد، اما به ما لعنت و نفرین کردن را اجازه نداده اند.

جای خدا در دل بی کینه

شما اگر می خواهید به خدا برسید، چاره ای نیست، باید این مسائل را تحمل کنید. اگر دیگران غیبت شما را کردند، شما غیبت نکنید. اگر آبروی شما را بردند، شما آبرو نبرید. اگر شما را راه ندادند، شما آنان را راه دهید. این کار همه انبیا و ائمه

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۷۲/۲۱۱، باب حقد، حدیث ۶ - ۹؛ «عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله ثَلَاثَةٌ لا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيامَهِ وَ لا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ الْمُرْخِي ذَيْلَهُ مِنَ الْعَظَمَهِ وَ الْمُزَكِّي سِلْعَتَهُ بِالْكَذِبِ وَ رَجُلٌ اسْتَقْبَلَكَ بِوُدٍّ صَدْرِهِ فَيُوَارِي وَ قَلْبُهُ مُمْتَلِئٌ غِشّاً.» «قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام إِيَّاكَ وَ عَدَاوَهَ الرِّجَالِ فَإِنَّهَا تُورِثُ الْمَعَرَّهَ وَ تُبْدِي الْعَوْرَهَ.»

طاهرین علیهم السلام است. خود این حالت، باز کننده درهای فیض به روی انسان است.

فرق تبری از دشمنان و کینه زدایی

کینه زدایی غیر از «تبرّی» است. تبرّی مربوط به دشمنان خداست. شما باید علماً، عملاً و قلباً نسبت به دشمنان خدا موضع گیری کنید.

شما باید دشمنان اهل بیت علیهم السلام را لعنت کنید و با آنها کینه داشته باشید و بجنگید، اما کسانی که در بین شما هستند، اقوام، بعضی از اهل مسجد و جلسات که کم ظرفیت، بی معرفت، جاهل و نادان هستند و ایمان آنها نسبت به قیامت ضعیف است، علیه شما موضع گیری می کنند، دل شما می سوزد، ولی به شما اجازه نداده اند که دل بسوزانید. شما مگر آتش افروز هستید؟ شما باید خاموش کننده آتش باشید. به جان زنده دلان سعدیا که ملك وجود نیرزد آنکه دلی را ز خود بیازاری (۱)

بگذارید دل شما را بیازارند، اما شما دل کسی را نیازارید. شما با عمل خود نشان دهید که خوب هستید، هر چند شما را بد نمایش دهند.

امیرالمؤمنین علیه السلام جلوه کامل صفات خدا

مگر صد سال دریاوار برای زشت جلوه دادن، حضرت علی علیه السلام تبلیغ و زمینه سازی نشد؟ ولی امیرالمؤمنین علیه السلام از زمان خود تا به حال یکی از زیباترین چهره های انسانی در عالم است. هیچ گاه حضرت علی علیه السلام در رفتار مانند معاویه کار نکرد. تمام نامه هایی که به معاویه نوشت، نامه دلسوزانه، رحمت و هدایت است، او نخواست گوش دهد. تمام موضع گیری های امیرالمؤمنین علیه السلام پاک است.

۱- ۱) - سعدی شیرازی.

یکی از افراد دشـمن پای منبر حضـرت آمده بود، به قدری دشـمن تحت تأثیر قرار گرفت که از جا بلند شد و با فریاد گفت: یا علی! خـدا تو را بکشد، (۱)چقـدر خوش بیانی. مردم حرکت کردنـد که آن شـخص را تنبیه کنند، اما حضـرت از روی منبر با دنیایی از محبت فرمودند: به چه کسی گفت مرگ بر تو؟ گفتند: به شما. فرمود:

می خواهید او را چه کار کنید؟ گفتند: می خواهیم او را تنبیه کنیم. فرمود: او که با شـما نبود. به یک نفر در این مسجد گفت: مرگ بر تو، آن هم من بودم، پس حساب او با من است. به او مهلت دهید تا منبر من تمام شود، شاید در او اثر کند.

اگر او گناه می کنـد، تهمت می زند، غیبت می کند، شـما مانند او عمل نکنید، بلکه شـما به خدا تکیه کنید و او را وکیل خود بگیرید.

« نِعْمَ اَلْمَوْلیٰ وَ نِعْمَ اَلنَّصِیرُ» (۲)

او خود می داند که چه کار کند.

فتح دل با تحمل و صبر

البته تحمل چنین مسائلی فتح دل می آورد. سه نوع فتح در قرآن هست که دو نوع آن فتح مقیّد است.

« نَصْرٌ مِنَ اَللّهِ وَ فَتْحٌ قَرِیبٌ وَ بَشِّرِ اَلْمُؤْمِنِینَ» (۳)

۱- ۱) - نهـج البلاـغه: حکمت ۴۲۰؛ «[یُرْوَی رُوِیَ أَنَّهُ علیه السـلام کَانَ جَالِساً فِی أَصْحَابِهِ [إِذْ مَرَّتْ فَمَرَّتْ بِهِمُ امْرَأَهٌ جَمِیلَهٌ فَرَمَقَهَا الْقَوْمُ بِأَبْصَارِهِمْ فَقَالَ علیه السـلام - إِنَّ أَبْصَارَ هَذِهِ الْفُحُولِ طَوَامِحُ وَ إِنَّ ذَلِکَ سَبَبُ هِبَابِهَا فَإِذَا نَظَرَ أَحَدُکُمْ إِلَی امْرَأَهٍ تُعْجِبُهُ فَلْیُلَامِسْ أَهْلَهُ فَإِنَّمَا هِیَ امْرَأَهٌ کَامْرَأَتِهِ فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْخَوَارِجِ قَاتَلَهُ اللَّهُ کَافِراً مَا أَفْقَهَهُ -] قَالَ فَوَثَبَ الْقَوْمُ لِیَقْتُلُوهُ فَقَالَ علیه السلام رُوَیْداً إِنَّمَا هُوَ سَبٌّ بِسَبٍّ أَوْ عَفْوٌ عَنْ ذَنْب.»

۲- ۲) - انفال (۸) : ۴۰؛ «نیکو سرپرست و نیکو یاوری است.»

۳- ۳) - صف (۶۱) : ۱۳؛ «یاری و پیروزی نزدیک از سوی خداست؛ «و مؤمنان را مژده ده.»

کلمه «فتـح» در اینجا مقیّد به «قریب» است؛ یعنی وقتی یاری خدا به شـما برسد، روزگار مادّی شـما را به همین زودی گشایش می دهد. این فتح قریب است. فتح دیگری را می خوانیم که باز مقید است.

« إِنّٰا فَتَحْنٰا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً» (۱)

در اینجا گشایش آشکار؛ یعنی پیروزی بر دشمن. طرف مقابل تو اگر درست نشود و توبه نکند، ذلیل می شود و تو عزیزتر می شوی.

نوع آخری از فتح در قرآن هست که مقیّد به قیدی نیست و مطلق است:

« إِذٰا جٰاءَ نَصْرُ اَللّٰهِ وَ اَلْفَتْحُ» (۲)

این گشایشِ مطلق باطنی و قلبی است، ولی با تحمّل رنـج ها، صبر در مقابل مشـکلات، برخورد شـرعی با کینه داران. این کار برای شما گشایش قلبی می آورد. هر چه در این زمینه بیشتر پایداری کنید، درِ دل شما بیشتر به روی خدا باز می شود.

۳ - دل صاف از لکه گناه

اشاره

اما سوم؛ «أصْفاهٰا» ، محبوب ترین دل نزد خدا، صاف ترین، جلادارترین، روشن ترین و پاک ترین آنها است؛

«أصْفاهٰا من الذنوب»

دل وقتی در پرده حسد، ریا، کبر، طمع، نفاق، حرص و کینه نباشد، مانند آینه است که خدا را در خود منعکس می کند.

۱- ۱) - فتح (۴۸) : ۱؛ «به راستی ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم آوردیم.»

۲- ۲) - نصر (۱۱۰) : ۱؛ «هنگامی که یاری خدا و [آن] پیروزی فرا رسد.»

بصیرت دل های صاف

حضرت مسیح علیه السلام به پروردگار گفت: در بین مردم یکی از نزدیک ترین دوستانت را به من نشان بده.

خداوند فرمود: دوست ترین دوست و نزدیک ترین رفیق من، آن کسی است که در روزگار تو از همه به من نزدیک تر است، آدرس او این است. به آدرس رسید، پیرزنی بود، پا، دست و چشم نداشت، گرفتار جذام شده بود.

سلام کرد. جواب داد: «السلام علیک یا روح الله»

حضرت فرمود: مادر! تو که چشم نداری، از کجا متوجه شدی که من روح الله هستم. گفت: از طریق کسی که تو را به طرف من هدایت کرد، همان کس به من گفته است که روح الله به نزد تو می آید.

گفت: مادر! در چه حالی هستی؟ گفت: ای مسیح!

«الحمدلله علی آلائه»

دائم بر همه نعمت های باطنی او شکر می کنم،

«و الشکر علی نعمائه»

و در همه نعمت های مادی او در سپاسگزاری هستم.

قال رسول اللّه:

« اربع من اعطیهن فقد اعطی خیر الدنیا والآخره بدنا صابرا ولساناً ذاکراً وقلباً شاکرا وزوجه صالحه» (۱)

ص:۱۷۳

۱- ۱) - مستدرک الوسائل: ۲/۴۱۴، حدیث ۲۳۳۸؛ «عَنْ جَدِّهِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَرْبَعٌ مَنْ أُعْطِیَهُنَّ فَقَدْ أُعْطِیَ خَیْرَ الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ بَدَناً صَابِراً وَ لِسَاناً ذَاکِراً وَ قَلْباً شَاکِراً وَ زَوْجَهً صَالِحَهً.»

حضرت مسیح گفت: مگر چه چی ز داری؟ گفت:

«یکون لی قلباً شاکراً و لساناً ذاکراً و بدنی صابراً»

دلم شاکر، زبانم ذاکر و بدنم صابر است. چشم مرا گرفت، چه می دانی؟ اگر نمی گرفت، ممکن بود تا آخر عمر فقط یک بار به نامحرم دوخته شود. عجب نعمتی به من داد. دست مرا گرفت، تا به کسی ظلم نکنم و یا لقمه حرام برندارم. پای مرا گرفت تا به دنبال لذّات جسمی و هوسی نروم.

حضرت عیسی علیه السلام فرمود: روزی تو را چه کسی می دهد؟ (۱)گفت: روزی مرا آن کسی می دهد که هفت آسمان را در فضا معلّق قرار داده است؛ یعنی نگاه نکن که من چشم ندارم، من همه عالم را با چشم خدا می بینم.

همه این ها کار دل است، نه دست ما این کاره است، نه گوش و نه بدن ما.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

«ان الله سبحانه وتعالیٰ جعل الذکر جلاءً للقلوب» (۲)

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۷۹/۱۵۳، باب ۱۹؛ مسکن الفؤاد عند فقد الأحبه و الأولاد: ۹۶؛ «وَ رُوِیَ أَنَّ عِیسَی علیه السلام مَرَّ بِرَجُلٍ أَعْمَی أَبْرَصَ مُقْعَدٍ مَضْرُوبِ الْجَنْبَیْنِ بِالْفَالِجِ وَ قَدْ تَنَاثَرَ لَحْمُهُ مِنَ الْجُذَامِ وَ هُوَ یَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی عَافَانِی مِمَّا ابْتَلَی بِهِ کَثِیراً مِنْ خَلْقِهِ فَقَالَ لَهُ عِیسَی علیه السلام یَا هَذَا وَ أَیُّ شَیْءٍ مِنَ الْبَلَاءِ أَرَاهُ مَصْرُوفاً عَنْکَ فَقَالَ یَا رُوحَ اللَّهِ أَنَا خَیْرٌ مِمَّنْ لَمْ یَجْعَلِ اللَّهُ فِی قَلْبِهِ مَا جَعَلَ فِی قَلْبِی مِنْ مَعْرِفَتِهِ فَقَالَ لَهُ صَدَقْتَ هَاتِ یَدَکَ فَنَاوَلَهُ یَدَهُ فَإِذَا هُوَ أَحْسَنُ النَّاسِ وَجْهاً وَ أَفْضَلُهُمْ هَیْئَةً قَدْ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُ مَا کَانَ بِهِ فَصَحِبَ عِیسَی علیه السلام وَ تَعَبَّدَ مَعَه.»

۲- ۲) - نهج البلاغه: خطبه ۲۱۳؛ «یُسَبِّحُ لَهُ فِیهَا بِالْغُدُوِّ وَ اَلْآصَالِ رِجَالٌ لاَ تُلْهِیهِمْ تِجَارَةٌ وَ لاَ بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اَللَّهِ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَی جَعَلَ الذِّکْرَ جِلاءً لِلْقُلُوب.»

واقعیتی است. حضرت مسیح علیه السلام مبهوت شد که خدا در گوشه و کنار عالم چه رفقایی دارد. دل، چه دریافت ها و رموزی دارد. خوشا آنان که الله یارشان بی

این شرح حال عاشقان او است و اما شرح حال ما؛ از آن روزی که ما را آفریدی

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص:۱۷۵

۹ دارو و درمان دل

اشاره

بیماری های بدنی و روحی

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۷۳

ص:۱۷۶

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

اهل حکمت از بیماری ها تعبیر جالبی دارند. به زبان عربی فرمودند که بیماری «عدم السلامه» است. نبود و خلأ سلامت، بیماری است. این بیماری اگر بدنی باشد، طبیب و دارو دارد و وظیفه واجب بیمار بدنی است که به طبیب مراجعه و به نسخه او عمل کند تا این خلأ برطرف شود و نیروهای از دست رفته، به بدن برگردد.

لذا می گویند: بیماری ذاتی بدن نیست، بلکه عرضی است؛ یعنی جزء آفرینش انسان نیست، بلکه به عللی بدن گرفتار بیماری می شود. بیماری دشمن است، می شود با آن جنگید، نابودش کرد و آن را فراری داد. اسلحه آن دارو و متخصص این اسلحه طبیب است.

دستور دین به معالجه بیماری بدنی [1]

دستور دین به معالجه بیماری بدنی (1)

ص:179

1- 1) - الکافی: 8/88، حدیث 52، حدیث الطبیب؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ مُوسَی علیه السلام یَا رَبِّ مِنْ أَیْنَ الدَّاءُ قَالَ مِنِّی قَالَ فَالشِّفَاءُ قَالَ مِنِّی قَالَ فَمَا یَصْنَعُ عِبَادُکَ بِالْمُعَالِجِ قَالَ یُطَیِّبُ بِأَنْفُسِهِمْ فَیَوْمَئِذٍ سُمِّیَ الْمُعَالِجُ الطَّبِیبَ.» بحار الأنوار: 59/65؛ «قال ابن إدریس ره: فی السرائر قد ورد الأمر عن رسول الله صلی الله علیه و آله و وردت الأخبار عن الأئمه من ذریته علیه السلام بالتداوی فَقَالُوا: تَدَاوَوْا فَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ دَاءً إِلَّا أَنْزَلَ مَعَهُ دَوَاءً إِلَّا السَّامَ فَإِنَّهُ لَادَوَاءَ لَهُ.» بحار الأنوار: 59/71؛ «یَقُولُ صلی الله علیه و آله تَعَالَجُوا وَ لَاتَتَکَلَّمُوا.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«فصلاح المرضی فیما یعمله الطبیب و یدبّره لا فیما یشتهیه المریض و یَقْتَرِحُهُ» (۱)مصلحت مریض در آن چیزی است که طبیب تدبیر می کند و هرگز درست نیست که مریض خودش را در اشتهای خود رها کند و هر کاری که می خواهد، بکند.

این بیمار بدنی اگر به طبیب مراجعه نکند و دارو نخورد، گناهکار است و اگر بمیرد گویا خودکشی کرده است.

رجوع به طبیب مهم است، در روایات آمده است که حضرت موسی بن عمران کلیم الله علیه السلام، سومین پیغمبر اولوا العزم، بیمار بدنی شد. به پروردگار عرض کرد: مرا شفا بده، خدا خطاب کرد: شفا را در دارو گذاشته ام و دارو را نیز طبیب می داند؛ (۲)یعنی از کانال و راه خودش وارد شو:

«أبی الله أن یجری الأشیاء الّا باسباب» (۳)

ص:۱۸۰

۱- ۱) - إرشادالقلوب: ۱/۱۵۳، الباب السابع و الأربعون؛ بحار الأنوار: ۴/۱۰۶، باب ۳؛ «و قال النبی صلی الله علیه و آله یا عباد الله أنتم كالمرضی و رب العالمین كالطبیب فصلاح المرضی فیما یعمله الطبیب و یدبره لا فیما یشتهیه و یقترحه ألا فسلموا الله أموركم تكونوا من الفائزین.»

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۵۹/۶۶، حدیث ۱۵؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ إِنَّ نَبِیّاً مِنَ الْأَنْبِیَاءِ مَرِضَ فَقَالَ لَاأَتَدَاوَی حَتَّی یَكُونَ الَّذِی أَمْرَضَنِی هُوَ الَّذِی یَشْفِینِی فَأَوْحَی اللَّهُ تَعَالَی إِلَیْهِ لَاأَشْفِیكَ حَتَّی تَتَدَاوَی فَإِنَّ الشِّفَاءَ مِنِّی.»

۳- ۳) - الكافی: ۱/۱۸۳، باب معرفه الإمام، حدیث ۷؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: أَبَی اللَّهُ أَنْ یُجْرِیَ الْأَشْیَاءَ إِلَّا بِأَسْبَابٍ فَجَعَلَ لِكُلِّ شَیْءٍ سَبَباً وَ جَعَلَ لِكُلِّ سَبَبٍ شَرْحاً وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَرْحٍ عِلْماً وَ جَعَلَ لِكُلِّ عِلْمٍ بَاباً نَاطِقاً عَرَفَهُ مَنْ عَرَفَهُ وَ جَهِلَهُ مَنْ جَهِلَهُ ذَاكَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ نَحْنُ.»

من که خـدا هسـتم و قدرتم مطلق و بی نهایت است، امور مربوط به موجودات و انسان را از طریق علل و اسـباب حل می کنم. اگر گرسنه به من بگوید: مرا سیرم کن، به او می گویم: برو کار کن، پول به دست بیاور و غذا بخر و بخور تا سیر شوی.

بیماری روحی و درمان آن

از نظر بدن این وظیفه بزرگی است که بر عهده بیمار است. حکما می فرمایند:

بیماری دیگر، بیماری روحی، فکری و قلبی - نه ظاهر قلب، بلکه ملکوت قلب - است.

برای این بیمـاری نیز طبیب و دارو قرار داده شـده است. این بیمـاری ها نیز ذاتی نیست؛ یعنی خـدا بیماری باطنی را با گِل بشـر نیامیخته و او را مریض نیافریده است.

« فِطْرَتَ اَللّٰهِ اَلَّتِی فَطَرَ اَلنّٰاسَ عَلَیْهٰا» (۱)

عروض بیماری روحی بر انسان

این بیماری های روحی و باطنیماننـد بیماری های بدنی، عارضـی است؛ یعنی انسان به عللی بیمار می شود. حال یا سـبب این بیماری روحی، قلم است، یا فیلم، ماهواره، دوست نادان، پدر و مادر بی توجه، معلم بد و یا اوضاع اجتماعی است.

همچنین این بیمـار یـا خودش احسـاس می کنـد که بیمـار است و یا شـخص سالم یا طبیب روحی می بینـد که او بیمار است و واجب است که به او خبر دهد.

« کُنْتُمْ خَیْرَ أُمَّهٍ أُخْرِجَتْ لِلنّٰاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ اَلْمُنْکَرِ

۱- ۱) - روم (۳۰) : ۳۰؛ «[سرشت خدا که مردم را بر آن سرشته است].»

وَ تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ» (۱)

به او بگویند که از خوبی ها چه چیزهایی را کم دارد و بیماری های او را علاج کنند و او را از این خلأهای ظلمانی نجات دهند.

عرضه بیماری بر طبیبان روحی

حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام می فرمایند: شما مردم، بخشی از عمر خود را با مردان خدا، رجال الهی و انسان های پاک بگذرانید. متن فرمایش ایشان این است:

«وَساعه لمعاشره الاخوان والثقات الذین یعرفونکم عیوبکم ویخلصون لکم فی الباطن. . .» (۲)به دنبال بی عیب ها، کم عیب ها و پاکان بگردید. جمله اول حضرت این است که تمام پاکان در باطن خود به شما اخلاص می ورزند و نسبت به گنهکار کینه ندارند.

اینان عیب داران و گنهکاران را بیمار می دانند و عاشق علاج بیمار هستند. لذّت می برند که بیماری را معالجه کنند.

ص:۱۸۲

۱- ۱) - آل عمران (۳) : ۱۱۰؛ «شما بهترین امتی هستید که [برای اصلاح جوامع انسانی] پدیدار شده اید، به کار شایسته و پسندیده فرمان می دهید و از کار ناپسند و زشت بازمی دارید، و [از روی تحقیق، معرفت، صدق و اخلاص] به خدا ایمان می آورید.»

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۷۵/۳۲۱ باب ۲۵، مواعظ موسی بن جعفر و حکمه علیه السلام؛ «وَ قَالَ علیه السلام اجْتَهِدُوا فِی أَنْ یَکُونَ زَمَانُکُمْ أَرْبَعَ سَاعَاتٍ سَاعَهً لِمُنَاجَاهِ اللَّهِ وَ سَاعَهً لِأَمْرِ الْمَعَاشِ وَ سَاعَهً لِمُعَاشَرَهِ الْإِخْوَانِ وَ الثِّقَاتِ الَّذِینَ یُعَرِّفُونَکُمْ عُیُوبَکُمْ وَ یُخْلِصُونَ لَکُمْ فِی الْبَاطِنِ وَ سَاعَهً تَخْلُونَ فِیهَا لِلَذَّاتِکُمْ فِی غَیْرِ مُحَرَّمٍ وَ بِهَذِهِ السَّاعَهِ تَقْدِرُونَ عَلَی الثَّلَاثَهِ سَاعَاتٍ لَاتُحَدِّثُوا أَنْفُسَکُمْ بِفَقْرٍ وَ لَابِطُولِ عُمُرٍ فَإِنَّهُ مَنْ حَدَّثَ نَفْسَهُ بِالْفَقْرِ بَخِلَ وَ مَنْ حَدَّثَهَا بِطُولِ الْعُمُرِ یَحْرِص. . .»

اجرت طبیبان روح

پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمایند: حق ویزیت این اطبّا را فقط خدا می تواند بپردازد و در توان کس دیگری نیست.

پیغمبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«لَأَنْ یهدی الله عَلیٰ یَدَیْکَ رجلاً خیرٌ لک مما طلعت علیه الشمس أو غربت» (۱)علی جان! هر بیمار روحی، فکری و قلبیی که به وسیله تو علاج و سالم شود، از عیب و خلأ در بیاید، برای تو بهتر است از آنچه که آفتاب بر او می تابد و بر آن غروب می کند. حال امیرالمؤمنین علیه السلام از زمان زنده بودن و بعد از شهادتش بسیاری را علاج کرد. معنویت حضرت علیه السلام تا کنون هزاران هزار نفر را علاج کرده و می کند.

گاهی کسی (۲)به خانه امام صادق علیه السلام می آمد، حضرت می فرمود: بگو! بخوان! وقتی تمام می شد، حضرت به خانواده خود می فرمودند: هر چه گلوبند، گوشواره، النگو و انگشتر طلا دارید بیاورید! به خادم خانه می فرمودند: فلان مقدار پول

ص:۱۸۳

۱- ۱) – الکافی: ۵/۲۸، باب وصیه رسول الله صلی الله علیه و آله و أمیر المؤمنین علیه السلام، حدیث ۴؛ «عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ بَعَثَنِی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِلَی الْیَمَنِ وَ قَالَ لِی یَا عَلِیُّ لَاتُقَاتِلَنَّ أَحَداً حَتَّی تَدْعُوَهُ وَ ایْمُ اللَّهِ لَأَنْ یَهْدِیَ اللَّهُ عَلَی یَدَیْکَ رَجُلًا خَیْرٌ لَکَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَیْهِ الشَّمْسُ وَ غَرَبَتْ وَ لَکَ وَلَاؤُهُ یَا عَلِیُ.»

۲- ۲) – بحار الأنوار: ۱/۱۸۳، باب ۱، حدیث ۹۳؛ «وَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام الْکَلِمَهُ مِنَ الْحِکْمَهِ یَسْمَعُهَا الرَّجُلُ فَیَقُولُ أَوْ یَعْمَلُ بِهَا خَیْرٌ مِنْ عِبَادَهِ سَنَهٍ.» بحار الأنوار: ۱/۱۸۴، باب ۱، حدیث ۹۸ – ۹۹؛ «وَ قَالَ صلی الله علیه و آله لَأَنْ یَهْدِیَ اللَّهُ بِکَ رَجُلًا وَاحِداً خَیْرٌ مِنْ أَنْ یَکُونَ لَکَ حُمْرَ النَّعَمِ.» «وَ فِی رِوَایَهٍ أُخْرَی خَیْرٌ لَکَ مِنَ الدُّنْیَا وَ مَا فِیهَا.»

بیاورید. همه را به آن گوینده می دادند (۱)و می فرمودند: این مزد تو نیست، فقط برای این است که از خانه من دست خالی بیرون نروی. خدا در قیامت باید حق شما را بدهد.

افتادن در دامان طبیبان

همسر «زهیر بن قین بجلّی» (۲)وقتی در راه کربلا بر سر سفره می نشیند، پرده

---

۱ – ۱) – مستدرک الوسائل: ۴/۲۴۷، حدیث ۴۶۱۳؛ «مُرْسَلًا أَنَّ عَبْدَ الرَّحْمَنِ السُّلَمِيَّ عَلَّمَ وَلَدَ الْحُسَيْنِ علیه السلام الْحَمْدَ فَلَمَّا قَرَأَهَا عَلَى أَبِيهِ أَعْطَاهُ أَلْفَ دِينَارٍ وَ أَلْفَ حُلَّةٍ وَ حَشَا فَاهُ دُرّاً فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ ع وَ أَيْنَ يَقَعُ هَذَا مِنْ عَطَائِهِ يَعْنِي تَعْلِيمَهُ.» وسائل الشیعه: ۱۴/۵۹۴، حدیث ۱۹۸۸۶؛ «عَنِ الْكُمَيْتِ بْنِ زَيْدٍ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فَقَالَ وَ اللَّهِ يَا كُمَيْتُ لَوْ كَانَ عِنْدَنَا مَالٌ لَأَعْطَيْنَاكَ مِنْهُ وَ لَكِنْ لَكَ مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِحَسَّانَ لَايَزَالُ مَعَكَ رُوحُ الْقُدُسِ مَا ذَبَبْتَ عَنَّا.»

۲ – ۲) – زهیر بن القین بن قیس البجلی النماری، از شهدای روز عاشورای حسینی (۶۱ ق) از زعمای برجسته کوفه و از جنگجویان بلند آوازه عرب. او مرد شریف قبیله خود بود و در شجاعت شهرت بسیاری داشت. وی نخست از طرفداران عثمان خلیفه سوم بود و با امیرالمؤمنین علی علیه السلام و فرزندانش کینه و دشمنی داشت سپس خداوند او را هدایت فرمود و علوی گشت. طبری و سایر تاریخ نگاران می نویسند: زهیر با خاندان خود در سال ۶۰ ق برای ادای فریضه حج راهی مکه مکرمه شده بود و هنگام بازگشت از سفر حج به کوفه بین راه با موکب ابی عبدالله الحسین علیه السلام برخورد کرد (بقیه ماجرا تا پیوستن زهیر به اصحاب حضرت سیدالشهداء علیه السلام در جلد ۷ صفحه ۵۶۹ این دایره المعارف آمده است.) و امام علیه السلام از همان وقت زهیر را جزء سران سپاه و از مشاورین خود قرار داد. هنگام که به آبادی شراه رسیدند از دور نخستین علائم سپاه کوفه ظاهر گردید. امام علیه السلام از زهیر سؤال کرد در این نزدیکی محلی را سراغ نداری که به آن پناه برده و سپاه کوفه را مقابل خود قرار دهیم. زهیر حضرت علیه السلام و اصحاب را به کوه ذوحسم هدایت کرد. خود به سمت سپاه کوفه رفت و پس از مذاکره با حرّ و آگاهی از مأموریت آنها به خدمت امام علیه السلام رسید و اظهار کرد چون عده آنها کم است و ما بر آنان غلبه خواهیم کرد پس به آنان حمله کرده و جنگ را یک سره کنیم. امام علیه السلام فرمود نمی خواهم آغاز کننده جنگ باشم. تاریخ نگاران و ارباب مقاتل همگی از زهیر با احترام نام برده اند. و او را جزء سران سپاه حضرت علیه السلام خوانده و سخنرانی های او را در عصر تاسوعا و شب و روز عاشورا در کتب خود ضبط کرده اند. دائره المعارف تشیع: ۸/۵۸۸.

خیمه کنار می رود، فرستاده حضرت ابی عبدالله علیه السلام می گوید: ای زهیر! امام حسین بن علی علیهما السلام با تو کار دارد.

او می گوید: من با حسین بن علی علیهما السلام کاری ندارم؛ یعنی بیماری او به قدری سنگین است که نمی داند بیمار است و می گوید: من با طبیب کاری ندارم و بیمار نیستم.

اما همسر با کرامتی دارد که می داند شوهرش مریض است، لذا با ناله، از پشت پرده خیمه گفت: جگرگوشه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام کسی را به دنبال تو فرستاده است، می گویی: نمی روم؟ برو.

رفت. طبیب با او چه حرفی زد و گفتاردرمانی این طبیب چگونه بود؟ خبرش به ما نرسیده است، ولی وقتی برگشت، هنوز گرسنه بود، اما گفت: سفره را جمع کنید، غذا نمی خواهم. خیمه مرا به کنار خیمه حضرت ابی عبدالله علیه السلام بیاورید. من حسینی شدم؛ یعنی بیماری من خوب شد.

درمان همدیگر با روش دین

جوانی که ازدواج کرده است، بعد می فهمد که آن دختر خلأهای باطنی دارد، با کرامت، زبان نرم، اخلاق شیرین و برخورد ملکوتی و الهی، به تدریج در طول چند سال می تواند این همسر خود را با خدا آشتی دهد. اجرت این شوهر نیز با

خداست.

یا هدایت همکاری که از خدا و دین دور است و نسبت به پروردگار تکبر دارد.

شما اگر او را آشتی دهید، اجر شما با خداست؛ چون این بیماری ها ذاتی نیست و ممکن است علاج او مقداری طول بکشد، اما قابل علاج است. گاهی نیز بیماری بر بعضی ها مسلط نشده است و زود خوب می شوند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: از علاج این گونه بیماران ناامید نباشید.

درمان، به شرط خواستن

این بیماران اگر خودشان بخواهند، قابل معالجه هستند، اما اگر بیماری مسلّط شود و این خلأ و عیب طولانی شود، در دل لانه می کند و محکم می شود، دیگر طبیب میکرب های این بیمار روانی را نمی تواند از این لانه بیرون کند؛ چون حاضر نمی شود که داروی طبیب را مصرف کند.

در «نهج البلاغه» امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند (۱): جمعی از اقوام اهل قریش نزد

۱- ۱) - نهج البلاغه: خطبه ۲۳۴، خطبه قاصعه؛ «وَ لَقَدْ کُنْتُ مَعَهُ صلی الله علیه و آله لَمَّا أَتَاهُ الْمَلَأُ مِنْ قُرَیْشٍ فَقَالُوا لَهُ یَا مُحَمَّدُ إِنَّکَ قَدِ ادَّعَیْتَ عَظِیماً لَمْ یَدَّعِهِ آبَاؤُکَ وَ لَا أَحَدٌ مِنْ بَیْتِکَ وَ نَحْنُ نَسْأَلُکَ أَمْراً إِنْ أَنْتَ أَجَبْتَنَا إِلَیْهِ وَ أَرَیْتَنَاهُ عَلِمْنَا أَنَّکَ نَبِیٌّ وَ رَسُولٌ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ عَلِمْنَا أَنَّکَ سَاحِرٌ کَذَّابٌ فَقَالَ صلی الله علیه و آله وَ مَا تَسْأَلُونَ قَالُوا تَدْعُو لَنَا هَذِهِ الشَّجَرَهَ حَتَّی تَنْقَلِعَ بِعُرُوقِهَا وَ تَقِفَ بَیْنَ یَدَیْکَ فَقَالَ صلی الله علیه و آله إِنَّ اللَّهَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ فَإِنْ فَعَلَ اللَّهُ لَکُمْ ذَلِکَ أَ تُؤْمِنُونَ وَ تَشْهَدُونَ بِالْحَقِّ قَالُوا نَعَمْ قَالَ فَإِنِّی سَأُرِیکُمْ مَا تَطْلُبُون ... فَانْقَلِعِی بِعُرُوقِکِ حَتَّی تَقِفِی بَیْنَ یَدَیَّ بِإِذْنِ اللَّهِ فَوَالَّذِی بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَانْقَلَعَت بِعُرُوقِهَا وَ جَاءَتْ وَ لَهَا دَوِیٌّ شَدِیدٌ وَ قَصْفٌ کَقَصْفِ أَجْنِحَهِ الطَّیْرِ حَتَّی وَقَفَتْ بَیْنَ یَدَیْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مُرَفْرِفَهً وَ أَلْقَتْ بِغُصْنِهَا الْأَعْلَی عَلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ بِبَعْضِ أَغْصَانِهَا عَلَی مَنْکِبِی وَ کُنْتُ عَنْ یَمِینِهِ ص فَلَمَّا نَظَرَ الْقَوْمُ إِلَی ذَلِکَ قَالُوا عُلُوّاً وَ اسْتِکْبَاراً فَمُرْهَا فَلْیَأْتِکَ نِصْفُهَا وَ یَبْقَی نِصْفُهَا فَأَمَرَهَا بِذَلِکَ فَأَقْبَلَ إِلَیْهِ نِصْفُهَا کَأَعْجَبِ إِقْبَالٍ وَ أَشَدِّهِ دَوِیّاً فَکَادَتْ تَلْتَفُّ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالُوا کُفْراً وَ عُتُوّاً فَمُرْ هَذَا النِّصْفَ فَلْیَرْجِعْ إِلَی نِصْفِهِ کَمَا کَانَ فَأَمَرَهُ صلی الله علیه و آله فَرَجَعَ فَقُلْتُ أَنَا لَاإِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِنِّی أَوَّلُ مُؤْمِنٍ بِکَ یَا رَسُولَ اللَّهِ وَ أَوَّلُ مَنْ أَقَرَّ بِأَنَّ الشَّجَرَهَ فَعَلَتْ مَا فَعَلَتْ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَی تَصْدِیقاً بِنُبُوَّتِکَ وَ إِجْلَالًا لِکَلِمَتِکَ فَقَالَ الْقَوْمُ کُلُّهُمْ بَلْ ساحِرٌ کَذَّابٌ عَجِیبُ السِّحْرِ خَفِیفٌ فِیهِ...»

پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و عرض کردند: اگر به این درخت خرما بگویی که زمین را بشکافد و جلو بیاید، ما به تو ایمان می آوریم.

پیغمبر صلی الله علیه و آله منتظر جواب حضرت حق شد که طبیب طبیبان چه می گوید.

خداوند فرمود: حبیب من! تو به درخت بگو بیا، من آن را می آورم. همان کسی که هسته خرما را به این نخل تبدیل کرد، زمین را نیز می شکافد و نخل را جلو می آورد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر من این کار را بکنم، شما به وعده خود وفا می کنید؟ عرض کردند: آری. حضرت فرمودند: ای درخت! جلو بیا. درخت زمین را شکافت و آمد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: شاخه هایش روی شانه من بود. بعد گفتند: بگو از وسط نصف شود. درخت نصف شد. گفتند: بگو به هم بسته شود. درخت بسته شد.

بگو سر جایش برگردد، برگشت.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: همه از جا بلند شدند و گفتند: ما جادوگری مانند تو در عالم ندیدیم. بعد بدون این که ایمان بیاورند، رفتند. این اوج تسلّط بیماری است.

بیماران سه گانه روحی

۱ – بیمار نفس

امام صادق علیه السلام در این زمینه بیماران را به سه دسته تقسیم می کنند:

«المرضی ثلاثه: عن النفس، عن القلب، عن الروح» (۱)

ص:۱۸۷

---

۱ – ۱) – تحریرالمواعظ العددیه: ۲۹۷، ثلاث بثلاث؛ المواعظ العددیه: ۱۸۰ – ۱۸۱، الباب الثالث؛ «و قال الصّادق علیه السلام: المرضی ثلاثه: عن النفس، و عن القلب، و عن الروح؛ فمرض المنافق عن النفس، و مرض المؤمن عن القلب، و مرض العارف عن الروح؛ فدواء المنافق دار جهنّم، و دواء المؤمن معرفته و حبّه، و دواء العارف لقاؤه و قربه، و قربه المنافق فی درکه الشقاوه و المطبوع علیها اللعنه، و المؤمن فی درجه السلامه و المختوم علیها السعاده، و العارف فی درجه الولایه المختوم بالرؤیه و الکرامه.»

گروهی از بیماران، بیمارانی هستند که منشأ بیماری آنان نفس است؛ یعنی کشش های متراکم مادّی آنها را به پول، مقام، شهوات، غرایز بی مهار و امیال بی حد زنجیر کرده است و بنا ندارند که هیچ دارویی را برای علاج بیماری خود مصرف کنند.

۲ - بیمار دل

اشاره

بیماری گروه دوم از ناحیه قلب و دل است. دل چهره ملکوتی دارد، نه چهره مادی.

حکما می گویند: هر کس گناه کرد و به او گفتند: چرا گناه می کنی؟ می گوید: دلم می خواهد، او دروغ می گوید؛ چون دل اهل این حرف ها نیست. گناه از دل نیست.

پرده ها را کنار بزن، به حرف دل گوش بده، فقط از دل صدای خدا می آید. (۱)

نجوای الهی دل

دل مانند نی پروردگار است که با الهام و وحی در آن می دمد:

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۵۸/۲۳؛ «وَ أَمَّا الْحَدِيثُ فَمَا رَوَى النُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ قَالَ سَمِعْتُهُ صلى الله عليه و آله يَقُولُ أَلَا وَ إِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ وَ إِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ أَلَا وَ هِيَ الْقَلْبُ.» الكافی: ۲/۲۷۵، حديث ۲۸؛ «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لَاوَجَعَ أَوْجَعُ لِلْقُلُوبِ مِنَ الذُّنُوبِ وَ لَاخَوْفَ أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ وَ كَفَى بِمَا سَلَفَ تَفَكُّراً وَ كَفَى بِالْمَوْتِ وَاعِظاً.»

« نَزَلَ بِهِ اَلرُّوحُ اَلْأَمِينُ * عَلىٰ قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَ اَلْمُنْذِرِینَ» (۱)

ما قرآن را به قلب تو نازل کردیم، نه به نفس. دلم می خواهد یعنی چه؟ دلم می خواهد، دروغ است. گناه کرده است، باید بگوید: شهوت، غریزه جنسی، شکم و بدنم می خواست، نه دلم. دل همسایه خداست:

«القلب جار الله»

در تعبیر دیگر:

«قلب المؤمن عرش الله» (۲)در تعبیری دیگر:

«القلب بیت الرّب» (۳)آیا کعبه گناه می خواهد؟ کعبه هزاران ناله داشت تا پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و ناله اش را ساکت کرد. آن وقتی که به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تبر بردار و روی شانه من برو، تمام این سیصد و شصت بت را بشکن و بسوزان.

وقتی کعبه از بت ها پاک شد، آرام شد. دل از دست نفس امّاره مردم ناله دارد، گریان است، شاد نیست. این رباعی باباطاهر همدانی را نیز باید در همین مسیر معنی کرد: خدایا داد از این دل داد از این دل که من یک دم نگشتم شاد از این دل

۱- ۱) - شعراء (۲۶) ۱۹۳ - ۱۹۴؛ «که روح الامین آن را نازل کرده است، بر قلب تو، تا از بیم دهندگان باشی.»

۲- ۲) - الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه: ۹/۳۰۶.

۳- ۳) - کشف الخفاء: ۲/۹۹، حدیث ۱۸۸۴.

چو فردا دادخواهان داد خواهند بگویم صد هزاران داد از این دل (۱)

چرا؟ چون دل دائم از آلودگی ها به فریاد و ناراحتی است، دل غصّه دارد که انسان ها، شادی واقعی ندارند.

ارزشمندترین عضو انسان

دل در وجود انسان، با ارزش ترین عضو است. دل مظهر نبوت انبیا و امامت امامان علیهم السلام است.

امام صادق علیه السلام دل را امام باطن می داند. (۲)دل خواسته های منفی ندارد؛ چون با نفس اماره سنخیتی ندارد. دل از سنخ ملکوت، روحانیون عالم غیب، ملائکه و بهشت است. لذا در آیه ای می فرماید: در قیامت یک چیز شما را نجات می دهد:

« یَوْمَ لاٰ یَنْفَعُ مٰالٌ وَ لاٰ بَنُونَ * إِلاّٰ مَنْ أَتَی اَللّٰهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ» (۳)

این موقعیت دل است. بیماری بعضی ها از ناحیه دل است؛ یعنی خلأ قلبی

۱- ۱) - باباطاهر عریان.

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۵۸/۳۰۴، باب ۴۷؛ «الْعِلَلُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ لِرَجُلٍ اعْلَمْ یَا فُلَانُ إِنَّ مَنْزِلَهَ الْقَلْبِ مِنَ الْجَسَدِ بِمَنْزِلَهِ الْإِمَامِ مِنَ النَّاسِ الْوَاجِبِ الطَّاعَهِ عَلَیْهِمْ أَ لَاتَرَی أَنَّ جَمِیعَ جَوَارِحِ الْجَسَدِ شُرَطٌ لِلْقَلْبِ وَ تَرَاجِمَهٌ لَهُ مُؤَدِّیَهٌ عَنْهُ الْأُذُنَانِ وَ الْعَیْنَانِ وَ الْأَنْفُ وَ الْفَمُ وَ الْیَدَانِ وَ الرِّجْلَانِ وَ الْفَرْجُ فَإِنَّ الْقَلْبَ إِذَا هَمَّ بِالنَّظَرِ فَتَحَ الرَّجُلُ عَیْنَیْهِ وَ إِذَا هَمَّ بِالِاسْتِمَاعِ حَرَّکَ أُذُنَیْهِ وَ فَتَحَ مَسَامِعَهُ فَسَمِعَ وَ إِذَا هَمَّ الْقَلْبُ بِالشَّمِّ اسْتَنْشَقَ بِأَنْفِهِ فَأَدَّی تِلْکَ الرَّائِحَهَ إِلَی الْقَلْبِ وَ إِذَا هَمَّ بِالنُّطْقِ تَکَلَّمَ بِاللِّسَانِ وَ إِذَا هَمَّ بِالْحَرَکَهِ سَعَتِ الرِّجْلَانِ وَ إِذَا هَمَّ بِالشَّهْوَهِ تَحَرَّکَ الذَّکَرُ فَهَذِهِ کُلُّهَا مُؤَدِّیَهٌ عَنِ الْقَلْبِ بِالتَّحْرِیکِ وَ کَذَلِکَ یَنْبَغِی الْإِمَامَ [لِلْإِمَامِ] أَنْ یُطَاعَ لِلْأَمْرِ مِنْهُ.»

۳- ۳) - شعراء (۲۶) : ۸۸ - ۸۹؛ «روزی که هیچ مال و اولادی سود نمی دهد، مگر کسی که دلی سالم [از رذایل وخبایث] به پیشگاه خدا بیاورد.»

دارند.

۳ – بیمار روحی

اشاره

بیماری بعضی ها نیز از ناحیه روح است، یعنی خلأ روحی دارند،

« وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی» (۱)

آن روح دچار خلأ شده است.

مریضی و درمان افراد در بیماری روحی

بعد حضرت علیه السلام می فرمایند:

«فمرض المنافق عن النفس»

بیماری منافقان از ناحیه نفس است،

«و مرض المؤمن عن القلب»

بیماری مؤمن از ناحیه دل است،

«و مرض العارف عن الروح»

بیماری عاشقِ آگاه از ناحیه روح است، اما دارو دارد:

«فدواء المنافق دار جهنم»

امـا درمـان منـافق، آتش جهنم است. منافق هر چه معجزه از پیغمبر صـلی الله علیه و آله می بینـد، می گویـد: همه این ها جادو، جنون، شـعر و کـذب است. منـافق زمـان به زمان شـکل عوض می کنـد. به نرخ روز نان می خورد. شخصـیت ثابتی نیست. در کمین است ببیند امروز با چه شکلی جلو بیاید و پشت چه سپری پنهان شود. نماز، روزه،

۱- ۱) – حجر (۱۵) : ۲۹؛ «و از روح خود در او بدمم.»

جلسه، گریه، برای ضربه زدن به دین و دیندار مترصد فرصت است. نمی خواهد علاج شود.

اگر بنا به علاج شدن بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله، ائمه علیهم السلام، قرآن و عالم ربانی هستند، او نمی خواهد علاج شود. پس دوای او دوزخ است. این پرده نفاق را فقط آتش می سوزاند.

« و دواء المؤمن معرفته و حبّه»

اما دوای خلأـ دل مؤمن، با عرفان، محبت، معرفت و عشق به پروردگار پر می شود. هر چه معرفت دینی و عمل مؤمن بالا می رود، هر چه عشق و محبت مؤمن به پروردگار اضافه می شود، به علاج، درمان و سلامتی نزدیک تر می شود. تا دلی پیدا می کند که به تعبیر امام صادق علیه السلام امام و ولیّ وجود او است، آن دل کارگردان همه ظاهر و باطنش می شود.

دلالت دل با ایمان به عمل صالح [1]

دلالت دل با ایمان به عمل صالح(۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

«بالصالحات یستدلّ علی الایمان» (۲).

به ایمان بر اعمال شایسته استدلال می شود.

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۶۴/۷۱، حدیث ۳۷؛ «وَ مِنْهُ، قَالَ قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله مَا مِنْ شَیْءٍ أَحَبَّ إِلَی اللَّهِ مِنَ الْإِیمَانِ وَ الْعَمَلِ الصَّالِحِ وَ تَرْکِ مَا أَمَرَ أَنْ یَتْرُک.» وسائل الشیعه: ۱/۱۲۴، حدیث ۳۱۵؛ «عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی قَوْلِهِ تَعَالَی (وَ إِنِّی لَغَفّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدی) قَالَ أَ لَاتَرَی کَیْفَ اشْتَرَطَ وَ لَمْ تَنْفَعْهُ التَّوْبَهُ وَ الْإِیمَانُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ حَتَّی اهْتَدَی وَ اللَّهِ لَوْ جَهَدَ أَنْ یَعْمَلَ مَا قُبِلَ مِنْهُ حَتَّی یَهْتَدِیَ قَالَ قُلْتُ إِلَی مَنْ جَعَلَنِیَ اللَّهُ فِدَاکَ قَالَ إِلَیْنَا.»

۲- ۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱۵۵ خاطب به اهل البصره.

همه زیبایی ها، خوبی ها و اعمال مؤمن در آن دل ریشه دارد.

«و دواء العـارف لقاؤه» (۱)او از کلاس معرفت و محبت گذشـته است، خلأـ او فقـط با لقای محبوبش پر می شود. بایـد جمال معشوق را در همین دنیا با چشم دل ببیند و تا نبیند، نمی میرد.

مشاهده جمال الهی

«نوف بکّالی» (۲)به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: یا علی! آیا شما خدا را دیده ای؟ حضرت جوابی دادند:

«ما کُنْتُ أعبـد ربّاً لم أره» (۳)خـدایی را که نبینم، عبـادت نمی کنم. هر چه عبادت کرده ام، در حضور بوده است. بعـد فرمود: می دانی با چه چشمی خدا را دیده ام؟ با چشم دل.

لقا و دیـدار محبوب چه لحظه ای است! آن لحظه ای که به انسان توفیق دهنـد تا جمال ازل و ابـد محبوب را حس کند و ببیند. حسن یوسف را به عالم کس ندید حسن آن دارد که یوسف آفرید

زنان مصر، زلیخا را خیلی سرزنش کردند: بدبخت بیچاره! شنیدیم گرفتار عشق

۱- ۱) - المواعظ العددیه: ۱۸۰ - ۱۸۱.

۲- ۲) - نوف بن فضـاله بن دعمی بن غوث بن سـعد بکـالی حمیری، تابعی. از یاران خاص امیرالمؤمنین علیه السـلام مکنی به ابویزید یا ابورشـید. پیشوای اهل دمشق در عصـر خود بود، از رجال حدیث و مطلعین به اخبار و قصـص. وفات یا شهادت او را بین ۹۰ تا ۱۰۰ هجری ثبت کرده اند. (اعلام زرکلی و اعیان الشـیعه) وی با محمد بن مروان در صافیه به قتل رسـید. (معارف و معاریف: ۱۰/۲۴۷)

۳- ۳) - الکافی: ۱/۹۸، باب فی ابطال الرؤیه، حدیث ۶.

غلام کنعانی شده ای، کسی که معلوم نیست از کجا در این مملکت آورده اند،

« بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَهٍ» (۱)

فروختند. خدا در قرآن می فرماید: مرتب زلیخا را سرزنش کرده، به شخصیتش هجوم کردند. تمام زنان درباری و پولدار اطراف را به سالنی دعوت کرد، میوه گذاشت و کارد تیزی نیز به دست آنان داد. دو دربِ سالن را باز کرد. به حضرت یوسف علیه السلام گفت: از این در بیا و از آن در برو.

حضرت یوسف علیه السلام فقط آمد رد شد و رفت، اما خدا در قرآن می فرماید: زنان به جای بریدن میوه داشتند دست خود را می بریدند و نمی فهمیدند؛ (۲)یعنی چنان مسحور این جمال شده بودند که از حواس خود درآمده بودند و نمی فهمیدند که کارد دارد دست آنها را می برد. این جمال انسان، این گونه آنان را متحیر، واله و مدهوش کرد. حضرت یوسف علیه السلام نقاشی بود، برو نقاش را ببین که چه خبر است.

تلاش و نتیجه آن

اما زحمات منافقین:

«و قربه المنافق فی درکه الشقاوه و المطبوع علیها اللعنه»

«قربه» یعنی طاعت، عبادت، نماز و روزه، به لباس خوبان درآمدن و خود را پنهان کردن. این ها خیلی هزینه ندارد. تمام زحمات منافقین در پست ترین و بی ارزش ترین مرحله است. خدا مهر لعنت خود را به آنها زده است.

۱- ۱) - یوسف (۱۲) : ۲۰؛ «او را به بهایی ناچیز، درهمی چند فروختند.»

۲- ۲) - « فَلَمّا سَمِعَتْ بِمَکْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَیْهِنَّ وَ أَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّکَأً وَ آتَتْ کُلَّ واحِدَهٍ مِنْهُنَّ سِکِّیناً وَ قالَتِ اُخْرُجْ عَلَیْهِنَّ فَلَمّا رَأَیْنَهُ أَکْبَرْنَهُ وَ قَطَّعْنَ أَیْدِیَهُنَّ وَ قُلْنَ حاشَ لِلّهِ ما هذا بَشَراً إِنْ هذا إِلاّ مَلَکٌ کَرِیمٌ » «یوسف: ۳۱» .

«و المؤمن فی درجه السلامه»

اما مؤمنی که دل خود را با معرفت و محبت علاج کرده، تمام اعمالش سالم است.

«و المختوم علیها السعاده»

هنگام مردن، خدا به پرونده اش مهری می زند که تو دائم خوشبخت هستی.

«و العارف فی درجه الولایه المختوم بالرؤیه و الکرامه»

به عارف این درجه را می دهند و می گویند: در حدّ عرفانت، اجازه تصرّف، تغییر و تحول می دهیم.

وابستگی و تعلق خطرناک به دنیا

علامه امینی - صاحب کتاب «الغدیر» - نقل می کند: کسی خیلی با انگشتر خود بازی می کرد، جابر جُعفی - عارف عاشق و شاگرد امام ششم علیه السلام - به او گفت: چرا این قدر با این انگشتر بازی می کنی؟ گفت: چون خیلی قیمتی است، آن را دوست دارم و به آن وابسته هستم. [(۱)](#)جابر [(۲)](#)گفت: انگشتر را بده تا ببینم. انگشترش را درآورد و به جابر داد. او

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۶۶/۲۷۱، باب ۷؛ «. . . جَاءَ العَلَاءُ بْنُ شَرِيكٍ بِرَجُلٍ مِنْ جُعْفِيٍّ قَالَ خَرَجْتُ مَعَ جَابِرٍ لَمَّا طَلَبَهُ هِشَامٌ حَتَّى انْتَهَى إِلَى السَّوَادِ. . . ثُمَّ أَقْبَلْتُ فَلَمَّا صِرْتُ عَلَى جِسْرِ الْكُوفَهِ نَظَرَ إِلَى رَجُلٍ مَعَهُ خَاتَمُ يَاقُوتٍ فَقَالَ لَهُ يَا فُلَانُ خَاتَمُكَ هَذَا الْبَرَّاقُ أَرِنِيهِ قَالَ فَخَلَعَهُ فَأَعْطَاهُ فَلَمَّا صَارَ فِي يَدِهِ رَمَى بِهِ فِي الْفُرَاتِ قَالَ الْآخَرُ مَا صَنَعْتَ قَالَ تُحِبُّ أَنْ تَأْخُذَهُ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَقَالَ بِيَدِهِ إِلَى الْمَاءِ فَأَقْبَلَ الْمَاءُ يَعْلُو بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ حَتَّى إِذَا قَرُبَ تَنَاوَلَهُ وَ أَخَذَهُ.»

۲- ۲) - جابر بن یزید، جعفی کوفی از فضلا و بزرگان و شاگردان امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام است. وی در میان اصحاب آن دو بزرگوار مقامی بس شامخ و ارجمند داشته که وی رازدار علوم سرّیه حضرات معصومین بوده چنانکه خود گوید: نود هزار حدیث از امام باقر علیه السلام شنیدم که هیچیک آنها را اجازه نداشتم به کسی بازگو کنم، وقتی به امام عرض کردم: یابن رسول الله باری گران بدوش دارم و بسا شود که از سنگینی آن نزدیک است حالت جنون به من دست دهد. حضرت فرمود: چون تو را این حالت دست داد به صحرا برو و چاهی بجوی و سر در چاه کن و بگو: محمد بن علی به من چنین و چنان گفت. جابر در سال ۱۲۷ یا ۱۲۸ از جهان دیده بربست. (معارف و معاریف: ۴/۳۸)

نگاهی کرد، بعد به وسط دجله پرت کرد. ناله صاحب انگشتر درآمد و داد کشید.

جابر گفت: چه شد؟ گفت: قلبم را به باد دادی، برای چه انگشتر قیمتی را دور انداختی؟

گفت: این همه داد و بی داد و رنج ندارد. کنار پل دجله بیا. به دجله نگاهی کرد و گفت: انگشتر این بدبخت را به او بده. آب تا روی پل بالا آمد و انگشتر از آب بیرون آمد. جابر گفت: بردار و این همه ناله نکن، دنیا و آخرت را به ما داده اند، در ما اثر نگذاشته است و ما را به خود وابسته نکرده، آن گاه تو به یک انگشتر این همه وابسته هستی؟ خانه، پول، مقام، صندلی، چرا حال تو را به هم زده است؟

دل پر از خدا

همه دل عارف به این خوش است که با وجود در کنار خانواده، دوستان و مردم بودن، همیشه در حضور است. همه چیز دنیا در چشم او کوچک و معمولی است.

وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام کفش خود را وصله می زد، به ابن عباس فرمود: این کفش چند می ارزد؟ گفت: هیچ. فرمود: ای پسر عباس! والله! این حکومت نزد من از این

کفش کم قیمت تر است؛ (۱)چون دل حضرت از خدا پر است.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

۱- ۱) - الحیاه با ترجمه احمد آرام: ۲/۳۶۵؛ «الامام علی علیه السلام - عند خروجه لقتال أهل البصره؛ قال عبد اللَّه بن عباس: دخلت علی أمیر المؤمنین علیه السلام بذی قار و هو یخصف نعله فقال لی: «ما قیمه هذا النّعل؟» فقلت: لا قیمه لها. فقال علیه السلام: «و اللَّه لهی أحبّ إلیّ من إمرتکم، إلّاأن أقیم حقّا أو أدفع باطلا» ، ثم خرج فخطب الناس.»

۱۰ یکی شدن با خیر

اشاره

لزوم فراگیری ذکر علمی و عملی

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۷۳

ص:۱۹۸

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

بخشی از مبحث ذکر، بخش علمی است، که این بخش در فرهنگ حق، بخش کامل و جامعی است و آن عبارت است از کتاب خدا، قرآن کریم و معارف پاك الهی و ملکوتی اهل بیت علیهم السلام که پیغمبر عظیم الشأن اسلام صلی الله علیه و آله آنها را همسنگ و هم وزن قرآن کریم دانسته است.

آگاهی به این بخش علمی لازم و واجب است و لزوم و وجوب آن هم عینی است. از این آگاهی و دانایی نسبت به ذکر علمی، به معرفت دینی تعبیر شده است.

در قرآن مجید می فرماید: گروهی این معرفت و فقه دینی را باید بیاموزند و بعد به جامعه برگردند و به مردم بیاموزند. (1)بعد از این آگاهی، آموزش و معرفت، واجب است که این ذکر علمی به ذکر عملی تبدیل شود. در زبان، قلب، نفس، روح، سرّ و آشکار، تا با تبدیل شدن این ذکر علمی به عملی، انسان اهل ذکر شود و یا در نهایت خود ذکر شود؛ یعنی آنقدر در عمل و علم با این ذکر اتحاد پیدا کند که ذکر اللّه شود و این برای همه شدنی

ص:۲۰۱

۱- ۱) - « وَ مَا كَانَ اَلْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لاَ نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِی اَلدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ » «توبه: ۱۲۲» .

است و راه آن برای همه باز است. چرا که از جانب پروردگار نسبت به بندگانش بخلی وجود ندارد، غیر از مقام نبوت و امامت خاصّه، برای همه عباد خدا میسّر است که به این مقام عظمی برسند.

کیمیاگری فرهنگ الهی

همه شما دانشی را به نام دانش کیمیا شنیده اید. روزگاری کیمیا در بین گروهی از مردم ارزش والایی داشت. البته دانش محدودی بود که امروزه به نام شیمی، خیلی گسترده شده است، اما در قدیم علم کیمیا می گفتند.

هدف کیمیاگران این بود که مس را طلا کنند. می گفتند: ما وقتی به گوهری به نام کیمیا دست پیدا کنیم و مس را با کیمیا تماس دهیم، به طلا تبدیل می شود.

اهل دل و حقیقت می فرمایند: علم به قرآن و معارف اهل بیت علیهم السلام کیمیا است و تماس عملی با این علم، کشیدن مس وجود به گوهر کیمیاست که نتیجه این کار نیز طلا شدن، قیمت و ارزش پیدا کردن مس وجود است.

تبدیل مس وجود به طلا با عمل

ما از آیات قرآن و روایات استفاده می کنیم که بدون علم و عمل، طلا شدن مس وجود امکان ندارد و انسان در مرتبه حیوانی باقی می ماند، گرچه عمری طولانی پیدا کند. طول عمر برای حیوان کاری نمی کند و حیوان همیشه حیوان است، چه یک ساله باشد یا صدساله. تحول و تغییر در انسان در جهت طلای ناب شدن، با آگاهی از ذکر علمی و سلوک براساس آن میسر است.

آیات قرآنی جاری در زندگی اهل خدا

اشاره

بخش اندکی از این ذکر علمی از ناحیه قرآن و اهل بیت علیهم السلام را برای شما تبیین

می کنم. اولیای خدا و آگاهان به قرآن حالاً و عملاً با چهار آیه زندگی می کنند. با زندگی کردن با این چهار آیه، اصلاً مهم نیست که شب چگونه به صبح و صبح چگونه به شب می رسد؛ چون این چهار آیه راه، حال، اخلاق، حیات و ممات ماست.

۱ – باز کننده درهای خیر

اشاره

آیه اول:

«مَا یَفْتَحِ اَللّهُ لِلنّاسِ مِنْ رَحْمَهٍ فَلاٰ مُمْسِکَ لَهٰا وَ مٰا یُمْسِکْ فَلاٰ مُرْسِلَ لَهُ و مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ اَلْعَزِیزُ اَلْحَکِیمُ» (۱)

ترکیب آیه خیلی عجیب است. به خصوص عزیز و حکیمش که کاملاً در ارتباط با مطالب آیه است. «یفتح» در اینجا یعنی خدا درب هر چه خیر را به روی مردم باز کند.

حرف این است که درب خیر را چه وقت باز می کند؟ دو کلید برای باز کردن درِب خیر در قرآن مجید نشان داده شده است. اگر این دو کلید در دست ما نباشد، درهای خیر خدایی به روی ما باز نمی شود. نه خیر مادی و زمینی و نه خیر معنوی.

فکر خود را از خیر زمینی بیرون ببرید؛ زیرا خیر زمینی را خدا می فرماید: خیر عام است:

«مَتٰاعاً لَکُمْ وَ لِأَنْعٰامِکُمْ» (۲)

ص:۲۰۳

۱- ۱) – فاطر (۳۵) : ۲؛ «چون خدا رحمتی را برای مردم بگشاید، بازدارنده ای برای آن نیست، و چون بازدارد، بعد از او فرستنده ای برایش وجود ندارد، و او توانای شکست ناپذیر و حکیم است.»

۲- ۲) – نازعات (۷۹) : ۳۳؛ «تا مایه بهره وری شما و دام هایتان باشد.»

ویژه انسان نیست، شما در خیر مادی با هر چه چهارپا روی زمین هست، شریک هستید. این مهم نیست. نتیجه اش هم پر شدن کیسه شهوت و بعد هم فشار این کیسه بر انسان که مرا از این فشار نجات دهد، حال یا با ازدواج مشروع خود را نشان می دهند و یا آنهایی که از خدا بریده محض هستند، با گناهان کبیره و روابط نامشروع.

کلیدهای باز کننده درهای خیر

الف: تقوا

این خیر مادی، خیر عام است. صحبت پروردگار درباره خیری است که دنیا و آخرت مردم را آباد کند و برای آنها گشایش های باطنی بیاورد. این خیر، دو کلید دارد که در قرآن به طور خیلی صریح بیان شده است:

کلید اول تقواست؛ (۱)به این معنا که هر گناهی آمد که زلفش را به زلف زندگی شما گره بزند، قبول نکن؛ چرا که پروردگار گناه را در ردیف آتش می داند و طبع گناه، دوزخی است. اگر زلف گناه به زلف شما گره بخورد و با توبه باز نشود، در قیامت همان طبع گناه شما را به دوزخ می کشاند.

۱- ۱) - مستدرک الوسائل: ۱۱/۲۶۵، حدیث ۱۲۹۵۳؛ «وَ عَنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ مَنِ اتَّقَی اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ أَعْطَاهُ اللَّهُ أُنْساً بِلَا أَنِیسٍ وَ غَنَاءً بِلَا مَالٍ وَ عِزّاً بِلَا سُلْطَانٍ.» نهج البلاغه: خطبه ۱۸۹، الوصیه بالتقوی؛ «أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّی أُوصِیکُمْ بِتَقْوَی اللَّهِ الَّذِی ابْتَدَأَ خَلْقَکُمْ وَ إِلَیْهِ یَکُونُ مَعَادُکُمْ وَ بِهِ نَجَاحُ طَلِبَتِکُمْ وَ إِلَیْهِ مُنْتَهَی رَغْبَتِکُمْ وَ نَحْوَهُ قَصْدُ سَبِیلِکُمْ وَ إِلَیْهِ مَرَامِی مَفْزَعِکُم ... فَمَنْ أَخَذَ بِالتَّقْوَی عَزَبَتْ عَنْهُ الشَّدَائِدُ بَعْدَ دُنُوِّهَا وَ احْلَوْلَتْ لَهُ الْأُمُورُ بَعْدَ مَرَارَتِهَا وَ انْفَرَجَتْ عَنْهُ الْأَمْوَاجُ بَعْدَ تَرَاکُمِهَا وَ أَسْهَلَتْ لَهُ الصِّعَابُ بَعْدَ إِنْصَابِهَا وَ هَطَلَتْ عَلَیْهِ الْکَرَامَهُ بَعْدَ قُحُوطِهَا.»

ب: ایمان

کلید دوم نیز ایمان است. سند این مطلب در این آیه آمده است:

« وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ اَلْقُرىٰ آمَنُوا وَ اِتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ اَلسَّماءِ وَ اَلْأَرْضِ» (۱)

تمام خیرهای آسمان و زمین. اما خیر زمین؛ لقمه ای به شما می دهند که پاک و حلال باشد، که وقتی این لقمه را می خورید، به جای این که به شما فشار بیاورد و با گناه، فشار را بکاهید، آن لقمه به عبادت و نور تبدیل می شود و به خدا برمی گردد.

من به «رضوان الله» تبدیلش می کنم و به خودتان برمی گردانم. این خیر زمینی است. اما خیر آسمانی؛ فیوضات و جاذبه های دریاوار من است که شما را از زمینی بودن، به ملکوتی بودن می کشاند؛ یعنی میل به عالم ملکوت در شما پدیدار می شود. همیشه می خواهید که به جانب پروردگار حرکت کنید. جستجوگر مقام قرب، لقا و مشاهده هستید. این خیر چه خیری است؟ آیا ویژه انبیا و ائمه علیهم السلام است؟ نه.

ایمان و تقوا، مقدمه مقام حضور و شهادت

شخص قصّابی به نام منهال قصّاب، (۲)خدمت وجود مبارک امام صادق علیه السلام آمد

ص:۲۰۵

---

۱ – ۱) – اعراف (۷) : ۹۶؛ «و اگر اهل شهرها و آبادی ها ایمان می آوردند و پرهیزکاری پیشه می کردند، یقیناً [درهایِ] برکاتی از آسمان و زمین را بر آنان می گشودیم.»

۲ – ۲) – مستدرکات علم رجال الحدیث، الشیخ علی النمازی الشاهرودی: ۷/۵۱۶ – ۵۱۵، شماره ۱۵۲۶۴؛ «منهال القصاب: من أصحاب الصادق علیه السلام. عد مجهولا، لکن یستفاد حسنه وکماله مما رواه العیاشی عنه، کما فی المحاسن ۲/۴۱۸. ذکره الصدوق فی مشیخه الفقیه فی المعتمدین. روی کتابه الحسن بن محبوب، عنه.»

و عرض کرد: یابن رسول الله!

«ادع الله أن یرزقنا الشهاده» (۱)دعای شما مستجاب است، دعا کنید که خدا شهادت را نصیب من کند. فرمود:

هیچ نیازی به دعا کردن نیست. دعا کنم شـهید شوید؟ عرض کرد: نمی خواهید دعا کنید که من شهید شوم؟ فرمود: نه. عرض کرد: چرا؟ حضرت فرمودند:

«المؤمن شهید»

شهیـد یعنی کسـی که با کشـته شـدن به حضور حضـرت حق می رود و مقام حضور پیدا می کند. شـهادت؛ یعنی مقام حضور. مؤمن شهید است؛ یعنی در مقام حضور است.

بعد فرمودند: مگر این آیه سوره حدید را نخوانده ای؟

« وَ اَلَّذِینَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَ رُسُلِهِ أُولٰئِکَ هُمُ اَلصِّدِّیقُونَ وَ اَلشُّهَدٰاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ» (۲)

اهل ایمان در پیشـگاه پروردگار صدّیق و شـهید هسـتند، گرچه در دنیا زندگی می کنند. چه شهادتی از این بالاتر که با تقوا و ایمان حرکت کنید و به محضر وجود

ص:۲۰۶

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۶۵/۱۴۱، باب ۱۸، حدیث ۸۵؛ «عَنْ مِنْهَالٍ الْقَصَّابِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ادْعُ اللَّهَ أَنْ یَرْزُقَنِیَ الشَّهَادَهَ فَقَالَ الْمُؤْمِنُ شَهِیدٌ ثُمَّ تَلَا وَ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ أُولئِکَ هُمُ الصِّدِّیقُونَ وَ الشُّهَداءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَ نُورُهُم.»

۲- ۲) - حدیـد (۵۷) : ۱۹؛ «و کسـانی کـه به خـدا و پیـامبرش ایمـان آوردنـد، آناننـد که صـدّیقان و گواهـان [اعمـال] نزد پروردگارشان هستند، [و] برای آنان است پاداش [اعمال] شان و نور [ایمان] شان.»

مقدس حضرت حق برسید؟

عجز قدرت ها در برابر خدا

وقتی که تمام درهای خیر را باز کنند:

« مٰا یَفْتَحِ اَللّٰهُ لِلنّٰاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلاٰ مُمْسِکَ لَهٰا» (۱)

به خاطر لیاقت و شایستگی مردم، هیچ قدرتی در عالم نیست که درهای خیر مرا - چه خیر مادی و چه خیر آسمانی - به روی مردم ببندد.

« فَلاٰ مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ اَلْعَزِیزُ اَلْحَکِیمُ» (۲)

من توانای شکست ناپذیر هستم، کسی در مقابل کار من نسبت به بنده ام نمی تواند بایستد و من خدای حکیم هستم.

وقتی کلید تقوا و ایمان را در دست بنده ام ببینم، تمام درهای خیر را به روی او باز می کنم. این آیه ای است که عرفا می گویند: ما با این آیه زندگی می کنیم. تمام درهای خیر دست اوست و کلیدش که ایمان و تقواست را به دست آوردیم، اکنون غرق در خیر هستیم.

باز شدن درهای خیر با تحقق عملی ذکر

ببینید هم ذکر علمی است و هم عملی، وقتی با ایمان و تقوا تحقق عملی پیدا می کند، انسان بعد از باز شدن تمام درهای خیر چه می خواهد؟

۱- ۱) - فاطر (۳۵) : ۲؛ «چون خدا رحمتی را برای مردم بگشاید، بازدارنده ای برای آن نیست.»

۲- ۲) - فاطر (۳۵) : ۲؛ «و چون بازدارد، بعد از او فرستنده ای برایش وجود ندارد، و او توانای شکست ناپذیر و حکیم است.»

« لَفَتَحْنٰا عَلَيْهِمْ بَرَكٰاتٍ مِنَ اَلسَّمٰاءِ وَ اَلْأَرْضِ» (۱)

شکر گزاری در همه حال

وجود مبارک حضرت ابی عبدالله علیه السلام چه احساسی می کرد که شب عاشورا به پروردگار اصرار داشت که:

« فاجعلنا من الشاکرین» (۲)ما را جزء بندگان شاکرت قرار ده؛ چون هیچ کس در کره زمین اندازه ما دارایی ندارد. امام علیه السلام طبق این آیه می بیند که تمام درهای خیر دنیایی و آخرتی به روی ایشان باز است.

قبل از این دعا عرض کرد:

«جعلت لنا اسماعاً وابصاراً و افئده» (۳)خدایا! به ما گوش، چشم و قلب داده ای، همه این ها را به دست کلید تقوا و ایمان دادی. تمام درهای خیر دنیا و آخرت را با این دو کلید باز کردی، پس ما را جزء شاکران قرار ده که ما خیلی داراییم.

اما دشمنان به آنها می گفتند: « لا خیر لکم» هیچ خیری در شما نیست. ابن زیاد چند وعده غذای آنان را تأمین کرده است که گاو و گوسفند و شتر نیز می خورند، شما چه امتیازی دارید؟ اکنون دنیا، دنیای خوبی است؟ جز برای اهل ایمان و تقوا،

۱- ۱) - اعراف (۷) : ۹۶؛ «یقیناً [درهایِ] برکاتی از آسمان و زمین را بر آنان می گشودیم.»
۲- ۲) - بحار الأنوار: ۴۴/۳۹۲، باب ۳۷.
۳- ۳) - بحار الأنوار: ۴۴/۳۹۲، باب ۳۷.

چه خیری در این دنیا هست؟ بقیه مردم در شرّ محض هستند و نمی دانند.

« وَ هُمْ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً» (۱)

خیال می کنند در زندگی خوبی هستند و کار و عملکردشان خوب است، درحالی که این گونه نیست.

۲ – اراده خدا بر بندگان

آیه دوم که اهل دل می گویند: ما با این آیه داریم زندگی می کنیم:

« وَ إِنْ یَمْسَسْکَ اَللّٰهُ بِضُرٍّ فَلاٰ کٰاشِفَ لَهُ إِلاّٰ هُوَ وَ إِنْ یُرِدْکَ بِخَیْرٍ فَلاٰ رَادَّ لِفَضْلِهِ یُصِیبُ بِهِ مَنْ یَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ وَ هُوَ اَلْغَفُورُ اَلرَّحِیمُ» (۲)

خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله است. حبیب من! وقتی که برای تو خیر عظیمی بخواهم، کسی نمی تواند جلوی رساندن خیر من به تو را بگیرد. این خیرم را برای عبادم قرار دادم و من تمام بندگان واقعیم را می آمرزم و عاقبت آنان را غرق در رحمت می کنم. (۳)

۱- ۱) – کهف (۱۸) : ۱۰۴. در حالی که خود می پندارند، خوب عمل می کنند.
۲- ۲) – یونس (۱۰) : ۱۰۷؛ «و اگر خدا گزند و آسیبی به تو رساند، آن را جز او برطرف کننده ای نیست، و اگر برای تو خیری خواهد فضل و احسانش را دفع کننده ای نیست؛ خیرش را به هر کس از بندگانش بخواهد می رساند و او بسیار آمرزنده و مهربان است.»
۳- ۳) – البرهان فی تفسیر القرآن: ۴/۵۸۴؛ «عن صفوان بن یحیی قال: قلت لأبی الحسن علیه السلام: أخبرنی عن الاراده من الله و من الخلق؟ قال: فقال: الاراده من الخلق الضمیر و ما یبدو لهم بعد ذلک من الفعل و اما من الله فإرادته احداثه لا غیر ذلک لأنه لا یروی و لا یهم و لا یتفکر و هذه الصفات منفیه عنه و هی صفات الخلق، فاراده الله الفعل لا غیر ذلک « یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ » بلا لفظ و لا نطق بلسان، و لا همه و لا تفکر، و لا کیف لذلک کما أنه لا کیف له.» – قال أبو عبد الله الصادق علیه السلام: «لما صعد موسی علیه السلام إلی الطور فناجی ربه عز و جل، قال: رب، أرنی خزائنک، فقال: یا موسی، إنما خزائنی إذا أردت شیئا أن أقول له: کن، فیکون» .

۳ – کفالت روزی بندگان

اما آیه سومی که فرموده اند:

« وَ مٰا مِنْ دَابَّةٍ فِی اَلْأَرْضِ إِلاّٰ عَلَی اَللّٰهِ رِزْقُهٰا» (۱)

هیچ جنبده ای در زمین نیست، مگر این که روزی معنوی و مادی او بر عهده من است. خدا بر خود واجب کرده است، (۲)پس برای چه به حرام متوسل شوم و غم کم و زیادش را بخورم؟ مهمان دار ما خیلی کریم است. من طلبی از او ندارم، تازه او از من طلبکار است. مشکل برای افراد بی خداست.

۴ – مشکل گشای واقعی

اما آیه چهارم:

« سَيَجْعَلُ اَللّٰهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْراً» (۳)

۱- ۱) – هود (۱۱) : ۶؛ «و هیچ جنبده ای در زمین نیست مگر اینکه روزیِ او برخداست.»

۲- ۲) – بحار الأنوار: ۵/۱۴۵ – ۱۴۷؛ «[قرب الإسناد] عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِنَّ الرِّزْقَ لَيَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ عَلَى عَدَدِ قَطْرِ الْمَطَرِ إِلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا قُدِّرَ لَهَا وَ لَكِنْ لِلَّهِ فُضُولٌ فَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِه.» «عَنِ ابْنِ الْهُذَيْلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ إِنَّ اللَّهَ قَسَّمَ الْأَرْزَاقَ بَيْنَ عِبَادِهِ وَ أَفْضَلَ فَضْلًا كَبِيراً لَمْ يُقَسِّمْهُ بَيْنَ أَحَدٍ قَالَ اللَّهُ وَ سْئَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ.» أعلام الدين: ۱۶۱؛ «و قال أمير المؤمنين صلی الله علیه و آله الرزق رزقان رزق تطلبه و رزق يطلبك فإن لم تأته أتاك.»

۳- ۳) – طلاق (۶۵) : ۷؛ «خدا به زودی پس از سختی و تنگنا، فراخی و گشایش قرار می دهد.»

سین در « سَیَجْعَلُ » یعنی به شتاب، به سرعت، زود: من خیلی زود مشکل شما را به آسانی تبدیل می کنم. من خدایی هستم که برای بندگانم سختی را خیلی زود به آسانی تبدیل می کنم. (۱)قرآن شش هزار و ششصد و شصت و چند آیه دارد، اگر با همه آنها زندگی کند، در قیامت و بهشت، تختش را کنار پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام می گذارند.

اولیای خدا فکر، اندیشه، عمل و امید به حل مشکل و خوردن حلال خود را، از این چهار آیه می گیرند.

چهار نکته در زندگی

۱ - عبادت به قدر حاجت

اشاره

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: به شما چهار نکته، علم و آگاهی یاد می دهم که با آن زندگی کنید. اول:

«أن تعبد الله بقدر حاجتک الیه» (۲)

ص:۲۱۱

۱- ۱) - مستدرک الوسائل: ۲/۴۲۲، حدیث ۲۳۴۹؛ «عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ هُوَ مُبْتَلًی بِبَلَاءٍ مُنْتَظِرٌ بِهِ مَا هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ فَإِنْ صَبَرَ عَلَی الْبَلِیَّهِ الَّتِی هُوَ فِیهَا عَافَاهُ اللَّهُ مِنَ الْبَلَاءِ الَّذِی یَنْتَظِرُ بِهِ وَ إِنْ لَمْ یَصْبِرْ وَ جَزِعَ نَزَلَ بِهِ مِنَ الْبَلَاءِ الْمُنْتَظِرُ أَبَداً حَتَّی یُحْسِنَ صَبْرَهُ وَ عَزَاءَهُ.» بحار الأنوار: ۹۲/۱۹۵، باب ۱۰۶، ذیل حدیث ۲۴؛ «وَ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ لِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام إِذَا وَقَعْتَ فِی وَرْطَهٍ فَقُلْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ وَ لَاحَوْلَ وَ لَاقُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ یَصْرِفُ بِهَا مَا یَشَاءُ مِنْ أَنْوَاعِ الْبَلَاءِ.»

۲- ۲) - مجموعهورام: ۲/۳۷، الجزء الثانی؛ «سئل أمیر المؤمنین علیه السلام عن العلم فقال علیه السلام أربع کلمات أن تعبد الله بقدر حاجتک إلیه و أن تعصیه بقدر صبرک علی النار و أن تعمل لدنیاک بقدر عمرک فیها و أن تعمل لآخرتک بقدر بقائک فیها.»

به انـدازه ای که به خـدا نیـاز داری، خـدا را عبادت کن. چقـدر و تا چه وقت به خـدا نیاز داری؟ نیاز ما به خـدا هر لحظه و هر نفس است، پس دائم در عبـادت باش. بخش مهمی از عبادت، غیر از نماز و روزه است؛ خـدمت به خلق خـدا، یاد خـدا، نفس کشیدن، نگاه کردن و خندیدن برای خدا.

چقدر حرف سعدی زیباست:

«هر نفسـی که فرو می رود، ممـدّ حیات است و چون بر می آید، مفرّح ذات، پس در هر نفسـی دو نعمت موجود است - یکی نعمت ادامه حیـات و دیگری نعمت راحت شـدن از فشـار - و در هر نعمتی، شـکری واجب» پس چقـدر خـدا را عبـادت کنم؟ جواب: دائم در عبادت باش؛ یعنی دیگر جایی برای گناه نمی ماند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله عابدترین مردم

چه عبـادتی بالاـتر از عبـادت پیغمبر صـلی الله علیه و آله؟ وقتی امیرالمؤمنین علیه السـلام عبـادت پیغمبر صـلی الله علیه و آله را تعریف می کند، می فرماید: «أعبد الناس» عابدترین انسان ها در عبادت بوده است. پیغمبر صـلی الله علیه و آله دائم که در نماز نبود، در جبهه، نزد خانواده، مسجد و در سفر نیز بود، ولی «أعبد» بود؛ یعنی تمام نفس های حضرت نیز عبادت بود.

آن وقت بلند بلند گریه می کردند و می فرمودند:

«ما عبدناک حقّ عبادتک» (1)چه کسی می تواند سزاوار تو، تو را عبادت کند؟ چون پیغمبر صلی الله علیه و آله می دید، بدنی که با آن عبادت می کند، ملک خدا و حال و زبانی که با آن عبادت می کند، از توفیق

---

۱ - ۱) - بحار الأنوار: ۶۸/۲۳؛ «وَ قَالَ صلی الله علیه و آله مَا عَبَدْنَاکَ حَقَّ عِبَادَتِکَ وَ مَا عَرَفْنَاکَ حَقَّ مَعْرِفَتِکَ.» بحار الأنوار: ۶۸/۲۶؛ «عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ وَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَا کَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا صَلَّی قَامَ عَلَی أَصَابِعِ رِجْلَیْهِ حَتَّی تَوَرَّمَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی طه بِلُغَهِ طَیِّءٍ یَا مُحَمَّدُ ما أَنْزَلْنا الْآیَهَ.»

خداست و از خودش هیچ چیزی مایه نگذاشته، بلکه همه مایه گذاری ها از خداست. با این حال گفته است: به خاطر عبادت به شما بهشت و نعمت ابدی می دهم، بی این که کمترین مایه ای بگذاری.

اوایل دعای عرفه (۱)می فرماید: اگر عمر همه روزگار را به منِ حسین بن علی علیهما السلام بدهی که یک نعمت تو را شکر کنم، نمی توانم؛ چون برای آن نعمت، وقتی الهی شکرگزاری کند، خود توفیق این شکرگزاری نیز نعمتی است که برای آن نیز باید شکر کند، برای شکر دوم نیز باید شکر سومی بگوید و همین طور تا آخر.

پس چه وقت شکر خدا را بجا بیاورد؟

ما در احاطه لطف و نعمت های خدا هستیم و هیچ چیزی از خود نداریم. هر چه را که خرج گناه هم می کنیم، از کیسه او خرج می کنیم، نه از کیسه خودمان. اگر بدن را در گناه می بریم، آن بدن نیز برای خداست.

۲ – معصیت به قدر طاقت عذاب

نکته دومی که امیرالمؤمنین علیه السلام به ما می آموزند که با آن زندگی کنیم این است که فرمودند:

«و أن تعصیه بقدر صبرک علی النار»

۱- ۱) – إقبال الأعمال: ۳۴۱، ادعیه یوم عرفه؛ بحار الأنوار: ۹۴/۳۱۷؛ «لَوْ حَاوَلْتُ وَ اجْتَهَدْتُ مَدَی الْأَعْمَارِ وَ الْأَحْقَابِ لَوْ عُمِّرْتُهَا أَنْ أُؤَدِّیَ بَعْضَ شُکْرِ وَاحِدَهٍ مِنْ أَنْعُمِکَ فَمَا اسْتَطَعْتُ ذَلِکَ إِلَّا بِمَنِّکَ الْمُوجِبِ بِهِ عَلَیَّ شُکْراً آنِفاً جَدِیداً أَوْ ثَنَاءً طَارِقاً عَتِیداً أَجَلْ وَ لَوْ حَرَصْتُ أَنَا وَ الْعَادُّونَ مِنْ أَنَامِکَ أَنْ نُحْصِیَ شَیْئاً مِنْ إِنْعَامِکَ سَالِفَهً وَ آنِفَهً مَا حَصَرْنَاهُ عَدَداً وَ لَاأَحْصَیْنَاهُ أَبَداً هَیْهَاتَ أَنَّی ذَلِکَ وَ أَنْتَ الْمُخْبِرُ فِی کِتَابِکَ الصَّادِقِ وَ النَّبَإِ الصَّادِقِ وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَهَ اللَّهِ لا تُحْصُوها صَدَقَ کِتَابُکَ.»

به اندازه ای که طاقت عذاب جهنم را داری، گناه کن. (۱)چقدر طاقت داری؟ دوزخی که در دعای کمیل می فرماید:

«هذا ما لا تقوم له السموات و الارض» (۲)آسمان ها و زمین طاقت مقاومت در برابر آن را ندارند. ما انگشت را نزدیک شعله کبریت می گیریم، در خود شعله هم نبریم، باز طاقت این مقدار حرارت را نداریم.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: چقدر طاقت عذاب جهنم را دارید؟ به همان مقدار گناه کنید. طاقت طبقه اول را داری؟ طاقت مار و عقرب، شعله ها و عصبانیت مأموران جهنم را داری؟

« عَلَيْهَا مَلاٰئِكَةٌ غِلاٰظٌ شِدٰادٌ لاٰ يَعْصُونَ اَللّٰهَ مٰا أَمَرَهُمْ» (۳)

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۷۵/۲۰۰، باب ۲۳، حدیث ۲۷؛ «قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام أَفْضَلُ الْوَصَايَا وَ أَلْزَمُهَا أَنْ لَاتَنْسَى رَبَّكَ وَ أَنْ تَذْكُرَهُ دَائِماً وَ لَاتَعْصِيَهُ وَ تَعْبُدَهُ قَاعِداً وَ قَائِماً وَ لَاتَغْتَرَّ بِنِعْمَتِهِ وَ اشْكُرْهُ أَبَداً وَ لَاتَخْرُجْ مِنْ تَحْتِ أَسْتَارِ عَظَمَتِهِ وَ جَلَالِهِ فَتَضِلَّ وَ تَقَعَ فِي مَيْدَانِ الْهَلَاكِ وَ إِنْ مَسَّكَ الْبَلَاءُ وَ الضُّرُّ وَ أَحْرَقَتْكَ نِيرَانُ الْمِحَنِ وَ اعْلَمْ أَنَّ بَلَايَاهُ مَحْشُوَّةٌ بِكَرَامَاتِهِ الْأَبَدِيَّةِ وَ مِحَنُهُ مُورِثَةٌ رِضَاهُ وَ قُرْبَهُ وَ لَوْ بَعْدَ حِينٍ فَيَا لَهَا مِنْ مَغْنَمٍ لِمَنْ عَلِمَ وَ وُفِّقَ لِذَلِكَ.» نهج البلاغه: حکمت ۲۵؛ «وَ قَالَ علیه السلام يَا ابْنَ آدَمَ إِذَا رَأَيْتَ رَبَّكَ سُبْحَانَهُ يُتَابِعُ عَلَيْكَ نِعَمَهُ وَ أَنْتَ تَعْصِيهِ فَاحْذَرْهُ.»

۲- ۲) - البلدالأمین: ۱۸۹؛ «و هو بلاء تطول مدته و یدوم مقامه و لا یخفف عن أهله لأنه لا یکون إلا عن غضبک و انتقامک و سخطک وهذا ما لا تقوم له السماوات و الأرض یا سیدی فکیف بی و أنا عبدک الضعیف الذلیل الحقیر المسکین المستکین.»

۳- ۳) - تحریم (۶۶) : ۶؛ «بر آن فرشتگانی خشن و سخت گیر گمارده شده اند که از آنچه خدا به آنان دستور داده، سرپیچی نمی کنند.»

به اندازه طاقت خود گناه کن. این ذکر علمی است که باید به ذکر حالی تبدیل شود.

۳ – تلاش دنیایی به قدر ماندن در دنیا

نکته سوم:

«و أن تعمل لدنياك بقدر عمرك فيها»

به قـدر و انـدازه ای برای دنیـا جـان بکن که می خواهی بمـانی. اگر هزار سـال می خواهی بمـانی، بر مبنای هزار سال، حساب زندگی را بگیر.

حضـرت عیسی بن مریم علیهما السلام به عابدی گفت: خانه تو کجاست؟ عرض کرد: من خانه ای ندارم. گفت: سنّ شما چند سال است؟ عرض کرد: از صد بالاتر است.

گفت: پس چرا خـانه ای نسـاختی؟ عرض کرد: بـا این عمر کوتـاه، برای چه خـانه بسـازم؟ دو روز دیگر جنازه ما را بیرون می برند. فرزندی نیز به ما عنایت نکرده است که برای او بگذاریم.

گفت: آیا چیزی می خواهی؟ عرض کرد: دلم می خواهـد خـدا عمری خیلی طولانی و حال بندگی به من بدهد تا همه عمر را به یـک سـجده تمـام کنم؛ چـون این عمری که خـدا به مـا داده، خیلی کوتـاه است. برای دنیـای خود به انـدازه ای کـار کن و زحمت بکش که می خواهی بمانی.

۴ – تلاش آخرتی برای زندگی ابدی

(۱)

نکته چهارم این که:

۱- ۱) – تحریر المواعظ العددیه: ۱۸۷، الفصل الرابع؛ «قول أمیر المؤمنین علیه السلام: کلّ ما استغفرت اللّه منه فهو منك، و کلّ مـا حمـدت اللّه تعـالی علیه فهو منه. واعجبـا ممّن یعمـل للـدّنیا و هو یرزق فیهـا بغیر عمـل، و لا یعمل للآخره و هو لا یرزق فیها إلّابالعمل!»

«و أن تعمل لآخرتک بقدر بقائک فیها»

زمینه زنـدگی آخرت خود را به اندازه ای که می خواهی آنجا بمانی فراهم کن. آنجا می خواهی برای ابد بمانی. هم فهم ذکر علمی واجب است و هم عمـل به ذکر؛ یعنی در به عمل درآوردن واجب، انسان اهل ذکر می شود. وقتی مقـداری جلوتر برود، به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام خود ذکر می شود.

حضـرت این مطلب را به حجر بن عـدی (۱)فرمودنـد که ای حجر، تو خود خیر شـدی، نه اهـل خیر؛ یعنی تمام وجود، اخلاق، عمل، منش و کردار تو خود خیر

---

۱ – ۱) – حُجر بن عـدی بن معـاویه بن جبله بن عـدی بن ربیعه بن معـاویه الا ـکرمین الکنـدی، معروف بحجر بن الا ـدبر و حجر الخیر. ابن سـعد و مصـعب زبیری به روایت حـاکم چنین آورده انـد که حجر و برادرش هانی بن عـدی به وفادت به نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند و حجر بن عدی قادسـیه را دریافت و سپس جمل و صفین را نیز در میان شیعه علی علیه السلام بود، و به امر معاویه در مرج عـذراء کشـته شـد، حجر خود آنجا را فتـح کرده بود و به غـدر او را کشـتند. حجر از نخبه عبّاد و زهّاد عصـر خود بود، و کسـی که چون خبر شـهادتش (به دستور معاویه) شایع گشت شخصیتهای سرشناس آن زمان هر یک به نوبه خود عکس العملی نشان دادند و این عمل را فاجعه ای بزرگ در عالم اسـلام دانسـتند. وی که در آغاز جوانی خود در سلک یاران پیغمبر اسـلام درآمده در عین حال او را در شـمار بزرگان و فضـلای اصحاب آن حضرت ذکر کرده اند. حجر در جنگ صفین بر قبیله کنده فرماندهی می کرد و در نهروان بر میسره لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام گماشته شده بود و در جنگ جمل نیز در رکاب آن حضـرت بوده. او مردی ارجمند و شـجاع و از فدائیان به نام دین اسـلام است و عمر خود را در این راه صرف نموده تا عاقبت در راه طرفـداریش از امیرالمؤمنین علی علیه السـلام و مبارزه و مخالفت با حکومت فاسد بنی امیه به امر معاویه توسـط نماینـده اش در عراق زیـاد بن ابیه دسـتگیر و او و یـارانش را به شـام اعزام و در آنجـا به شـهادت رساندنـد. (معارف و معاریف: ۴/۴۰۲)

شده است.

«یا حجر الخیر» (۱)ای همه خیر، خوبی، درستی، راستی و کرامت.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۴۲/۲۹۰، باب ۱۲۷.

۱۱ روزی ظاهری و باطنی

اشاره

تکمیل نعمات ظاهری و باطنی

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۷۳

ص:۲۱۸

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

پایه و اساس بحث ما، آیه ای از سوره مبارکه لقمان است که وجود مبارک حضرت حق در این آیه به همه خطاب می کنند؛ یعنی این لطف و محبت را در حق همه دارند که همه را مورد خطاب قرار داده اند:

« وَ أَسْبَغَ عَلَیْکُمْ نِعَمَهُ ظٰاهِرَهً وَ بٰاطِنَهً» (۱)

«علیکم» ؛ یعنی به همه و تک تک شما خطاب می کند. «أسبغ» به معنای «أکمل» است؛ نعمت های خود را بر شما در دو سفره ظاهری و باطنی کامل و تمام کردم.

سفره مادی و معنوی. کلام ما در نعمت باطنی است.

نواحی چهارگانه روزی مادی و معنوی

این نعمت های باطنی که می فرماید: روزی وجود مقدس او به انسان، برای چهار ناحیه است: روزی معنوی اعضا، جوارح، نفس، قلب و روح. هر چهار ناحیه نیز در آیات کتاب خدا مطرح است:

ص:۲۲۱

۱- ۱) - لقمان (۳۱) : ۲۰؛ «و نعمت های آشکار و نهانش را بر شما فراوان و کامل ارزانی داشته.»

« يَا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ» (۱).

« سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِی اَلْآفَاقِ وَ فِی أَنْفُسِهِمْ حَتّی يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ اَلْحَقُّ» (۲).

« كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ اَلْمَوْتِ» (۳).

« بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً» (۴)

روح هم در آیات مطرح است:

« وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِی» (۵)

قلب نیز در آیات مطرح است:

« فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَهُمُ اَللّهُ مَرَضاً» (۶).

« يَوْمَ لا يَنْفَعُ مالٌ وَ لا بَنُونَ * إِلاّ مَنْ أَتَی اَللّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (۷).

« بِقَلْبٍ مُنِيبٍ» (۸)

۱- ۱) - مائده (۵) : ۱۰۵؛ «ای اهل ایمان! مراقبِ [ایمان و ارزش های معنویِ] خود باشید.»

۲- ۲) - فصلت (۴۱) : ۵۳؛ «به زودی نشانه های خود را در کرانه ها و اطراف جهان و در نفوس خودشان به آنان نشان خواهیم داد تا برای آنان روشن شود که بی تردید او حق است.]»

۳- ۳) - آل عمران (۳) : ۱۸۵؛ «هر کسی مرگ را می چشد.»

۴- ۴) - یوسف (۱۲) : ۱۸؛ «چنین نیست که می گویید، بلکه نفس شما کاری [زشت را] در نظرتان آراست [تا انجامش بر شما آسان شود].»

۵- ۵) - حجر (۱۵) : ۲۹؛ «و از روح خود در او بدمم.»

۶- ۶) - بقره (۲) : ۱۰؛ «در دلِ آنان بیماریِ [سختی از نفاق] است، پس خدا به کیفرِ نفاقشان بر بیماریشان افزود.»

۷- ۷) - شعراء (۲۶) : ۸۸ - ۸۹؛ «روزی که هیچ مال و اولادی سود نمی دهد، مگر کسی که دلی سالم [از رذایل وخبایث] به پیشگاه خدا بیاورد.»

۸- ۸) - ق (۵۰) : ۳۳؛ «و دلی رجوع کننده [به سوی خدا] آورده است.»

بدن، اعضا و جوارح نیز در آیات مطرح است:

« وَ مٰا جَعَلْنٰاهُمْ جَسَداً لاٰ یَأْکُلُونَ اَلطَّعٰامَ» (۱).

« أَ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَیْنَیْنِ * وَ لِسٰاناً وَ شَفَتَیْنِ» (۲).

« وَ جَعَلَ لَکُمُ اَلسَّمْعَ وَ اَلْأَبْصٰارَ وَ اَلْأَفْئِدَهَ» (۳).

« إِنَّمٰا یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ نٰاراً» (۴).

« وَ أَمّٰا مَنْ خٰافَ مَقٰامَ رَبِّهِ وَ نَهَی اَلنَّفْسَ عَنِ اَلْهَویٰ» (۵).

« أَضٰاعُوا اَلصَّلاٰهَ وَ اِتَّبَعُوا اَلشَّهَوٰاتِ» (۶).

« فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ وَ أَیْدِیَکُمْ» (۷).

« وَ لاٰ تَمْشِ فِی اَلْأَرْضِ مَرَحاً» (۸)

ببینید همه اعضای بدن مطرح است.

روزی اعضای بدن

۱ - چشم

اشاره

با توجه به مطرح بودن این چهار ناحیه و فضای معنوی آن که در صریح قرآن

۱- ۱) - انبیاء (۲۱) : ۸. و آنان را جسدهایی که غذا نخورند قرار ندادیم.

۲- ۲) - بلد (۹۰) : ۸ - ۹؛ «آیا برای او دو چشم قرار ندادیم؟ و یک زبان و دو لب؟»

۳- ۳) - نحل (۱۶) : ۷۸؛ «و خدا برای شما گوش و چشم و قلب قرار داد تا سپاس گزاری کنید.»

۴- ۴) - نساء (۴) : ۱۰؛ «فقط در شکم های خود آتش می خورند.»

۵- ۵) - نازعات (۷۹) : ۴۰؛ «و اما کسی که از مقام و منزلت پروردگارش ترسیده و نفس را از هوا و هوس بازداشته است.»

۶- ۶) - مریم (۱۹) : ۵۹؛ «که نماز را ضایع کردند و از شهوات پیروی نمودند.»

۷- ۷) - مائده (۵) : ۶؛ «صورت و دست هایتان را تا آرنج بشویید.»

۸– ۸) – اسراء (۱۷) : ۳۷؛ «و در زمین، با تکبّر و سرمستی راه مرو.»

کریم آمـده است، روزی هـای معنوی از جـانب پروردگـار، برای اعضـای بـدن، نفس، قلب و روح قرار داده شـده است. حـال روزی های یک به یک را بررسی کنیم که چیست؟

به ترتیب عنایت کنیـد. اما روزی اعضای بدن: مانند چشم، چه مقدار در قرآن مسأله نظر و رؤیت مطرح است؟ پروردگار برای چشم و نظر روزی قرار داده است.

نظر در قرآن

نظر یعنی چه؟ یعنی نگاه به کمک عقل.

« أَ وَ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ» (۱)

شما بنـدگان من! چرا به ملکوت آسـمان ها و زمین نظر نمی کنید؟ یعنی چرا به دنبال فرمانروای واقعیِ هستی نمی گردید؟ آیا تمام این چرخ ها و رفت و آمدها خود به خود است؟ صاحب، مالك، کارگردان و گرداننده ای ندارند؟ نظر؛ یعنی نگاه همراه با اندیشه، تعقل تا به این نتیجه برسد که: چون نمی داند دل داننده ای هست با گردنده گرداننده ای (۲)

* * که یکی هست و نیست جز او وحده لا اله الا هو (۳)

ص:۲۲۴

۱- ۱) - اعراف (۷) : ۱۸۵؛ «آیا در [فرمانروایی و] مالکیّت [و ربوبیّت] بر آسـمان ها و زمین و هر چیزی که خـدا آفریـده و اینکه شاید پایان عمرشان نزدیک شده باشد با تأمل ننگریسته اند؟»

۲- ۲) - مولوی.

۳- ۳) - هاتف اصفهانی.

بصیرت و نظر حضرت ابراهیم علیه السلام

حضرت ابراهیم علیه السلام با این نظر، خدا را در سن نوجوانی پیدا کرد. نظر کرد و در نهایت به اینجا رسید:

« إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ حَنِیفاً وَ مٰا أَنَا مِنَ اَلْمُشْرِکِینَ» (۱)

من با نظر به این نتیجه رسیدم که دست به دامن غیر خدا نزنم؛ چون غیر خدا در این عالم هیچ کاره است. این معنای:

« حَنِیفاً وَ مٰا أَنَا مِنَ اَلْمُشْرِکِینَ»

است.

علم، روزی معنوی دیگر چشم

روزی دیگر چشم، علم است. (۲)علم، امری معنوی است. حال این علم را از

۱- ۱) - انعام (۶) : ۷۹؛ «من به دور از انحراف و با قلبی حق گرا همه وجودم را به سوی کسی که آسمان ها و زمین را آفرید، متوجه کردم و از مشرکان نیستم.»

۲- ۲) - الکافی: ۱/۳۱، بَابُ فرض الْعِلْم، حدیث ۷؛ «مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ عَلَیْکُمْ بِالتَّفَقُّهِ فِی دِینِ اللَّهِ وَ لَاتَکُونُوا أَعْرَاباً فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ یَتَفَقَّهْ فِی دِینِ اللَّهِ لَمْ یَنْظُرِ اللَّهُ إِلَیْهِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَ لَمْ یُزَکِّ لَهُ عَمَلًا.» الکافی: ۱/۳۲، بَابُ صفه الْعِلْم، حدیث ۳؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَیْراً فَقَّهَهُ فِی الدِّین.» الکافی: ۱/۳۵، بَابُ ثواب العالم و المتعلّم، حدیث ۴؛ «عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ مَنْ عَلَّمَ بَابَ هُدًی فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِهِ وَ لَایُنْقَصُ أُولَئِکَ مِنْ أُجُورِهِمْ شَیْئاً وَ مَنْ عَلَّمَ بَابَ ضَلَالٍ کَانَ عَلَیْهِ مِثْلُ أَوْزَارِ مَنْ عَمِلَ بِهِ وَ لَایُنْقَصُ أُولَئِکَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَیْئاً.» الکافی: ۱/۳۵، بَابُ ثواب العالم و المتعلّم، حدیث ۶؛ «عَنْ حَفْصِ بْنِ غِیَاثٍ قَالَ قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ وَ عَمِلَ بِهِ وَ عَلَّمَ لِلَّهِ دُعِیَ فِی مَلَکُوتِ السَّمَاوَاتِ عَظِیماً فَقِیلَ تَعَلَّمَ لِلَّهِ وَ عَمِلَ لِلَّهِ وَ عَلَّمَ لِلَّهِ.»

طریق مطالعه دفتر آفرینش به دست بیاورم، یا از طریق مطالعه کتاب های علمی.

« اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ اَلَّذِی خَلَقَ * خَلَقَ اَلْإِنْسٰانَ مِنْ عَلَقٍ * اِقْرَأْ وَ رَبُّکَ اَلْأَکْرَمُ * اَلَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ اَلْإِنْسٰانَ مٰا لَمْ یَعْلَمْ» (۱)

اگر همین را گوش دهید، سرمایه معنوی زیادی نصیب شما می شود. اولین حرف قرآن این بود؛ یعنی اولین باری که در روز بیست و هفتم رجب رسول خدا صلی الله علیه و آله جبرئیل را به شکل اصلی دیدند، قرآن را می خواست نازل کند، این ابتدای قرآن بوده است. عرض کرد:

« اَلَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ اَلْإِنْسٰانَ مٰا لَمْ یَعْلَمْ»

بخوان! بنویس! هر دو با چشم میسر است. باید ببیند تا بنویسد.

اشک، روزی معنوی چشم مؤمن

روزی دیگر چشم که در قرآن مطرح شده است:

« تَرىٰ أَعْیُنَهُمْ تَفِیضُ مِنَ اَلدَّمْعِ مِمّٰا عَرَفُوا مِنَ اَلْحَقِّ» (۲)

هنگامی که عباد من به من معرفت پیدا می کنند، حق را در همه شؤونش

۱- ۱) - علق (۹۶) : ۱ - ۵؛ «به نام پروردگارت که [همه آفریده ها را] آفریده؛ [همان که] انسان را از علق به وجود آورد. * بخوان در حالی که پروردگارت کریم ترین [کریمان] است. * همان که به وسیله قلم آموخت، [و] به انسان آنچه را نمی دانست تعلیم داد.»

۲- ۲) - مائده (۵) : ۸۳؛ «دیدگانشان را می بینی به سبب آنچه از حق شناخته اند، لبریز از اشک می شود.»

می شناسند، به قدری تحت تأثیر قرار می گیرند که چشم های آنها چشمه وار گریه می کند. (۱)گریه، روزی چشم است و خیلی قیمت دارد.

امام چهارم علیه السلام می فرمایند: دو قطره در قیامت در پیشگاه خدا از ارزش والایی برخوردار است: یکی قطره خون شهید است و دیگری قطره اشک عباد صالح است. این هم روزی چشم است. (۲)

روزی نظر به جمال امیرالمؤمنین علیه السلام

روزی دیگر چشم که ما فعلاً از آن تا قیامت محروم هستیم و روزی خیلی عظیمی است، نگاه به جمال امیرالمؤمنین علیه السلام است. (۳)این روزی چشم را

۱- ۱) – الکافی: ۲/۴۸۲، باب البکاء، حدیث ۳ – ۴؛ «عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ مَا مِنْ قَطْرَهٍ أَحَبَّ إِلَی اللَّهِ عز و جل مِنْ قَطْرَهِ دُمُوعٍ فِی سَوَادِ اللَّیْلِ مَخَافَهً مِنَ اللَّهِ لَایُرَادُ بِهَا غَیْرُهُ.» «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ کُلُّ عَیْنٍ بَاکِیَهٌ یَوْمَ الْقِیَامَهِ إِلَّا ثَلَاثَهً عَیْنٌ غُضَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ وَ عَیْنٌ سَهِرَتْ فِی طَاعَهِ اللَّهِ وَ عَیْنٌ بَکَتْ فِی جَوْفِ اللَّیْلِ مِنْ خَشْیَهِ اللَّهِ.»

۲- ۲) – بحار الأنوار: ۷۵/۱۵۲، باب۲۱؛ تحف العقول: ۲۱۹؛ «عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَا مِنْ خُطْوَهٍ أَحَبَّ إِلَی اللَّهِ مِنْ خُطْوَتَیْنِ خُطْوَهٍ یَسُدُّ بِهَا صَفّاً فِی سَبِیلِ اللَّهِ تَعَالَی وَ خُطْوَهٍ إِلَی ذِی رَحِمٍ قَاطِعٍ یَصِلُهَا وَ مَا مِنْ جُرْعَهٍ أَحَبَّ إِلَی اللَّهِ مِنْ جُرْعَتَیْنِ جُرْعَهِ غَیْظٍ یَرُدُّهَا مُؤْمِنٌ بِحِلْمٍ وَ جُرْعَهِ جَزَعٍ یَرُدُّهَا مُؤْمِنٌ بِصَبْرٍ وَ مَا مِنْ قَطْرَهٍ أَحَبَّ إِلَی اللَّهِ مِنْ قَطْرَتَیْنِ قَطْرَهِ دَمٍ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ قَطْرَهِ دَمْعٍ فِی سَوَادِ اللَّیْلِ مِنْ خَشْیَهِ اللَّهِ.»

۳- ۳) – بحار الأنوار: ۱/۲۰۴، باب ۴؛ «دَاوُدَ بْنِ سُلَیْمَانَ عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مُجَالَسَهُ الْعُلَمَاءِ عِبَادَهٌ وَ النَّظَرُ إِلَی عَلِیٍّ علیه السلام عِبَادَهٌ وَ النَّظَرُ إِلَی الْبَیْتِ عِبَادَهٌ وَ النَّظَرُ إِلَی الْمُصْحَفِ عِبَادَهٌ وَ النَّظَرُ إِلَی الْوَالِدَیْنِ عِبَادَه.» أمالی الصدوق: ۱۳۸، المجلس الثامن و العشرون؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله النَّظَرُ إِلَی عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام عِبَادَهٌ وَ ذِکْرُهُ عِبَادَهٌ وَ لَایُقْبَلُ إِیمَانُ عَبْدٍ إِلَّا بِوَلَایَتِه وَ الْبَرَاءَهِ مِنْ أَعْدَائِه.»

پیغمبر صلی الله علیه و آله بیان کردند و دانشمندان و بزرگان اهل سنت نیز نوشته اند. این هم روزی چشم است.

نظر به نعمت های بهشتی

نعمت های بهشت نیز روزی دیگر چشم است:

« وَ تَلَذُّ اَلْأَعْيُنُ» (۱)

چشم که خوراکی نمی خورد و کار آن نگاه است. منظره هایی که جلوی چشم است را نگاه می کند و در اوج لذت قرار می گیرد.

به امام صادق علیه السلام عرض کرد: در مناظر هشت طبقه بهشت، زیباترین منظره برای چشم که انسان را در نهایت لذّت معنوی قرار می دهد، چیست؟ فرمود: نگاه به صورت جدم حسین علیه السلام.

چشم روزی های دیگری نیز دارد که بعضی ها از آن روزی محروم هستند، اما جوان ها محروم نیستند و آن دیدن رخ پدر و مادر از روی محبت است. حرف با محبت بزند که خیلی مهم است، ولی همین نگاه کردن به پدر و مادر، قرآن، کعبه و عالم ربانی، اینها روزی های الهی است.

۲ - زبان

قول حسن در قرآن

اما روزی زبان:

ص:۲۲۸

۱- ۱) - زخرف (۴۳) : ۷۱؛ «و چشم ها از آن لذّت می برد.»

« وَ قُولُوا لِلنّٰاسِ حُسْناً» (۱)

حرف خوب، زیبا، منطقی، مستقیم، هدایت کننده، از پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام حرف زدن، امر به معروف، نهی از منکر، اقرار به توحید، همگی روزی زبان است. (۲)آثار این روزی ها نیز باید بررسی شود که آثار دنیایی و قیامتی این روزی ها چیست؟ روزی زبان، حرف حقّ است. کلمه حقّ گفتن: آتش به جهانی زند ار سوخته جانی بر در گه معبود برد دست دعا

دعا، روزی دیگر زبان

دعا، روزی زبان است. (۳)در جلد دهم کتاب شریف و پرقیمت «کافی» ، متن

ص:۲۲۹

۱- ۱) - بقره (۲) : ۸۳؛ « و با مردم با خوش زبانی سخن گویید.»

۲- ۲) - الکافی: ۲/۱۶۵، بَابُ الِاهْتِمَامِ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِینَ، حدیث ۹ - ۱۰ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللَّهِ عز و جل وَ قُولُوا لِلنّٰاسِ حُسْناً قَالَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً وَ لَاتَقُولُوا إِلَّا خَیْراً حَتَّی تَعْلَمُوا مَا هُوَ.» «عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ فِی قَوْلِ اللَّهِ عز و جل وَ قُولُوا لِلنّٰاسِ حُسْناً قَالَ قُولُوا لِلنَّاسِ أَحْسَنَ مَا تُحِبُّونَ أَنْ یُقَالَ فِیکُمْ.» مستدرک الوسائل: ۸/۳۱۵، حدیث ۹۵۳۳؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ فِی کَلَامٍ لَهُ وَ خَالِطُوا النَّاسَ وَ أْتُوهُمْ وَ أَعِینُوهُمْ وَ لَاتُجَانِبُوهُمْ وَ قُولُوا لَهُمْ کَمَا قَالَ اللَّهُ وَ قُولُوا لِلنّٰاسِ حُسْناً .» بحار الأنوار: ۶۵/۱۵۲؛ «سُلَیْمَانَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ دَخَلْتُ عَلَی الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام وَ عِنْدَهُ نَفَرٌ مِنَ الشِّیعَهِ وَ هُوَ یَقُولُ مَعَاشِرَ الشِّیعَهِ کُونُوا لَنَا زَیْناً وَ لَاتَکُونُوا عَلَیْنَا شَیْناً قُولُوا لِلنّٰاسِ حُسْناً وَ احْفَظُوا أَلْسِنَتَکُمْ وَ کُفُّوهَا عَنِ الْفُضُولِ وَ قُبْحِ الْقَوْلِ.»

۳- ۳) - الکافی: ۲/۴۶۸، بَابُ أَنَّ الدُّعَاءَ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ، حدیث ۲؛ «وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام الدُّعَاءُ مَفَاتِیحُ النَّجَاحِ وَ مَقَالِیدُ الْفَلَاحِ وَ خَیْرُ الدُّعَاءِ مَا صَدَرَ عَنْ صَدْرٍ نَقِیٍّ وَ قَلْبٍ تَقِیٍّ وَ فِی الْمُنَاجَاهِ سَبَبُ النَّجَاهِ وَ بِالْإِخْلَاصِ یَکُونُ الْخَلَاصُ فَإِذَا اشْتَدَّ الْفَزَعُ فَإِلَی اللَّهِ الْمَفْزَعُ.» الکافی: ۲/۴۶۸، حدیث ۴؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام الدُّعَاءُ تُرْسُ الْمُؤْمِنِ وَ مَتَی تُکْثِرْ قَرْعَ الْبَابِ یُفْتَحْ لَکَ.» الکافی: ۲/۴۶۸، حدیث ۵؛ «عَنِ الرِّضَا علیه السلام أَنَّهُ کَانَ یَقُولُ لِأَصْحَابِهِ عَلَیْکُمْ بِسِلَاحِ الْأَنْبِیَاءِ فَقِیلَ وَ مَا سِلَاحُ الْأَنْبِیَاءِ قَالَ الدُّعَاءُ.»

زیبایی را از امام صادق علیه السلام نقل کرده است. کتاب کافی در عصر غیبت صغری نوشته شده است؛ یعنی هنوز مردم به واسطه چهار نایب خاصه امام دوازدهم علیه السلام با ایشان در ارتباط بودند.

مشهور است که وقتی یکی از نواب اربعه تألیف این کتاب را به امام زمان علیه السلام خبر داد، امام علیه السلام با خوشحالی فرمودند:

«الکافی کاف لشیعتنا» (۱)شیعیان ما اگر بخواهند آبادی دنیا و آخرت را به دست بیاورند، این کتاب برای آنان کافی است.

امام ششم علیه السلام می فرمایند: شیطانی از عبادت عابدی سخت به ناراحتی افتاد. با خود گفت: من باید ساختمان عبادتش را تخریب و هلاکش کنم.

ما حسود و بخیل خیلی داریم. امروزه دنیا نسبت به شیعه شدن شما بخیل است. این شیطان به کنار این عابد آمد و خیلی بهتر، بالاتر، شاداب تر و بیشتر شروع به عبادت کرد. عابد هرچه می خواست از او بپرسد که ملاک عبادت تو چه بوده است، باز به عبادت وصل می شد.

عابد را حسابی تشنه سؤال کرد. بعد مهلت چند لحظه ای به او داد که حرف بزند. عابد گفت: چه شد که به اینجا رسیدی؟ گفت: با یک گناه. این را قرآن

۱- ۱) – مستدرک سفینه البحار: ۹/۱۸۲.

«تسویل» ؛ فریب کاری می نامد. مگر کسی با گناه به خدا می رسد و شوق به عبادتش بیشتر می شود؟ چه ضمانتی هست که در هنگام گناه، جان ما را نگیرند و عمر تمام نشود؟

گفت: چه گناهی؟ رابطه نامشروع. چند بار؟ یک بار. من چه کار کنم؟ گفت: من به تو آدرس خانه زن بدکاره ای را می دهم. برو یک بار زنا کن، بعد می بینی که عبادت بعد از آن گناه و پشیمانی چگونه می شود.

با آن چهره به درب خانه این زن آمد و در زد. زن بدکاره آمد، دید چنین مشتریی تا کنون نداشته است.

زن گفت: با چه کسی کار داری؟ گفت: با شما. گفت: چه کار داری؟ به او گفت.

گفت: آقا! فریب نخوردی؟ اشتباه نیامدی؟ تو اگر با من زنا کنی و در حین زنا عمرت تمام شود، چه کار می کنی؟ شما می شود بر گردی و ببینی آن عابد هست یا نه؟ اگر بود، بیا، اما اگر نبود، بدان که شیطان بوده، آمده تا سر تو را کلاه بگذارد. عابد بر گشت.

امام صادق علیه السلام می فرمایند: شب آن زن از دنیا رفت و عمرش تمام شد. خدا به پیغمبر زمان او وحی کرد: امت و مؤمنین را بردار و ببر فلان خانم را غسل دهند، کفنش کنند و در قبرستان مؤمنان دفن کنند. این زن دیشب با زبان خود بنده مرا نجات داد، من هم همه گناهانش را بخشیدم. (۱)

---

۱ - ۱) - الکافی: ۸/۳۸۶، حَدِیثُ الْعَابِدِ، حدیث ۵۸۴؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ کَانَ عَابِدٌ فِی بَنِی إِسْرَائِیلَ لَمْ یُقَارِفْ مِنْ أَمْرِ الدُّنْیَا شَیْئاً فَنَخَرَ إِبْلِیسُ نَخْرَهً فَاجْتَمَعَ إِلَیْهِ جُنُودُهُ فَقَالَ مَنْ لِی بِفُلَانٍ فَقَالَ بَعْضُهُمْ أَنَا لَهُ فَقَالَ مِنْ أَیْنَ تَأْتِیهِ فَقَالَ مِنْ نَاحِیَهِ النِّسَاءِ قَالَ لَسْتَ لَهُ لَمْ یُجَرِّبِ النِّسَاءَ فَقَالَ لَهُ آخَرُ فَأَنَا لَهُ فَقَالَ لَهُ مِنْ أَیْنَ تَأْتِیهِ قَالَ مِنْ نَاحِیَهِ الشَّرَابِ وَ اللَّذَّاتِ قَالَ لَسْتَ لَهُ لَیْسَ هَذَا بِهَذَا قَالَ آخَرُ فَأَنَا لَهُ قَالَ مِنْ أَیْنَ تَأْتِیهِ قَالَ مِنْ نَاحِیَهِ الْبِرِّ قَالَ انْطَلِقْ فَأَنْتَ صَاحِبُهُ فَانْطَلَقَ إِلَی مَوْضِعِ الرَّجُلِ فَأَقَامَ حِذَاهُ یُصَلِّی قَالَ وَ کَانَ الرَّجُلُ یَنَامُ وَ الشَّیْطَانُ لَایَنَامُ وَ یَسْتَرِیحُ وَ الشَّیْطَانُ لَایَسْتَرِیحُ فَتَحَوَّلَ إِلَیْهِ الرَّجُلُ وَ قَدْ تَقَاصَرَتْ إِلَیْهِ نَفْسُهُ وَ اسْتَصْغَرَ عَمَلَهُ فَقَالَ یَا عَبْدَ اللَّهِ بِأَیِّ شَیْءٍ قَوِیتَ عَلَی. هَذِهِ الصَّلَاهِ فَلَمْ یُجِبْهُ ثُمَّ أَعَادَ عَلَیْهِ فَلَمْ یُجِبْهُ ثُمَّ أَعَادَ عَلَیْهِ فَقَالَ یَا عَبْدَ اللَّهِ إِنِّی أَذْنَبْتُ ذَنْباً وَ أَنَا تَائِبٌ مِنْهُ فَإِذَا ذَکَرْتُ الذَّنْبَ قَوِیتُ عَلَی الصَّلَاهِ قَالَ فَأَخْبِرْنِی بِذَنْبِکَ حَتَّی أَعْمَلَهُ وَ أَتُوبَ فَإِذَا فَعَلْتُهُ قَوِیتُ عَلَی الصَّلَاهِ قَالَ ادْخُلِ الْمَدِینَهَ فَسَلْ عَنْ فُلَانَهَ الْبَغِیَّهِ فَأَعْطِهَا دِرْهَمَیْنِ وَ نَلْ مِنْهَا قَالَ وَ مِنْ أَیْنَ لِی دِرْهَمَیْنِ مَا أَدْرِی مَا الدِّرْهَمَیْنِ فَتَنَاوَلَ الشَّیْطَانُ مِنْ تَحْتِ قَدَمِهِ دِرْهَمَیْنِ فَنَاوَلَهُ إِیَّاهُمَا فَقَامَ فَدَخَلَ الْمَدِینَهَ بِجَلَابِیبِهِ یَسْأَلُ عَنْ مَنْزِلِ فُلَانَهَ الْبَغِیَّهِ فَأَرْشَدَهُ النَّاسُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُ جَاءَ یَعِظُهَا فَأَرْشَدُوهُ فَجَاءَ إِلَیْهَا فَرَمَی إِلَیْهَا بِالدِّرْهَمَیْنِ وَ قَالَ قُومِی فَقَامَتْ فَدَخَلَتْ مَنْزِلَهَا وَ قَالَتِ ادْخُلْ وَ قَالَتْ إِنَّکَ جِئْتَنِی فِی هَیْئَهٍ لَیْسَ یُؤْتَی مِثْلِی فِی مِثْلِهَا فَأَخْبِرْنِی بِخَبَرِکَ فَأَخْبَرَهَا فَقَالَتْ لَهُ یَا عَبْدَ اللَّهِ إِنَّ تَرْکَ الذَّنْبِ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِ التَّوْبَهِ وَ لَیْسَ کُلُّ مَنْ طَلَبَ التَّوْبَهَ وَجَدَهَا وَ إِنَّمَا یَنْبَغِی أَنْ یَکُونَ هَذَا شَیْطَاناً مُثِّلَ لَکَ فَانْصَرِفْ فَإِنَّکَ لَاتَرَی شَیْئاً فَانْصَرَفَ وَ مَاتَتْ مِنْ لَیْلَتِهَا فَأَصْبَحَتْ فَإِذَا عَلَی بَابِهَا مَکْتُوبٌ احْضُرُوا فُلَانَهَ فَإِنَّهَا مِنْ أَهْلِ الْجَنَّهِ فَارْتَابَ النَّاسُ فَمَکَثُوا ثَلَاثاً لَمْ یَدْفِنُوهَا ارْتِیَاباً فِی أَمْرِهَا فَأَوْحَی اللَّهُ عز و جل إِلَی نَبِیٍّ مِنَ الْأَنْبِیَاءِ لَاأَعْلَمُهُ إِلَّا مُوسَی بْنَ عِمْرَانَ علیه السلام أَنِ ائْتِ فُلَانَهَ فَصَلِّ عَلَیْهَا وَ مُرِ النَّاسَ أَنْ یُصَلُّوا عَلَیْهَا فَإِنِّی قَدْ غَفَرْتُ

لَهَا وَ أَوْجَبْتُ لَهَا الْجَنَّهَ بِتَثْبِيطِهَا عَبْدِی فُلَاناً عَنْ مَعْصِيَتِی.

روزی زبان در قرآن

« وَ قُولُوا لِلنّاسِ حُسْناً» (۱).

« کُنْتُمْ خَیْرَ أُمَّهٍ أُخْرِجَتْ لِلنّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ اَلْمُنْکَرِ» (۲).

« وَ قُلْ لَهُمٰا قَوْلاً کَرِیماً» (۳).

۱- ۱) - بقره (۲) : ۸۳؛ «و با مردم با خوش زبانی سخن گویید.»

۲- ۲) - آل عمران (۳) : ۱۱۰؛ «شما بهترین امتی هستید که [برای اصلاح جوامع انسانی] پدیدارشده اید، به کار شایسته و پسندیده فرمان می دهید و از کار ناپسند و زشت بازمی دارید.»

۳- ۳) - اسراء (۱۷) : ۲۳؛ «و به آنان سخنی نرم و شایسته [و بزرگوارانه] بگو.»

« فَقُولاٰ لَهُ قَوْلاً لَيِّناً» (۱)

این ها دیگر لقمه نیست، روزی زبان است.

۳ – روزی دست

اشاره

اما روزی دست: یکی از روزی های دست وضو است:

«الوضوء نور» (۲)در محور عظمت، اهمیت، معنویت و امر خدا به وضو، (۳)سخن بسیار است، این که هر کس شب فقط وضو بگیرد و بخوابد تا برای نماز صبح بیدار شود، امام صادق علیه السلام می فرمایند: خدا به فرشتگان نویسنده نامه اش می گوید: این بنده من که امشب با وضو خوابید، ثواب احیای آن شب را در پرونده اش بنویسید. (۴)به قدری مهم است که امام حسین علیه السلام شب عاشورا به یارانش فرمود: می توانید

۱- ۱) – طه (۲۰) : ۴۴؛ «پس با گفتاری نرم به او بگویید.»

۲- ۲) – من لا یحضره الفقیه: ۱/۴۱، حدیث ۸۲.

۳- ۳) – الکافی: ۳/۷۰ – ۷۲، باب النوادر؛ «عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَی علیه السلام مَنْ تَوَضَّأَ لِلْمَغْرِبِ كَانَ وُضُوؤُهُ ذَلِکَ كَفَّارَةً لِمَا مَضَی مِنْ ذُنُوبِهِ فِی نَهَارِهِ مَا خَلَا الْكَبَائِرَ وَ مَنْ تَوَضَّأَ لِصَلَاةِ الصُّبْحِ كَانَ وُضُوؤُهُ ذَلِکَ كَفَّارَةً لِمَا مَضَی مِنْ ذُنُوبِهِ فِی لَيْلَتِهِ إِلَّا الْكَبَائِرَ.» «عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ الْوُضُوءُ شَطْرُ الْإِيمَانِ.»

۴- ۴) – وسائل الشیعه: ۱/۳۷۸، حدیث ۱۰۰۱؛ «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام قَالَ مَنْ تَطَهَّرَ ثُمَّ أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ بَاتَ وَ فِرَاشُهُ كَمَسْجِدِهِ فَإِنْ ذَكَرَ أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى وُضُوءٍ فَتَيَمَّمَ مِنْ دِثَارِهِ كَائِناً مَا كَانَ لَمْ يَزَلْ فِی صَلَاةٍ مَا ذَكَرَ اللَّهَ.» وسائل الشیعه: ۱/۳۷۹، حدیث ۱۰۰۲؛ «عَنْ أَبِی بَصِيرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ علیه السلام فِی حَدِيثٍ أَنَّ سَلْمَانَ رَوَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ مَنْ بَاتَ عَلَى طُهْرٍ فَكَأَنَّمَا أَحْيَا اللَّيْلَ.»

مقداری آب برای وضو بیاورید؟ تا امشب را با تیمم تا صبح نباشیم، بلکه با وضو باشیم؟ (۱)

اکرام یتیم با نوازش

روزی دیگر دست این است که دست با محبت به سر یتیم کشیده شود.

پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمایند: وقتی دست شما روی سر یتیم کشیده می شود، به تعداد مویی که از زیر دست رد می شود، خدا حسنه در پرونده شما می نویسد. اکرام یتیم اهمیت دارد، (۲)« کَلاّ بَلْ لا تُکْرِمُونَ اَلْیَتِیمَ» (۳)

خدا می فرماید: چرا به ایتام اکرام نمی کنید؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله در کوچه می رفتند. بچه ها بازی می کردند. عرب یتیم را تحقیر می کرد. فرهنگش هنوز بالا نیامده بود. بچه کوچکی ایستاده بود و با حسرت بازی بچه ها را تماشا می کرد. پیغمبر صلی الله علیه و آله جلو آمدند، پرسیدند: چرا تو بازی نمی کنی؟ گفت: چون من یتیم هستم، مرا راه نمی دهند. فرمود: پدرت کیست؟ گفت: رفاعه که

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۴۴/۳۱۶، باب ۳۷؛ «وَ أَرْسَلَ عَلِیّاً ابْنَهُ علیه السلام فِی ثَلَاثِینَ فَارِساً وَ عِشْرِینَ رَاجِلًا لِیَسْتَقُوا الْمَاءَ وَ هُمْ عَلَی وَجَلٍ شَدِید...ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِهِ قُومُوا فَاشْرَبُوا مِنَ الْمَاءِ یَکُنْ آخِرَ زَادِکُمْ وَ تَوَضَّئُوا وَ اغْتَسِلُوا وَ اغْسِلُوا ثِیَابَکُمْ لِتَکُونَ أَکْفَانَکُمْ ثُمَّ صَلَّی بِهِمُ الْفَجْر.»

۲- ۲) - ثواب الأعمال و عقاب الأعمال: ۱۹۹؛ «عَنِ الصَّادِقِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ علیه السلام قَالَ قَالَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام وَ مَا مِنْ مُؤْمِنٍ وَ لَامُؤْمِنَهٍ یَضَعُ یَدَهُ عَلَی رَأْسِ یَتِیمٍ تَرَحُّماً لَهُ إِلَّا کَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِکُلِّ شَعْرَهٍ مَرَّتْ یَدُهُ عَلَیْهَا حَسَنَهً.» «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ مَا مِنْ عَبْدٍ مَسَحَ یَدَهُ عَلَی رَأْسِ یَتِیمٍ رَحْمَهً لَهُ إِلَّا أَعْطَاهُ اللَّهُ بِکُلِّ شَعْرَهٍ نُوراً یَوْمَ الْقِیَامَهِ.»

۳- ۳) - فجر (۸۹) : ۱۷؛ «این چنین نیست که می پندارید، بلکه [زبونی، خواری و دور شدن شما از رحمت خدا برای این است که] یتیم را گرامی نمی دارید.»

شهید شد.

پیامبر صلی الله علیه و آله آن بچه را در آغوش گرفت و نزد حضرت فاطمه علیها السلام آورد، فرمود:

فاطمه جان! این بچه مانند برادر توست. حضرت فاطمه علیها السلام او را تمیز کرد، پیراهنش را عوض کرد، لباس نوی امام حسن علیه السلام را به او پوشاند. فرمود: تو برادر من هستی.

در امت اسلام، یتیم برادر حضرت فاطمه علیها السلام و فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله است. بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله او را بغل کرد و کنار بچه ها آورد، به بچه ها گفت: چه کسی گفته است که این بچه یتیم است؟ من پدر او هستم و حضرت فاطمه علیها السلام خواهر اوست. (۱)این

ص:۲۳۵

۱- ۱) - کشف الأسرار و عده الأبرار: ۱/۵۹۵؛ «انس مالک گفت: روزی مصطفی صلی الله علیه و آله در شاهراه مدینه میرفت، یتیمی را دید که کودکان بر وی جمع آمده بودند و او را خوار و خجل کرده، و هر یکی بروی تطاولی جسته، آن یکی میگفت - پدر من به از پدر تو. دیگری میگفت: مادر من به از مادر تو، سدیگری میگفت: کسان و پیوستگان ما به از کسان و پیوستگان تو، و آن یتیم می گریست، و در خاک می غلتید. رسول خدا چون آن کودک را چنان دید، بر وی ببخشود، و بر وی بیستاد، گفت: ای غلام کیستی تو؟ و چه رسید ترا که چنین درمانده؟ گفت: من پسر رفاعه انصاری ام، پدرم روز احد کشته شد، و خواهری داشتم فرمان یافت، و مادرم شوهر باز کرد، و مرا براند، اکنون منم درمانده، بی کس! و بی نوا! و ازین صعب تر مرا سرزنش این کودکان است! مصطفی از آن سخن وی در گرفت، و آن درد در دل وی بدو کار کرد، و بگریست! پس گفت ای غلام اندوه مدار، و ساکن باش، که اگر پدرت را بکشتند من که محمدم پدر توام، و فاطمه خواهر تو، و عایشه مادر تو. کودک شاد شد و برخاست، و آواز برآورد که - ای کودکان، اکنون مرا سرزنش مکنید و جواب خود شنوید - «ان ابی خیر من آبائکم! و امّی خیر من امهاتکم! و اختی خیر من اخواتکم؟» آن گه مصطفی دست وی گرفت، و بخانه فاطمه برد، گفت یا فاطمه! این فرزند ما است و برادر تو، فاطمه برخاست، و او را بنواخت و خرما پیش وی بنهاد، و روغن در سر وی مالید، و جامه در وی پوشید، و همچنین وی را بحجره های مادران مؤمنان بگردانید. فکان یعیش بین ازواجه حتی قبض النبی صلی الله علیه و آله و سلم، فوضع التراب علی رأسه، و نادی «وا ابتاه! الیوم بقیت یتیما» فابکی عیون المهاجرین و الانصار، فاخذه ابو بکر. و هو یقول یا بنیّ مصیبه دخلت علی المسلمین اذا اختلس محمد من بین اظهرهم، انا ابوک یا بنی! فکان مع ابی بکر حتی قبضه اللّه عز و جل.»

روزی دست است.

انفاق، روزی دیگر دست

(۱)

پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمایند: یکی از بالاترین روزی های دست این است که پول به درب خانه مستمندان و فقیران ببری، طوری که تو را نشناسند و نفهمند. روزی دیگر دست که بالاترین روزی و از خون شهدا بالاتر است، نوشتن و پخش کردن فرهنگ خدا بین مردم است. (۲)

۱- ۱) - الکافی: ۴/۴۳، بَابُ الْإِنْفَاق، حدیث ۴؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ فِی کَلَامٍ لَهُ وَ مَنْ یَبْسُطْ یَدَهُ بِالْمَعْرُوفِ إِذَا وَجَدَهُ یُخْلِفِ اللَّهُ لَهُ مَا أَنْفَقَ فِی دُنْیَاهُ وَ یُضَاعِفْ لَهُ فِی آخِرَتِهِ.» الکافی: ۴/۴۳، حدیث ۶؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الْأَیْدِی ثَلَاثَةٌ سَائِلَةٌ وَ مُنْفِقَةٌ وَ مُمْسِکَةٌ وَ خَیْرُ الْأَیْدِی الْمُنْفِقَةُ.» الکافی: ۴/۴۳، حدیث ۷؛ «عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ قَالَ یَا حُسَیْنُ أَنْفِقْ وَ أَیْقِنْ بِالْخَلَفِ مِنَ اللَّهِ فَإِنَّهُ لَمْ یَبْخَلْ عَبْدٌ وَ لَاأَمَةٌ بِنَفَقَةٍ فِیمَا یُرْضِی اللَّهَ عز و جل إِلَّا أَنْفَقَ أَضْعَافَهَا فِیمَا یُسْخِطُ اللَّهَ عز و جل.»

۲- ۲) - من لایحضره الفقیه: ۴/۳۹۹، حدیث ۵۸۵۳؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام قَالَ إِذَا کَانَ یَوْمُ الْقِیَامَهِ جَمَعَ اللَّهُ عز و جل النَّاسَ فِی صَعِیدٍ وَاحِدٍ وَ وُضِعَتِ الْمَوَازِینُ فَتُوزَنُ دِمَاءُ الشُّهَدَاءِ مَعَ مِدَادِ الْعُلَمَاءِ فَیَرْجَحُ مِدَادُ الْعُلَمَاءِ عَلَی دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ.» غررالحکم: ۴۹: حدیث ۸۸؛ «عقول الفضلاء فی أطراف أقلامها.» حدیث ۲۹۱؛ «الکتب بساتین العلماء [الکتاب].» حدیث ۲۹۲؛ «الکتاب أحد المحدثین.» حدیث ۲۹۴؛ «نعم المحدث الکتاب.»

۴ – روزی شکم

اشاره

اما روزی شکم،

«یا أَیُّهَا اَلرُّسُلُ کُلُوا مِنَ اَلطَّیِّبٰاتِ» (۱)

لقمه الهی، پاک و ملکوتی، روزی شکم است. این روزی مادی شد؟ نه، این ظاهرش مادی است، اما وقتی لقمه حلال در بدن هضم شود، به نور، عشق، حال و عمل پاک تبدیل می شود.

مگر امیرالمؤمنین علیه السلام همین لقمه حلال را نخورد و از آن مقداری مغز متفکر شد، که گوشه ای از آن «نهج البلاغه» شد و مقداری نطفه پاک امام حسن، امام حسین و قمر بنی هاشم علیهم السلام و بقیه نیز عبادت شد. عبادت هایی که از انرژی لقمه پاک بود.

میل به عبادت، با لقمه پاک

امام باقر علیه السلام می فرمایند: روزی دربِ اتاق پدرم – حضرت زین العابدین علیه السلام – را آهسته باز کردم و دیدم در حال عبادت هستند. من جوان بیست ساله ای بودم، گوشه ای نشستم و ایشان عبادت می کرد. من به گریه افتادم. وقتی عبادت پدرم تمام شد، آرام به من فرمود: عزیز دلم! چرا گریه می کنی؟ عرض کردم: دلم برای شما می سوزد. آخر چقدر عبادت می کنید؟

فرمودند: عزیز دلم! بر این طاقچه کتابی هست، آن را بیاور. کتاب را به خدمت پدر آوردم. فرمودند: آن را باز کن، در این کتاب، عبادات جدم علی علیه السلام را نوشته اند، بخوان. ببین او عبادت می کرده یا من؟ چه کسی طاقت عبادت علی علیه السلام را دارد؟ (۲)

۱- ۱) – مؤمنون (۲۳) : ۵۱؛ «ای پیامبران! از خوردنی های پاکیزه بخورید.»
۲- ۲) – کشف الیقین فی فضائل أمیر المؤمنین علیه السلام: ۱۱۸؛ «وَ کَانَ مَوْلَانَا زَیْنُ الْعَابِدِینَ صلی الله علیه و آله یُصَلِّی فِی الْیَوْمِ وَ اللَّیْلَهِ أَلْفَ رَکْعَهٍ وَ یَدْعُو بِصَحِیفَهِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام ثُمَّ یَرْمِی بِهَا کَالْمُتَضَجِّرِ وَ یَقُولُ أَنَّی لِی بِعِبَادَهِ عَلِی.»

این همان لقمه حلال و روزیِ شکم است.

۵ - روزی شهوت

اما روزیِ شهوت، ازدواج است. خدا می داند که نتیجه ازدواج صحیح در دنیا چیست؟ آیت الله العظمی بروجردی قدس سره نتیجه همین شهوت حلال پدر و مادر است، شهوتِ پاک. امام، اولیای خدا، بزرگان، اهل دل. روزی پاک همین است که برای استفاده از مجلس خدا برود، به خاطر خدا، برای شنیدن برنامه های او و معارف اهل بیت علیهم السلام، این کشش معنوی به خاطر نطفه پاک بوده که روزیِ قدم شما شده است. عجب روزیی! که پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمایند: وقتی از خانه در می آیید، اگر به آن مجلس علمی که در نظر دارید، نرسید و وسط راه از دنیا بروید، طالب علم (۱)محسوب می شوید که «مات شهیداً» شهید مرده است.

---

۱ - ۱) - الکافی: ۱/۳۰، بَابُ فَرْضِ الْعِلْمِ وَ وُجُوبِ طَلَبِهِ وَ الْحَثِّ عَلَيْهِ، حدیث ۴؛ «حَدَّثَهُ قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَقُولُ أَيُّهَا النَّاسُ اعْلَمُوا أَنَّ كَمَالَ الدِّينِ طَلَبُ الْعِلْمِ وَ الْعَمَلُ بِهِ أَلَا وَ إِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ أَوْجَبُ عَلَيْكُمْ مِنْ طَلَبِ الْمَالِ إِنَّ الْمَالَ مَقْسُومٌ مَضْمُونٌ لَكُمْ قَدْ قَسَمَهُ عَادِلٌ بَيْنَكُمْ وَ ضَمِنَهُ وَ سَيَفِي لَكُمْ وَ الْعِلْمُ مَخْزُونٌ عِنْدَ أَهْلِهِ وَ قَدْ أُمِرْتُمْ بِطَلَبِهِ مِنْ أَهْلِهِ فَاطْلُبُوهُ.» غررالحکم صلی الله علیه و آله: ۴۷، الفصل الثالث فی العالم مجلس العلم و العلماء، حدیث ۲۲۳ - ۲۲۶ - جالس العلماء تسعد. - جالس العلماء تزدد علما. - مجلس الحکمه غرس الفضلاء. - مجالس العلم غنیمه [مجالسه العلماء غنیمه].

۶ – روزی نفس، قلب و روح

اما روزی نفس، که فوق بدن است: اخلاق حمیده، مهر، محبت، دل بی کینه، صاف، با گذشت و مهربان بودن است. اما روزی قلب که بالاتر از نفس است: ورع، تقوا، صدق، ایمان، یقین، زهد، توکل، تسلیم و رضا است. روزی روح که بالاتر از قلب است؛ یعنی مرتبه نهایی، روح است: مکاشفه، مشاهده، ولایت به معنی اجازه تصرف در تکوین و بقای بالله است.

نمونه ای از ولایت داران

من نمونه ای از ولایت و مکاشفه را ذکر کنم. اما ولایت؛ چند جلسه به خدمت نبیره وجود مبارک حاج ملاهادی سبزواری قدس سره حکیم و عارف الهی رسیدم. ایشان برای من گفت: هنگامی که حاجی از سفر حج برمی گشت، به کرمان آمد. به دلایلی سه سال در کرمان ماند. این سه سال با این عظمت علمی، استادی و حکمت؛ چون آن وقت کسی ایشان را نمی شناخت و کتاب نیز زیاد پخش نمی شد و سفرها کم بود، لذا سه سال در مدرسه طلبه ها به طور ناشناس به خادم مدرسه کمک می کرد، در این سه سال نیز حتی یک بار نیز به کسی نگفت من چه کسی هستم.

روزی یکی از چهره های معروف کرمان به آن مدرسه آمد تا طلبه ها را برای شام دعوت کند. خادم به حاجی گفت: درِب حجره ها را بزن و آدرس بده، بگو: برای صرف شام بروند.

آنهایی که اهل سرّ هستند، اگر آنها را قطعه قطعه کنند، ساکت هستند؛ چون سرّ برای آنان مانند گوهر است، در همان سکوت و صبر است که دنباله فیض را می گیرند.

طلبه ای بود که به سن بالا رسیده بود و ازدواج نکرده بود، وضع مادی خوبی

نـداشت، در حجره مانـده بود و گـاهی درس اخلاـق می گفت. حـاجی آمـد دربِ حجره او را زد، گفت: امشب جایی دعوت داریم، همه می روند، شما نیز تشریف می آورید؟ گفت: نه. اما اگر بیرون رفتی، نانی برای من بگیر و بیاور.

طلبه هـا به میهمانی رفتنـد و شام خوردنـد و برگشـتند. حاجی نیز بیرون رفت و برگشت، دیر وقت بود. پیرمرد به حاجی گفت: نان خریدی؟ گفت: مرا ببخش.

یادم رفت. گفت: شام خوردی؟ گفت: بله.

ولاـیت روزی روح است. گفت: آیـا سـیری؟ گفت: بله. گفت: پس سـیر از گرسـنه خبر نـدارد. من پیرمردم، بـا یـک نان تمام زندگی دنیای من اداره می شود. بعضـی ها با کل دنیا اداره نمی شوند. گفت: چگونه انسان فقیر گرسنه را از یاد بردی؟ تو می دانی درد گرسنگی چیست؟ به حاجی گفت: الان گرسنه شو، ببین درد گرسنگی یعنی چه؟

حـاجی ناگهـان به شـدّت گرسـنه شـد، به قـدری به او فشـار آمـد که هر خـوراکیی در حجره بود، خورد، دیـد درد گرسـنگی برطرف نمی شود، آخر به طرف خوردن حصیر زیرپا آمد، دل پیرمرد سوخت. گفت: حال از گرسنگی دربیا. حاجی درآمد.

این ولایت است؛ یعنی حق تصرف در اشیاء.

قرآن و اهل بیت علیهم السلام روزی دهنده مادی و معنوی

به آیه قرآن برگردیم:

« وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظاهِرَةً وَ باطِنَةً» (۱)

تمـام نعمت هـای ظـاهری و بـاطنی را کامـل کردم. تمـام اعضای شـما روزی معنوی دارنـد، نفس، قلب و روح شـما نیز روزی دارند. این رزق ما کجاست؟ در دو سفره:

۱- ۱) - لقمان (۳۱) : ۲۰؛ «و نعمت های آشکار و نهانش را بر شما فراوان و کامل ارزانی داشته.»

قرآن و اهل بیت علیهم السلام. (۱)تمام روزی های معنوی اعضا، نفس، قلب و روح ما در قرآن و اهل بیت علیهم السلام است. اگر کسی روزی خور خالص این دو سفره شود و واقعاً این دو را رها نکند، بعد از چهل روز از اولیای خدا می شود.

نمونه ای از مکاشفه و مشاهده روح

اما مکاشفه و مشاهده روح: این جریان در تفسیر «المیزان» آمده است. نقل کننده اش نیز علامه طباطبایی است و مکاشفه اش نیز از آن خودش است.

علامه می فرماید: هر سال از ایران مسافر می آمد و پدرم خرجی مرا با مسافران به نجف می فرستاد.

یکی از سالها، اوضاع عراق درهم بود، ظاهراً ایران نیز مشکل داشت و مسافر کم می آمد. آنهایی که از تبریز آمدند، برای من چیزی نیاوردند. در مضیقه مالی افتادم.

در حال مطالعه از فشار اقتصادی و خوردن نان خالی چنان ناراحت شدم که کتاب ها را بستم و به فکر فرو رفتم. سرم را روی دستم گذاشتم و با خود می گفتم: چگونه

---

۱ - ۱) - الکافی: ۱/۲۹۵، باب الإشاره و النص علی أمیرالمؤمنین علیه السلام؛ وسائل الشیعه: ۲۷/۶۶، حدیث ۳۳۲۱۵؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی حَدِیثٍ طَوِیلٍ قَالَ قَالَ اللَّهُ عز و جل فَسْئَلُوا أَهْلَ اَلذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ قَالَ الْکِتَابُ الذِّکْرُ وَ أَهْلُهُ آلُ مُحَمَّدٍ أَمَرَ اللَّهُ بِسُؤَالِهِمْ وَ لَمْ یُؤْمَرُوا بِسُؤَالِ الْجُهَّالِ وَ سَمَّی اللَّهُ الْقُرْآنَ ذِکْراً فَقَالَ تَبَارَکَ وَ إِنَّهُ لَذِکْرٌ لَکَ وَ لِقَوْمِکَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ وَ قَالَ وَ أَنْزَلْنٰا إِلَیْکَ اَلذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنّٰاسِ مٰا نُزِّلَ إِلَیْهِمْ وَ قَالَ أَطِیعُوا اَللّٰهَ وَ أَطِیعُوا اَلرَّسُولَ وَ أُولِی اَلْأَمْرِ مِنْکُمْ وَ قَالَ عز و جل وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَی اَلرَّسُولِ وَ إِلیٰ أُولِی اَلْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ اَلَّذِینَ یَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ فَرَدَّ الْأَمْرَ أَمْرَ النَّاسِ إِلَی أُولِی الْأَمْرِ مِنْهُمُ الَّذِینَ أَمَرَ اللَّهُ بِطَاعَتِهِمْ وَ الرَّدِّ إِلَیْهِمْ.» الکافی: ۱/۲۱۳، بَابُ أَنَّ الرَّاسِخِینَ فِی الْعِلْمِ هُمُ الْأَئِمَّهُ علیهم السلام، حدیث ۳؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ اَلرّٰاسِخُونَ فِی اَلْعِلْمِ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْأَئِمَّهُ مِنْ بَعْدِهِ.»

خدا وعده داده است که روزی اهل علم را می رسانم؟ من نشسته بودم، در زدند. به نظرم آمد که رفته ام در را باز کرده ام، در حالی که نرفته و نشسته بودم.

در همان حال دیدم چهره ای نورانی و الهی گفت: اسم من شاه حسین ولیّ است.

خدا به تو پیغام داده است که من کدام وقت تو را یادم رفته که دست از درس کشیدی و به فکر شکم خود هستی. منِ خدا در این هجده سال طلبگی حتی یک وعده غذای تو را لنگ گذاشتم؟

این ها را گفت و رفت. سرم را از روی دستم بلند کردم. با خود گفتم: من که درب را باز نکردم. شاه حسین ولیّ کیست؟ چرا هجده سال؟ من که بیست سال است که از طلبگیم می گذرد. خوب فکر کردم، دیدم از روزی که معمّم شدم و در لباس روحانیت رفتم، هجده سال کامل گذشته است.

گذشت، تا نامه ای از پدرم آمد که امسال به تبریز بیا. تابستان درس تعطیل بود، رفتم. روزی به قبرستان کهنه تبریز به قبری رسیدم که سنگ کهنه ای داشت. نشستم، روی سنگ را تمیز کردم، دیدم نوشته است: قبر شاه حسین ولی که سیصد سال قبل وفات یافته است.

این مکاشفه است؛ یعنی روح این روزی را دارد که اگر به دست بیاورد، گوشه پرده را کنار می زنند و کسی که سال ها قبل مرده است را مأمور می کنند که برو به علامه بگو: ما خدای تو هستیم و تو را از یاد نبرده ایم، برای چه غصه می خوری؟ خوشا آن دل که مأوای تو باشد

ص:۲۴۲

نمی خواهد دلم گلگشت صحرا

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص:۲۴۳

۱۲ نماز، برترین عبادت

اشاره

وجوب نماز در صدر اسلام

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۷۳

ص:۲۴۴

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

وجوب نماز در آیین پاک اسلام، همزمان با بعثت پیامبر مکرم الهی صلی الله علیه و آله اعلام شد. روزهای اول بعثت، سه سوره به پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شد: علق، مدّثر و مزمّل.

وقتی در سوره مزمّل و مدّثر دقت کنید، می بینید سخن از نماز و بی نماز به میان آمده است.

بعد از اعلان وجوب نماز، رسول اسلام صلی الله علیه و آله نماز جماعت تشکیل دادند و خودشان امام جماعت بودند. یک نفر مرد به حضرت اقتدا می کرد که امیرالمؤمنین علیه السلام بودند و یک خانم که حضرت خدیجه کبری علیها السلام بود. این نماز جماعت چند سال با همین سه نفر تشکیل می شد.

تشریع رکعات نمازهای واجب

سیزده سال در مکه و بیش از یک سال نیز بعد از هجرت، تمام نمازهای واجب شبانه روز دو رکعت بود. هنگامی که شب پانزدهم ماه مبارک رمضان، وجود مبارک حضرت حق، امام مجتبی علیه السلام را به خاندان نبوت عنایت کرد، به شکرانه ولادت ایشان، همان وقت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله از جانب خود و به تدبیر و طرح خودشان، دو رکعت به نماز ظهر و عصر اضافه کردند که تا روز قیامت این نمازهای چهار رکعتی به

شکرانه این باشد که خدا به جامعه انسانی، رهبر الهی، امام معصوم و هادی راه عنایت کرد. (۱)

تخفیف خدا در نماز مسافر

البته پروردگار نیز این چهار رکعتی که پیامبر صلی الله علیه و آله اضافه کردند، امضا کرد. فقط کنار این چهار رکعت، خدا دستوری داد که اگر مردم در سفر کمتر از ده روز بودند و یا از حدّ ترخّص شرعی خارج شدند، این دو رکعت حذف شود و فقط «فریضه الله» بماند، اما آن چیزی که پیامبر صلی الله علیه و آله واجب فرمود، در غیر سفر بر مردم واجب باشد.

پس این نمازی که خدا در ابتدای بعثت واجب کرد، نمازی بود که به شکرانه وجود مبارک امام مجتبی علیه السلام در مدینه واجب شد و جایگاه این نماز در قرآن کریم و روایات اصیل را باید از برکت وجود مبارک حضرت مجتبی علیه السلام با هم تماشا کنیم.

تعاریفی از نماز در روایات

۱ – معراج مؤمن

اشاره

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

ص:۲۴۸

---

۱ – ۱) – من لا یحضره الفقیه: ۱/۴۵۴، حدیث ۱۳۱۷؛ تهذیب الأحکام: ۲/۱۱۳، باب ۸؛ «سُئِلَ الصَّادِقُ علیه السلام لِمَ صَارَتِ الْمَغْرِبُ ثَلَاثَ رَکَعَاتٍ وَ أَرْبَعاً بَعْدَهَا لَیْسَ فِیهَا تَقْصِیرٌ فِی حَضَرٍ وَ لَا سَفَرٍ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی أَنْزَلَ عَلَی نَبِیِّهِ کُلَّ صَلَاةٍ رَکْعَتَیْنِ فَأَضَافَ إِلَیْهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِکُلِّ صَلَاةٍ رَکْعَتَیْنِ فِی الْحَضَرِ وَ قَصَّرَ فِیهَا فِی السَّفَرِ إِلَّا الْمَغْرِبَ وَ الْغَدَاهَ فَلَمَّا صَلَّی علیه السلام الْمَغْرِبَ بَلَغَهُ مَوْلِدُ فَاطِمَهَ علیه السلام فَأَضَافَ إِلَیْهَا رَکْعَهً شُکْراً لِلَّهِ عز و جل فَلَمَّا أَنْ وُلِدَ الْحَسَنُ علیه السلام أَضَافَ إِلَیْهَا رَکْعَتَیْنِ شُکْراً لِلَّهِ عز و جل فَلَمَّا أَنْ وُلِدَ الْحُسَیْنُ علیه السلام أَضَافَ إِلَیْهَا رَکْعَتَیْنِ شُکْراً لِلَّهِ عز و جل فَقَالَ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَیَیْنِ فَتَرَکَهَا عَلَی حَالِهَا فِی الْحَضَرِ وَ السَّفَرِ.»

«الصلاه معراج المؤمن» (۱)کلمه نماز، معراج و مؤمن؛ یعنی مؤمن است که نماز واقعی می خواند و برای او معراج است. پس این نماز برای منافق معراج نیست، بلکه برای حیله گران و آلودگان، بازی و تقلّب است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله برای چه به معراج برده شد؟ خود حضرت حق علتش را می داند:

« سُبْحَانَ اَلَّذِی أَسْرىٰ بِعَبْدِهِ لَیْلاً مِنَ اَلْمَسْجِدِ اَلْحَرَامِ إِلَى اَلْمَسْجِدِ اَلْأَقْصَى اَلَّذِی بٰارَکْنٰا حَوْلَهُ لِنُرِیَهُ مِنْ آیٰاتِنٰا» (۲)

ما او را بردیم تا شگفتی های «ماسوی الله» را ببیند.

«الصلاه معراج المؤمن»

یعنی اگر می خواهی به جایی برسی که بتوانی شگفتی های عالم معنا را ببینی، با نماز حرکت و پرواز کن.

معراجیت نماز برای مؤمنین

ولی «معراج المؤمن» است، نه «معراج الناس» . مؤمن کیست؟ خدا در قرآن می فرماید: مؤمن کسی است که قلبش به پنج حقیقت گره بخورد: خدا، قیامت، فرشتگان، انبیا و قرآن.

۱- ۱) - مستدرک سفینه البحار: ۶/۳۴۳.

۲- ۲) - اسراء (۱۷) : ۱؛ «منزّه و پاک است آن [خدایی] که شبی بنده اش [محمّد صلی الله علیه و آله] را از مسجدالحرام به مسجد الاقصی که پیرامونش را برکت دادیم، سیر [و حرکت] داد، تا [بخشی] از نشانه هایِ [عظمت و قدرت] خود را به او نشان دهیم.»

« وَ لٰكِنَّ اَلْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ اَلْيَوْمِ اَلْآخِرِ وَ اَلْمَلاٰئِكَهِ وَ اَلْكِتٰابِ وَ اَلنَّبِيِّينَ» (۱)

این پنج حقیقت را قلباً باور دارد.

حقیقت مؤمن در کلام پیامبر و ائمه علیهم السلام

او چگونه در جامعه زندگی می کند؟ امام محمدباقر علیه السلام می فرمایند:

«من ائتمنه المؤمنون علی أنفسهم و أموالهم» (۲)اگر هر چه ثروت در دنیاست را نزد مؤمن بگذارند و مؤمن در احتیاج کامل باشد، محال است به این مجموعه ثروت گوشه چشمی بیاندازد. خیلی شگفت آور است که ایشان می فرمایند: مؤمن کسی است که کسی از دست او به ناحق رنج نبیند و اگر کسی امین مال و جان مردم نباشد، دین ندارد.

وقتی امیرالمؤمنین یا امام مجتبی علیهما السلام مؤمن را تعریف می کنند، می فرمایند:

مؤمن به کسی می گویند که نسبت به دینش در کمال بخل باشد. اگر میلیون ها کانال ماهواره ای به او هجوم کنند، بگوید: من دینم را نمی فروشم و نسبت به دینم بخیل هستم.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: حرف مؤمن این است که جانم را می خواهید،

---

۱ - ۱) - بقره (۲) : ۱۷۷؛ «بلکه نیکی [واقعی و کامل، که شایسته است در همه امور شما ملاک و میزان قرار گیرد، منش و رفتار و حرکات] کسانی است که به خدا و روز قیامت و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان آورده اند.»

۲ - ۲) - الکافی: ۲/۲۳۵، باب المؤمن و علاماته و صفاته، حدیث ۱۹؛ «عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَ لَاأُنَبِّئُکُمْ بِالْمُؤْمِنِ مَنِ ائْتَمَنَهُ الْمُؤْمِنُونَ عَلَی أَنْفُسِهِمْ وَ أَمْوَالِهِمْ أَلَا أُنَبِّئُکُمْ بِالْمُسْلِمِ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَ یَدِهِ وَ الْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ السَّیِّئَاتِ وَ تَرَکَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ الْمُؤْمِنُ حَرَامٌ عَلَی الْمُؤْمِنِ أَنْ یَظْلِمَهُ أَوْ یَخْذُلَهُ أَوْ یَغْتَابَهُ أَوْ یَدْفَعَهُ دَفْعَهً.»

بگیرید، اما دینم را حاضر نیستم بدهم.

«اذا نزلت نازله فاجعلوا انفسکم دون دینکم» (۱)این مؤمن است. آن وقت این مؤمن بـا این دل و حـالی که در جـامعه دارد، به نماز نیز وصل شود! ؟ اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد من و ساقی به هم سازیم و بنیادش براندازیم (۲)

مؤمن وقتی با نماز حرکت کنـد، در نماز می بینـد، آنچه را که بایـد ببینـد. من کسانی که از طریق نماز چیزهایی را دیـده انـد، دیده ام.

کسی که خیلی اهـل نماز بود، با گریه به من گفت: در حرم امیرالمؤمنین علیه السـلام نماز واجبم را خوانـدم. در رکوع خودم نفهمیدم، عیبی بود که همان روز در رکوعم پیدا شد. خودم نیز توجه و فکر نکردم که عیب است.

گفت: شب در عالم خواب دیدم که در محضـر رسول خدا صـلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السـلام هستم. پیغمبر صلی الله علیه و آله با لبخند به امیرالمؤمنین علیه السـلام فرمود: علی جان، ایشان امروز در رکوعش عیب بود. اگر نماز برای ما چشم و گوش حقیقی نیاورد، چه ارزشی است؟

ص:۲۵۱

---

۱ – ۱) – الکـافی: ۲/۲۱۶، باب سـلامه الدین، حدیث ۲؛ «عَنْ أَبِی جَمِیلَهَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السـلام کَانَ فِی وَصِیَّهِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السـلام لِأَصْحَابِهِ اعْلَمُوا أَنَّ الْقُرْآنَ هُدَی اللَّیْلِ وَ النَّهَارِ وَ نُورُ اللَّیْلِ الْمُظْلِمِ عَلَی مَا کَانَ مِنْ جَهْدٍ وَ فَاقَهٍ فَإِذَا حَضَرَتْ بَلِیَّهٌ فَاجْعَلُوا أَمْوَالَکُمْ دُونَ أَنْفُسِکُمْ وَ إِذَا نَزَلَتْ نَازِلَهٌ فَاجْعَلُوا أَنْفُسَکُمْ دُونَ دِینِکُمْ وَ اعْلَمُوا أَنَّ الْهَالِکَ مَنْ هَلَکَ دِینُهُ وَ الْحَرِیبَ مَنْ حُرِبَ دِینُهُ أَلَا وَ إِنَّهُ لَافَقْرَ بَعْدَ الْجَنَّهِ أَلَا وَ إِنَّهُ لَاغِنَی بَعْدَ النَّارِ لَایُفَکُّ أَسِیرُهَا وَ لَایَبْرَأُ ضَرِیرُهَا.»

۲ – ۲) – حافظ شیرازی.

۲ – نماز، مایه تقرّب متقین

اشاره

امام هشتم علیه السلام در روایتی دارند:

«الصلاه قربان کل تقی» (۱)نماز قدرت دارد که هر اجتناب کننده از گناهی را به خدا برساند و تمام فاصله عبد و معبود را بردارد. خدا در قرآن می فرماید:

« فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صالِحاً وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً» (۲)

و بالاترین عمل، «حی علی خیر العمل» همین نماز است. خیلی ها آرزو داشتند که در نماز بمیرند. می دانستند مرگ در نماز یعنی مرگ در معراج و مقام قرب.

حال بزرگان در نماز

دو استاد داشتم که در قم، حرم حضرت معصومه علیها السلام دفن هستند. یکی از آنان را که شب جمعه به خدمتش می رفتم، وقتی حرف می زد، به پهنای صورتش اشک می ریخت. آن دیگری که صبح جمعه به خدمتش می رفتم، درون خود را مراقبت می کرد که حسد، کبر، غرور و رذیله ای در ایشان نماند.

صبح جمعه ها و شب جمعه های پاک کننده و حال سازی بود. هر دوی آنها سازنده بودند و چه سازندگانی. آنها شب جمعه ها با ملائکه زندگی می کردند. چه

۱– ۱) – الکافی: ۳/۲۶۵، باب فضل الصلاه، حدیث ۶.

۲– ۲) – کهف (۱۸) : ۱۱۰؛ «پس کسی که دیدار [پاداش و مقام قرب] پروردگارش را امید دارد، پس باید کاری شایسته انجام دهد و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نکند.»

نمازی می خواندند. تمام وجود آنان در نماز، فریاد بود. احرام گرفته ام به کویت لبیک زنان به جستجویت (۱)

همه فریاد بود. در نمازم خم ابروی تو با یاد آمد حالتی رفت که محراب به فریاد آمد (۲)

وقتی رو به قبله می ایستادند، می شنیدند که همه سلول های بدن آنان می گویند: کعبه یک سنگ نشانی است که ره گم نشود حاجی احرام دگر بند ببین یار کجاست (۳)

چند سال است که رو به دیوار ایستاده ایم و در نماز دیوار را نگاه کرده ایم؟

نماز آخر مرحوم آیت الله ملکی تبریزی [۱]

نماز آخر مرحوم آیت الله ملکی تبریزی(۴)

یکی از علما می فرمود: از جمکران پیاده برگشتم، ظهر از کنار خانه استادم حاج میرزا جوادآقا ملکی تبریزی رد شدم، با خود گفتم: من که تا اینجا آمدم، نماز ظهر را بروم به او اقتدا کنم؛ چون نمازهای ما نسبت به نماز او، مانند سر کبریت نسبت به خورشید است.

در زدم. گفتم: آقا کجاست؟ گفتند: تازه برای نماز به اتاق خود رفته اند. من وضو داشتم، گفتم: می خواهم بیایم تا نمازم را به ایشان اقتدا کنم. گفتند: بفرمایید. آمدم و پشت سر ایشان ایستادم، ایشان نیز نگاه نکرد؛ چون در حال بود و اینجا نبود.

دستهایش در کنار گوشش بود. داشت این آیه را می خواند که قبل از نماز

۱- ۱) - نظامی گنجوی.

۲- ۲) - حافظ شیرازی.

۳- ۳) - ناصرالدین شاه.

۴- ۴) - شرح حال میرزا جواد ملکی تبریزی در کتاب ارزش عمر و راه هزینه آن، جلسه ۱۷ آمده است.

مستحب است:

« إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ حَنِیفاً وَ مٰا أَنَا مِنَ اَلْمُشْرِکِینَ» (۱)

« وَجْهِیَ » یعنی همه ذات و وجودم. من از پشت سر می دیدم که تمام وجود ایشان به نور پیچیده شده است. «الله اکبر» را گفت، گویا صدای این «الله اکبر» در تمام عالم پیچید؛ یعنی همه چیز را پشت سر ریختم که فقط تو بمانی و من. بعد روی جانماز افتاد و از دنیا رفت.

۳ - نماز، نور مؤمن

اشاره

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در روایتی دیگر می فرماید:

«الصلاه نور المؤمن» (۲)نماز برای مؤمن منبع نور و روشنایی است. این نور قابل انتقال است، ولی به مؤمن. هر بار که مؤمن در نماز می رود، نور به او افاضه می شود. خود مؤمن نور دارد، وقتی که نماز می خواند « نُورٌ عَلیٰ نُورٍ » می شود.

خدا در سوره حدید می فرماید:

« یَوْمَ تَرَی اَلْمُؤْمِنِینَ وَ اَلْمُؤْمِنٰاتِ یَسْعیٰ نُورُهُمْ بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ بِأَیْمٰانِهِمْ» (۳)

۱- ۱) - انعام (۶) : ۷۹؛ «من به دور از انحراف و با قلبی حق گرا همه وجودم را به سوی کسی که آسمان ها و زمین را آفرید، متوجه کردم و از مشرکان نیستم.»

۲- ۲) - مستدرک الوسائل: ۳/۹۲، باب ۲۹، ذیل حدیث ۳۰۹۸.

۳- ۳) - حدید (۵۷) : ۱۲؛ «[این پاداش نیکو و باارزش در] روزی [است] که مردان و زنان باایمان را می بینی که نورشان پیش رو و از جانب راستشان شتابان حرکت می کند.»

در قیامت وقتی وارد محشر می شود، نماز شما را به بهشت می رساند. این نور است.

خصوصیت خاص و ویژه نماز

نظر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله این است که نماز هم قبولی بالذات دارد، هم قبولی بالغیر، ولی عبادات دیگر این صفت را ندارند. روزه، حج و شهادت در جبهه فقط خودشان هستند، کاری به پرونده ندارند. اما نماز فقط خودش نیست، بلکه زلفش به بقیه عبادات گره دارد:

«الصلاه عمود الدین» (۱)« فإن قبلت قبل ما سواها»

نماز ستون دین است، اگر مقبولیت خودش و غیرش نباشد، خیمه دین خوابیده است، اگر در قیامت نماز را قبول کنند، خدا می گوید: به هیچ عمل دیگری از بنده ام نگاه نکنید، اگر روزه، حج و هر چیز دیگرش عیب دارد، چون نمازش قبول شده، تمام اعمالش را قبول کنید،

«و ان ردّت ردّ ما سواها» (۲)

ص:۲۵۵

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۷۹/۲۱۸، باب ۱، فضل الصلاه و عقاب تارکها، حدیث ۳۶؛ «عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ الصَّلَاهُ عَمُودُ الدِّینِ مَثَلُهَا کَمَثَلِ عَمُودِ الْفُسْطَاطِ إِذَا ثَبَتَ الْعَمُودُ ثَبَتَتِ الْأَوْتَادُ وَ الْأَطْنَابُ وَ إِذَا مَالَ الْعَمُودُ وَ انْکَسَرَ لَمْ یَثْبُتْ وَتِدٌ وَ لَاطُنُبٌ.»

۲- ۲) - فلاح السائل: ۱۲۷، ذکر المعنی الثالث فی الاستخاره؛ «و روی عن النبی صلی الله علیه و آله قال أول ما یحاسب العبد الصلاه فإن قبلت قبل ما سواها و إن ردت رد ما سواها.» من لایحضره الفقیه: ۱/۲۰۸، باب فضل الصلاه، حدیث ۶۲۶؛ «وَ قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام أَوَّلُ مَا یُحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ عَلَی الصَّلَاهِ فَإِذَا قُبِلَتْ قُبِلَ مِنْهُ سَائِرُ عَمَلِهِ وَ إِذَا رُدَّتْ عَلَیْهِ رُدَّ عَلَیْهِ سَائِرُ عَمَلِهِ.»

اما اگر نماز را رد کنند، هر چه بگوید: خدایا! روزه و حج و سایر اعمالم درست است، می گویند: آنها نیز قبول نمی شوند.

امام معصوم به ما فرموده است: اگر در تمام عمر، در قیامت، دو رکعت نماز شما را قبول کنند، خدا می گوید: به احترام این دو رکعت، تمام پرونده عمرش را قبول کنید. (۱)مگر نماز چقدر مهم است؟ نمی دانیم.

چقدر سعدی زیبا می گوید: دست حاجت چو بری نزد خداوندی بر

اهمیت نماز نمازگزاران واقعی

نماز چقدر مهم است که به حضرت موسی بن عمران علیه السلام که اهل نماز بود و در شریعت و دینش نماز داشت - البته انبیای قبل و بعد نیز نماز داشتند - خطاب رسید:

ای موسی! من رفیق بسیار صمیمیی دارم که هفتاد سال است مرا عبادت می کند. به

---

۱ - ۱) - أطیب البیان فی تفسیر القرآن: ۱/۱۵۸، «موضع دوم در بیان فضیلت و اهمیت صلوه» قال علیه السلام هذه الصلوات الخمس المفروضات من اقامهنّ و حافظ علیهنّ علی مواقیتهنّ لقی اللّٰه یوم القیمه و له عنده عهد یدخل به الجنّه و من لم یصلهنّ لمواقیتهن و لم یحافظ علیهنّ فذلک للّٰه ان شاء غفر له و ان شاء عذّبه و صلوه فریضه خیر من عشرین حجّه. . . .

او بگو: در این هفتاد سال فقط عبادت کردی و چیزی از من نخواستی. من دوست دارم از من بخواهند.

کلیم الله آمـد و او را دیـد. پیغام را داد. او خیلی گریه کرد و گفت: یا موسـی! من لیاقت این که چیزی از او بخواهم را نـدارم. این ظرف آب و این مقـدار نـان و پنیری که به من می دهـد، از روی کرم او است، امـا وقتی من می خورم، خیلی خجـالت می کشم.

اما چون خودش پیغام داده که چیزی بخواهم، فقط به احترام او می خواهم.

با همان اشک چشم گفت: الهی! روزی که می خواهی مرا از دنیا ببری، در سجده نماز بمیران. این صورتم روی خاک باشد و در کمال تواضع نسبت به تو باشم. بعد گفت: ای موسی! اگر دیگر حرفی نداری، می خواهم نماز بخوانم، دلم برای نماز تنگ است. گفت: برو. در سجده آخر بود که از دنیا رفت.

این دو رکعت نماز را سـعی کنیـد دو رکعت قابل قبول بخوانیـد. با آن بسازید و بخوانید؛ یعنی زکات و خمس و دِین بدهکار نباشـید. زبان شـما از غیبت و تهمت بسـته باشـد. دل شـما از حسد، بخل، کینه و ریا خالی باشد. لقمه ای که می خورید، پاک باشد. از همه این هواها عبور کنید و بعد دو رکعت نماز بخوانید. ببینید در دنیا همان دو رکعت برای شما چه کار می کند.

استعانت از نماز، توصیه قرآن

خداوند در قرآن کریم می فرماید:

« وَ اِسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَ اَلصَّلاٰهِ» (۱)

در این آیه نمی گوید از من کمک بگیرید، می گوید: از نماز کمک بگیرید، من همه

۱- ۱) - بقره (۲) : ۴۵؛ «از صبر و نمـاز [برای حـل مشـکلات خود و پـاک مانـدن از آلودگی هـا و رسـیدن به رحمت حق] کمک بخواهید.»

یـاری هـایم را در نمـاز ریخته ام. راه یاری بین من و تو، نماز است. من یاریم را بی واسـطه به تو نمی رسانم، بلکه یاری من از راه نماز است. (۱)

ارزش نماز در پیشگاه امام حسین علیه السلام

وقتی جارچی لشـکر کوفه عصـر تاسوعا گفت: همین حالا حمله کنیـد و مردان را بکشـید، خیمه ها را آتش بزنید و اثاث ها را جمع کنیـد. حضـرت زینب کبری علیها السـلام نزد حضـرت ابی عبـدالله علیه السـلام رفت، عرض کرد: این ها چه می گویند؟ فرمود: خواهر! به قمر بنی هاشم بگو بیاید. فرمود: عباس من:

«ارجع الیهم فان استـطعت أن تؤخّرهم الی غدٍ وتدفَعَهُمْ عَنّا العشـیه لعلّنا نصلّی لربّنا» (۲)نزد عمر سـعد و یارانش برو و بگو: اگر برای شـما امکان دارد، این جنگ را به فردا بیندازید. برای این که می خواهم امشب در دنیا بمانم و نماز بخوانم. می خواهم به رکوع و سجود بروم و امشب صورتم را روی خاک بگذارم. چقدر عاشق نماز بود که

---

۱ - ۱) - بحـار الأنوار: ۸۸/۳۴۱، باب ۲؛ «وَ رُوِیَ عَنِ الصَّادِقِ علیه السـلام أَنَّهُ قَـالَ مَـا یَمْنَعُ أَحَـدَکُمْ إِذَا دَخَلَ عَلَیْهِ غَمٌّ مِنْ غُمُومِ الدُّنْیَا أَنْ یَتَوَضَّأَ فَیَدْخُلَ الْمَسْـجِدَ فَیَرْکَعَ رَکْعَتَیْنِ یَدْعُو اللَّهَ فِیهِمَا أَ مَا سَـمِعْتَ اللَّهَ یَقُولُ وَ اسْـتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاهِ.» بحار الأنوار: ۸۸/۳۴۸، باب ۲، حدیث ۱۰؛ «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السـلام یَا مِسْمَعُ مَا یَمْنَعُ أَحَدَکُمْ إِذَا دَخَلَ عَلَیْهِ غَمٌّ مِنْ غُمُومِ الدُّنْیَا أَنْ یَتَوَضَّأَ ثُمَّ یَدْخُلَ مَسْـجِدَهُ فَیَرْکَعَ رَکْعَتَیْنِ فَیَدْعُوَ اللَّهَ فِیهَا أَ مَا سَـمِعْتَ اللَّهَ یَقُولُ وَ اسْـتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاهِ.» بحار الأنوار: ۸۸/۳۸۳، باب ۴، ذیل حدیث ۱۰؛ «وَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ نُعِیَ إِلَیْهِ أَخُوهُ قُثَمُ وَ هُوَ فِی سَـفَرٍ فَاسْتَرْجَعَ ثُمَّ تَنَحَّی عَنِ الطَّرِیقِ فَأَنَـاخَ فَصَـلَّی رَکْعَتَیْنِ أَطَالَ فِیهِمَا الْجُلُوسَ ثُمَّ قَامَ یَمْشِی إِلَی رَاحِلَتِهِ وَ هُوَ یَقُولُ اسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاهِ وَ إِنَّها لَکَبِیرَهٌ إِلَّا عَلَی الْخاشِعِینَ.»

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۴۴/۳۹۱، باب ۳۷، ما جری علیه بعد بیعه الناس.

حساب کرد یک شب هم یک شب است، بگذار بمانیم و برای پروردگار نماز بخوانیم.

تشریع نماز به برکت قدوم اهل بیت علیهم السلام

آیه ای نیز از قرآن بشنوید تا بحث نماز را کامل کند:

« أَقِمِ اَلصَّلاٰةَ لِدُلُوكِ اَلشَّمْسِ إِلىٰ غَسَقِ اَللَّيْلِ» (۱)

نماز بخوانید، هنگامی که آفتاب می خواهد از نصف النهار رد شود - نماز ظهر و عصر - و شب که در تاریکی فرو رفت، باز نماز بخوانید - مغرب و عشاء - ظهر و عصر هر کدام چهار رکعت است، دو رکعت برای خداست، دو رکعت نیز برای پیغمبر و امام حسن علیهما السلام.

نماز مغرب سه رکعت است، دو رکعت برای خداست، یک رکعت برای حضرت ابی عبدالله علیه السلام. این را در سفر نیز حق ندارید حذف کنید. یک رکعت حسینم باید همه جا سر جای خود بماند.

نماز عشا چهار رکعت است، دو رکعت برای خداست و دو رکعت برای حضرت ابی عبدالله علیه السلام؛ چون سالی که امام حسین علیه السلام به دنیا آمد، خدا این سه رکعت را اضافه کرد و فرمود دو رکعت عشا در سفر حذف شود، اما آن یک رکعت به خاطر حسینم، برای همیشه بماند؛ یعنی اگر در نماز به حسین من نرسید، نماز نیست.

خدا می گوید: در نماز شما من و پیغمبر و اهل بیتش علیهم السلام باید باشد:

«يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اَللّٰهَ وَ أَطِيعُوا اَلرَّسُولَ وَ أُولِي اَلْأَمْرِ

۱- ۱) - اسراء (۱۷) : ۷۸؛ «نماز را از ابتدای تمایل خورشید به جانب مغرب [که شروعِ ظهرِ شرعی است] تا نهایت تاریکی شب بر پا دار.»

مِنْكُمْ» (۱)

عجایب نماز صبح

این از عجایب قرآن است که اسم دو رکعت نماز صبح را « قُرْآنَ اَلْفَجْرِ » گذاشته است؛ یعنی دو رکعت نماز صبح را با قرآن همدوش کرده است:

« وَ قُرْآنَ اَلْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ اَلْفَجْرِ کٰانَ مَشْهُوداً» (۲)

فقط نماز صبح است که مشهود است؟ یعنی ملائکه شب شاهد نماز شما هستند و در پرونده شما می نویسند و اول طلوع فجر باید بروند و جای خود را به ملائکه روز بدهند، آنها نیز نماز شما را می نویسند، پس نماز صبح شما دوبار ثبت می شود.

ناله زمین از خواب دم صبح

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«ما عَجَّتِ الارض الی ربها عَزَّوَجَلَّ کَعَجیجِها من ثلاث»

کره زمین در خانه خدا ناله ای نکرد، مگر از دست سه نفر: یکی از آن سه نفر:

۱- ۱) - نساء (۴) : ۵۹؛ «ای اهل ایمان! از خدا اطاعت کنید و [نیز] از پیامبر و صاحبان امر خودتان [که امامان از اهل بیت اند و چون پیامبر دارای مقام عصمت می باشند] اطاعت کنید.»

۲- ۲) - اسراء (۱۷) : ۷۸؛ «و [نیز] نماز صبح را [اقامه کن] که نماز صبح مورد مشاهده [فرشتگان شب و فرشتگان روز] است.»

«النوم علیها قبل طلوع الشمس» (۱)کسی که وقت نماز صبح (۲)بخوابد و بر نخیزد تا آفتاب بزند. زمین در پیشگاه خدا ناله می کنـد که این کیست که روی من است؟ چرا دهـان مرا بـاز نمی کنیـد که او را پـایین بـبرم؟ این شخصـی که در نعمت تو غرق است، مگر دو رکعت نمـاز صـبح که چنـد دقیقه بیشـتر طول نمی کشـد، چقـدر سـخت است که ماننـد مرده هـا در رختخواب خواب است و بلند نمی شود؟

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

۱- ۱) - من لایحضره الفقیه: ۴/۲۰، باب ما جاء فی الزنا، حدیث ۴۹۷۹؛ «وَ قَالَ علیه السلام مَا عَجَّتِ الْأَرْضُ إِلَی رَبِّهَا عز و جل کَعَجِیجِهَا مِنْ ثَلَاثٍ مِنْ دَمٍ حَرَامٍ یُسْفَکُ عَلَیْهَا أَوِ اغْتِسَالٍ مِنْ زِنًی أَوِ النَّوْمِ عَلَیْهَا قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ.»

۲- ۲) - الکـافی: ۲/۴۷۷، بـابٌ الأوقـات و الحالات التی ترجی فیها الْإجابه، حـدیث ۶؛ «عَنْ أَبِی عَبْـدِ اللَّهِ علیه السـلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صـلی الله علیه و آله خَیْرُ وَقْتٍ دَعَوْتُمُ اللَّهَ عز و جـل فِیهِ الْأَسْـحَارُ وَ تَلَـا هَـذِهِ الْـآیَهَ فِی قَوْلِ یَعْقُوبَ علیه السـلام سَوْفَ أَسْـتَغْفِرُ لَکُمْ رَبِّی وَ قَالَ أَخَّرَهُمْ إِلَی السَّحَرِ.» وسائل الشـیعه: ۷/۶۹، حدیث ۸۷۴۷؛ «عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السـلام قَـالَ إِنَّ اللَّهَ عز و جـل یُحِبُّ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِینَ کُلَّ دَعَّاءٍ فَعَلَیْکُمْ بِالـدُّعَاءِ فِی السَّحَرِ إِلَی طُلُوعِ الشَّمْسِ فَإِنَّهَا سَاعَهٌ یُفَتَّحُ فِیهَا أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ تُقَسَّمُ فِیهَا الْأَرْزَاقُ وَ تُقْضَـی فِیهَا الْحَوَائِجُ الْعِظَامُ.» مستدرک الوسائل: ۱۲/۱۴۶، باب ۹۳، حدیث ۱۳۷۴۳؛ «وَ رُوِیَ أَنَّ دَاوُدَ علیه السلام سَأَلَ جَبْرَئِیلَ عَنْ أَفْضَلِ الْأَوْقَاتِ قَالَ لَاأَعْلَمُ إِلَّا أَنَّ الْعَرْشَ یَهْتَزُّ فِی الْأَسْحَار.»

۱۳ارزش و درجه نماز

اشاره

افضل اعمال بعد از ایمان به خدا

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۷۳

ص:۲۶۲

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

حقایق بسیار مهمی که قرآن کریم، انبیا و ائمه طاهرین علیهم السلام و اولیای الهی درباره نماز دارند، در ارتباط با هیچ عبادتی ندارند. در روایت می فرماید:

«انّ افضل الاعمال بعد الایمان الصلاه» (۱)ما اگر بخواهیم وزن معنوی ایمان را بسنجیم، باید به متعلّق ایمان نظر بیاندازیم.

شما وقتی در قرآن مجید دقت می کنید، می بینید در اکثر آیات متعلّق ایمان، خداست.

« آمَنَ بِاللّٰهِ» «يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ» «يُؤْمِنَّ بِاللّٰهِ» .

وزن ایمان را با توجه به متعلّقش بایـد محاسـبه کرد. آن وقت در این گفتار می بینیـد که نماز برترین حرکت و فعل انسان، بعد از ایمان است.

وزن سنگین نماز در قیامت

به نظر می رسد رسول خدا صلی الله علیه و آله وزن نماز را می خواستند نشان دهند. نماز وزن

ص:۲۶۴

۱- ۱) - المبسوط، سرخسی: ۳۰/۲۵۸.

و جرمی نـدارد. وزن نمـاز معنـوی است. وقـتی ایمـان را در ترازوی ارزیـابی معنوی بگذارنـد، بعـد از ایمـان چیزی وزین تر و سنگین تر از نمـاز نخواهـد بود. به تنـاسب وزن نمـاز، نمـازگزار نیز در قیـامت وزن دارد؛ یعنی بیشترین وزن در قیـامت، از آن نمازگزاران است. آن سنگینی و وزانت معنوی، به نمازگزاران مربوط است.

ارزش نماز اول وقت

در روایتی آمده:

«الصـلاه فی أوّل الـوقت رضوان اللّه و فی آخره عفو اللّه» (۱)کسـی که نمازش را در اول وقت بخواند، به رضوان حضـرت حقّ وصـل شـده است. اگر به تأخیر بیانـدازد و در آخر وقت بخوانـد، به قـدری نماز مهم است که نماز آخر وقت نیز سـبب اتصال انسان به آمرزش گناهان است.

سنجیدن اعمال با نماز

باز در روایتی آمده است که:

«الصلاه میزان» (۲)نماز ترازوی خـدا در قیامت است. خدا در قرآن می فرماید: اعمال شـما را وزن می کنم. با چه ترازوی وزن می کنند؟ حضـرت می فرمایند: با نماز. همه اعمال را نگه می دارند که ببینند آیا نماز بنده مقبول است؟ بقیه اعمال را نیز نمره قبولی می دهند، اما اگر مردود است، بقیه را نیز رد می کنند.

۱- ۱) - عوالی اللآلی: ۱/۱۹۵، الفصل التاسع، حدیث ۱.

۲- ۲) - من لا یحضره الفقیه: ۱/۲۰۷، باب فضل الصلاه، حدیث ۶۲۲.

نماز، نشانه اسلام

باز در روایتی، پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«علم الاسلام الصلاه» (1)نشانه دین خدا، نماز است. این روایت خیلی عجیب است؛ یعنی هر کس بی نماز است، در واقع بی دین است. در روایت دیگری می فرمایند:

«لکلّ شیء آفه و آفه الدین ترک الصلاه» (2)هر چیزی مایه فسادی دارد و آن چیزی که دین را فاسد و نابود می کند، (3)بی نمازی است. اگر بی نماز دین داشته باشد، به خاطر بی نمازی، دینش رو به نابودی و هلاکت می رود و خانه دینش با نداشتن نماز تخریب می شود.

حضرت ابراهیم علیه السلام و امتحانی سخت

خداوند متعال به حضرت ابراهیم علیه السلام که در سنّ نود و نه سالگی بچه دار شد، سنّی که از بچه دار شدن گذشته بود، اما خدا خواست که این لطف را به او داشته باشد، لذا حضرت اسماعیل علیه السلام را به او عنایت کرد. پدری که در اوج شادی قلبی، نشاط و گرم شدن خانه خود بود، حال خدا به او دستور داد که این خانواده را از این جای بسیار خوش آب و هوا بردارد و هر جا گفت، پیاده شود.

۱- ۱) - الاستیعاب: ۳/۹۷۱.

۲- ۲) - اسرار الصلاه، میرزا حسین تهرانی: ۲۷.

۳- ۳) - بحار الأنوار ۷۹/۲۰۲، باب ۱ حدیث ۱؛ جامع الأخبار: ۷۳؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الصَّلَاهُ عِمَادُ الدِّینِ فَمَنْ تَرَکَ صَلَاتَهُ مُتَعَمِّداً فَقَدْ هَدَمَ دِینَهُ وَ مَنْ تَرَکَ أَوْقَاتَهَا یَدْخُلُ الْوَیْلَ وَ الْوَیْلُ وَادٍ فِی جَهَنَّمَ کَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَی فَوَیْلٌ لِلْمُصَلِّینَ الَّذِینَ هُمْ عَنْ صَلاتِهِمْ ساهُونَ.»

از آنجا بـه بـدترین نقطه آب و هـوایی آمـد، کجـا؟ این درّه ای که مسـجد الحرام و کعبه در آن است. در اطراف، کـوه هـای سخت و بلنـد و هوای بسـیار گرم زمین قطره ای آب و سـر سبزی نـدارد. به آنجـا رسـیدند، خداونـد فرمود: این مـادر و بچه را بگذار و خودت برو. گفت: چشم.

هر کس که این طوری چشم بگویـد، ماننـد حضـرت ابراهیم علیه السـلام است. ابراهیم نشـدن به خـاطر چشم نگفتن است، اما ابراهیم شدن به این است که من با سازنده خود اختلاف نداشته باشم. اما من در چیزهای آسان حاضر نیستم چشم بگویم، ولی حضـرت ابراهیم علیه السلام سنگین ترین حکـم را پذیرفت و هیچ نگرانیی نداشت؛ چون محبوبش را حکیم، رازق و حافظ می داند و یقین دارد.

گفت: چشم. نقطه کمال در همین چشم گفتن در مقابل پروردگار است:

« إِذْ قالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعالَمِينَ» (۱)

خدا به حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: تسلیم من باش، شد.

هموار شدن سختی ها بر حضرت ابراهیم علیه السلام

ابراهیم علیه السـلام رو به پروردگار کرد. چگونه و با چه چیز این برنامه بسـیار سـنگین را به خود هموار کرد؟ خـدا به او وعده ای داد؟ نه. آینده این مادر و بچه را برایش گفت؟ نه. فقط گفت: این ها را بگذار و برو. هیچ چیز دیگری نگفت.

اما حضرت ابراهیم علیه السلام فراق این کودک و مادر را با چه چیزی در وجود خود هموار کرد؟ به پروردگار رو کرد:

« رب» چقدر زیبا حرف را شروع کرد: ای مالک من! من که در مقابل تو

۱- ۱) - بقره (۲) : ۱۳۱؛ «[و یاد کنید] هنگامی که پروردگارش به او فرمود: تسـلیم باش؛ «گفت: به پروردگار جهانیان تسلیم شدم.»

اختیاری ندارم. همه ما از تو و مملوک تو هستیم.

« رَبَّنا إِنِّی أَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِوادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ اَلْمُحَرَّمِ رَبَّنا لِیُقِیمُوا اَلصَّلاةَ» (۱)

تو گفتی: همسر و فرزندت را در این بیابان بی آب و علف بگذار و برو، گفتم:

چشم.

نماز، هموار کننده سختی امتحان بر حضرت ابراهیم علیه السلام

بعد عرض کرد: خدایا! همه دلخوشی من و این که بار این فراق را که برای انسانِ با عاطفه از کوه ها سنگین تر است، تحمل می کنم؛ چون:

« رَبَّنا لِیُقِیمُوا اَلصَّلاةَ» (۲)

همه دلخوشی من به نماز است که این خانواده در آینده، نماز تو را در اینجا زنده کنند.

از روزی که این خانواده در آن منطقه وارد شدند، تا کنون، نماز در آنجا قطع نشده است. میلیاردها رکعت نمازی که در آن منطقه خوانده شده، از انبیا و ائمه علیهم السلام تا اولیای خدا که فقط امام حسن و امام حسین علیهما السلام بیست و پنج بار از مدینه با پای برهنه، پیاده تا مسجد الحرام آمدند و نماز خواندند، این خانواده در ثواب تمام آن نمازها شریک هستند. چه تجارتی شده است.

شما هنرمندانه نماز را به فرزندان خود منتقل کنید با هنر، شیرینی، اخلاق،

۱- ۱) - ابراهیم (۱۴) : ۳۷؛ «پروردگارا! من برخی از فرزندانم را در درّه ای بی کشت و زرع نزد خانه محترمت سکونت دادم؛ پروردگارا! برای اینکه نماز را بر پا دارند.»

۲- ۲) - ابراهیم (۱۴) : ۳۷؛ «پروردگارا! برای اینکه نماز را بر پا دارند.»

جایزه و سفر بردن. و هر چه می توانید برای انتقال نماز به دیگران هزینه کنید.

درخواست اقامه نماز تا روز قیامت

اواخر عمر حضرت ابراهیم علیه السلام است، کعبه را به کمک حضرت اسماعیل علیه السلام ساخته است، می خواهد در کنار «حرم الله» دعا کند، هزار نوع دعا و درخواست را می توانست مطرح کند. دعای ابوحمزه، کمیل، مشلول، سمات، ندبه و عرفه حضرت ابی عبدالله علیه السلام همه دعا هستند، چقدر درخواست دارند؟ حضرت ابراهیم علیه السلام در دریای علم خود گشت و مهم ترین دعا را پیدا کرد و به زبان آورد که در قرآن آمده است. اکنون او صد و ده سال دارد:

« رَبِّ اِجْعَلْنِی مُقِیمَ اَلصَّلاٰهِ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی» (۱)

خدایا! من و نسلم را تا روز قیامت از نمازگزاران کن. این ها از نماز چه دیده اند؟ پشت پرده نماز چیست؟ صورت قیامتی نماز را چگونه دیده اند؟ نمی دانم. پیغمبر اولوالعزم، پدر انبیای بعد از خود، با محاسن سفید، آخر عمر، به در خانه خدا بیاید، اشک بریزد که خدایا! من و نسلم را نمازگزار قرار بده. (۲)

ص:۲۷۰

۱- ۱) - ابراهیم (۱۴) : ۴۰؛ «پروردگارا! مرا بر پادارنده نماز قرار ده، و نیز از فرزندانم [برپادارندگان نماز قرار ده].»

۲- ۲) - وسائل الشیعه: ۴/۲۰، حدیث ۴۴۰۱؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ أَبِیهِ قَالَ إِنَّا نَأْمُرُ صِبْیَانَنَا بِالصَّلَاهِ إِذَا کَانُوا بَنِی خَمْسِ سِنِینَ فَمُرُوا صِبْیَانَکُمْ بِالصَّلَاهِ إِذَا کَانُوا بَنِی سَبْعِ سِنِینَ.» وسائل الشیعه: ۴/۲۰، حدیث ۴۴۰۳؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ أَوْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی حَدِیثٍ قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ یُتْرَکُ الْغُلَامُ حَتَّی یَتِمَّ لَهُ سَبْعُ سِنِینَ فَإِذَا تَمَّ لَهُ سَبْعُ سِنِینَ قِیلَ لَهُ اغْسِلْ وَجْهَکَ وَ کَفَّیْکَ فَإِذَا غَسَلَهُمَا قِیلَ لَهُ صَلِّ ثُمَّ یُتْرَکُ حَتَّی یَتِمَّ لَهُ تِسْعُ سِنِینَ فَإِذَا تَمَّتْ لَهُ عُلِّمَ الْوُضُوءَ وَ ضُرِبَ عَلَیْهِ وَ أُمِرَ بِالصَّلَاهِ وَ ضُرِبَ عَلَیْهَا فَإِذَا تَعَلَّمَ الْوُضُوءَ وَ الصَّلَاهَ غَفَرَ اللَّهُ لِوَالِدَیْهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.»

امر کردن خانواده به نماز

« وَ اُذْکُرْ فِی اَلْکِتٰابِ إِسْمٰاعِیلَ إِنَّهُ کٰانَ صٰادِقَ اَلْوَعْدِ وَ کٰانَ رَسُولاً نَبِیًّا * وَ کٰانَ یَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلاٰةِ وَ اَلزَّکٰاةِ وَ کٰانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِیًّا» (1)

حبیب من! یکی از کارها حضرت اسماعیل علیه السلام در خانواده اش این بود که خانواده اش را به نماز وادار می کرد. «یَأْمُرُ» ؛ یعنی وادار کردن.

حضرت عیسی علیه السلام تازه به دنیا آمده بود. در گهواره فریاد زد؛

« وَ أَوْصٰانِی بِالصَّلاٰةِ وَ اَلزَّکٰاةِ» (2)

خدا به من در مورد نماز سفارش کرد. در قرآن می فرماید:

« وَ أَقِمِ اَلصَّلاٰةَ طَرَفَیِ اَلنَّهٰارِ وَ زُلَفاً مِنَ اَللَّیْلِ إِنَّ اَلْحَسَنٰاتِ یُذْهِبْنَ اَلسَّیِّئٰاتِ ذٰلِکَ ذِکْریٰ لِلذّٰاکِرِینَ» (3)

دو طرف روز، صبح و ظهر و بخشی از شب را نیز نماز بخوان؛ نماز مغرب و عشا. چرا؟ چون حبیب من!

« إِنَّ اَلْحَسَنٰاتِ یُذْهِبْنَ اَلسَّیِّئٰاتِ» .

۱- ۱) - مریم (۱۹) : ۵۴ - ۵۵؛ «و در این کتاب، [سرگذشتِ] اسماعیل را یاد کن، که او وفا کننده به عهد و فرستاده ای پیامبر بود * و همواره خانواده اش را به نماز و زکات فرمان می داد، و نزد پروردگارش پسندیده بود.»

۲- ۲) - مریم (۱۹) : ۳۱؛ «و مرا به نماز و زکات سفارش کرده است.»

۳- ۳) - هود (۱۱) : ۱۱۴؛ «و نماز را در دو طرف روز و ساعات نخستین شب برپا دار، که یقیناً نیکی ها، بدی ها را از میان می برند، این برای یادکنندگان تذکّر و یاد آوری است.»

اگر نماز، نماز واقعی باشد، چنان وجود انسان را پاکسازی می کند (۱)که بعد از مدتی این نمازخوان دیگر بخل، حرص، کبر، ریا، کینه، بدخلقی و رذیله ای ندارد:

« إِنَّ اَلصَّلاٰةَ تَنْهیٰ عَنِ اَلْفَحْشاءِ وَ اَلْمُنْکَرِ»

این وعده خدا درباره نماز است.

قرین بودن نماز با قرآن

آیه دیگر که از عجایب آیات قرآن است:

« اُتْلُ مٰا أُوحِیَ إِلَیْکَ مِنَ اَلْکِتٰابِ وَ أَقِمِ اَلصَّلاٰةَ إِنَّ اَلصَّلاٰةَ تَنْهیٰ عَنِ اَلْفَحْشاءِ وَ اَلْمُنْکَرِ وَ لَذِکْرُ اَللّٰهِ أَکْبَرُ وَ اَللّٰهُ یَعْلَمُ مٰا تَصْنَعُونَ» (۲)

حبیب من! قرآن بخوان. مخصوصاً در ماه مبارک رمضان که وقتی قرآن مجید را

---

۱ – ۱) – مستدرک الوسائل: ۴/۱۱۴، باب ۵، نوادر ما یتعلق بأبواب أفعال الصلاه، حدیث ۴۲۶۷؛ «فِی تَفْسِیرِ قَوْلِهِ تَعَالَی اُتْلُ مٰا أُوحِیَ إِلَیْکَ مِنَ اَلْکِتٰابِ وَ أَقِمِ اَلصَّلاٰةَ إِنَّ اَلصَّلاٰةَ تَنْهیٰ عَنِ اَلْفَحْشٰاءِ وَ اَلْمُنْکَرِ قَالَ مَنْ لَمْ تَنْهَهُ الصَّلَاةُ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْکَرِ لَمْ یَزْدَدْ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْداً.» بحار الأنوار: ۷۹/۱۹۸، باب ۱، فضل الصلاه و عقاب تارکها؛ «وَ عَنْهُ صلی الله علیه و آله قَالَ لَاصَلَاةَ لِمَنْ لَمْ یُطِعِ الصَّلَاةَ وَ طَاعَةُ الصَّلَاةِ أَنْ تَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْکَرِ.» – وَ عَنْ جَابِرٍ قَالَ قِیلَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِنَّ فُلَاناً یُصَلِّی بِالنَّهَارِ وَ یَسْرِقُ بِاللَّیْلِ فَقَالَ إِنَّ صَلَاتَهُ لَتَرْدَعُهُ. – وَ رَوَی أَصْحَابُنَا عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ مَنْ أَحَبَّ أَنْ یَعْلَمَ أَ قُبِلَتْ صَلَاتُهُ أَمْ لَمْ تُقْبَلْ فَلْیَنْظُرْ هَلْ مَنَعَتْهُ صَلَاتُهُ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْکَرِ فَبِقَدْرِ مَا مَنَعَتْهُ قُبِلَتْ مِنْهُ.

۲ – ۲) – عنکبوت (۲۹) : ۴۵؛ «آنچه را از این کتاب به تو وحی شده است، بخوان و نماز را برپا دار، یقیناً نماز از کارهای زشت، و کارهای ناپسند باز می دارد؛ و همانا ذکر خدا بزرگ تر است، و خدا آنچه را انجام می دهید، می داند.۹

باز می کنیم، اولین سوره، سوره حمد است و شروع می کنیم:

« بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ» .

نوزده حرف بر زبـان شـما جاری شـد. پیغمبر صـلی الله علیه و آله می فرماینـد: هر مقـدار در ماه مبارک قرآن بخوانیـد، (۱)هر حرفی که از زبان شما عبور کند، ثواب کامل ختم قرآن را در نامه اعمال شما می نویسند.

حبیب من! این کتـابی که به تو وحی شـده است را بخوان، قرائت کن. وزن نمـاز چه انـدازه است که نماز را با قرآن در عرض هم قرار داده است:

« اُتْلُ مٰا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ اَلْكِتٰابِ وَ أَقِمِ اَلصَّلاٰةَ إِنَّ اَلصَّلاٰةَ تَنْهىٰ عَنِ اَلْفَحْشٰاءِ وَ اَلْمُنْكَرِ»

حـبیبم! قرآن و نمـاز را در برنـامه خود قرار ده؛ یعنی نمـاز از نظر ارزش، طبق رده بنـدی این آیه، بعـد از قرآن است؛ یعنی اگر قرآن را در ترازو بگذارند، بعد از قرآن، وزن نماز سنگین ترین است؛ چون بخشی از نماز، قرآن است.

طبیعت نماز، بازداشـتن نمازگزار از گناهان کبیره پنهان و آشـکار است و این نماز وقتی ادامه پیدا می کند، وجود انسان از یاد خدا پر می شود.

این هم رده بندی دیگر قرآن است.

سیر نماز تا قیامت

خدا در قرآن می فرماید:

ص:۲۷۳

---

۱ – ۱) – إقبال الأعمال: ۲، فصل فی تعظیم شهر رمضان؛ المصباح للکفعمی: ۶۳۳، الفصل الثانی فی ثواب تفطیر الصیام؛ «وَ مَنْ تَلَا فِيهِ آيَةً مِنَ الْقُرْآنِ كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ فِي غَيْرِهِ مِنَ الشُّهُور.» الکافی: ۲/۶۳۰، باب النوادر، حدیث ۱۰؛ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ لِكُلِّ شَيْءٍ رَبِيعٌ وَ رَبِيعُ الْقُرْآنِ شَهْرُ رَمَضَانَ.»

« وَ أَقِمِ اَلصَّلاٰةَ لِذِکْرِی» (1).

« وَ لَذِکْرُ اَللّٰهِ أَکْبَرُ» (2)

نماز بخوانید تا یاد من وجود شما را پر کند، که این یاد، بزرگ ترین است.

« أَلاٰ بِذِکْرِ اَللّٰهِ تَطْمَئِنُّ اَلْقُلُوبُ» (3)

ذکر خدا آرامش می دهد، وقتی به شما آرامش داد، لحظه ای که می خواهید بمیرید، می گوید:

« یٰا أَیَّتُهَا اَلنَّفْسُ اَلْمُطْمَئِنَّهُ * اِرْجِعِی إِلیٰ رَبِّکِ رٰاضِیَهً مَرْضِیَّهً * فَادْخُلِی فِی عِبٰادِی * وَ اُدْخُلِی جَنَّتِی» (4)

این سیر نماز است.

عظمت و ارزش نماز و اجزای آن

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: وقتی رو به قبله ایستادید و با اخلاص نیت کردید، به محض این که می گویید: «الله اکبر» .

«اذا قام العبدُ للصلاه فکان هواه وقلبه الی اللّٰه تعالی انصرف کیوم ولدته اُمُّه» (5)

1- 1) - طه (20) : 14؛ «و نماز را برای یاد من برپا دار.»

2- 2) - عنکبوت (29) : 45؛ «و همانا ذکر خدا بزرگ تر است.»

3- 3) - رعد (13) : 28؛ «همانا با یاد خدا دلها آرام می شود.»

4- 4) - فجر (89) : 27 - 30؛ «ای جـان آرام گرفته و اطمینـان یافته! * به سوی پروردگارت در حالی که از او خشـنودی و او هم از تو خشنود است، باز گرد. * پس در میان بندگانم درآی * و در بهشتم وارد شو.»

5- 5) - مستدرک الوسائل: 3/59، باب 16، حدیث 3017.

گناهانت مانند روزی که از مادر به دنیا آمدی، پاک می شود. این اثر نماز است. [(۱)](#)چون خدا در قرآن می فرماید: در هنگام قرآن خواندن «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» بگویید، بعد از «الله اکبر» ، قبل از ورود به سوره حمد نماز، خوب است که انسان «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» بگوید.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله می فرمایند: وقتی «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» گفتی و خدا تو را در پناه خود راه داد، به تعداد موهایی که در بدن داری، ثواب یک سال عبادت در پرونده اعمال تو ثبت می شود. [(۲)](#)حافظ می فرماید:

ص:۲۷۵

۱- ۱) - مستدرک الوسائل: ۳/۵۹، باب ۱۶، حدیث ۳۰۱۷.

۲- ۲) - الکافی: ۳/۲۶۵، باب فضل الصلاه حدیث ۴ و ۵؛ «قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ إِذَا قَامَ الْمُصَلِّی إِلَی الصَّلَاهِ نَزَلَتْ عَلَیْهِ الرَّحْمَهُ مِنْ أَعْنَانِ السَّمَاءِ إِلَی أَعْنَانِ الْأَرْضِ وَ حَفَّتْ بِهِ الْمَلَائِکَهُ وَ نَادَاهُ مَلَکٌ لَوْ یَعْلَمُ هَذَا الْمُصَلِّی مَا فِی الصَّلَاهِ مَا انْفَتَلَ.» - «عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا قَامَ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ فِی صَلَاتِهِ نَظَرَ اللَّهُ إِلَیْهِ أَوْ قَالَ أَقْبَلَ اللَّهُ عَلَیْهِ حَتَّی یَنْصَرِفَ وَ أَظَلَّتْهُ الرَّحْمَهُ مِنْ فَوْقِ رَأْسِهِ إِلَی أُفُقِ السَّمَاءِ وَ الْمَلَائِکَهُ تَحُفُّهُ مِنْ حَوْلِهِ إِلَی أُفُقِ السَّمَاءِ وَ وَکَّلَ اللَّهُ بِهِ مَلَکاً قَائِماً عَلَی رَأْسِهِ یَقُولُ لَهُ أَیُّهَا الْمُصَلِّی لَوْ تَعْلَمُ مَنْ یَنْظُرُ إِلَیْکَ وَ مَنْ تُنَاجِی مَا الْتَفَتَّ وَ لَازِلْتَ مِنْ مَوْضِعِکَ أَبَداً. مستدرک الوسائل: ۳/۳۸۸، باب ۳۰، حدیث ۳۸۵۶؛ «قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله لَاتَدْخُلِ الْمَسَاجِدَ إِلَّا بِالطَّهَارَهِ وَ قَالَ صلی الله علیه و آله إِذَا دَخَلَ الْعَبْدُ الْمَسْجِدَ فَقَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ قَالَ أَوَّهْ کَسَرَ ظَهْرِی وَ کَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِهَا عِبَادَهَ سَنَهٍ وَ إِذَا خَرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ یَقُولُ مِثْلَ ذَلِکَ کَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِکُلِّ شَعْرَهٍ عَلَی بَدَنِهِ مِائَهَ حَسَنَهٍ وَ رَفَعَ لَهُ مِائَهَ دَرَجَهٍ.» من لایحضره الفقیه: ۲/۲۷۲، باب ما یستحب للمسافر من الدعاء، حدیث ۲۴۱۷؛ «وَ رَوَی أَبُو بَصِیرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ مَنْ قَالَ حِینَ یَخْرُجُ مِنْ بَابِ دَارِهِ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِمَّا عَاذَتْ مِنْهُ مَلَائِکَهُ اللَّهِ مِنْ شَرِّ هَذَا الْیَوْمِ وَ مِنْ شَرِّ الشَّیَاطِینِ وَ مِنْ شَرِّ مَنْ نَصَبَ لِأَوْلِیَاءِ اللَّهِ عز و جل وَ مِنْ شَرِّ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ مِنْ شَرِّ السِّبَاعِ وَ الْهَوَامِّ وَ مِنْ شَرِّ رُکُوبِ الْمَحَارِمِ کُلِّهَا أُجِیرُ نَفْسِی بِاللَّهِ مِنْ کُلِّ شَرٍّ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَ تَابَ عَلَیْهِ وَ کَفَاهُ الْمُهِمَّ وَ حَجَزَهُ عَنِ السُّوءِ وَ عَصَمَهُ مِنَ الشَّرِّ.»

هر سر موی مرا با تو هزاران کار است ما کجاییم و ملامت گر بی کار کجاست (۱)

بعد از تمام شدن حمد و سوره، پروردگار ثواب یک حج و عمره قبول شده در نامه اعمال تو می نویسد. وقتی وارد رکوع می شوی، ثواب انفاق طلای سرخ به اندازه وزن بدنت در راه خدا را به تو می دهند و به اندازه ای که همه صد و چهارده کتاب خدا را قرائت کنی، به تو ثواب می دهند.

ثواب اذکار نماز

وقتی از رکوع بلند می شوی و می گویی: «سمع الله لمن حمده» اینجا خدا به تو نظر رحمت می کند. وقتی به سجده می روی و «سبحان ربی الاعلی وبحمده» می گویی، خدا می فرماید: ای ملائکه! ثوابی مانند ثواب انبیا علیهم السلام را برای او بنویسید.

وقتی تشهد را می خوانی، ثواب صابران در راه خدا را در نامه عملت می نویسند و وقتی «السلام علیکم و رحمه الله و برکاته» می گویید، خدا می فرماید: تمام درهای بهشت را به روی او باز کنید، روز قیامت از هر دری که می خواهد، برود.

این ثواب و پاداش دو رکعت نماز است. شما که تمام عمر نماز خواندید، می دانید چه پاداشی در خزانه خدا برای شما ذخیره شده است؟ (۲)

۱- ۱) – حافظ شیرازی.

۲- ۲) – جامع الأخبار: ۷۷، الفصل السادس و الثلاثون فی صلاه الجماعه؛ «عَنْ أَبِی سَلَمَهَ عَنْ أَبِی سَعِیدٍ الْخُدْرِیِّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله قَالَ أَتَانِی جَبْرَائِیلُ علیه السلام مَعَ سَبْعِینَ أَلْفَ مَلَکٍ بَعْدَ صَلَاهِ الظُّهْرِ وَ قَالَ یَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی یُقْرِئُکَ السَّلَامَ وَ أَهْدَی إِلَیْکَ هَدِیَّتَیْنِ لَمْ یُهْدِهِمَا إِلَی نَبِیٍّ قَبْلَکَ قَالَ یَا جَبْرَائِیلُ وَ مَا الْهَدِیَّتَانِ قَالَ الصَّلَوَاتُ الْخَمْسُ فِی الْجَمَاعَهِ قُلْتُ یَا جَبْرَائِیلُ وَ مَا لِأُمَّتِی فِی الْجَمَاعَهِ قَالَ یَا مُحَمَّدُ إِذَا کَانَا اثْنَیْنِ کَتَبَ اللَّهُ تَعَالَی لِکُلِّ وَاحِدٍ بِکُلِّ رَکْعَهٍ مِائَهً وَ خَمْسِینَ صَلَاهً وَ إِذَا کَانُوا ثَلَاثَهً کَتَبَ اللَّهُ تَعَالَی لِکُلِّ وَاحِدٍ بِکُلِّ رَکْعَهٍ مِائَتَیْ وَ خَمْسِینَ صَلَاهً وَ إِذَا کَانُوا أَرْبَعَهً کَتَبَ اللَّهُ تَعَالَی لِکُلِّ وَاحِدٍ بِکُلِّ رَکْعَهٍ ألف [أَلْفاً وَ مِائَتَیْ صَلَاهٍ وَ إِذَا کَانُوا خَمْسَهً کَتَبَ اللَّهُ تَعَالَی بِکُلِّ وَاحِدٍ أَلْفاً وَ ثَلَاثَمِائَهِ صَلَاهٍ وَ إِذَا کَانُوا سِتَّهً کَتَبَ اللَّهُ تَعَالَی بِکُلِّ رَکْعَهٍ أَلْفَیْنِ وَ أَرْبَعَمِائَهِ صَلَاهٍ وَ إِذَا کَانُوا سَبْعَهً کَتَبَ اللَّهُ تَعَالَی بِکُلِّ رَکْعَهٍ أَرْبَعَهَ آلَافٍ وَ ثَمَانَمِائَهِ صَلَاهٍ وَ إِذَا کَانُوا ثَمَانِیَهً کَتَبَ اللَّهُ لِکُلِّ وَاحِدٍ بِکُلِّ رَکْعَهٍ تسعمائه ألف [تِسْعَهَ آلَافٍ وَ سِتَّمِائَهِ صَلَاهٍ وَ إِذَا کَانُوا تِسْعَهً کَتَبَ اللَّهُ لِکُلِّ وَاحِدٍ بِکُلِّ رَکْعَهٍ تِسْعَهَ عَشَرَ أَلْفَ صَلَاهٍ وَ إِذَا کَانُوا عَشَرَهً کَتَبَ اللَّهُ لِکُلِّ وَاحِدٍ بِکُلِّ رَکْعَه سَبْعِینَ أَلْفاً وَ أَلْفَیْنِ وَ ثَمَانَمِائَهِ صَلَاهٍ وَ إِذَا زَادَ عَلَی الْعَشَرَهِ فَلَوْ صَارَ بِحَارُ الْأَرْضِ وَ السَّمَاوَاتِ کُلُّهَا مِدَاداًوَ الْأَشْجَارُ أَقْلَاماً وَ الثَّقَلَانِ وَ الْمَلَائِکَهُ کُتَّاباً لَمْ یَقْدِرُوا أَنْ یَکْتُبُوا ثَوَابَ رَکْعَهٍ وَاحِدَهٍ یَا مُحَمَّدُ تَکْبِیرَهٌ یُدْرِکُهُ الْمُؤْمِنُ مَعَ الْإِمَامِ خَیْرٌ مِنْ سَبْعِینَ حِجَّهً وَ أَلْفِ عُمْرَهٍ سِوَی الْفَرِیضَهِ یَا مُحَمَّدُ رَکْعَهٌ یُصَلِّیهَا الْمُؤْمِنُ مَعَ الْإِمَامِ خَیْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ یَتَصَدَّقَ مِائَهَ أَلْفِ دِینَارٍ عَلَی الْمَسَاکِینِ وَ سَجْدَهٌ یَسْجُدُهَا مَعَ الْإِمَامِ خَیْرٌ لَهُ مِنْ عِبَادَهِ سَنَهٍ وَ رَکْعَهٌ یَرْکَعُهَا الْمُؤْمِنُ مَعَ الْإِمَامِ خَیْرٌ لَهُ مِنْ مِائَتَیْ رَقَبَهٍ یُعْتِقُهَا فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ لَیْسَ عَلَی مَنْ مَاتَ عَلَی السُّنَّهِ وَ الْجَمَاعَهِ عَذَابُ الْقَبْرِ وَ لَاشِدَّهُ یَوْمِ الْقِیَامَهِ یَا مُحَمَّدُ مَنْ أَحَبَّ الْجَمَاعَهَ أَحَبَّهُ اللَّهُ وَ الْمَلَائِکَهُ أجمعین [أَجْمَعُون.»

اهتمام عاشقان نماز

حضرت سیدالشهدا علیه السلام جمله ای دارند:

«إنّی احبّ الصلاه» (۱)من عاشق نمازم.

امام مجتبی علیه السلام می فرمایند: من و حسین علیهما السلام کوچک بودیم، شب مادر به ما شام می داد و ما را می خواباند، تا صبح هر بار بیدار می شدیم، می دیدیم مادر ما در محراب عبادت است، چه نمازی می خواند و چه می کرد. به قدری شب ها مادر ما روی پا ایستاده بود که هر دو پایش ورم کرده بود. تا این حد حضرت زهرا علیها السلام عاشق

۱- ۱) - اللهوف: ۸۹، المسلک الثانی فی وصف القتال. . . .

نماز بود. (۱)حضرت سکینه علیها السلام می فرماید: عمه ام همه ما را جمع می کرد، اما خودش نمی دانستیم کجا رفته است؟ من این طرف و آن طرف گشتم، بالاخره او را در تاریکی پیدا کردم، دیدم نماز شب می خواند. چقدر عاشق نماز بودند. عمه هر شب نماز را ایستاده می خواند، اما آنجا نشسته در حال نماز بود. (۲)

ص:۲۷۸

۱- ۱) – وسائل الشیعه: ۷/۱۱۲، باب ۴۲، حدیث ۸۸۸۴؛ بحار الأنوار: ۴۳/۸۱، باب ۴؛ «عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَخِیهِ الْحَسَنِ قَالَ رَأَیْتُ أُمِّی فَاطِمَهَ علیه السلام قَامَتْ فِی مِحْرَابِهَا لَیْلَهَ جُمُعَتِهَا فَلَمْ تَزَلْ رَاکِعَهً سَاجِدَهً حَتَّی اتَّضَحَ عَمُودُ الصُّبْحِ وَ سَمِعْتُهَا تَدْعُو لِلْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ تُسَمِّیهِمْ وَ تُکْثِرُ الدُّعَاءَ لَهُمْ وَ لَاتَدْعُو لِنَفْسِهَا بِشَیْءٍ فَقُلْتُ لَهَا یَا أُمَّاهْ لِمَ لَاتَدْعُونَّ لِنَفْسِکِ کَمَا تَدْعُونَّ لِغَیْرِکِ فَقَالَتْ یَا بُنَیَّ الْجَارُ ثُمَّ الدَّارُ.» بحار الأنوار: ۴۳/۸۴، باب ۴؛ «الْحَسَنُ الْبَصْرِیُّ مَا کَانَ فِی هَذِهِ الْأُمَّهِ أَعْبَدَ مِنْ فَاطِمَهَ کَانَتْ تَقُومُ حَتَّی تَوَرَّمَ قَدَمَاهَا.»

۲- ۲) – وفیات الأئمه – من علماء البحرین والقطیف: ۴۴۰ – ۴۴۱؛ «و أما عبادتها: فهی تالیه أمها الزهراء علیها السلام و کانت تقضی عامه لیالیها بالتهجد وتلاوه القرآن، ففی (مثیر الأحزان) للعلامه الشیخ شریف الجواهری (قدس سره) : قالت فاطمه بنت الحسین علیها السلام وأما عمتی زینب فإنها لم تزل قائمه فی تلک اللیله أی العاشره من المحرم فی محرابها، تستغیث إلی ربها، فما هدأت لنا عین ولا سکنت لنا رنه. وعن الفاضل النائینی البرجردی: أن الحسین لما ودع أخته زینب وداعه الأخیر قال لها: یا أختاه لا تنسینی فی نافله اللیل، وهذا الخبر رواه هذا الفاضل عن بعض المقاتل المعتبره. وقال بعض ذوی الفضل: أنها (صلوات الله علیها) ما ترکت تهجدها لله تعالی طول دهرها حتی لیله الحادی عشر من المحرم. وروی عن زین العابدین علیه السلام أنه قال: رأیتها تلک اللیله تصلی من جلوس، وروی بعض المتبقین عن الإمام زین العابدین علیه السلام أنه قال: إن عمتی زینب کانت تؤدی صلواتها من الفرائض والنوافل عند سیر القوم بنا من الکوفه إلی الشام من قیام، وفی بعض المنازل کانت تصلی من جلوس فسألتها عن سبب ذلک فقالت: أصلی من جلوس لشده الجوع والضعف منذ ثلاث لیال، لأنها کانت تقسم ما یصیبها من الطعام علی الأطفال لان القوم کانوا یدفعون لکل واحد منا رغیفا واحدا من الخبز فی الیوم واللیل.»

آب حیات من است، خاک سر کوی دوست

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

۱۴ تاج کرامت خدایی بر سر انسان

اشاره

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۷۳

ص:۲۸۲

الحمدلله رب العالمين و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

درجاتی که خداوند در عالم معنا - در دنیا و آخرت - برای ما قرار داده است، یقیناً در طول درجات انبیا و ائمه طاهرین علیهم السلام است. این اکرامی که به ما کرده است را در قرآن نیز اشاره فرموده است:

« وَ لَقَدْ كَرَّمْنا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْناهُمْ فِي اَلْبَرِّ وَ اَلْبَحْرِ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ اَلطَّيِّباتِ وَ فَضَّلْناهُمْ عَلى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضِيلاً» (۱)

این اوج اکرام انسان است. به ما نیز ختم شده است؛ یعنی ما خاتم مکرمین هستیم. بعد از ما دیگر موجود زنده ای در عرض ما نیست. این درجات و اکرام، به ما ختم می شود و به ما پایان می پذیرد. چیزی که هست، رده اول این اکرام و درجات، ویژه انبیا و ائمه علیهم السلام است. شما مقام نبوت و امامت - به معنی الخاص - را جدا کنید؛ چون که خداوند بنا ندارد این دو مقام را بعد از آنها به کسی عنایت کند. البته نیازی نیست که به کسی عنایت کند؛ چون ظرف آن در مرحله نبوت و امامت پر

---

۱ - ۱) - اسراء (۱۷) : ۷۰؛ «به یقین فرزندان آدم را کرامت دادیم، و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب هایی که در اختیارشان گذاشتیم] سوار کردیم، و به آنان از نعمت های پاکیزه روزی بخشیدیم، وآنان را بر بسیاری از آفریده های خود برتری کامل دادیم.»

شده است.

منهای مقام نبوت و امامت، هر چه مقام و درجه در قرآن کریم می بینیم، انسان ها شایستگی به دست آوردن آنها را دارند. برای رسیدن به این درجات و مقامات، منازلی را باید طی کرد که پس از طیّ آن منازل، ضرورتاً صورت دنیایی و آخرتی آن درجات و مقامات در همین دنیا ظهور می کند، الاّ این که خیلی از آنها را ما نمی بینیم، ولی ظهورش قطعی است.

گلایه های خدا از بندگان

۱ – در طی منازل

این معانی در آیات و روایات زیاد ذکر شده اند. خداوند در قرآن مجید از بسیاری از مردم سخت گلایه می کند که به نظر اهل دل: این گلایه ها، گلایه محبتی است، نه گلایه خشم و غضب. برای نمونه در قرآن مجید می خوانید:

« فَلاَ اقْتَحَمَ اَلْعَقَبَهَ * وَ مٰا أَدْرٰاکَ مَا اَلْعَقَبَهُ * فَکُّ رَقَبَهٍ * أَوْ إِطْعٰامٌ فِی یَوْمٍ ذِی مَسْغَبَهٍ * یَتِیماً ذٰا مَقْرَبَهٍ * أَوْ مِسْکِیناً ذٰا مَتْرَبَهٍ» (۱)

چرا انسان ها از این گردنه بسیار مفید، که گردنه تکلیف و وظیفه است، بالا نمی آیند. اهل دل درست می گویند، لحن این گلایه، لحن محبتی است.

می خواهد عظمت این گردنه را بفرماید. سپس بیان می کند که منظورم از این گردنه و بالا ـ رفتن از آن، این است که این تکالیف جنبه رفعت دارند که به عقبه تعبیر شده است.

۱- ۱) – بلد (۹۰) : ۱۱ – ۱۶؛ «پس شتابان و با شدت به آن گردنه سخت وارد نشد؛ * و تو چه می دانی آن گردنه سخت چیست؟ * آزاد کردن برده، * یا طعام دادن در روز گرسنگی و قحطی، * به یتیمی خویشاوند، * یا مستمندی خاک نشین.»

آزاد کردن انسان، یکی از نتایج این تکلیف است. نهایت این آزادی نیز آزادی خود انسان است. پس چرا به این تکلیف عمل نمی کنید؟ چرا از خودیت خود، از اسارت هوای نفس، شیطان، شهوات، مال و مقام خود را آزاد نمی کنید؟ نمی خواهد بفرماید: چرا مال، مقام و شهوت دارید؟ بلکه می خواهد بفرماید: چرا آنها خادم تو نیستند و تو خادم آنها هستی؟

۲ – در کمک به گرفتاران

چرا خود را آزاد نمی کنید؟ این اسارت برای چیست؟ چرا جا مانده اید؟

« أَوْ إِطْعامٌ فِی یَوْمٍ ذِی مَسْغَبَهٍ» .

چرا برای روز سختی، مشکل، رنج و نداری قیامت، به مشکل داران در زندگی کمک نمی کنید. تو اسیر مال نیستی؟ (۱)

۳ – در یتیم نوازی

بعد می فرماید:

« یَتِیماً ذا مَقْرَبَهٍ * أَوْ مِسْکِیناً ذا مَتْرَبَهٍ» (۲)

---

۱ – ۱) – الکافی: ۲/۲۰۱، باب إطعام المؤمن، حدیث ۵ و ۶؛ «عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیه السلام قَالَ مَنْ أَطْعَمَ مُؤْمِناً مِنْ جُوعٍ أَطْعَمَهُ اللَّهُ مِنْ ثِمَارِ الْجَنَّهِ وَ مَنْ سَقَی مُؤْمِناً مِنْ ظَمَإٍ سَقَاهُ اللَّهُ مِنَ الرَّحِیقِ الْمَخْتُوم.» «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ مَنْ أَطْعَمَ مُؤْمِناً حَتَّی یُشْبِعَهُ لَمْ یَدْرِ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ مَا لَهُ مِنَ الْأَجْرِ فِی الْآخِرَهِ لَامَلَکٌ مُقَرَّبٌ وَ لَانَبِیٌّ مُرْسَلٌ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِینَ ثُمَّ قَالَ مِنْ مُوجِبَاتِ الْمَغْفِرَهِ إِطْعَامُ الْمُسْلِمِ السَّغْبَانِ ثُمَّ تَلَا قَوْلَ اللَّهِ عز و جل: « أَوْ إِطْعامٌ فِی یَوْمٍ ذِی مَسْغَبَهٍ یَتِیماً ذا مَقْرَبَهٍ أَوْ مِسْکِیناً ذا مَتْرَبَهٍ » ».

۲– ۲) – بلد (۹۰) : ۱۱ – ۱۶؛ «طعام دادن در روز گرسنگی و قحطی، * به یتیمی خویشاوند، * یا مستمندی خاک نشین.»

چرا به یتیم خاک نشین (۱)- که کنایه از این است که از ابزار زندگی محروم است - کمک نمی کنید؟ این معنی گردنه و تکلیف است.

گلایه می کند: من که تمام زمینه های رسیدن به درجات و منازل الهی را برای شما فراهم کرده ام، شما چرا برای به دست آوردن آن درجات، قدم برنمی دارید؟ این مقدمه بحث است.

کسانی که در این دنیا، در همین مدت کوتاه عمر، به این درجات عالی معنوی رسیدند که ثمره آن را در آخرت خواهند دید، با طیّ منازلی که خود پروردگار قرار داده بود، به این درجات دنیایی و آخرتی رسیدند.

سالکان منازل دهگانه

حضرت یوسف علیه السلام یکی از آنهاست. بحث ما در آیات انتخابی این سوره است.

حضرت یوسف علیه السلام چرا یوسف شد؟ در آیات قرآن نزدیک به بیست مقام ملکوتی برای این پیامبر خدا شمرده شده که اگر هر مقامش را به تمام اهل دنیا پخش کنند، تمام باطن آنها را فرا می گیرد.

این منازل کدام است؟ این که می گویند: این شخص سالک و اهل سلوک است، در مکتب اهل بیت علیهم السلام سالک به چنین انسانی می گویند. سلوک به چنین حقیقتی می گویند که پروردگار در ده منزل شمرده است. در آیه سی و پنج سوره مبارکه

۱- ۱) - وسائل الشیعه: ۱۶/۳۳۸، باب ۱۹، حدیث ۲۱۷۰۵؛ «عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَرَّ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ علیه السلام بِقَبْرٍ يُعَذَّبُ صَاحِبُهُ ثُمَّ مَرَّ بِهِ مِنْ قَابِلٍ فَإِذَا هُوَ لَيْسَ يُعَذَّبُ فَقَالَ يَا رَبِّ مَرَرْتُ بِهَذَا الْقَبْرِ عَامَ أَوَّلَ وَ هُوَ يُعَذَّبُ وَ مَرَرْتُ بِهِ الْعَامَ وَ هُوَ لَيْسَ يُعَذَّبُ فَأَوْحَى اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ إِلَيْهِ يَا رُوحَ اللَّهِ قَدْ أَدْرَكَ لَهُ وَلَدٌ صَالِحٌ فَأَصْلَحَ طَرِيقاً وَ آوَى يَتِيماً فَغَفَرْتُ لَهُ بِمَا عَمِلَ ابْنُهُ.» بحار الأنوار: ۳/۷۲، باب ۳۱، حدیث ۴؛ «عَنِ الصَّادِقِ عَنْ أَبِيهِ علیه السلام قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله مَنْ كَفَلَ يَتِيماً وَ كَفَلَ نَفَقَتَهُ كُنْتُ أَنَا وَ هُوَ فِي الْجَنَّةِ كَهَاتَيْنِ وَ قَرَنَ بَيْنَ إِصْبَعَيْهِ الْمُسَبِّحَهِ وَ الْوُسْطَى.»

احزاب آمده است که:

این ده منزل نیز دارای دو مقام، کمال و درجه می باشد، البته درجات به این دو حقیقت منحصر نیست، بلکه خداوند نمونه ارائه داده است.

منازل دهگانه در قرآن

ابتدای آیه می فرماید:

« إِنَّ اَلْمُسْلِمِينَ وَ اَلْمُسْلِمٰاتِ وَ اَلْمُؤْمِنِينَ وَ اَلْمُؤْمِنٰاتِ وَ اَلْقٰانِتِينَ وَ اَلْقٰانِتٰاتِ وَ اَلصّٰادِقِينَ وَ اَلصّٰادِقٰاتِ وَ اَلصّٰابِرِينَ وَ اَلصّٰابِرٰاتِ وَ اَلْخٰاشِعِينَ وَ اَلْخٰاشِعٰاتِ وَ اَلْمُتَصَدِّقِينَ وَ اَلْمُتَصَدِّقٰاتِ وَ اَلصّٰائِمِينَ وَ اَلصّٰائِمٰاتِ وَ اَلْحٰافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَ اَلْحٰافِظٰاتِ وَ اَلذّٰاكِرِينَ اَللّٰهَ كَثِيراً وَ اَلذّٰاكِرٰاتِ أَعَدَّ اَللّٰهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِيماً» (۱)

این ده منزل است که ما باید طی کنیم. به تعبیر خود پروردگار در قرآن:

« تِلْكَ عَشَرَةٌ كٰامِلَةٌ» (۲)

ناتمامان جهان را کند این ده تمام

« وَ وٰاعَدْنٰا مُوسىٰ ثَلاٰثِينَ لَيْلَةً وَ أَتْمَمْنٰاهٰا بِعَشْرٍ» (۳)

۱- ۱) - احزاب (۳۳) : ۳۵؛ «مسلماً خدا برای مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان با ایمان، و مردان و زنان عبادت پیشه، و مردان و زنان راستگو و مردان و زنان شکیبا، و مردان و زنان فروتن، و مردان و زنان صدقه دهنده، و مردان و زنان روزه دار، و مردان و زنان حفظ کننده خود از پلیدی های جنسی، و مردان و زنانی که بسیار یاد خدا می کنند، آمرزش و پاداشی بزرگ آماده کرده است.»

۲- ۲) - بقره (۲) : ۱۹۶؛ «این ده روز کامل است [و قابل کم و زیاد شدن نیست].»

۳- ۳) - اعراف (۷) : ۱۴۲؛ «و با موسی [برای عبادتی ویژه و دریافت تورات] سی شب وعده گذاشتیم و آن را با [افزودن] ده شب کامل کردیم.»

« وَ اَلْفَجْرِ * وَ لَيالٍ عَشْرٍ» (۱)

عدد ده در قرآن مجید ویژگی دارد، خصوصیت دارد. (۲)

پاداش طی کنندگان منازل دهگانه

دو درجه را هم در پایان آیه بیان می کند.

« أَعَدَّ اَللّٰهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِيماً»

می فرماید: من برای شما که این ده منزل را طی می کنید، دو درجه آماده کردم. به آنچه که آماده کردم وصل شوید و برسید.

وقتی خدا بفرماید: عظیم، دیگر باید بدانید یعنی چه؟ گویا کسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: یا رسول الله! خدا، این عالم با عظمت را خلق کرد، با میلیون ها ستاره، خورشید، ماه، کهکشان، فلک، بروج و سحابی، اما خودش به این صنعت نگاه می کند، چه چیز به نظرش می آید؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: این مجموعه در دید پروردگار مانند بال مگس است. آن وقت برای کسی که این ده منزل را طی کند، بفرماید: «وَ أَجْراً عَظِيماً» خودش این اجر را چگونه دیده است که می فرماید: عظیم است؟ اینجا فهم همه ما قاصر است. (۳)

۱- ۱) - فجر (۸۹) : ۱ - ۲؛ «سوگند به سپیده دم * و به شب های ده گانه.»

۲- ۲) - المناقب: ۱/۲۸۱؛ «جابر الجعفی عنه علیه السلام فی تفسیر قوله وَ الْفَجْرِ وَ لَيالٍ عَشْرٍ یا جابر وَ الْفَجْرِ جدی وَ لَيالٍ عَشْرٍ عشره أئمه وَ الشَّفْعِ أمیر المؤمنین وَ الْوَتْرِ اسم القائم.»

۳- ۳) - بحار الأنوار: ۵۵/۱۷، حدیث ۱۰؛ «عَنْ أَبِی ذَرٍّ قَالَ سُئِلَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله عَنِ الْكُرْسِیِّ فَقَالَ یَا أَبَا ذَرٍّ مَا السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرَضُونَ السَّبْعُ عِنْدَ الْكُرْسِیِّ إِلَّا كَحَلْقَةٍ مُلْقَاةٍ بِأَرْضِ فَلَاةٍ وَ إِنَّ فَضْلَ الْعَرْشِ عَلَى الْكُرْسِیِّ كَفَضْلِ الْفَلَاةِ عَلَى تِلْكَ الْحَلْقَةِ.» بحار الأنوار: ۵۵/۱۸، حدیث ۱۶؛ «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ مَا يَقْدِرُ قَدْرَ الْعَرْشِ إِلَّا الَّذِی خَلَقَهُ وَ إِنَّ السَّمَاوَاتِ فِی خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِثْلُ قُبَّةٍ فِی صَحْرَاءَ.» بحار الأنوار: ۵۵/۱۸، حدیث ۱۷؛ «عَنْ مُجَاهِدٍ قَالَ مَا أَخَذَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ مِنَ الْعَرْشِ إِلَّا كَمَا تَأْخُذُ الْحَلْقَةُ مِنْ أَرْضِ الْفَلَاةِ.»

این پاداشی است که برای هیچ کس تعریف نکرده و به چشم هیچ کس درنیاورده است. در قرآن می فرماید:

« فَلاَ تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّهِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (۱)

چیزی را برای این ها قرار داده ام که مقدار آن را در این عالم به هیچ کس، حتی به پیغمبر و امامی نیز خبر نداده ام.

باز این غیر از آن چیزی است که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند. وقتی می پرسند:

این ها کجا هستند؟ (۲)می فرماید:

۱- ۱) - سجده (۳۲) : ۱۷؛ «پس هیچ کس نمی داند چه چیزهایی که مایه شادمانی و خوشحالی آنان است به پاداش اعمالی که همواره انجام می داده اند، برای آنان پنهان داشته اند.»

۲- ۲) - الجواهر السنیه، کلیات حدیث قدسی: ۳۸۵، الباب الحادی عشر؛ «یاأحمد، هل تعرف ما للزاهدین عندی؟ قال: لا یا ربّ، قال: یبعث الخلق و یناقشون للحساب و هم من ذلک آمنون. إنّ أدنی ما اعطی الزاهدین فی الآخره أن اعطیهم مفاتیح الجنان کلّها حتّی یفتحوا أیّ باب شاؤوا، و لا أحجب عنهم وجهی و لأنعمنّهم بألوان التلذّذ من کلامی و لأجلسنّهم (فی مقعد صدق) و اذکرهم ما صنعوا و تعبوا فی دار الدنیا، و افتح لهم أربعه أبواب: باب تدخل علیهم الهدایا بکره و عشیا من عندی، و باب ینظرون منه إلیّ کیف شاؤوا بلا صعوبه، و باب یطّلعون منه إلی النار فینظرون للظالمین کیف یعذّبون، و باب یدخل علیهم منه الوصائف و الحور العین.» البرهان فی تفسیر القرآن: ۵/۵۲۲، سوره القمر (۵۴) الآیات ۴۸ الی ۵۵، حدیث: ۱۰۲۸۵؛ «جابر بن عبد الله (رضی الله عنه) ، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعلی علیه السلام: [یا علی] من أحبک و تولاک أسکنه الله معنا فی الجنه» . ثم تلا رسول الله صلی الله علیه و آله «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ» .»

« فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ» (۱)

باز این غیر از آن چیزی است که می فرماید:

« وَ اُدْخُلِی جَنَّتِی» (۲)

نه آن هشت بهشت، بلکه بهشت ویژه خودم که امام می فرمود: این « جَنَّتِی » برای ما روشن نیست که چیست، جنّات (۳)را می فهمیم که خدا هشت بهشت با همه نعمت ها دارد، اما « جَنَّتِی » بهشت خاصّ و ویژه خودم را، که آیا بهشت تجلّی است؟ یا بهشت ذات است؟ نمی فهمیم.

حیف نیست مردم عمری را در جاده ها و منازل دیگر بروند و سلوک و سیر دیگری داشته باشند؟ و هنگام مردن چشم باز کنند که همه درجات را نشان دهند و بگویند: تو خود را از این ها محروم کردی.

ارزش واقعی اسلام

« إِنَّ اَلْمُسْلِمِینَ وَ اَلْمُسْلِمٰاتِ» .

اسلام در اینجا یعنی چه؟ جریان حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام که در سوره بقره ذکر شده اند، وقتی کعبه را بنا کردند و هر دو به دیوار کعبه تکیه دادند، در حالی

۱- ۱) - قمر (۵۴) : ۵۵؛ «در جایگاهی حق و پسندیده نزد پادشاهی توانا.»

۲- ۲) - فجر (۸۹) : ۳۰؛ «و در بهشتم وارد شو.»

۳- ۳) - بحار الأنوار: ۱۴/۲۹۵، باب ۲۱؛ «یَا عِیسَی إِنَّ الْمُلْکَ لِی وَ بِیَدِی وَ أَنَا الْمَلِکُ فَإِنْ تُطِعْنِی أَدْخَلْتُکَ جَنَّتِی فِی جِوَارِ الصَّالِحِینَ.» بحار الأنوار: ۸/۱۸۷، باب ۲۳، حدیث ۱۵۷؛ «عَنْ یَزِیدَ بْنِ سَلَّامٍ أَنَّهُ سَأَلَ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله لِمَ سُمِّیَتِ الْجَنَّةُ جَنَّةَ قَالَ لِأَنَّهَا جَنِینَةٌ خِیَرَةٌ نَقِیَّةٌ وَ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَی ذِکْرُهُ مَرْضِیَّةٌ.»

که حضرت ابراهیم علیه السلام از صد سال گذشته بود و حضرت اسماعیل علیه السلام نیز نوجوان بود، هر دو با گریه دست بلند کردند؛ چون دعای انبیا به این شکل بوده است:

«هب لی من قلبک الخشوع و من بدنک الخضوع و من عینیک الدموع» (۱)ای موسی! هر وقت به در خانه من می آیی و می خواهی دعا کنی، با دل خاشع، بدن خاکسار و دو چشم پر گریه بیا. این حال انبیا علیهم السلام بود. این پدر و پسر نیز با این حال به پروردگار گفتند:

« رَبَّنا وَ اجْعَلْنا مُسْلِمَیْنِ لَکَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِنا أُمَّهً مُسْلِمَهً لَکَ» (۲)

یعنی به ما توفیق بده که «اشهد ان لا اله الا الله» بگوییم تا تازه مسلمان شویم. این اسلامی که حضرت ابراهیم و اسماعیل علیه السلام از خدا می خواهند، چه اسلامی است؟

مفهوم و مصادیق اسلام واقعی

این اسلام را اهل تحقیق این گونه معنا کرده اند: تسلیم باطن به تمام خواسته های خدا و تسلیم کردن بدن به تمام عبادات.

این داستان عجیب را جبرئیل می گوید. ظاهراً برای پیغمبر صلی الله علیه و آله تعریف می کند:

من جریان حضرت یوسف علیه السلام را دنبال کردم، تا وقتی که پادشاه مملکت شد. از دامن پدر تا فراق، عمق چاه تاریک، گرفتار شدن به دست کاروان، فروخته شدن با قیمت کم، دچار شدن به آن زن مصری، نه سال به زندان افتادن، بعد وزیر دارایی شدن و بعد نیز پادشاه شدن.

۱- ۱) - وسائل الشیعه: ۷/۷۸، باب ۳۰، حدیث ۸۷۷۸.

۲- ۲) - بقره (۲) : ۱۲۸؛ «پروردگارا! ما را [با همه وجود] تسلیم خود قرار ده، و نیز از دودمان ما امتی که تسلیم تو باشند پدید آر.»

گفت: روزی که حضرت یوسف علیه السلام را بر سر تخت نشاندند و تاج شاهی بر سر ایشان گذاشتند، من آن روز را نیز نگاه کردم، تا شب شد و به نیمه رسید. دیدم لباس سلطنت را درآورد و لباس کهنه پاره ای پوشید. به دور از چشم مأموران از کاخ و شهر درآمد و به بیابان رفت، گودالی پیدا کرد، با تمام بدن روی خاک افتاد، صورتش را روی خاک گذاشت، بلند بلند گریه کرد و گفت:

« رَبِّ قَدْ آتَیْتَنِی مِنَ اَلْمُلْکِ وَ عَلَّمْتَنِی مِنْ تَأْوِیلِ اَلْأَحادِیثِ فاطِرَ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ» (۱)

این حکومتی که امروز به دست من سپردی، حکومت کوچکی است. در ادبیات عرب «من» در « مِنَ اَلْمُلْکِ » تبعیضیه است؛ یعنی گوشه کوچکی از حکومت را در اختیار من گذاشته ای. علم رؤیا را نیز تو به من تعلیم دادی، امشب در این بیابان تک و تنها با گریه از تو می خواهم: (۲)« تَوَفَّنِی مُسْلِماً وَ أَلْحِقْنِی بِالصّالِحِینَ» (۳)

۱- ۱) - یوسف (۱۲) : ۱۰۱؛ «پروردگارا! تو بخشی از فرمانروایی را به من عطا کردی و برخی از تعبیر خواب ها را به من آموختی. ای پدید آورنده آسمان ها و زمین! .»

۲- ۲) - تفسیرالعیاشی: ۲/۱۹۹؛ بحار الأنوار: ۱۲/۳۲۰، باب ۹، حدیث ۱۴۸؛ «عَنْ عَبَّاسِ بْنِ یَزِیدَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ بَیْنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله جَالِسٌ فِی أَهْلِ بَیْتِهِ إِذْ قَالَ أَحَبَّ یُوسُفُ أَنْ یَسْتَوْثِقَ لِنَفْسِهِ قَالَ فَقِیلَ بِمَا ذَا یَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لَمَّا عَزَلَ لَهُ عَزِیزُ مِصْرَ عَنْ مِصْرَ لَبِسَ ثَوْبَیْنِ جَدِیدَیْنِ أَوْ قَالَ لَطِیفَیْنِ وَ خَرَجَ إِلَی فَلَاةٍ مِنَ الْأَرْضِ فَصَلَّی رَکَعَاتٍ فَلَمَّا فَرَغَ رَفَعَ یَدَهُ إِلَی السَّمَاءِ فَقَالَ رَبِّ قَدْ آتَیْتَنِی مِنَ الْمُلْکِ وَ عَلَّمْتَنِی مِنْ تَأْوِیلِ الْأَحادِیثِ فاطِرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أَنْتَ وَلِیِّی فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ قَالَ فَهَبَطَ إِلَیْهِ جَبْرَئِیلُ فَقَالَ لَهُ یَا یُوسُفُ مَا حَاجَتُکَ فَقَالَ رَبِّ تَوَفَّنِی مُسْلِماً وَ أَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِینَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام خَشِیَ الْفِتَنَ.»

۳- ۳) - یوسف (۱۲) : ۱۰۱؛ «در حالی که تسلیم [فرمان های تو] باشم جانم را بگیر، و به شایستگان مُلحقم کن.»

روزی که ملک الموت را می فرستی تا مرا ببرد، من نسبت به تو حالت تسلیم داشته باشم. عیبی در من نباشد.

مردن در حال اسلام

قبل از انقلاب، دوازدهم رجب، زمستان بود، به مشهد رفتم. به آیت الله العظمی میلانی (۱)عشق می ورزیدم. اهل خدا، حال، دل و عرفان بود. رفتم، دیدم تنها نشسته اند و مشغول مطالعه هستند. سلام کردم. چند دقیقه نشستم، دیگر به خودم اجازه ندادم بیشتر بنشینم. گفتم: اجازه می دهید بروم؟ پرسیدند: کجا می روی؟

ص:۲۹۳

۱- ۱) - آیه اللّه العظمی آقای حاج سید محمدهادی حسینی میلانی بن العلامه الحجه آیه الله آقا سیدجعفر بن العلامه الورع آیه الله آقا سیداحمد حسینی میلانی از مراجع تقلید بزرگ و آیات عظام معاصر است در مشهد مقدس؛ معظم له در شب هفتم ماه محرم هزار و سیصد و سیزده قمری در خاندان بزرگ علمی در نجف اشرف متولد شد و در مهد تربیت والد ماجدش که داماد گرامی علامه فقیه آیه الله العظمی حاج شیخ محمدحسن مامقانی بوده پرورش یافته است والد ماجدش مرحوم آیه الله آقا سیدجعفر حسینی از علماء جلیل القدر نجف اشرف و از شاگردان مرحوم آیه الله العظمی آقا شیخ حسن مامقانی به شمار می رفت و مردی بود که در زمان خود به علم و تقوا شهرتی داشت قبل از اینکه مردم از فضائل اخلاقی و مقامات علمی آن بزرگوار برخوردار گردند در سن جوانی از دنیا رحلت نمود و در رواق شمالی مرقد مطهر حضرت موسی بن جعفر و جواد الائمه علیه السلام دفن شد. وی فرزند مرحوم آیه الله سیداحمد حسینی میلانی که از شاگردان آیه الله العظمی آقاشیخ محمدحسن صاحب کتاب جواهر و در آذربایجان مرجع تقلید و پناهگاه مسلمانان بود. مرحوم آقا سیداحمد فرزند حجه الاسلام آقا سیدمرتضی بن رکن الاسلام آقا سیدعلی اکبر که مورد علاقه مردم بودند بوده و او فرزند آقا سید اسد اللّه حسینی بود و این دو بزرگوار ساکن قصبه میلان بودند و پدران بزرگوار آنان از شرفاء سادات مدینه طیبه محسوب می شد. پدر بزرگوار آقا سید اسدالله به حسب تقاضای اهالی آذربایجان متوجه به آن سامان شده و در آنجا از دنیا رفت. مرقد او هم اکنون زیارتگاه عموم می باشند.

گفتم: مسافرخانه. فرمودند: به مسافرخانه نرو. گفتم: چشم. هر کجا شما بفرمایید، من می روم.

فرمود: ما که مقیم مشهدیم، خیلی حرف ما نزد حضرت رضا علیه السلام خریدار ندارد، اما شما که مسافر هستید و از راه دور آمدید، حرف شما را زودتر گوش می دهد. در زیارتش می خوانید:

«اللهم الیک صمدتُ من ارضی و قطعت البلاد رجاء رحمتک فلا تخیّبنی و لا تردّنی بغیر قضاء حوائجی» (1)خدایا من از راه دور آمده ام، مرا ناامید و دست خالی رد نکن. فرمود: به نیت و نیابت من از اینجا به حرم برو، برای خودت نرو. همین جا نیت کن، بگو: خدایا! من از این اتاق به نیابت محمدهادی میلانی به حرم حضرت رضا علیه السلام می روم. برو زیارت بخوان، بعد از زیارت، دعا مستجاب است. وقتی زیارت تمام شد، فقط یک دعا کن، بعد به مسافرخانه برو. بگو: یابن رسول الله! نزد خدا شفاعت کنید که محمد هادی میلانی مسلمان بمیرد. همین.

معنای مسلمان مردن

من که مانند کوه برایم سنگین بود. معنی این مسلمان را آن وقت نمی فهمیدم یعنی چه؟ یعنی هنگام مردن دل از خدا برندارند و چشم به پول، فرزند، همسر، مقام و چیزهای دیگر ببندد و بعد بگوید: چرا مرا می بری؟ تسلیم خدا بمیرم.

ناله های هنگام مردن بعضی ها گاهی چقدر زیباست. همین ناله:

۱- ۱) - کامل الزیارات: ۳۱۱، الباب الثانی و المائه؛ «اللَّهُمَّ إِلَیْکَ صَمَدْتُ مِنْ أَرْضِی وَ قَطَعْتُ الْبِلَادَ رَجَاءَ رَحْمَتِکَ فَلَا تُخَیِّبْنِی وَ لَاتَرُدَّنِی بِغَیْرِ قَضَاءِ حَوَائِجِی وَ ارْحَمْ تَقَلُّبِی عَلَی قَبْرِ ابْنِ أَخِی رَسُولِکَ صَلَوَاتُکَ عَلَیْهِ وَ آلِه.»

«فزت و ربّ الکعبه» (۱)ناله دیگری نیز که همیشه در گوش ما باقی و آشناست:

«الهی رضاً بقضاءک صبراً علی بلائک» (۲)این مسلمانی و معنی تسلیم است.

من به تهران برگشتم و شنیدم که ایشان مرحوم شده اند. در فکرم گذشت، وقتی دوباره به مشهد رفتم، از خانواده ایشان بپرسم که ایشان با آن حرصی که نسبت به مردن سالم داشت، چگونه رحلت کردند؟ به منزل ایشان رفتم و به فرزند ایشان گفتم: چگونگی رحلت ایشان را برای من بگویید. ایشان گریه کرد و گفت: سه روز در بیهوشی بود و چشمش را باز نمی کرد. آن روزی که چشمش را باز کرد، ما نمی دانستیم که روز رحلت ایشان است؛ چون مانند انسان سالم شد. ما را نگاه کرد و به من فرمود: محمد علی! جلو بیا. کنار بستر ایشان نشستم. فرمود: روضه گودال قتلگاه را بخوان. گفتم: چشم آقا. این من و این ذکر یارب یاربم

وقتی خواندم، به پهنای صورتش اشک ریخت و از دنیا رفت. این مرگ مسلمانی است:

« تَوَفَّنِی مُسْلِماً » (۳)

ص:۲۹۵

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۴۲/۲۳۹، باب ۱۲۷.

۲- ۲) - الفضائل و الرذائل: ۱۰۴.

۳- ۳) - یوسف (۱۲) : ۱۰۱؛ «در حالی که تسلیم [فرمان های تو] باشم جانم رای بگیر.»

تسلیم کامل فرامین خدا

۱ – در عبادات

این حرف حضرت یوسف علیه السلام است:

« إِنَّ اَلْمُسْلِمِينَ وَ اَلْمُسْلِمٰاتِ وَ اَلْمُؤْمِنِينَ وَ اَلْمُؤْمِنٰاتِ وَ اَلْقٰانِتِينَ وَ اَلْقٰانِتٰاتِ وَ اَلصّٰادِقِينَ وَ اَلصّٰادِقٰاتِ وَ اَلصّٰابِرِينَ وَ اَلصّٰابِرٰاتِ وَ اَلْخٰاشِعِينَ وَ اَلْخٰاشِعٰاتِ وَ اَلْمُتَصَدِّقِينَ وَ اَلْمُتَصَدِّقٰاتِ وَ اَلصّٰائِمِينَ وَ اَلصّٰائِمٰاتِ وَ اَلْحٰافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَ اَلْحٰافِظٰاتِ وَ اَلذّٰاكِرِينَ اَللّٰهَ كَثِيراً وَ اَلذّٰاكِرٰاتِ أَعَدَّ اَللّٰهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِيماً» (۱)

این تازه منزل اول؛ یعنی تسلیم بودن باطن به اوامر و نواهی پروردگار است که ای محبوبم! همه اوامر تو را قبول دارم؛ نماز می خوانم؛ چون نماز مناجات، عشق، راز و نیاز و دست زدن به دامن لطف تو است. می بینی که روزه می گیرم. اعمال من قابلی ندارد، اما ارزش آن برای این است که امر تو اطاعت می شود.

وقتی انسان روزه می گیرد و گرسنه می شود، خدا به او می گوید: اگر به تو در معیشت سخت گرفتم، به مصلحت و علتی است، پس گلایه نکن؛ چون می توانی بخوری، اما اگر یک وعده غذا نباشد، برای تو مهم نیست.

ص:۲۹۶

۱- ۱) – احزاب (۳۳) : ۳۵؛ «مسلماً خدا برای مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان با ایمان، و مردان و زنان عبادت پیشه، و مردان و زنان راستگو و مردان و زنان شکیبا، و مردان و زنان فروتن، و مردان و زنان صدقه دهنده، و مردان و زنان روزه دار، و مردان و زنان حفظ کننده خود از پلیدی های جنسی، و مردان و زنانی که بسیار یاد خدا می کنند، آمرزش و پاداشی بزرگ آماده کرده است.»

۲ – در مال و جان

باید خمس بدهید؛ چون پول برای شما نیست:

« وَ لِلّٰهِ مُلْکُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ» (۱)

مالک تو هستی، ما نیز امینِ تو هستیم. مقداری مال در مقابل ما گذاشته ای که در مقابل ثروت دنیا، پر کاهی نمی شود، حال می گویی ذره ای از آن را به عنوان خمس بده، تو تمامش را بخواه، پول چیست؟ جانش چه باشد که نثار قدم یار کنم این متاعی است که هر بی سر و پایی دارد

جان و مال چیست که دلم را بگیرد و بگویم: برای چه و برای که بدهم؟ به قول حافظ؛ این جان عاریت که به حافظ سپرده دوست روزی رخش ببینم و تسلیم وی کنم (۲)

رهاشدگان از بند اسارت شکم

« وَ یُطْعِمُونَ اَلطَّعٰامَ عَلیٰ حُبِّهِ مِسْکِیناً وَ یَتِیماً وَ أَسِیراً» (۳)

زمان حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام، یک سال تمام، به دل ایشان افتاده بود که جگر گوسفندی را بخرد و بخورد. هر روز به شکم می گفت: ما که با هم رفیق هستیم، هر وقت شد، جگر می گیریم و به تو می دهیم، اگر نه، تو ما را اذیت نمی کنی. این

۱- ۱) – آل عمران (۳) : ۱۸۹؛ «و مالکیّت و فرمانروایی آسمان ها و زمین فقط در سیطره خداست.»

۲- ۲) – حافظ شیرازی.

۳- ۳) – انسان (۷۶) : ۹؛ «[و می گویند:] ما شما را فقط برای خشنودی خدا اطعام می کنیم و انتظار هیچ پاداش و سپاسی را از شما نداریم.»

شکم هایی که صاحبانش را اذیت می کنند؛ چون صاحب آنها در اسارت شکم هستند. اگر کسی در بند شکم نباشد، اذیت نمی شود.

بعد از یک سال، امام مجتبی علیه السلام را صدا کردند و فرمودند: حسن جان! من یک سال است که هوس جگر کرده ام، برو بخر و بیاور. خواهران و برادران می خواستند جشن بگیرند؛ چون بعد از سال ها علی علیه السلام می خواست غذای خوشمزه ای بخورد.

جگر را خریدند، پختند و آوردند و مقابل حضرت گذاشتند. همه آن طرف ایستاده و نگاه می کنند که پدر می خواهد جگر بخورد. تکه ای از نان را بالاـ گرفت و جگر را نگاه کرد و نان را روی آن گذاشت، فرمود: حسن جان! در این محل کسی هست که نتواند جگر بخرد؟ عرض کرد: بله، فرمود: پس این جگر را بردار و به آنها بده. (1)والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص:۲۹۸

۱- ۱) - تفسیر نمونه: ۲۱/۳۴۸؛ داستان از سفینه البحار: ۲/۴۵۴؛ «ان امیر المؤمنین علیه السلام اشتهی کبدا مشویه علی خبز لینه فاقام حولا یشتهیها، ذکر ذلک للحسن علیه السلام و هو صائم یوما من الایام فصنعها له فلما اراد ان یفطر قربها الیه، فوقف سائل بالباب، فقال: یا بنی! احملها الیه، لا تقرأ صحیفتنا غدا: أَذْهَبْتُمْ طَيِّباتِكُمْ فِي حَياتِكُمُ الدُّنْيا وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِها.»

۱۵ نتایج سیر الی اللّه

اشاره

شروط طی منازل دهگانه

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۷۳

ص:۳۰۰

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

کتاب خدا برای سلوک، ده منزل را بیان می کند که از ابتدای زندگی انسان در کره خاک تا کنون، با توجه به این که فرهنگ حضرت حق، فرهنگ واحدی بوده است، هر انسانی، مرد یا زن با طی این منازل به درجات بالای معنوی، الهی و انسانی رسیده است.

وجود مبارک حضرت باقر العلوم علیه السلام در روایتی، حضرت ابراهیم علیه السلام و کمالات ایشان را در تفسیر آیه؛

« وَ إِذِ ابْتَلیٰ إِبْرٰاهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِمٰاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قٰالَ إِنِّی جٰاعِلُکَ لِلنّٰاسِ إِمٰاماً» (۱)

تعریف فرموده اند و این ده مورد را به عنوان کلمات خدا و آزمایش های الهی بیان فرموده اند. (۲)

ص:۳۰۱

۱- ۱) – بقره (۲) : ۱۲۴؛ «و [یاد کنید] هنگامی که ابراهیم را پروردگارش به اموری [دشوار و سخت] آزمایش کرد، پس او همه را به طور کامل به انجام رسانید، پروردگارش [به خاطر شایستگی ولیاقت او] فرمود: من تو را برای همه مردم پیشوا و امام قرار دادم.»

۲- ۲) – تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر) : ۱/۲۸۵؛ «عن ابن عباس أنه کان یقول فی تفسیر هذه الآیه (البقره: ۱۲۴) : « وَ إِذِ ابْتَلیٰ إِبْرٰاهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِمٰاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ » قال: عشر، ست فی الإنسان، و أربع فی المشاعر، فأما التی فی الإنسان حلق العانه، و نتف الإبط و الختان، و کان ابن هبیره یقول: هؤلاء الثلاثه واحده، و تقلیم الأظفار و قص الشارب و السواک و غسل یوم الجمعه، و الأربعه التی فی المشاعر: الطواف و السعی بین الصفا و المروه و رمی الجمار و الإفاضه. و قال داود بن أبی هند عن عکرمه عن ابن عباس أنه قال: ما ابتلی بهذا الدین أحد فقام به کله إلا إبراهیم، قال اللّه تعالی: وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قلت له: و ما الکلمات التی ابتلی اللّه إبراهیم بهن فأتمهن؟ قال: الإسلام ثلاثون سهما منها عشر آیات فی براءه اَلتّٰائِبُونَ اَلْعٰابِدُونَ (التوبه: ۲۱۱) إلی آخر الآیه، و عشر آیات فی أول سوره: قَدْ أَفْلَحَ اَلْمُؤْمِنُونَ (المؤمنون: ۱) و سَأَلَ سٰائِلٌ بِعَذٰابٍ وٰاقِعٍ (المعارج: ۱) و عشر آیات فی الأحزاب: إِنَّ اَلْمُسْلِمِینَ وَ اَلْمُسْلِمٰاتِ (الأحزاب: ۵۳) إلی آخر الآیه فأتمهن کلهن فکتبت له براءه، قال اللّه: وَ إِبْرٰاهِیمَ اَلَّذِی وَفّٰی (النجم: ۷) .»

در حقیقت می خواهند بفرمایند: این کمالات، ارزش ها و درجات اختصاصی نیستند. هر کسی در هر دوره ای این منازل را طی کرده باشد، به این درجات و کمالات می رسد. در دنیا به کیفیتی و در آخرت نیز به کیفیتی دیگر به آن درجات خواهد رسید.

منزل اول: اسلام

اولین منزل؛ منزل اسلام است. همه ده منزل در آیه سی و پنج سوره مبارکه احزاب آمده است که این اسلامی که در این آیه مطرح شده، عبارت است از تسلیم قلب به همه خواسته های حضرت حق و آماده کردن بدن برای اجرای خواسته های او. منظور از این اسلام، گفتن شهادتین نیست، که کافر و مشرک نیز مسلمان می شوند.

وقتی امام باقر علیه السلام می فرمایند: حضرت ابراهیم علیه السلام با طیّ این ده منزل، ابراهیم خلیل شد. نوه با کرامت او؛ حضرت یوسف علیه السلام نیز با طیّ همین ده منزل، برابر با

ص:۳۰۲

ظرفیت، استعداد و سعه وجودی خود، یوسف شد. البته به تعبیر قرآن مجید، برای تسلیم شدن قلب، عرفان به خواسته های حضرت حق باید با مطالعه یا شنیدن تحصیل شود.

« إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَذِکْرىٰ لِمَنْ کٰانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى اَلسَّمْعَ وَ هُوَ شَهِیدٌ» (۱)

امثال سلمان، ابوذر، مقداد و عمار، از راه شنیدن، انصاف دادن، دل دادن به خواسته های خدا، بدن ها را برای اجرای خواسته های خدا آماده کردند و قرآن مجید این اسلام را در ارتباط با حضرت یوسف علیه السلام اعلام کرده است که او از چنین اسلامی کامل و جامع برخوردار است.

منزل دوم: ایمان

منزل دوم؛ منزل ایمان است. اینجا اهل تحقیق و خدا، مطالب بسیار با ارزشی دارند. می فرمایند: مؤمن؛ یعنی انسانی که از راه درک قرآن، تفکر در صنعت و آفرینش خدا به باور رسیده است. اول باید او خود را به باور برساند و نسبت به حقایق شک نداشته باشد.

در سوره حجرات می خوانیم:

« إِنَّمَا اَلْمُؤْمِنُونَ اَلَّذِینَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ یَرْتٰابُوا وَ جٰاهَدُوا بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ أُولٰئِکَ هُمُ اَلصّٰادِقُونَ» (۲)

ص:۳۰۳

۱- ۱) - ق (۵۰) : ۳۷؛ «بی تردید در سرگذشت پیشینیان مایه پند و عبرتی است برای کسی که نیروی تعقّل دارد، یا با تأمل و دقت [به سرگذشت ها] گوش فرا می دهد در حالی که حاضر به شنیدن و فراگیری شنیده های خود باشد.»

۲- ۲) - حجرات (۴۹) : ۱۵؛ «مؤمنان فقط کسانی اند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده اند، آن گاه [در حقّانیّت آنچه به آن ایمان آورده اند] شک ننموده و با اموال و جان هایشان در راه خدا جهاد کرده اند؛ اینان [در گفتار و کردار] اهل صدق و راستی اند.»

بـاوری ریشه ای و حقیقی است. عـالی ترین و مفیـدترین منبعی که به انسـان این باور را می دهـد، قرآن است. با قلب خود این آیه قرآن را دقت کنید، نه با گوش. قرآن، وحی خداست.

« آمَنَ اَلرَّسُولُ بِمٰا أُنْزِلَ إِلَیْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ اَلْمُؤْمِنُونَ کُلٌّ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ مَلاٰئِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لاٰ نُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ» (۱)

درمان شک و تردید در منزل دوم

اگر کسـی در وحی بودن قرآن تردیـد و شک دارد، به خود می گویـد: شایـد این قرآن وحی نباشـد و ساخت بشـر باشـد، این شک و تردیـد در اولین مرحله، نه گناه دارد و نه معصیت. عیبی نـدارد، بلکه این تردید و شک خوب است؛ چون پلّه ای برای عبور و رسیدن به یقین است.

کافی است شما شک و تردید را با همین آیه معالجه کنید. (۲)آیه ای است که در

۱- ۱) - بقره (۲) : ۲۸۵؛ «پیامبر به آنچه از پروردگارش به او نازل شـده، ایمان آورده، و مؤمنان همگی به خـدا و فرشـتگان و کتـاب هـا و پیـامبرانش، ایمـان آورده انـد [و بر اسـاس ایمـان اسـتوارشان گفتنـد:] مـا میان هیـچ یک از پیامبران او فرق نمی گذاریم.»

۲- ۲) - الکافی: ۲/۶۰۰، کتاب فَضْلِ الْقُرْآنِ، حدیث ۵، ۶، ۷؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ فِیهِ مَنَارُ الْهُدَی وَ مَصَابِیحُ الدُّجَی فَلْیَجْلُ جَالٍ بَصَرَهُ وَ یَفْتَحُ لِلضِّیَاءِ نَظَرَهُ فَإِنَّ التَّفَکُّرَ حَیَاةُ قَلْبِ الْبَصِیرِ کَمَا یَمْشِی الْمُسْتَنِیرُ فِی الظُّلُمَاتِ بِالنُّورِ.» «عَنْ أَبِی جَمِیلَهَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام کَانَ فِی وَصِیَّهِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام أَصْحَابَهُ اعْلَمُوا أَنَّ الْقُرْآنَ هُدَی النَّهَارِ وَ نُورُ اللَّیْلِ الْمُظْلِمِ عَلَی مَا کَانَ مِنْ جَهْدٍ وَ فَاقَهٍ.» «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ علیه السلام قَالَ شَکَا رَجُلٌ إِلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله وَجَعاً فِی صَدْرِهِ فَقَالَ صلی الله علیه و آله اسْتَشْفِ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّ اللَّهَ عز و جل یَقُولُ وَ شِفٰاءٌ لِمٰا فِی اَلصُّدُورِ .»

هزار و چهار صد سال، در پیشانی قرآن می درخشد. سلمان، ابوذر و مقداد نیز یقین و ایمان را از همین جا آورده اند:

«قُلْ لَئِنِ اِجْتَمَعَتِ اَلْإِنْسُ وَ اَلْجِنُّ عَلیٰ أَنْ یَأْتُوا بِمِثْلِ هٰذَا اَلْقُرْآنِ لاٰ یَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ کٰانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیراً» (۱)

به تمام انسان ها و جنّیان علنی اعلام کن:

اگر همه جمع شوید، تا مانند این قرآن را بیاورید، نمی توانید.

اگر تردید کردید که این قرآن کار خدا نیست بلکه کار بشری است که هزار و چهارصد سال قبل نه دانشگاه، نه سواد و نه هنر قرآن آوردن داشت، اما اکنون که کل جهان را دانشگاه، هنر و علم پر کرده است، به اعماق دریا، ماه، مریخ و بالاتر از آن رفته اید، همه ابزارها در اختیار شما هست؛ کامپیوترها، سایت ها، اینترنت ها، این الف تا یاء را که بیست و هشت حرف است، به هر دستگاهی که می خواهید بدهید، تا این حروف را ترکیب کند و مانند قرآن را بیاورد، نمی توانید مانند آن را بیاورید حتی اگر همه شما در این زمینه، پشتیبان همدیگر باشید نمی توانید مانند قرآن را بیاورید، وحی بودن قرآن ثابت می شود. حال که وحی بودن قرآن ثابت شد، پروردگار خود، قیامت، فرشتگان، انبیا علیهم السلام و احکام حلال و حرام آن را در آیات زیادی بیان می کند، در نتیجه انسان به این ها یقین پیدا می کند. برای اطمینان دل به حقایق، چه منبعی بالاتر از قرآن وجود دارد؟

۱- ۱) – اسراء (۱۷) : ۸۸؛ «بگو: قطعاً اگر جنّ و انس گرد آیند؛ «که مانند این قرآن را بیاورند، نمی توانند مانندش را بیاورند. نمی توانند که مانندش را بیاورند، و اگر چه پشتیبان یکدیگر باشند.»

تجلی خدا در قرآن

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: چون خدا بی نهایت است، ماده و جسم نیست و با چشم دیده نمی شود، ولی چون به بندگانش علاقه داشت که او را ببینند:

«تُجلی بالتنزیل» (۱)در قرآن جلوه کرد. وقتی قرآن را می بینید، خدا، قیامت، خواسته ها و حلال و حرام خدا را دیده اید. برای ایمان، چه منبعی بالاتر از قرآن هست؟

یافتن خدا با تفکر در طبیعت

وقتی طبیعت را می بینید، ایمان پیدا کنید و ببینید:

« إِنَّ فِی خَلْقِ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ اِخْتِلاٰفِ اَللَّیْلِ وَ اَلنَّهٰارِ لَآیٰاتٍ لِأُولِی اَلْأَلْبٰابِ» (۲)

« أَ فَلاٰ یَنْظُرُونَ إِلَی اَلْإِبِلِ کَیْفَ خُلِقَتْ» (۳).

« وَ أَوْحیٰ رَبُّکَ إِلَی اَلنَّحْلِ أَنِ اِتَّخِذِی مِنَ اَلْجِبٰالِ بُیُوتاً وَ مِنَ اَلشَّجَرِ وَ مِمّٰا یَعْرِشُونَ * ثُمَّ کُلِی مِنْ کُلِّ اَلثَّمَرٰاتِ فَاسْلُکِی سُبُلَ رَبِّکِ ذُلُلاً یَخْرُجُ مِنْ

۱- ۱) - نهج البلاغه: ۱۵۰، و من خطبه له علیه السلام یومی فیها إلی الملاحم و یصف فئه من أهل الضلال؛ «وَ أَخَذُوا یَمِیناً وَ شِمَالًا ظَعْناً فِی مَسَالِکِ الْغَیِّ وَ تَرْکاً لِمَذَاهِبِ الرُّشْدِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوا مَا هُوَ کَائِنٌ مُرْصَدٌ وَ لَاتَسْتَبْطِئُوا مَا یَجِیءُ بِهِ الْغَدُ فَکَمْ مِنْ مُسْتَعْجِلٍ بِمَا إِنْ أَدْرَکَهُ وَدَّ أَنَّهُ لَمْ یُدْرِکْهُ وَ مَا أَقْرَبَ الْیَوْمَ مِنْ تَبَاشِیرِ غَدٍ. . . تُجْلَی بِالتَّنْزِیلِ أَبْصَارُهُمْ وَ یُرْمَی بِالتَّفْسِیرِ فِی مَسَامِعِهِمْ وَ یُغْبَقُونَ کَأْسَ الْحِکْمَهِ بَعْدَ الصَّبُوحِ.»

۲- ۲) - آل عمران (۳) : ۱۹۰؛ «یقیناً در آفرینش آسمان ها و زمین، و آمد و رفت شب و روز، نشانه هایی [بر توحید، ربوبیّت و قدرت خدا] برای خردمندان است.»

۳- ۳) - غاشیه (۸۸) : ۱۷؛ «آیا با تأمل به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده؟»

بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَهً لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ» (۱)

می فرماید: زنبور (۲)را ببینید! قدرت مرا خواهید دید که در این حیوان کوچک چه کارخانه ای گذاشته ام که شیره های گل را به عالی ترین ماده غذایی عالم تبدیل می کند. یا کرم ابریشم را ببین، برگ سبز تلخ درخت توت را می خورد، پیله سپید ابریشم را که بهترین نخ در عالم است، (۳)تحویل شما می دهد. این کارخانه ابریشم سازی و رنگرزی در کجای وجود این کرم است؟ وقتی که برگ سبز می خورد، باید نخ سبز بیرون دهد، اما ابریشم سفید از کجا سفید است؟ این رنگرزی از کجاست؟

۱- ۱) - نحل (۱۶) : ۶۸ - ۶۹؛ «و پروردگارت به زنبور عسل الهام کرد که از کوه ها و درختان و آنچه [از دار بست هایی] که [مردم] بر می افرازند، برای خود خانه هایی برگیر. * آن گاه از همه محصولات و میوه ها بخور، پس در راه های پروردگارت که برای تو هموار شده [به سوی کندو] برو؛ از شکم آنها [شهدی] نوشیدنی با رنگ های گوناگون بیرون می آید که در آن درمانی برای مردم است. قطعاً در این [حقیقت] نشانه ای [بر قدرت، لطف و رحمت خدا] ست برای مردمی که می اندیشند.»

۲- ۲) - وسائل الشیعه: ۱۱/۴۸۳، باب۱۰، کراهه ضرب الدابه علی وجهها، حدیث ۱۵۳۱۹؛ «عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ علیه السلام فِی حَدِیثِ الْمَنَاهِی قَالَ وَ نَهَی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنْ ضَرْبِ وُجُوهِ الْبَهَائِمِ وَ نَهَی عَنْ قَتْلِ النَّحْلِ وَ نَهَی عَنِ الْوَسْمِ فِی وُجُوهِ الْبَهَائِمِ.» بحار الأنوار: ۶۱/۲۳۴، باب ۱۰؛ «أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله قَالَ الذُّبَابُ کُلُّهُ فِی النَّارِ إِلَّا النَّحْل.» بحار الأنوار: ۶۱/۲۳۸، باب ۱۰؛ «أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله قَالَ الْمُؤْمِنُ کَالنَّحْلَهِ تَأْکُلُ طَیِّباً وَ تَضَعُ طَیِّباً وَقَعَتْ فَلَمْ تَکْسِرْ وَ لَمْ تَفْسُدْ.»

۳- ۳) - مجموعه ورام: ۱/۱۴۰؛ «قال أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام إنما الدنیا سته أشیاء مطعوم و مشروب و ملبوس و مرکوب و منکوح و مشموم فأشرف المطعومات العسل و هی مذقه ذبابه و أشرف المشروبات الماء یستوی فیه البر و الفاجر و أشرف الملبوسات الحریر و هو نسج دوده و أشرف المرکوبات الخیل.»

یا عنکبوت را ببینیـد که وقتی با لعاب دهانش تار می تند، (۱)تارش از موی بدن شـما نازک تر است، ولی همان تار نازک، از پانصد تار تنیده شده به وجود آمده است.

این کارخـانه ریسـندگی در کجـای بـدن عنکبوت است؟ آیـا بـاز به من ایمان نداریـد؟ پس این ها را چه کسـی درست کرده است؟

خودشناسی مقدمه خداشناسی

چرا خودت را نمی بینی که روزی نطفه بـدبوِیِ نجس بودی که از دسـتگاه پست بـدن پدر وارد دسـتگاه پست بدن مادر شد و من آن نطفه را به انسانی مانند تو تبدیل کردم. انسانی زیبا، آراسته، معتدل و تصفیه شده. با این همه صنعتی که در وجود تو به کار برده ام، از نطفه بوده که من ظهور داده ام.

ایمان؛ یعنی باور. به قدری حضـرت یوسف علیه السـلام خدا را زیبا باور داشت که مناجات در دل چاه در سنّ دوازده سالگی، به قدری زیباست که در قرآن آمده است.

وقتی مناجات ایشان تمام شد، خدا با حضرت یوسف علیه السلام حرف زد و گفت: (۲)در آینده به تو تمکّن می دهم و روزی برادرهای تو را ذلیل می کنم که تو را نشناسند.

بعدها پرده را برمی دارم.

آن قدر باور داشت که از مردن، تنهایی، در به دری و گم شدن، نترسید و نا امید

ص:۳۰۸

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۶۱/۷۹، باب ۱، عموم أحوال الحیوان و أصنافها؛ «قال الدمیری: العنکبوت دویبه تنسج فی الهواء و جمعها عناکب و الذکر عنکب و وزنه فعللوت و هی قصار الأرجل کبار العیون للواحد ثمانیه أرجل و ست أعین فإذا أراد صـید الذباب لطأ بالأرض و سکن إلی أطرافه و جمع نفسه ثم وثب علی الذباب فلا یخطئه. قال أفلاطون أحرص الأشیاء الذباب و أقنع الأشیاء العنکبوت فجعل الله رزق أقنع الأشیاء أحرص الأشیاء.»

۲- ۲) - « وَ کَذٰلِکَ مَکَّنّا لِیُوسُفَ فِی اَلْأَرْضِ وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِیلِ اَلْأَحادِیثِ وَ اَللّٰهُ غٰالِبٌ عَلیٰ أَمْرِهِ وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَ اَلنّاسِ لاٰ یَعْلَمُونَ » (یوسف: ۲۱)

و دلسرد نشد.

یابندگان حقیقت و باورکنندگان حقیقی

گاهی ایمان قوی می شود و قدرت ایمان پرده ها را در حدّ خود کنار می زند.

پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از نماز صبح، به مردم رو کرده، جوانی را دیدند که حالی غیر از حال دیگران دارد، فرمودند:

«کیف أصبحتَ»

حال تو چگونه است؟ عرض کرد:

«أصبحتُ یا رسول اللّه موقناً»

در نقطه باور واقعی قرار گرفته ام. تا این را گفت، حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: نشانه آن چیست؟ عرض کرد: نزد من طلا با سنگ ریزه مساوی است. به این دنیا دل نداده ام و راحت هستم.

بهترین علامت یقین من این که صدای شادی اهلِ بهشت و ناله اهل جهنم را می شنوم. نگفت: می بینم. شاید منظورش این بوده است که در بین صدای مردم تشخیص می دهم که کدام صدا بهشتی است و کدام جهنمی. باز هم بگویم؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: نه، از این بیشتر نگو.

چون دنیا جای آبروداری است و هیچ کس حق ندارد آبروی کسی را ببرد. بعد پیامبر صلی الله علیه و آله به مردم رو کردند و فرمودند:

«هذا عبدٌ نوّر الله قلبه بالایمان» (۱)

ص:۳۰۹

۱- ۱) - الکافی: ۲/۵۳، باب حقیقه الإیمان و الیقین، حدیث ۲؛ «قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله صَلَّی بِالنَّاسِ الصُّبْحَ فَنَظَرَ إِلَی شَابٍّ فِی الْمَسْجِدِ وَ هُوَ یَخْفِقُ وَ یَهْوِی بِرَأْسِهِ مُصْفَرّاً لَوْنُهُ قَدْ نَحِفَ جِسْمُهُ وَ غَارَتْ عَیْنَاهُ فِی رَأْسِهِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله کَیْفَ أَصْبَحْتَ یَا فُلَانُ قَالَ أَصْبَحْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ مُوقِناً فَعَجِبَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ قَوْلِهِ وَ قَالَ إِنَّ لِکُلِّ یَقِینٍ حَقِیقَةً فَمَا حَقِیقَةُ یَقِینِکَ فَقَالَ إِنَّ یَقِینِی یَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ الَّذِی أَحْزَنَنِی وَ أَسْهَرَ لَیْلِی وَ أَظْمَأَ هَوَاجِرِی فَعَزَفَتْ نَفْسِی عَنِ الدُّنْیَا وَ مَا فِیهَا حَتَّی کَأَنِّی أَنْظُرُ إِلَی عَرْشِ رَبِّی وَ قَدْ نُصِبَ لِلْحِسَابِ وَ حُشِرَ الْخَلَائِقُ لِذَلِکَ وَ أَنَا فِیهِمْ وَ کَأَنِّی أَنْظُرُ إِلَی أَهْلِ الْجَنَّةِ یَتَنَعَّمُونَ فِی الْجَنَّةِ وَ یَتَعَارَفُونَ وَ عَلَی الْأَرَائِکِ مُتَّکِئُونَ وَ کَأَنِّی أَنْظُرُ إِلَی أَهْلِ النَّارِ وَ هُمْ فِیهَا مُعَذَّبُونَ مُصْطَرِخُونَ وَ کَأَنِّی الْآنَ أَسْمَعُ زَفِیرَ النَّارِ یَدُورُ فِی مَسَامِعِی فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِأَصْحَابِهِ هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِیمَانِ ثُمَّ قَالَ لَهُ الْزَمْ مَا أَنْتَ عَلَیْهِ فَقَالَ الشَّابُّ ادْعُ اللَّهَ لِی یَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْ أُرْزَقَ الشَّهَادَةَ مَعَکَ فَدَعَا لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله

عليه و آله فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ خَرَجَ فِی بَعْضِ غَزَوَاتِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله فَاسْتُشْهِدَ بَعْدَ تِسْعَهِ نَفَرٍ وَ کَانَ هُوَ الْعَاشِرَ.»

ایمان با درون گرایی میسّر می شود؛ یعنی باید قرآن و فرهنگ اهل بیت علیهم السلام را به درون وجود کشید.

مفهوم درون گرایی و برون گرایی

هر چه اشتغال به این درون گرایی زیاد شود، اشتغال به برون گرایی کم می شود. تا کجا کم می شود؟ تا جایی که انسان نسبت به بدن، لباس، مسکن، خوراک، مرکب و شهوت، به نقطه قناعت می رسد. عکس آن نیز هست. برون گرایی نسبت به طبیعت و ابزار مادی هر چه اضافه تر شود، از درون گرایی کاسته خواهد شد.

اگر برون گرایی موج پیدا کند، انسان شروع به فاصله گرفتن از کنار حق و انسانیت می کند. برای ما نیز تجربه شده است. حال، گریه و شوق عبادت کم می شود و کسالت در عبادت زیاد می شود. انس نسبت به خدا کم می شود.

اگر موج این برون گرایی و دوری زیاد شود، فاصله پیدا کرده، رابطه قطع می شود.

با فاصله گرفتن از درون گرایی و دوری از خدا و انسانیت، به طرف حیوانیت می رود

ص:۳۱۰

و به آنجایی می رسد که خدا می فرماید:

« لَهُمْ قُلُوبٌ لاٰ يَفْقَهُونَ بِهٰا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لاٰ يُبْصِرُونَ بِهٰا وَ لَهُمْ آذٰانٌ لاٰ يَسْمَعُونَ بِهٰا أُولٰئِكَ كَالْأَنْعٰامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولٰئِكَ هُمُ اَلْغٰافِلُونَ» (۱)

اما وقتی برون گرا نیست، درون او درونی است که به خدا عشق می ورزد. غرق در باور، یقین و قناعت است؛ یعنی اگر فراوان ترین ثروت را در کمال نیاز به او ارائه کنند، می گوید: «برو این دام بر مرغ دگر نه» . گردن ما، گردن افسار انداختن تو نیست، بلکه: رشته ای بر گردنم افکنده دوست می کشد هر جا که خاطرخواه اوست

درون گرایی حضرت یوسف علیه السلام

به حضرت یوسف علیه السلام گفت: یا کام دل مرا برآور یا تو را در زندان می اندازم. تا اسم زندان را برد، اشک حضرت یوسف علیه السلام ریخت و به پروردگار رو کرد، عرضه داشت:

« قٰالَ رَبِّ اَلسِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمّٰا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ» (۲)

خدایا! زندان برای من از دعوت این زن محبوب تر است. در زندان را باز کن که در زندان با تو بودن، بهشت است، اما در این کاخ، بی تو بودن دوزخ. این درون گرایی

۱- ۱) - اعراف (۳) : ۱۷۹؛ «[زیرا] آنان را دل هایی است که به وسیله آن [معارف الهی را] در نمی یابند، و چشمانی است که توسط آن [حقایق و نشانه های حق را] نمی بینند، و گوش هایی است که به وسیله آن [سخن خدا و پیامبران را] نمی شنوند، آنان مانند چهارپایانند بلکه گمراه ترند؛ اینانند که بی خبر و غافل [ازمعارف و آیات خدای] اند.»

۲- ۲) - یوسف (۱۲) : ۳۲؛ «یوسف علیه السلام گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوب تر است از عملی که مرا به آن می خوانند.»

است که از برون قطع می شود. و به هیچ حرامی آلوده نمی شود.

یافتن تمام خیر در معبود واقعی

حضرت یوسف علیه السلام درون گرای عظیمی بود که از همه نواحی افق وجودش خدا طلوع داشت. وقتی در زندان با زندانیان بحث کرد، گفت:

« أَ أَرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اَللّهُ اَلْواحِدُ اَلْقَهّارُ» (۱)

در غیر خدا چه خیری هست که من به او رو کنم؟

حضرت ابراهیم علیه السلام به تمام نمرودیان گفت: در معبودهای شما چه خیری هست، بگویید تا من به این معبودها رو کنم.

«من أين لی الخير و لا يوجد الا من عندك و من أين لی النجاه فلاتستطاع الاّ بک» (۲)

شرح حالی از شیخ علی اکبر الهیان

این قضیه مقداری باورش مشکل است، اما قبری در قم است که من صاحب آن را ندیده ام، ولی خواهرزاده هایش را می شناختم. یکی از خواهرزاده هایش وجود مبارک مرحوم آیت الله حاج شیخ مجتبی قزوینی (۳)بود که شصت سال در مشهد محور علم بود و یکی از عظیم ترین کتاب های معارف قرآن را در شش جلد نوشت.

آن مرد دایی حاج شیخ مجتبی بود. نمی دانم از او چه تعبیری کنم. مرحوم آیت

۱- ۱) - یوسف (۱۲) : ۳۹؛ «آیا معبودان متعدد و متفرق بهتر است یا خدای یگانه مقتدر؟»

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۹۵/۳۹، فصل فيما نذكره مما يختص باليوم الرابع عشر.

۳- ۳) - شرح حال آیت اللّه شیخ مجتبی قزوینی در کتاب ارزش عمر و راه هزینه آن جلسه ۱۶ آمده است.

الله حاج شیخ علی اکبر الهیان (۱)نام داشت. خدا می داند نسبت به درون گرایی، این مرد در چه افقی بود. خیلی کم دعوت کسی را قبول می کرد. دعوتی را قبول می کرد، که ساده ترین سفره ها را می انداختند سینی گوشت با نان را روی سفره گذاشته بودند، ایشان «بسم الله» را گفت، تکه نانی برداشت و دست خود را طرف گوشت دراز کرد، بعد نان را انداخت و نخورد. گفتند: چرا نمی خورید؟ گفت: از لای گوشت صدا بلند شد: اکبر! ذبح شرعی نشده است، حرام است، نخور.

جان گرفتن ملک الموت از کافر

در تفسیر «روح البیان» دیدم که شاهدان و حاضران در محضر الهی بیان کرده اند که پروردگار، ملك الموت را مأمور گرفتن جان سلطان کردند. (۲)آن روز سلطان گفت: می خواهم به گردش بروم. بهترین لباس و مرکب بیاورید. انواع لباس و اسب را آوردند تا یکی را پسندید. با غرور و تکبر سوار شد. خیال می کرد مالك عالم است.

۱- ۱) - شرح حال آیت اللّه شیخ علی اکبر الهیان در کتاب ارزش عمر و راه هزینه آن جلسه ۱۶ آمده است.)

۲- ۲) - تفسیر روح البیان: ۹/۳۴۵ سوره المنافقون (۶۳) : آیه ۱۱؛ الغزالی رحمه اللّه عن عبد اللّه المزنی انه قال: جمع رجل من بنی إسرائیل مالا کثیرا فلما أشرف علی الموت قال لبنیه ائتونی بأصناف أموالی فأتی بشیء کثیر من الخیل و الإبل و الدقیق و غیره فلما نظر إلیها بکی علیها تحسرا فرأه ملك الموت و هو یبکی فقال ما یبکیك فو الذی خولك ما خولك ما أنا بخارج من منزلك حتی أفرق بین روحك و بدنك قال فالمهله حتی أفرقها قال هیهات انقطع عنك المهله فهلا کان ذلك قبل حضور أجلك فقبض روحه قال السلطان ولد قدس سره: بگذار جهان را که جهان آن تو نیست وین دم که همی زنی بفرمان تو نیست گر مال جهان جمع کنی شاد مشو ور تکیه بجان کنی جان آن تو نیست

خدا نکند کسی خیالاتی شود. مؤمن خیالاتی نمی شود. علی علیه السلام در اوج ایمان می فرمود:

«أنا عبدك الضعیف الذلیل المسکین المستکین» (۱)کسی به حضرت علیه السلام عرض کرد: دوست دارم با شما رفیق شوم. حضرت فرمودند: به شرط این که از من تعریف نکنید؛ (۲)چون هر چه تعریف هست، برای خداست، نه من.

با آن غرور و کبر حرکت کرد. وسط راه دید کسی آمد و دهنه اسب را گرفت. داد کشید: تو که هستي؟ کنار برو. گفت: صدایت را پایین بیاور. دهنه اسب را رها نمی کنم. کاری دارم. گفت: بگو. گفت: سر خود را پایین بیاور، زیر گوشت بگویم.

اعلی حضرت سر را پایین آورد. آهسته گفت: من مأمور حضرت حق، ملك الموت هستم. عمر تو تمام است. بند از بندش گسیخت. گفت: مهلت بده برگردم، یکبار دیگر خانواده ام را ببینم و خداحافظی کنم و کارهایم را درست کنم. گفت: هیچ مهلتی نیست. دوزخ منتظر است. جان او را گرفت. دیدند از بالای اسب افتاد.

رفاقت عمیق خدا با مؤمنان

خطاب رسید: ای ملك الموت! رفیق من نیز عمرش تمام شده است. چقدر خوب است که یك بار به کسی بگوید: رفیقم. در دعای جوشن کبیر آمده است: «یا رفیقَ من لا رفیقَ له» (۳)

ص:۳۱۴

۱- ۱) - مصباح المتهجد: ۸۴۷، دعا آخر و هو دعا الخضر علیه السلام (دعای کمیل) .

۲- ۲) - تحف العقول: ۱۰۴، آدابه علیه السلام لأصحابه و هی أربعمائه باب؛ «لاـ تجالسوا لنا عائبا و لا تمدحونا معلنین عند عدونا فتظهروا حبنا و تذلوا أنفسکم عند سلطانکم الزموا الصدق فإنه منجاه ارغبوا فیما عند الله.» تحف العقول: ۱۰؛ «لِلْمُرَائِی ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ یَنْشَطُ إِذَا کَانَ عِنْدَ النَّاسِ وَ یَکْسَلُ إِذَا کَانَ وَحْدَهُ وَ یُحِبُّ أَنْ یُحْمَدَ فِی جَمِیعِ الْأُمُور.»

۳- ۳) - المصباح للکفعمی: ۳۵۳، الفصل الثانی و الثلاثون فی الأسماء، دعای جوشن کبیر؛ «یا رافد من استرفده یا راعی من استرعاه یا رکن من لا رکن له یا رفیق من لا رفیق له یا رائش کل قانع یا راد ما قد فات یا رامی أصحاب الفیل بالسجیل یا رابط علی قلوب أهل الکهف بقدرته یا راج الأرض بعظمته یا رغبه العابدین یا رجاء المتوکلین أن تصلی علی محمد و آله و افعل بی و بجمیع المؤمنین ما أنت أهله یا أرحم الراحمین.»

پروردگار به او نشانه داد. به مسافرت می رفت. آمد رو به روی مؤمن - در این متن دارد: مؤمن - گفت: سر خود را پایین بیاور، مطلبی آهسته به تو بگویم، گفت: من ملك الموت هستم. مؤمن گفت: فدایت بشوم. هیچ محبوبی به اندازه تو فراقش برای من طولانی نبوده است. چقدر مشتاق بودم که تو را ببینم.

گفت: به من اجازه داده اند که به تو مهلت دهم، می خواهی نزد خانواده ات بروی و خداحافظی کنی؟ یا کار نیمه تمامی داری؟ گفت: نه. هیچ جا نمی خواهم بروم.

مرا زودتر برای لقای محبوب ببر. گفت: آماده ای من جان تو را بگیرم؟ گفت: آری.

گفت: چیزی از من بخواه. گفت: قدرتش را به تو داده اند که چیزی از تو بخواهم؟ ملك الموت گفت: آری. گفت: پس به من مهلت بده تا وضو بگیرم، رو به قبله بایستم، در برابر حضرت حق، تو مواظب باش، وقتی به سجده رفتم، جانم را بگیر. خوشا آنانکه دائم در نمازند بهشت جاودان مأوای شان بی (۱)

سرمایه مؤمن در هنگام مرگ

یکی از بهترین شعرهایی که در دوره عمرم دیده ام، این یک خط شعر است:

من غم مهر حسین با شیر از مادر گرفتم روز اول کامدم این درس تا آخر گرفتم

حافظ غزل خیلی زیبایی دارد، می گوید: دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند

۱- ۱) - باباطاهر عریان.

ساکنان حرم سرّ عفاف و ملکوت

این بیت اول را این پیرمرد کهنه پوش به حافظ می گوید: در میخانه که باز است چرا حافظ گفت دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند (۱)

این در تا کنون بسته نبوده است. ز هر چه غیر یار استغفرالله

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص:۳۱۶

۱- ۲) - حافظ شیرازی.

۱۶ حضور ذاکران حقیقی

اشاره

ده منزل سلوک به سوی پروردگار

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۷۳

ص:۳۱۸

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

وجود مبارک پروردگار برای سلوک انسان به سوی خود، در سوره مبارکه احزاب، ده منزل را مطرح کرده است که امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه می فرمایند: از سی منزلی که حضرت ابراهیم علیه السلام طیّ کردند تا خلیل شدند، ده منزلش همین منازلی است که در این آیه شریفه آمده است. (۱)

ص:۳۱۹

۱- ۱) - روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم: ۱/۳۷۳ و قال عکرمه روایه عنه أیضا: لم یبتل أحد بهذا الدین فأقامه کله إلا إبراهیم، ابتلاه اللّه تعالی بثلاثین خصله من خصال الإسلام، عشر منها فی سوره براءه، اَلتّائِبُونَ (التوبه: ۲۱۱) إلخ، و عشر فی (الأحزاب: ۵۲) إِنَّ اَلْمُسْلِمِینَ وَ اَلْمُسْلِماتِ إلخ، و عشر فی المؤمنین و سَأَلَ سائِلٌ إلی وَ اَلَّذِینَ هُمْ عَلی صَلاتِهِمْ یُحافِظُونَ (المعارج: ۱ - ۴۲) و فی روایه الحاکم فی مستدرکه أنها ثلاثون، وعد السور الثلاثه الأول و لم یعد السوره الأخیره، فالذی فی براءه، التوبه و العباده و الحمد و السیاحه و الرکوع، و السجود. و الأمر بالمعروف. و النهی عن المنکر. و الحفظ لحدود اللّه تعالی. و الإیمان المستفاد من وَ بَشِّرِ اَلْمُؤْمِنِینَ أو من إِنَّ اَللّهَ اِشْتَری مِنَ اَلْمُؤْمِنِینَ (التوبه: ۱۱۱) فی الأحزاب، الإسلام. و الإیمان. و القنوت. و الصدق. و الصبر. و الخشوع. و التصدق. و الصیام. و الحفظ للفروج و الذکر، و الذی فی المؤمنین الإیمان و الخشوع و الاعراض عن اللغو و الزکاه و الحفظ للفروج إلا علی الأزواج أو الإماء ثلاثه و الرعایه للعهد. و الأمانه اثنین و المحافظه علی الصلاه، و هذا مبنی علی أن لزوم التکرار فی بعض الخصال بعد جمع العشرات المذکوره کالإیمان.

آیه با ترتیب زیبایی - منزل به منزل، تا آخرین منزلی که منزل پر شدن از یاد خداست که عرفا به منزل حضور تعبیر می کنند - بیان شده است؛ یعنی پرده غیبت بین عبد و مولا کنار می رود و عبد به خاطر طیّ این منازل از مرحله غایب شدن از حضرت حقّ بیرون می رود و به خاطر همین، با کمال اشتیاق همه آداب حضور از طرف عبد رعایت می شود.

حیات پربار و الهی اولیای خدا این حضور را نشان می دهد. هر پیغمبری را که پروردگار در قرآن مجید بیان کرده است، اعمال، اخلاق، برخوردهای آنان نشان می دهد که در حضور او قرار گرفته، این حضور نیز به حضوری دائم تبدیل شده است.

حضور حضرت یوسف علیه السلام در تمام زندگی

یکی از آنها وجود مقدس حضرت یوسف علیه السلام است که این منازل را به سرعت طیّ کرد. در قرآن می خوانیم: «سٰارِعُوا» یا در روایات می خوانیم: « سابقوا» چون وقت زیادی نداریم که این منازل را طی کنیم.

اگر این حضور نبود، پس آن خواب چه معنایی داشت؟ غایب که چیزی نمی بیند. حاضر در مقام مشاهده است، چه مشاهده با چشم، چه با قلب.

در ابتدای این حضور ایشان مشاهده قلبی داشت که برای پدر بیان کرد:

«یٰا أَبَتِ إِنِّی رَأَیْتُ أَحَدَ عَشَرَ کَوْکَباً وَ اَلشَّمْسَ وَ اَلْقَمَرَ رَأَیْتُهُمْ لِی سٰاجِدِینَ» (۱)

۱- ۱) - یوسف (۱۲) : ۴. پدرم! من در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه برایم سجده کردند!»

و همین مشاهده در چهل سال بعد به مشاهده عینی تبدیل شد و به پدر گفت:

« وَ قالَ یا أَبَتِ هذا تَأْوِیلُ رُءْیایَ مِنْ قَبْلُ» (۱)

حضور او در اوج بلا، از عمق چاه شروع شد. این خیلی عجیب است که در اوج امنیت و شادی یا در اوج بلا، انسان در محضر محبوب باشد و شادی و بلا پرده غیبت نشوند.

همین حضور را نسبت به حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام نیز می بینید. شب عاشورا، شب شروع اوج بلایی است که تاریخ عالم به عمر خودش ندیده و نمی بیند، ولی ایشان میان یاران خود می فرمایند:

«أَحْمَدُه عَلی السَرّاء والضَرّاء» (۲)بر همه خوشی ها و بلاهایی که در آن قرار دارم و بر من وارد خواهد شد، محبوبم را ستایش می کنم.

برای اولیای خدا نه خوشی، پرده غیبت است که محبوب دیده نشود و نه بلا.

حضور قوی تر حضرت یوسف علیه السلام در کاخ

وجود مقدس حضرت یوسف علیه السلام در کاخ عزیز مصر این حضور را قوی تر بروز دادند، آنجایی که جاذبه عشوه گری ها، طنّازی ها، غمزه ها، و در خلوت کاخ، طلب کامجویی کردن از کسی که در اوج جوانی و قلّه شهوت است، اما در مقابل این ها فقط بگوید: «مَعاذَ اَللّهِ» (۳)

ص:۳۲۱

۱- ۱) - یوسف (۱۲) : ۱۰۰؛ «گفت: ای پدر! این تعبیر خواب پیشین من است که پروردگارم آن را تحقق داد.»

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۴۴/۳۹۲، باب ۳۷.

۳- ۳) - یوسف: ۲۳.

«عوذ» ؛ یعنی پناه، یعنی من در آغوش محبوبم هستم. تو اشتباه گرفته ای. من از اوج حضور معشوق پایین بیایم و در پرده فساد قرار گیرم؟

آن شخصی که در حضور قرار می گیرد، این حرف ها را درک می کند. خیلی مهم است که جوانی در قلّه جوانی، به زیباترین بانوی کاخ بگوید: من در آغوش معنویت معشوق ازل و ابد هستم، آن گاه او را با این بدن تو، آن هم برای چند دقیقه شهوت حرام معامله کنم؟

سعدی می گوید: دوستان عیب کنندم که چرا دل به تو بستم باید اول به تو گفتن که چنین خوب چرایی (۱)

حضرت یوسف علیه السلام را عیب می کنند که جوان به این زیبایی، در خلوت کاخ، ای که گفتی مرو اندر پی خوبان زمانه

هر بلایی می خواهد بیاید، نمی گذارم که این بلا پرده فاصله بین من و تو شود که من از تو غایب شوم.

بروز اثرات حضور از زندان تا پادشاهی

در زندان نیز این حضور را چقدر زیبا داشت:

۱- ۱) - یوسف: ۲۳.

«قَالَ رَبِّ اَلسِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ» (۱)

روزی که پادشاه کشور متمدّن قدیمی مصر می شود، باز این حضور را داشت که:

«رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ اَلْمُلْكِ» (۲)

آنجا نیز می بینید که اخلاق هیچ شاهی را پیدا نمی کند. در اوج حکومت، اخلاق او اخلاق خدایی است. در محبوب و معشوق فانی است. کسی که سال ها شاه مملکت باشد، اما به تعبیر قرآن: در مقام «مُخْلِصِينَ» قرار داشته باشد. این همه مال و ثروت، لشکر و مکنت و قدرت دارد، ولی دائم در حضور محبوب باشد و این ها کمترین تأثیری روی اخلاق، روش و منش او نگذارند. بعد در اوج قدرت، برادران بیایند و نفهمند که او حضرت یوسف علیه السلام است. در سفر سوم یوسف کتک خورده، فراق کشیده، زندان رفته، از دامن پدر جدا شده، با زبانی نرم بفرماید:

«قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ» (۳)

و آنها تازه بفهمند که این شخص حضرت یوسف علیه السلام است. قبل از این که رنگ آنان بپرد و بدنشان بلرزد، در کمال قدرت بفرماید:

«قَالَ لاَ تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ اَلْيَوْمَ يَغْفِرُ اَللَّهُ لَكُمْ» (۴)

هیچ گناهی را بر دوش شما بار نمی کنم.

۱- ۱) - یوسف (۱۲) : ۳۲؛ «یوسف علیه السلام گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوب تر است از عملی که مرا به آن می خوانند.»

۲- ۲) - یوسف (۱۲) : ۱۰۱؛ «پروردگارا! تو بخشی از فرمانروایی را به من عطا کردی.»

۳- ۳) - یوسف (۱۲) : ۸۹؛ «گفت: آیا زمانی که نادان بودید، دانستید با یوسف و برادرش چه کردید؟»

۴- ۴) - یوسف (۱۲) : ۹۲؛ «گفت: امروز هیچ ملامت و سرزنشی بر شما نیست، خدا شما را می آمرزد و او مهربان ترین مهربانان است.»

پیامبر صلی الله علیه و آله به کفار و مشرکین اهل مکه فرمود:

«اذهبوا انتم الطلقاء» (۱)شما آزاد هستید. این اوج حضور است.

تسلط بر شهوات با طی کردن هشت منزل

این منازل دهگانه: منزل اسلام به معنای اوج مطلب، ایمان، قنوت، صدق، صبر، خشوع، تصدّق، صوم، حفظ شهوت و ذکر است. آن منازل قبلی باید طی شود تا شخص بر دیو و گرگ شهوت مسلط شود. تا در این منازل ساخته نشود، این آتش فروکش نمی کند.

دستور نداریم که شهوت را خاموش کنیم. فقط دستور داریم که آن را کنترل کنیم، ولی با آن هشت منزل قابل کنترل است. تا آنها خوب طیّ نشوند، این منازل آخر را نمی توان داشت.

حقیقت یافتگان محضر حضرت حق

۱ - حضرت زهرا علیها السلام

اشاره

منزل ذکر، منزل خیلی عجیبی است. اینجاست که محبوب، همه سلول های وجود انسان را می گیرد. من دو نمونه اش را بیان کنم. مورد اول خانم هجده ساله ای است که تمام این ده منزل را طی کرد.

این خانم به همسر باکرامت و باعظمت خود می گوید:

من دوست دارم صدای اذان بلال را بشنوم. معلوم می شود این همه اذانی که بعد

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۹۷/۵۹، باب ۹، حدیث ۶.

از پیامبر صلی الله علیه و آله گفته بودند، اصلًا گوش نداده بود؛ چون تمام آنها از حضرت حق غایب بودند. «أشهد أن لا اله الا ـ الله» و «الله اکبر» دروغ. گوش حضرت زهرا علیها السلام خیلی بالاتر از این است که به جملات بسیار زیبایی که به دروغ پیچیده شده است، گوش دهد. این آلودگان، این «الله اکبر» های دروغ، کمر اسلام را شکست و حضرت علی علیه السلام را خانه نشین کرد. سر دین را با دین بریدند. (۱)حضرت ابی عبدالله علیه السلام به زهری نامه داد: که شما چهره هایی دین نما، وسیله پذیرش حکومت بنی امیه شدید. این ها پشت شما و پینه پیشانی، محاسن بلند، نماز خواندن های شما پنهان شدند. قاتل اصلی مادرم، پدرم و برادرم شما هستید.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: با شمشیر گردن این پیشانی پینه بسته ها را بزنید، در نصف روز هفت هزار نفر از این ها را در نهروان کشت. (۲)یک نفر در این مدینه «الله اکبر» بگوید، تا من گوش دهم: از هزاران اندکی زین صوفیند باقیان در دولت او می زیند (۳)

۱- ۱) - بدائع الکلام فی تفسیر آیات الأحکام: ۲۰۶؛ «فقد روی مالك و غیره ان المؤذن جاء الی عمر بن الخطاب فوجده نائما فقال الصلاه خیر من النوم فأمره عمر ان یجعله فی نداء صلاه الصبح و اما إسقاط حی علی خیر العمل قال الفاضل القوشجی فی شرحه علی تجرید المولی العلامه الطوسی (قدس سره) نقلا عن عمر قال ثلاث كن علی عهد رسول الله و انا أنهی و احرمهن و أعاقب علیهن متعه النساء و متعه الحج وحی علی خیر العمل.»

۲- ۲) - مستدرك الصحیحین: ۲/۱۴۷؛ «روی بسنده عن أنس بن مالك إن رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: سیكون فی أمتی اختلاف و فرقه قوم یحسنون القیل و یسیئون الفعل، یقرؤن القرآن لا یجاوز تراقیهم یحقر أحدكم صلاته مع صلاتهم و صیامه مع صیامهم، یمرقون من الدین مروق السهم من الرمیه، لا یرجع حتی یرد السهم علی فوقه و هم شرار الخلق و الخلیفه، طوبی لمن قتلهم و قتلوه، یدعون إلی كتاب اللّه و لیسوا منه فی شیء من قاتلهم كان أولی باللّه منهم، قالوا: یا رسول اللّه ما سیماهم؟ قال: التحلیق.»

۳- ۳) - مولوی.

اذان الهی بلال

گفت: دختر پیامبر! اکنون می روم و به بلال می گویم. بلال نبود. از راه رسید. گریه می کرد. عرض کرد: علی جان! با من کاری دارید؟ فرمود: کجا بودی؟ عرض کرد: با این اوضاع فتنه و فساد با کمال سختی از مدینه و حرم پیامبر صلی الله علیه و آله دل کندم، آرزو می کردم نباشم که این اوضاع را ببینم.

عرض کرد: من خیلی راه رفته ام و غصّه می خورم. شب را در بیابان خواب بودم، پیغمبر صلی الله علیه و آله را در عالم خواب دیدم. خیلی غصّه دار بود. عرض کردم: یا رسول الله! چه شده است؟ فرمود: ای بلال! فاطمه اذان می خواهد.

ببینید چه چیز به چه چیز و کجا به کجا وصل است؟ دل حضرت فاطمه علیها السلام اذان می خواهد، در عالم برزخ به پیامبر صلی الله علیه و آله می گویند: به خواب بلال برو، امر کن برود و برای حبیبه من اذان بگوید. حضور از این بالاتر؟ حضرت فاطمه علیها السلام اذان بخواهد، خدا بگوید: اذان بگویید. پیغمبر صلی الله علیه و آله به بلال بگوید و بلال از این همه راه برگردد تا دستور حضرت را انجام دهد. (۱)

---

۱ – ۱) – من لایحضره الفقیه: ۱/۲۹۷، باب الأذان و الإقامه، حدیث ۹۰۷؛ «وَ رُوِیَ أَنَّهُ لَمَّا قُبِضَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله امْتَنَعَ بِلَالٌ مِنَ الْأَذَانِ وَ قَالَ لَاأُؤَذِّنُ لِأَحَدٍ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ إِنَّ فَاطِمَهَ علیها السلام قَالَتْ ذَاتَ یَوْمٍ إِنِّی أَشْتَهِی أَنْ أَسْمَعَ صَوْتَ مُؤَذِّنِ أَبِی علیه السلام بِالْأَذَانِ فَبَلَغَ ذَلِکَ بِلَالًا فَأَخَذَ فِی الْأَذَانِ فَلَمَّا قَالَ اللَّهُ أَکْبَرُ اللَّهُ أَکْبَرُ ذَکَرَتْ أَبَاهَا علیه السلام وَ أَیَّامَهُ فَلَمْ تَتَمَالَکْ مِنَ الْبُکَاءِ فَلَمَّا بَلَغَ إِلَی قَوْلِهِ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ شَهَقَتْ فَاطِمَهُ علیها السلام شَهْقَهً وَ سَقَطَتْ لِوَجْهِهَا وَ غُشِیَ عَلَیْهَا فَقَالَ النَّاسُ لِبِلَالٍ أَمْسِکْ یَا بِلَالُ فَقَدْ فَارَقَتِ ابْنَهُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الدُّنْیَا وَ ظَنُّوا أَنَّهَا قَدْ مَاتَتْ فَقَطَعَ أَذَانَهُ وَ لَمْ یُتِمَّهُ فَأَفَاقَتْ فَاطِمَهُ علیها السلام وَ سَأَلَتْهُ أَنْ یُتِمَّ الْأَذَانَ فَلَمْ یَفْعَلْ وَ قَالَ لَهَا یَا سَیِّدَهَ النِّسْوَانِ إِنِّی أَخْشَی عَلَیْکِ مِمَّا تُنْزِلِینَهُ بِنَفْسِکِ إِذَا سَمِعْتِ صَوْتِی بِالْأَذَانِ فَأَعْفَتْهُ عَنْ ذَلِکَ.»

تو دست افشانی را چه دانی؟

مناجات خدا با بندگان

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: کار این ها به جایی می رسد که دیگر پروردگار عالم صبر نمی کند که این ها با او حرف بزنند، بلکه به نقطه ای می رسند که خدا با آنها حرف می زند، می گوید: بنده من! تو صدای مرا گوش بده:

«ناجاهم فی فکرهم وکَلَّمَهُمْ فی ذات عقولهم» (۱)

حال حضرت زهرا علیها السلام با شنیدن اذان بلال

امیرالمؤمنین علیه السلام به خانه آمد، گفت: یا فاطمه! بلال آماده اذان است. فرمود:

حسن جان! در و پنجره را باز کن. پیراهن پیامبر صلی الله علیه و آله را بیاور. حسین جان! تو نیز بیا کنار من بنشین. سه معصوم می خواهند به استقبال اذان بروند. این چه اذانی است؟ بلال چقدر حضور داشت؟ ای سپیدترین سپیدرویان عالم! ای زیباترین دل های عالم!

یافتن حضور از درگاه اهل بیت علیهم السلام

روحانی با ادب و درس خوانده از ایران به نجف رفته تا در درس خاتم المجتهدین، شیخ انصاری شرکت کند، اما درس را نمی فهمد. بار علمی درس خیلی بالاست. چند روزی رفت و نفهمید. با خود گفت:

۱- ۲) - نهج البلاغه: خطبه ۱۱۳، قاله عند تلاوته « رِجَالٌ لاَ تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ. . . » .

کای صوفی شراب آنگه شود صاف که در شیشه برآرد اربعینی (۱)

چهل روز می رویم، باز نفهمید. گفت: من نمی فهمم و مریضم، امیرالمؤمنین علیه السلام نیز نمی تواند کاری کند که من بفهمم؟ به حرم رفت. عرض کرد: یا علی! من که درس را برای دنیا نمی خواهم، می خواهم بفهمم که بروم مردم را هدایت کنم، اما نمی فهمم. خیلی گریه کرد. دید خبری نشد.

چرا خبری نمی شود؟ چند شب می آید و گریه می کند. هزار مرتبه «یا الله» می گوید، پیراهنش از اشک خیس می شود. خدا پیغام داده است که گاهی با چند شب مشکل درست نمی شود، اما بنده من! همان شب اول که می آیی و چند « یا الله» می گویی، اگر کار تو را اصلاح کنم، می روی و دیگر نمی آیی، پس معطل می کنم، چون می خواهم که هر شب صدای تو را بشنوم.

ما در حضور نیستیم، او در حضور است. ما غایبیم، او غایب نیست و هیچ وقت نیز غایب نبوده است: غیبت نکرده ای که شوم طالب حضور پنهان نگشته ای که هویدا کنم تو را (۲)

چند شب در حرم امیرالمؤمنین علیه السلام گریه کرد، اما خبری نشد. بالاخره به محضر امیرالمؤمنین علیه السلام راه پیدا کرد. حضرت فرمودند: چه شده است؟ عرض کرد: درس را نمی فهمم. حضرت فرمود: بگو: « بِسْمِ اَللّهِ اَلرَّحْمنِ اَلرَّحِیمِ » . گفت. فرمود: برو! تمام است.

صبح سر درس آمد. دید دریای دانش شیخ به او منتقل می شود. شاد و با نشاط،

۱- ۱) - حافظ شیرازی.

۲- ۲) - فروغی بسطامی.

به درس اشکال کرد، باز هم اشکال و اشکال کرد و جواب گرفت. دیگر درس داشت به هم می ریخت. شیخ جواب داد: وقتی درس تمام شد، بیا.

آخر درس که دیگر هیچ کس نبود، شیخ آمد و گفت: ای بزرگوار! آن کسی که برای تو « بِسْمِ اَللّٰهِ » خواند، تا « وَ لاَ اَلضّٰالِّينَ » را برای من خوانده است. کمی آرام باش.

در و پنجره را باز کردند. بلال گفت: «الله اکبر» ، فرمود:

«الله اکبر أن یوصف»

حضور را می بینید؟ بلال گفت: «أشهد أن لا اله الا الله» فرمود: تمام وجودم شاهد وحدانیت او است؛ یعنی جایی را در حیات، ذات، ظاهر و باطن من پیدا نمی کنید که از خدا خالی باشد.

۲ - حضرت سجاد علیه السلام

اشاره

اما دومین نفر. به یزید گفت: روی این چوب ها بروم؟ منبر را چوب گفت؛ چون این منبر اهل ظلم بود. هر چیزی که برای اهل غایب است، جماد است و هر چیزی که برای اهل حاضر است، زنده است. وقتی غایب می میرد، روح از بدنش جدا می شود، اما حاضر از حیات طبیعی به حیات الهی انتقال پیدا می کند و نمی میرد.

اگر این انتقال صورت نمی گرفت، پس این آیه چه می گوید:

«يٰا أَيَّتُهَا اَلنَّفْسُ اَلْمُطْمَئِنَّةُ * اِرْجِعِي إِلىٰ رَبِّكِ رٰاضِيَةً مَرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبٰادِي * وَ اُدْخُلِي جَنَّتِي» (۱)

اینجا اصلاً بحث جدایی مطرح نیست، غایب بین بدن و روحش جدایی حاصل می شود. حاضر، حاضر است و جدایی معنا ندارد.

ص:۳۲۹

۱- ۱) - فجر (۸۹) : ۲۷ - ۳۰؛ «ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته! * به سوی پروردگارت در حالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است، باز گرد * پس در میان بندگانم درآی * و در بهشتم وارد شو.»

کار سخنرانیش به جایی رسید که یزید مجبور شد سخنرانی او را قطع کند. به مؤذّن گفت: اذان بگو. وقتی گفت: «اشهد ان لا اله الا الله» فرمود: تمام وجود و ذات من شاهد خداست. (۱)

اثرات منزل ایمان

هر کس در منزل ایمان و باور قرار می گیرد، به وسیله خود او، قلب به عقل ربط قوی پیدا می کند؛ چون قلبی که از عقل بریده باشد، قلب متوقف است و عقل فقط طرح مادی می دهد و هیچ طرح معنویی برایش امکان ندارد که ارائه بدهد. تمام دانشمندان اروپا و آمریکا عقل دارند، اما قلب ندارند. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۴۵/۱۳۷، باب ۳۹؛ «وَ قَالَ صَاحِبُ الْمَنَاقِبِ وَ غَيْرُهُ رُوِىَ أَنَّ يَزِيدَ لَعَنَهُ اللَّهُ أَمَرَ بِمِنْبَرٍ وَ خَطِيبٍ لِيُخْبِرَ النَّاسَ بِمَسَاوِى الْحُسَيْنِ عليه السلام وَ عَلِيٍّ عليه السلام وَ مَا فَعَلَا فَصَعِدَ الْخَطِيبُ الْمِنْبَرَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ أَكْثَرَ الْوَقِيعَهَ فِى عَلِيٍّ وَ الْحُسَيْنِ وَ أَطْنَبَ فِى تَقْرِيظِ مُعَاوِيَهَ وَ يَزِيدَ لَعَنَهُمَا اللَّهُ فَذَكَرَهُمَا بِكُلِّ جَمِيلٍ قَالَ فَصَاحَ بِهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَيْلَكَ أَيُّهَا الْخَاطِبُ اشْتَرَيْتَ مَرْضَاهَ الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخَالِقِ فَتَبَوَّأْ مَقْعَدَكَ مِنَ النَّارِ ثُمَّ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام يَا يَزِيدُ ائْذَنْ لِى حَتَّى أَصْعَدَ هَذِهِ الْأَعْوَادَ فَأَتَكَلَّمَ بِكَلِمَاتٍ لِلَّهِ فِيهِنَّ رِضاً وَ لِهَؤُلَاءِ الْجُلَسَاءِ فِيهِنَّ أَجْرٌ وَ ثَوَابٌ قَالَ فَأَبَى يَزِيدُ عَلَيْهِ ذَلِكَ فَقَالَ النَّاسُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ائْذَنْ لَهُ فَلْيَصْعَدِ الْمِنْبَرَ فَلَعَلَّنَا نَسْمَعُ مِنْهُ شَيْئاً فَقَالَ إِنَّهُ إِنْ صَعِدَ لَمْ يَنْزِلْ إِلَّا بِفَضِيحَتِى وَ بِفَضِيحَهِ آلِ أَبِى سُفْيَانَ. . . ثُمَّ قَالَ أَنَا ابْنُ فَاطِمَهَ الزَّهْرَاءِ أَنَا ابْنُ سَيِّدَهِ النِّسَاءِ فَلَمْ يَزَلْ يَقُولُ أَنَا أَنَا حَتَّى ضَجَّ النَّاسُ بِالْبُكَاءِ وَ النَّحِيبِ وَ خَشِيَ يَزِيدُ لَعَنَهُ اللَّهُ أَنْ يَكُونَ فِتْنَهٌ فَأَمَرَ الْمُؤَذِّنَ فَقَطَعَ عَلَيْهِ الْكَلَامَ فَلَمَّا قَالَ الْمُؤَذِّنُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ قَالَ عَلِيٌّ لَاشَيْءَ أَكْبَرُ مِنَ اللَّهِ فَلَمَّا قَالَ أَشْهَدُ أَنْ لَاإِلَهَ إِلَّا اللَّهُ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ شَهِدَ بِهَا شَعْرِى وَ بَشَرِى وَ لَحْمِى وَ دَمِى فَلَمَّا قَالَ الْمُؤَذِّنُ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ الْتَفَتَ مِنْ فَوْقِ الْمِنْبَرِ إِلَى يَزِيدَ فَقَالَ مُحَمَّدٌ هَذَا جَدِّى أَمْ جَدُّكَ يَا يَزِيدُ فَإِنْ زَعَمْتَ أَنَّهُ جَدُّكَ فَقَدْ كَذَبْتَ وَ كَفَرْتَ وَ إِنْ زَعَمْتَ أَنَّهُ جَدِّى فَلِمَ قَتَلْتَ عِتْرَتَهُ قَالَ وَ فَرَغَ الْمُؤَذِّنُ مِنَ الْأَذَانِ وَ الْإِقَامَهِ وَ تَقَدَّمَ يَزِيدُ فَصَلَّى صَلَاهَ الظُّهْرِ.»

«فـالصوره صوره انسان و القلب قلب حیوان» (۱)عقـل کار می کنـد، اما قلب بی کار است. مهر، محبت، ایمان، ارتباط با خـدا، گریه، رحم و لطف ندارند. فقط علم دارند، اما این علم نیز علم مادی است.

« یَعْلَمُونَ ظٰاهِراً مِنَ اَلْحَیٰاهِ اَلدُّنْیٰا وَ هُمْ عَنِ اَلْآخِرَهِ هُمْ غٰافِلُونَ» (۲)

مراحل بعدی در طی منازل دهگانه

در منزل ایمـان، دست اراده او قلب را بـا عقـل وصـل می کنـد. عقـل معلومات مادی و معنوی را دریافت می کنـد، به قلب می دهد، قلب می یابد و می پزد. غذای پخته ای در می آورد و به اعضا و جوارح پخش می کند که آنها نیز ایمانی شوند. گوش، چشم، زبان، شهوت و همه وجود او با ایمان می شود.

پروردگـار بعـد از این اتصـال، مؤمن را به سوی دانش تـأمین کننـده خیر دنیا و آخرت حرکت می دهـد. بعـد او را به فهم این دانش می کشاند و بعد از فهم دانش:

«نوّر الله قلبه»

خودش در دل جلوه می کند و مؤمن اهل توحید ناب می شود.

وقتی این منازل را طی کرد، وارد منزل سوم، یعنی قنوت می شود. منزل عبادت همه جانبه غالبی و قلبی و تداوم عبادت تا وقت مرگ. این مؤمنی است که امیرالمؤمنین علیه السلام با هفت واقعیت او را معرفی می کند.

۱- ۱) - نهج البلاغه: خطبه ۸۶ فی بیان صفات المتقین وصفات الفساق. . .

۲- ۲) - روم (۳۰) : ۷؛ « تنها] ظاهری [محسوس] از زنـدگی دنیا را می شناسـند و آنان از آخرت [که سـرای ابدی و دارای نعمت های جاودانی و حیات سرمدی است] بی خبرند.»

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر ما هنوز اندر اول وصف تو مانده ایم (۱)

دهه آخر ماه مبارک، دهه ای است که تمام امید پیامبر صلی الله علیه و آله به آن بود. برخلاف ما که دهه آخر برای ما معمولی است. دهه آخر بود که دیگر اشک پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر تمام شدن ماه رمضان بند نمی آمد و خیلی گریه می کرد. او چهره الهی و حضور در رمضان را می دید، لذا طاقت نمی آورد که از این ماه جدا شود. (۲)والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

۱- ۱) - حافظ شیرازی.

۲- ۲) - مستدرک الوسائل: ۷/۵۵۹، باب ۱، حدیث ۸۸۸۳؛ «وَ عَنْهُ علیه السلام أَنَّهُ صلی الله علیه و آله قَامَ أَوَّلَ لَیْلَهٍ مِنَ الْعَشْرِ الْأَوَاخِرِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَی عَلَیْهِ ثُمَّ قَالَ أَیُّهَا النَّاسُ قَدْ کَفَاکُمُ اللَّهُ عَدُوَّکُمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ وَعَدَکُمُ الْإِجَابَهَ فَقَالَ ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ إِلَّا وَ قَدْ وَکَّلَ اللَّهُ تَعَالَی بِکُلِّ شَیْطَانٍ مَرِیدٍ سَبْعَهَ أَمْلَاکٍ فَلَیْسَ بِمَحْلُولٍ حَتَّی یَنْقَضِیَ شَهْرُکُمْ هَذَا أَلَا وَ أَبْوَابُ السَّمَاءِ مُفَتَّحَهٌ مِنْ أَوَّلِ لَیْلَهٍ مِنْهُ إِلَی آخِرِ لَیْلَهٍ مِنْهُ أَلَا وَ الدُّعَاءُ فِیهِ مَقْبُولٌ ثُمَّ شَمَّرَ صلی الله علیه و آله وَ شَدَّ مِئْزَرَهُ وَ بَرَزَ مِنْ بَیْتِهِ وَ اعْتَکَفَهُنَّ وَ أَحْیَا اللَّیْلَ کُلَّهُ وَ کَانَ یَغْتَسِلُ کُلَّ لَیْلَهٍ بَیْنَ الْعِشَاءَیْنِ.»

۱۷ رابطه حقیقی با خدا

اشاره

خصوصیات شب نوزدهم ماه رمضان

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۷۳

ص:۳۳۴

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

امشب - شب نوزدهم ماه مبارک رمضان - دارای چهار خصوصیت است.

خصوصیت اول این که شب قدر است و خداوند متعال در قرآن کریم شب قدر را از هزار ماه؛ یعنی سی هزار شب و یا حدود هشتاد و دو سال بهتر دانسته است.

خصوصیت دوم این که امشب شب دعاست. دعایی که قرآن مجید می فرماید:

هر کسی از آن تکبر کند، اهل دوزخ خواهد بود. خصوصیت دیگر این که امشب، شب جمعه است که تمام درهای رحمت حضرت حق به روی بندگانش باز است و خصوصیت چهارم این که شب زیارتی مخصوص وجود مبارک حضرت سیدالشهداء علیه السلام است. زیارتی که امام صادق علیه السلام می فرمایند: هر کس هر شب جمعه جدم حسین علیه السلام را زیارت کند، به مانند این است که در عرش، خدا را زیارت کرده است. (۱)

---

۱ - ۱) - وسائل الشیعه: ۱۴/۴۷۹ - ۴۸۰، باب ۵۷، تأکد استحباب زیاره الحسین علیه السلام، حدیث ۱۹۶۴۶ و ۱۹۶۴۷ - عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَیْنِ علیه السلام فِی کُلِّ جُمُعَهٍ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ الْبَتَّهَ وَ لَمْ یَخْرُجْ مِنَ الدُّنْیَا وَ فِی نَفْسِهِ حَسْرَهٌ مِنْهَا وَ کَانَ مَسْکَنُهُ مَعَ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ علیه السلام قَالَ یَا دَاوُدُ مَنْ لَایَسُرُّهُ أَنْ یَکُونَ فِی الْجَنَّهِ جَارَ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ قُلْتُ مَنْ لَاأَفْلَحَ. - عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ قَالَ قَالَ لِی أَبُوعَبْدِ اللَّهِ علیه السلام هَلْ لَکَ فِی قَبْرِ الْحُسَیْنِ علیه السلام قُلْتُ وَ تَزُورُهُ جُعِلْتُ فِدَاکَ قَالَ وَ کَیْفَ لَاأَزُورُهُ وَ اللَّهُ یَزُورُهُ کُلَّ لَیْلَهِ جُمُعَهٍ یَهْبِطُ مَعَ الْمَلَائِکَهِ إِلَیْهِ وَ الْأَنْبِیَاءُ وَ الْأَوْصِیَاءُ وَ مُحَمَّدٌ أَفْضَلُ الْأَنْبِیَاءِ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ فَنَزُورُهُ فِی کُلِّ جُمُعَهٍ نُدْرِکُ زِیَارَهَ الرَّبِّ قَالَ نَعَمْ یَا صَفْوَانُ الْزَمْ ذَلِکَ یُکْتَبْ لَکَ زِیَارَهُ قَبْرِ الْحُسَیْنِ علیه السلام وَ ذَلِکَ تَفْضِیلٌ وَ ذَلِکَ تَفْضِیلٌ. بحار الأنوار: ۹۷/۱۱۹، باب ۲، حدیث ۱۵؛ «عَنْ زَیْدٍ الشَّحَّام قَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مَا لِمَنْ زَارَ الْحُسَیْنَ علیه السلام قَالَ کَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِی عَرْشِهِ قَالَ قُلْتُ فَمَا لِمَنْ زَارَ أَحَداً مِنْکُمْ قَالَ کَمَنْ زَارَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله.»

بـا تـوجه به این خصوصـیات، حقـایق و ویژگی چهارگـانه، بایـد به این معنـا توجه کرد که امشب چه انسـانی به حریم مبـارک حضرت حق راه پیدا می کند و آیا با این چهار ویژگی هر کسی را راه می دهند و قبول می کنند؟ جواب این سؤال را باید پیدا کرد.

دشمنان سه گانه انسان

اشاره

در معارف اسلامی فرموده اند:

«أعداء الانسان ثلاثه: دنیاه و شیطانه و نفسه» (۱)دشمنان اسلام سه دسته هستند: نفس، شیطان و دنیا.

براساس آیات و روایات منظور از نفس، مجموعه خواسته های بی مهار انسان است. خواسته هایی که با خواسته های پروردگار ضدّ و ناهماهنگ است و این خواسته ها در خیمه حیات انسان رخ نشان می دهد تا انسان را به گناه، معصیت و برنامه هایی که خدا نمی پسندد، بکشاند.

ص:۳۳۶

۱- ۱) - المحجه البیضـاء: ۵/۱۱۶؛ «أعـداء الإنسان ثلاثه: دنیاه و شـیطانه و نفسه فاحترس من الـدّنیا بالزّهـد فیها، و من الشـیطان بمخالفته، و من النفس بترک الشهوات.»

دشمن اوّل: نفس

اشاره

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«أعدیٰ عدوّک نفسک التی بین جنبیک» (۱)پیغمبر صلی الله علیه و آله می خواهند بفرمایند: این خواسته های بی مهار، در کشش های مادّی و شهوات انسان ریشه دارد که از این مجموعه به دشمن ترین دشمنان تعبیر کردند. (۲)این خواسته ها دائم جولان می دهند و فقط می گویند: می خواهیم. تابع هیچ قانون، حلال و حرام خدا و قوانین شریعت نیستند. مال را می خواهند، از هر کجا که می خواهد باشد؛ ربا، رشوه، غصب، دزدی، خوردن حقّ مردم. مقام را می خواهد،

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۶۷/۶۴، باب ۴۵، حدیث ۱.

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۶۷/۶۴، باب ۴۵، حدیث ۳؛ «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام مَنْ لَمْ يَتَعَاهَدِ النَّقْصَ مِنْ نَفْسِهِ غَلَبَ عَلَيْهِ الْهَوَى وَ مَنْ كَانَ فِي نَقْصٍ فَالْمَوْتُ خَيْرٌ لَهُ.» بحار الأنوار: ۶۷/۶۵، باب ۴۵، حدیث ۷؛ «عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ آبَائِهِ علیه السلام قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بَعَثَ سَرِيَّةً فَلَمَّا رَجَعُوا قَالَ مَرْحَباً بِقَوْمٍ قَضَوُا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَ بَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قَالَ جِهَادُ النَّفْسِ ثُمَّ قَالَ صلی الله علیه و آله أَفْضَلُ الْجِهَادِ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْهِ.» بحار الأنوار: ۶۷/۶۹، باب ۴۵، حدیث ۱۶؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَ لَاأُنَبِّئُكُمْ بِأَكْيَسِ الْكَيِّسِينَ وَ أَحْمَقِ الْحُمَقَاءِ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَكْيَسُ الْكَيِّسِينَ مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ وَ عَمِلَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ وَ أَحْمَقُ الْحُمَقَاءِ مَنِ اتَّبَعَ نَفْسَهُ هَوَاهُ وَ تَمَنَّى عَلَى اللَّهِ الْأَمَانِيَّ فَقَالَ الرَّجُلُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ كَيْفَ يُحَاسِبُ الرَّجُلُ نَفْسَهُ قَالَ إِذَا أَصْبَحَ ثُمَّ أَمْسَى رَجَعَ إِلَى نَفْسِهِ وَ قَالَ يَا نَفْسُ إِنَّ هَذَا يَوْمٌ مَضَى عَلَيْكِ لَايَعُودُ إِلَيْكِ أَبَداً وَ اللَّهِ سَائِلُكِ عَنْهُ فِيمَا أَفْنَيْتِهِ فَمَا الَّذِي عَمِلْتِ فِيهِ أَ ذَكَرْتِ اللَّهَ أَمْ حَمِدْتِيهِ أَ قَضَيْتِ حَقَّ أَخٍ مُؤْمِنٍ. . . .»

از هر راه و هر ناحیه ای که باشد. کاری به این ندارد که انسان لایق و شایسته این مقام هست یا نه؟ فقط مقام و ریاست را می خواهد.

معنای خواسته های بی مهار

یکی از افراد اهل دل می گوید: من معنای

«أعدی عدوّک نفسک التی بین جنبیک»

را نمی فهمیدم، تا شبی در مجلسی دیدم اهل خدایی حرف می زند. در ضمن صحبت خود گفت: هر گرسنه ای را که غذا بدهی، سیر می شود، هر دشمنی آرام می شود، الّا این خواسته های بی مهار که هر چه تغذیه شوند، گرسنه تر می شوند. هر چه به حرف آنها بیشتر گوش دهی، درّنده تر می شوند. آن شب فهمیدم که معنای فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد دشمن ترین دشمنان و خواسته های بی مهار چیست.

تمام فتنه ها و فسادهایی که در جهان هست، محصول همین خواسته های بی مهار است که گاهی در وجود فرد خودنمایی می کند، گاهی در وجود خانواده، دولت، حزب، یا ملّت.

وقتی خواسته های بی مهار، میدان دار زندگی باشند، درخت زندگی جز میوه تلخِ فتنه، فساد، ناامنی، بی ادبی، غارت گری و پایمال کردن حقوق خود و دیگران نخواهد داشت و این طبیعی است. این یک دشمن.

دشمن دوّم: شیطان

دشمن دوم شیطان است. (۱)شیطان کیست؟ از نظر قرآن مجید، شیطان موجود

ص:۳۳۸

---

۱ - ۱) - « إِنَّ اَلشَّيْطانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّما يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحابِ اَلسَّعِيرِ » (فاطر: ۶) البرهان فی تفسیر القرآن: ۴/۵۵۷؛ «قال الصادق علیه السلام: لا یتمکن الشیطان بالوسوسه من العبد إلا و قد أعرض عن ذکر الله تعالی، و استهان و سکن إلی نهیه، و نسی اطلاعه علی سره، فالوسوسه ما تکون من خارج القلب بإشاره معرفه العقل و مجاوره الطبع، و أما إذا تمکن فی القلب فذلک غی و ضلاله و کفر، و الله عز و جل دعا عباده بلطف دعوته و عرفهم عداوه إبلیس، فقال تعالی: إِنَّ اَلشَّيْطانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا. »

متکبر، متمرّد و عصیان گر بی دینی است که هدفی جز ضربه زدن به ارزش ها، دین، دنیا و آخرت انسان ندارد.

قرآن مجید شیاطین را بر دو دسته تقسیم می کند:

« مِنَ اَلْجِنَّهِ وَ اَلنّاسِ أَجْمَعِینَ» (۱)

شیاطینی هستند که نامرئی و بعضی قابل رؤیت هستند. آن شیاطین قابل رؤیت، انسان های ضالّ، گمراه، متمرّد و عصیان گر هستند که مخترع هر نوع فتنه و فساد هستند. ابزارهای امروز شیاطین نیز ابزار نویی است؛ ماهواره ها، سینماها، رسانه ها، چنانکه در دنیای زمان ما درصد بالایی از ماهواره ها، خانه های فیلم و رسانه های گروهی در اختیار صهیونیسم بین الملل است. این ها شیاطین زمان ما هستند.

به فرموده امام زین العابدین علیه السلام: شیاطین، خاموش شدن چراغ دین شما را می خواهند. شیاطین نمی خواهند فرهنگ خدا و اهل بیت علیهم السلام در زندگی شما حاکم باشد. نمی خواهند که شما در صراط مستقیم خدا و مرتبط با عالمان ربّانی و واجد شرایط باشید. شیاطین نمی خواهند قانون زندگی شما طبق قرآن باشد. (۲)

۱- ۱) - هود (۱۱) : ۱۱۹؛ «دوزخ را از همه جن و انس [که راه کفر و عناد را برگزیدند] پر خواهم کرد.»

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۷۰/۹۲، باب ۱۲۲، حدیث ۶۹؛ «عَنِ الزُّهْرِیِّ قَالَ سَمِعْتُ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ علیه السلام یَقُولُ مَنْ لَمْ یَتَعَزَّ بِعَزَاءِ اللَّهِ تَقَطَّعَتْ نَفْسُهُ عَلَی الدُّنْیَا حَسَرَاتٍ وَ اللَّهِ مَا الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهُ إِلَّا کَکَفَّتَیِ الْمِیزَانِ فَأَیُّهُمَا رَجَحَ ذَهَبَ بِالْآخَرِ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ عز و جل إِذٰا وَقَعَتِ اَلْوٰاقِعَهُ. . . الدُّنْیَا فَلَیْسَ فِی غِنَی الدُّنْیَا رَاحَهٌ وَ لَکِنَّ الشَّیْطَانَ یُوَسْوِسُ إِلَی ابْنِ آدَمَ أَنَّ لَهُ فِی جَمْعِ ذَلِکَ رَاحَهً وَ إِنَّمَا یَسُوقُهُ إِلَی التَّعَبِ فِی الدُّنْیَا وَ الْحِسَابُ عَلَیْهِ فِی الْآخِرَهِ ثُمَّ قَالَ علیه السلام کَلَّا مَا تَعِبَ أَوْلِیَاءُ اللَّهِ فِی الدُّنْیَا لِلدُّنْیَا بَلْ تَعِبُوا فِی الدُّنْیَا لِلْآخِرَهِ ثُمَّ قَالَ أَلَا وَ مَنِ اهْتَمَّ لِرِزْقِهِ کُتِبَ عَلَیْهِ خَطِیئَهٌ کَذَلِکَ قَالَ الْمَسِیحُ علیه السلام لِلْحَوَارِیِّینَ إِنَّمَا الدُّنْیَا قَنْطَرَهٌ فَاعْبُرُوهَا وَ لَاتَعْمُرُوهَا.» الکافی: ۲/۳۱۵، باب حب الدنیا و الحرص علیها، حدیث ۴؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ إِنَّ الشَّیْطَانَ یُدِیرُ ابْنَ آدَمَ فِی کُلِّ شَیْءٍ فَإِذَا أَعْیَاهُ جَثَمَ لَهُ عِنْدَ الْمَالِ فَأَخَذَ بِرَقَبَتِهِ.»

دشمن سوّم: دنیا

اما دشمن سوم: دنیاست. دنیا نه به معنای خورشید، ماه، ستارگان، زمین و آسمان. دنیا در زبان قرآن و روایات به معنای ابزارها، ثروت ها و امور مادی بیرون از فضای حلال پروردگار است. (۱)

راه مبارزه با دشمنان

بعد به ما راهنمایی کرده اند که:

با تمام خواسته های غلط، بی قید، بی مهار و خواسته هایی که ضدّ خواسته های پروردگار است، با اسلحه مخالفت، بجنگید؛ یعنی وقتی خواسته ای در درون شما رخ نشان داد و فهمیدید که ضدّ خداست، یا نفهمیدی و اهل خدا به شما گفتند که خواسته باطل است، با آن خواسته مخالفت کن و با اسلحه یاد خدا، قیامت،

۱- ۱) - الکافی: ۲/۳۱۵، بَابُ حُبِّ الدُّنْیَا وَ الْحِرْصِ عَلَیْهَا، حدیث ۱؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ هِشَام عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ رَأْسُ کُلِّ خَطِیئَهٍ حُبُّ الدُّنْیَا.» الکافی: ۲/۳۱۸، حدیث ۱۰؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ مَا ذِئْبَانِ ضَارِیَانِ فِی غَنَمٍ قَدْ فَارَقَهَا رِعَاؤُهَا وَاحِدٌ فِی أَوَّلِهَا وَ هَذَا فِی آخِرِهَا بِأَفْسَدَ فِیهَا مِنْ حُبِّ الْمَالِ وَ الشَّرَفِ فِی دِینِ الْمُسْلِمِ.» الکافی: ۲/۳۲۰، حدیث ۱۷؛ «عَنِ ابْنِ أَبِی یَعْفُورٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ مَنْ تَعَلَّقَ قَلْبُهُ بِالدُّنْیَا تَعَلَّقَ قَلْبُهُ بِثَلَاثِ خِصَالٍ هَمٍّ لَایَفْنَی وَ أَمَلٍ لَایُدْرَکُ وَ رَجَاءٍ لَایُنَال.»

داد گاه های الهی و محاکمات پروردگار وارد جنگ شو.

وقتی شیطان تو را دعوت کرد، بدانید در صورت اطاعت او در قیامت به محاکمه کشیده خواهید شد.

حسابرسی دقیق قیامت

در قرآن مجید می فرماید:

« وَ نَضَعُ اَلْمَوٰازِينَ اَلْقِسْطَ لِيَوْمِ اَلْقِيٰامَهِ» (۱)

ما ترازوهای روز قیامت خود را به عدالت و انصاف برپا می کنیم.

« وَ لاٰ يُظْلَمُونَ شَيْئاً» (۲)

و به احدی ذرّه ای ستم روا نمی داریم، اما:

« وَ إِنْ كٰانَ مِثْقٰالَ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنٰا بِهٰا وَ كَفىٰ بِنٰا حٰاسِبِينَ» (۳)

اگر عمل شما به وزن دانه ارزن باشد، در آن ترازو حاضر می کنیم:

« وَ كَفىٰ بِنٰا حٰاسِبِينَ»

برای شما بس باشد که در قیامت حسابگر شما خود من باشم. این حرف قرآن است. (۴)

۱- ۱) - انبياء (۲۱) : ۴۷؛ «و ترازوهای عدالت را در روز قیامت می نهیم.»

۲- ۲) - مریم (۱۹) : ۶۰؛ «و ذرّه ای مورد ستم قرار نمی گیرند.»

۳- ۳) - انبياء (۲۱) : ۴۷؛ «و به هیچ کس هیچ ستمی نمی شود؛ و اگر [عمل خوب یا بد] هم وزن دانه خردلی باشد آن را [برای وزن کردن] می آوریم، و کافی است که ما حسابگر باشیم.»

۴- ۴) - تفسير نور الثقلين: ۳/۴۳۰؛ «هو يقول: وَ نَضَعُ اَلْمَوٰازِينَ اَلْقِسْطَ لِيَوْمِ اَلْقِيٰامَهِ فَلاٰ تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَ إِنْ كٰانَ مِثْقٰالَ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنٰا بِهٰا وَ كَفىٰ بِنٰا حٰاسِبِينَ اعلموا عباد الله ان أهل الشرك لا تنصب لهم الموازين و لا تنصب لهم الدواوين، و انما يحشرون الى جهنم. و انما نصب الموازين و نشر الدواوين لأهل الإسلام فاتقوا الله عباد الله.» الکافی: ۱/۱۱، كتاب العقل و الجهل، حديث ۷؛ «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ إِنَّمَا يُدَاقُّ اللَّهُ الْعِبَادَ فِي الْحِسَابِ يَوْمَ الْقِيَامَهِ عَلَى قَدْرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي الدُّنْيَا.» بحار الأنوار: ۷/۲۶۱، حديث ۱۰؛ «نَوَادِرُ الرَّاوَنْدِيِّ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ آبَائِهِ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله كُلُّ نَعِيمٍ مَسْئُولٌ عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ إِلَّا مَا كَانَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَعَالَى.»

مبارزه با اسلحه های ذکر و قناعت

بـا اسـلحه یاد خـدا و قیامت به جنگ شـیطان برو و با اسـلحه قناعت به جنگ دنیا برو؛ یعنی در تمام برنامه های مادّی، به حلال خـدا قناعت کن. بـدان اگر درهمی از حرام خدا را وارد زندگی کنی، پیغمبر صـلی الله علیه و آله می فرمایند: تا زمانی که آن درهم حرام در زندگی شما هست، خدا به آن خانه نظر رحمت نخواهد کرد. (۱)

نیت جدی و خالص برای رابطه با خدا

چنین شبی، شب دعا، قـدر، شب جمعه و شب زیارتی حضـرت ابی عبدالله علیه السـلام است، اگر انسانی دسـتش در دست این سه دشـمن باشـد؛ یعنی اهل خواسـته های بی مهار و اهل اقتدای به شـیاطین زمان و حرام های دنیوی باشد، به حریم پروردگار راهی ندارد، مگر رابطه اش را با خواسته های نفسانی و شیطانی و دنیایی قطع کند.

اگر رابطه ام را با شـیاطین و اقتـدای به آنها و هر حرامی قطع کنم و نیّت جدی کنم؛ یعنی صادقانه خود را به پروردگار عرضـه کنم، مرا قبول می کنند؛ چون پروردگار

ص:۳۴۲

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۱۰۰/۱۲۰، باب ۵، حدیث ۲۷؛ «قَالَ النَّبِیُّ صـلی الله علیه و آله مَنْ أَکَلَ الرِّبَا مَلَأَ اللَّهُ بَطْنَهُ نَارَ جَهَنَّمَ بِقَدْرِ مَا أَکَلَ فَإِنْ کَسَبَ مِنْهُ مَالًا لَمْ یَقْبَلِ اللَّهُ شَیْئاً مِنْ عَمَلِهِ وَ لَمْ یَزَلْ فِی لَعْنَهِ اللَّهِ وَ مَلَائِکَتِهِ مَا دَامَ مَعَهُ قِیرَاطٌ.»

عالم، عالِم به نهان و آشکار تمام موجودات است. با تقلّب و نیّت ناخالص نمی شود کسی خود را به خدا عرضه کند و خدا نیز او را قبول کند. باید خود را به خدای خبیر، علیم و عالم به غیب عرضه کنید.

نمونه هایی از رد نیت های ناخالص

۱ – اسلام تنها، نه ایمان

در این زمینه چند نکته بسیار مهم را عنایت کنید. اول از قرآن، کسانی که غیرصادقانه خود را به خدا عرضه کردند و خدا آنان را ردّ کرده و فرموده است: شما را نمی خواهم؛ چون خود را به دروغ به من عرضه می کنید:

« قَالَتِ اَلْأَعْرٰابُ آمَنّٰا» (۱)

گروهی از بادیه نشینان عرب به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند و عرض کردند: ما خدا را باور و قبول کرده ایم. خدا به پیغمبرش فرمود:

« وَ لٰكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنٰا وَ لَمّٰا يَدْخُلِ اَلْإِيمٰانُ فِي قُلُوبِكُمْ» (۲)

زبان شما می گوید: ما مؤمن هستیم، اما دل شما می گوید: ما ایمان نداریم. لذا شما را نمی پذیرند و قبول نمی کنند. (۳)

۱- ۱) – حجرات (۴۹) : ۱۴؛ «بادیه نشینان گفتند: ما [از عمق قلب] ایمان آوردیم.»

۲- ۲) – حجرات (۴۹) : ۱۴؛ «بلکه بگویید: اسلام آورده ایم؛ زیرا هنوز ایمان در دل هایتان وارد نشده است.»

۳- ۳) – تفسیر نور الثقلین: ۵/۱۰۱، حدیث: ۱۰۱؛ «عن ابی جعفر علیه السلام قال: سمعته یقول: الإسلام لا یشرک الایمان، و الایمان یشرک الإسلام، و هما فی القول و الفعل یجتمعان کما صارت الکعبه فی المسجد و المسجد لیس فی الکعبه، و کذلک الایمان یشرک الإسلام و الإسلام لا یشرک الایمان، و قد قال الله عز و جل: « قَالَتِ اَلْأَعْرٰابُ آمَنّٰا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لٰكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنٰا وَ لَمّٰا يَدْخُلِ اَلْإِيمٰانُ فِي قُلُوبِكُمْ » فقول الله اصدق القول.» تفسیر نور الثقلین: ۵/۱۰۱، حدیث: ۱۰۲؛ «عن أبی جعفر علیه السلام قال: قال ابو جعفر علیه السلام: یا سلمان أتدری من المسلم؟ قلت: جعلت فداک أنت اعلم، قال: المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده، ثم قال: و تدری من المؤمن؟ قال: قلت: أنت اعلم، قال: المؤمن من ائتمنه المسلمون علی أموالهم و أنفسهم، و المسلم حرام علی المسلم ان یخذله أو یظلمه أو یدفعه دفعه تعنته.»

۲ – تقلب و نفاق

شخصی متقلب و منافق که اهل مدینه بود، مرد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بنا به علتی پیراهن خود را فرستادند و به خانواده اش پیغام دادند که این میّت را در پیراهن مخصوص من کفن کنید.

به پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کردند: آقا! این میت، شخص ناباب، نادرست و غیرصادق بود. چرا پیراهن خود را برای او فرستادید؟ حضرت فرمودند: این پیراهن من ذرّه ای از عذاب خدا را از او برطرف نمی کند.

وقتی آمدند و پیغمبر صلی الله علیه و آله را دعوت کردند که برود بر او نماز بخواند، پروردگار با این که ارحم الراحمین است، اما – در سوره توبه – به پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

« وَ لاٰ تُصَلِّ عَلىٰ أَحَدٍ مِنْهُمْ مٰاتَ أَبَداً» (۱)

هرگز به جنازه افراد غیرصادق و دروغگو، نماز نخوان و سر قبر آنان نرو.

« اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لاٰ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اَللّٰهُ لَهُمْ» (۲)

۱- ۱) – توبه (۹) : ۸۴؛ «و هرگز به جنازه هیچ کدام از آنان نماز مخوان.»

۲- ۲) – توبه (۹) : ۸۰؛ «برای آنان [که عیب جویان مسخره کننده اند] چه آمرزش بخواهی چه نخواهی [یکسان است] اگر برای آنان هفتاد بار هم آمرزش بخواهی، خدا هرگز آنان را نخواهد آمرزید.»

از مـن طلـب مغفرت بکنی یـا نکنی، هفتـاد بـار نیز از مـن طلـب آمرزش کنی، هرگز آنهـا را نمی آمرزم. متقلّب، دروغگـو، غیرصادق، رابطه دار با هوای نفس و با شیطان و دنیا را قبول نمی کنم. (۱)والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

۱- ۱) - تفسیر نور الثقلین: ۲/۲۵۱، حدیث ۲۶۶؛ «روی انه صـلی الله علیه و آله صلی علی عبد الله بن ابی و ألبسه قمیصه قبل ان ینهی عن الصـلوه علی المنافقین عن ابن عباس و جابر و قتاده، و قیل: انه أراد ان یصـلی علیه فأخذ جبرئیل بثوبه و تلی علیه: وَ لا تُصَـلِّ عَلی أَحَـدٍ مِنْهُمْ. و قیـل: انه قیـل لرسول الله صـلی الله علیه و آله: لم وجهت بقمیصک الیه یکفن فیه و هو کافر؟ فقال: ان قمیصـی لن یغنی عنه من الله شـیئا، و انی أؤمـل من الله ان یـدخل بهـذا السبب فی الإسـلام خلق کـثیر، فروی انه أسـلم الف من الخزرج لما رأوه یطلب الاستشفاء بثوب رسول الله صلی الله علیه و آله، ذکره الزجاج، قال: و الأکثر فی الروایه انه لم یصل علیه.» تفسیر نور الثقلین: ۲/۲۵۰، حدیث ۲۶۴؛ «فی تفسیر العیاشی عن زراره قال: سمعت أبا جعفر علیه السلام یقول: ان النبی صلی الله علیه و آله قال لابن عبـد الله بن ابی: إذا فرغت من أبیک فأعلمنی، و قـد کان توفی فأتاه فأعلمه فأخذ رسول الله صـلی الله علیه و آله نعلیه للقیام فقال له عمر: ألیس قـد قال الله: « وَ لا تُصَلِّ عَلی أَحدٍ مِنْهُمْ ماتَ أَبَداً وَ لا تَقُمْ عَلی قَبْرِهِ » ؟ فقال له: ویحک - أو ویلک - انما أقول: اللهم إملأ قبره نارا و إملأ جوفه نارا و أصله یوم القیمه نارا.»

۱۸ میزان و ترازوی معنوی

اشاره

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۷۳

ص:۳۴۶

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام برای مؤمن هفت خصلت بیان فرمودند که این هفت خصلت برای همه ما جنبه معیار، میزان و ترازو دارد که میزانی معنوی و ملکوتی است. پاکترین و سالم ترین میزان است، برای این که ما خود را با این میزان و معیار بسنجیم. حداقل این است که از وضع خود آگاه می شویم. خود این آگاهی ارزش دارد.

ارزش آگاهی در کنار اعمال

وجود مبارک شیخ صدوق نقل می کنند که علمای بزرگ ما وقتی اعمال شب احیا را بررسی می کنند، به ما اعلام می کنند که بالاترین و با فضیلت ترین عمل در این شب، تحصیل علم، معرفت و آگاهی است. به همین خاطر بزرگان دین ما از قدیم در شب های احیا به قرآن سر گرفتن قناعت نکردند، بلکه قبل از قرآن سر گرفتن، برای مردم سخن گفتند، دین را تبلیغ کردند، تفسیر قرآن گفتند که به این عمل برتر و بافضیلت تر رسیده باشند و قیمت مراسم احیای آنان از درجه بالایی

برخوردار شود. (۱)

بی ارزشی انسان جاهل

همه این جهش ها در دنیا به نقطه آگاهی مربوط است؛ چون در جهل هیچ حرکتی غیر از شکم نیست. در فضای جهل، بقیه وجود نیز کارگر و بنده شکم هستند. چشم می بیند، گوش می شنود، پا قدم برمی دارد اما برای شکم. کشش ها، محور، معبود و کارگردان زندگی جاهلان، همگی در شکم ریشه دارند. بخورند و لذت ببرند. این آیه:

« وَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَ يَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ اَلْأَنْعَامُ»

حبیب من! تمام عمر آنها مانند حیوان در خوردن و لذت بردن است. آیه عاقبت این ها را بیان می کند:

« وَ اَلنّارُ مَثْوىً لَهُمْ» (۲)

این شکم، غیر از تولید حرارت چه کار می کند؟ شکمی که صاحبش ناآگاه است، کارش ایجاد حرارت در بدن و دنیا و آتش در قیامت است.

۱- ۱) - الأمالی للصدوق: ۶۴۹، المجلس الثالث و التسعون؛ بحار الأنوار: ۱۰/۴۰۰، باب ۲۵؛ «و من أحيا هاتين الليلتين بمذاكره العلم فهو أفضل.» مستدرک الوسائل: ۹/۱۵۲، باب ۱۴۵، حدیث ۱۰۵۲۹؛ «عَنْ أَبِی ذَرٍّ قَالَ قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله يَا أَبَا ذَرٍّ الْجُلُوسُ سَاعَةً عِنْدَ مُذَاكَرَهِ الْعِلْمِ خَيْرٌ لَکَ مِنْ عِبَادَهِ سَنَهٍ صِيَامٍ نَهَارُهَا وَ قِيَامٍ لَيْلُهَا وَ النَّظَرُ إِلَی وَجْهِ الْعَالِمِ خَيْرٌ لَکَ مِنْ عِتْقِ أَلْفِ رَقَبَه.»

۲- ۲) - محمد (۴۷) : ۱۲؛ «و در حالی که کافران همواره سرگرم بهره گیری از [کالا و لذت های زودگذر] دنیایند و می خورند، همان گونه که چهارپایان می خورند و جایگاهشان آتش است.»

سنجش مادی و معنوی خود

قرآن مجید آیه ای دارد که یکی از زیباترین آیات کتاب خداست. اغلب افراد جامعه اسلامی از این آیه غافلند، خداوند می فرماید:

« وَ زِنُوا بِالْقِسْطٰاسِ اَلْمُسْتَقِیمِ» (۱)

اگر بنای وزن دارید، با ترازوی درست و مستقیم بسنجید. چه ترازویی از محصول معرفت امیرالمؤمنین علیه السلام بالاتر است؟ کدام ترازو از فرمایش های امیرالمؤمنین علیه السلام مستقیم تر است؟ شما همین قطعه کلام ایشان را که ترازوی خداست، عنایت کنید و ببینید حداقل سود این قطعه، آگاهی به خویشتن است.

وقتی آگاهی بیاید، حرکت هم خواهد آمد.

خواستن مقدمه حرکت

بالاخره این آگاهی روزی سود خود را به شما مردم مؤمن خواهد داد. چرا؟ چون به فرموده قرآن، مایه خواستن در وجود شما هست که آن مایه عالی ترین دستیار آگاهی، برای به محصول نشستن است:

« لِمَنْ شٰاءَ مِنْکُمْ أَنْ یَسْتَقِیمَ» (۲)

خدا به خواستن ما خیلی احترام گذاشته است. کسی که بخواهد راه را برای او باز و عناصر خلقت را یار او می کند. وقتی بخواهد، آگاهی نیز می یابد.

۱- ۱) - اسراء (۱۷) : ۳۵؛ «و [اجناس قابل وزن را] با ترازوی درست و صحیح وزن کنید.»

۲- ۲) - تکویر (۸۱) : ۲۸؛ «برای هرکس از شما که بخواهد [در همه شؤون زندگی مادی و معنوی] راه مستقیم بپیماید.»

ثواب و عقاب خداوند در دنیا

اینجا امیرالمؤمنین علیه السلام برای ما مسأله را زیبا تحلیل کرده است. ایشان می فرماید:

«لم یرضها ثواباً لأولیائه»

خدا تمام این دنیا را به عنوان پاداش کار خوب اولیای خود نپسندیده است. اگر همه دنیا را به عنوان پاداش پسندیده بود که همه آن را به یکی از خوبان می داد:

«و لا عقاباً لأعدائه» (۱)خداوند دنیا را را به عنوان پاداش برای اولیائش، و کیفر برای دشمنانش نپسندید.

تمام دنیا را جریمه دشمنانش نیز نپسندید که دشمنش را گرسنه، بی آبرو و بدبخت نگهدارد. جلوی آب و نان او را بگیرد. نه چیزی است که به شما ندهد و نه چیزی است که از دشمنش پس بگیرد. در دو طرف هیچ چیزی نیست. (۲)

ص:۳۵۲

۱- ۱) - نهج البلاغه: حکمت ۴۱۵؛ «وَ قَالَ علیه السلام فِی صِفَهِ الدُّنْیَا تَغُرُّ وَ تَضُرُّ وَ تَمُرُّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی لَمْ یَرْضَهَا ثَوَاباً لِأَوْلِیَائِهِ وَ لَاعِقَاباً لِأَعْدَائِهِ وَ إِنَّ أَهْلَ الدُّنْیَا کَرَکْبٍ بَیْنَا هُمْ حَلُّوا إِذْ صَاحَ بِهِمْ سَائِقُهُمْ فَارْتَحَلُوا.»

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۷۰/۱۲۷، حدیث ۱۳۰، باب ۱۲۲، حب الدنیا و ذمها؛ «عنْ مَالِکِ بْنِ أَعْیَنَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام یَقُولُ یَا مَالِکُ إِنَّ اللَّهَ یُعْطِی الدُّنْیَا مَنْ یُحِبُّ وَ یُبْغِضُ وَ لَایُعْطِی دِینَهُ إِلَّا مَنْ یُحِبُّ.» بحار الأنوار: ۷۰/۱۲۶، حدیث ۱۲۴، باب ۱۲۲- حب الدنیا و ذمها؛ «عَنْ جَابِرٍ قَالَ قَالَ لِی أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام یَا جَابِرُ أَنْزِلِ الدُّنْیَا مِنْکَ کَمَنْزِلٍ نَزَلْتَهُ ثُمَّ أَرَدْتَ التَّحَرُّکَ مِنْهُ مِنْ یَوْمِکَ ذَلِکَ أَوْ کَمَالٍ اکْتَسَبْتَهُ فِی مَنَامِکَ وَ اسْتَیْقَظْتَ فَلَیْسَ فِی یَدِکَ مِنْهُ شَیْءٌ وَ إِذَا کُنْتَ فِی جَنَازَهٍ فَکُنْ کَأَنَّکَ أَنْتَ الْمَحْمُولُ وَ کَأَنَّکَ سَأَلْتَ رَبَّکَ الرَّجْعَهَ إِلَی الدُّنْیَا لِتَعْمَلَ عَمَلَ مَنْ عَاشَ فَإِنَّ الدُّنْیَا عِنْدَ الْعُلَمَاءِ مِثْلُ الظِّلِ.»

حساب دنیا از دیدگاه امیرالمؤمنین علیه السلام

شما زندگی مادی خود امیرالمؤمنین علیه السلام را ببینید. او هرگز نمی خواست از رهبری خود حقوق بگیرد و الا بیت المال در دست او بود.

زمانی که می خواست از مدینه بیرون بیاید، چهل درخت خرمای خود را سپرد که وقتی سال به سال خرما می دهد، در مدینه بفروشند، پول آن را به کوفه بفرستند.

وقتی پول را می آوردند، اول می شمرد، بعد حساب زندگی سالش را تعیین کرده، آن را برای یک سال نظام می داد. گاهی هم وسط سال اگر اتفاقی می افتاد، مجبور می شد چیزی را از خانه بردارد و بفروشد تا کم نیاورد. با این که بیت المال در دستش بود.

روزی به بازار آمد، شمیشر خود را بلند کرد و فرمود: فروشی است. در حالی که همان زمان از استان بصره هشتاد شتر مالیات، گندم، جو، پارچه، طلا و نقره از بصره به کوفه رسیده بود.

مدیر آن کاروان در بازار امیرالمؤمنین علیه السلام را دیده، عرض کرد: آقا! این ها مالیات بصره است. فرمود: ببر به علی بن ابی رافع تحویل بده. وقتی رفت، دوباره شمیشرش را بلند کرد و فرمود: این شمشیر فروشی است.

کسی عرض کرد: آقا! برای چه شمشیر خود را می فروشی؟ فرمود: گوش خود را نزدیک بیاور. پیراهن ندارم که بپوشم. آمدم این را بفروشم که پیراهن دو درهمی بخرم. عرض کرد: جناب حاکم! اکنون که هشتاد شتر بار از جلوی چشم شما رد شد، دو درهمش را بردار و برو پیراهن بگیر. فرمود: من از آن پول نخواستم. پرسید:

آیا حرام است؟ فرمود: نه. (۱)

ص:۳۵۳

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۷۶/۳۱۲، باب ۱۰۹؛ مکارم الأخلاق: ۱۱۴؛ «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ لَمَّا رَجَعَ مِنَ الْبَصْرَهِ وَ حَمَلَ الْمَالَ وَ دَخَلَ الْکُوفَهَ وَجَدَ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام قَائِماً فِی السُّوقِ وَ هُوَ یُنَادِی بِنَفْسِهِ مَعَاشِرَ النَّاسِ مَنْ أَصَبْنَاهُ بَعْدَ یَوْمِنَا یَبِیعُ الْجِرِّیَّ وَ الطَّافِیَ وَ الْمَارْمَاهِیَ عَلَوْنَاهُ بِدِرَّتِنَا هَذِهِ وَ کَانَ یُقَالُ لِدِرَّتِهِ السِّبْتِیَّهُ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَسَلَّمْتُ عَلَیْهِ فَرَدَّ عَلَیَّ السَّلَامَ ثُمَّ قَالَ یَا ابْنَ عَبَّاسٍ مَا فَعَلَ الْمَالُ فَقُلْتُ هَا هُوَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ وَ حَمَلْتُهُ إِلَیْهِ فَقَرَّبَنِی وَ رَحَّبَ بِی ثُمَّ أَتَاهُ مُنَادٍ وَ مَعَهُ سَیْفُهُ یُنَادِی عَلَیْهِ بِسَبْعَهِ دَرَاهِمَ فَقَالَ لَوْ کَانَ لِی فِی بَیْتِ مَالِ الْمُسْلِمِینَ ثَمَنُ سِوَاکٍ أَرَاکٍ مَا بِعْتُهُ فَبَاعَهُ وَ اشْتَرَی قَمِیصاً بِأَرْبَعَهِ دَرَاهِمَ لَهُ وَ تَصَدَّقَ بِدِرْهَمَیْنِ وَ أَضَافَنِی بِدِرْهَمٍ ثَلَاثَهَ أَیَّامٍ عَنْ زَیْدِ بْنِ شَرِیکٍ قَالَ أَخْرَجَ عَلِیٌّ علیه السلام ذَاتَ یَوْمٍ سَیْفَهُ فَقَالَ مَنْ یَبْتَاعُ مِنِّی سَیْفِی هَذَا فَلَوْ کَانَ عِنْدِی ثَمَنُ إِزَارٍ مَا بِعْتُهُ.»

عرض کرد: بین شما و حضرت آدم علیه السلام چه فرقی است؟ فرمود: به او گفتند گندم نخور، رفت و خورد. به من گفتند: گندم بر تو حلال است، بخور، من جز نان جو نخوردم.

رحمت خدا در عمق مصایب

پروردگار تمام دنیا را چیزی نمی داند که پاداش خوبی های خوبان قرار دهد. هیچ چیز دنیا را رضایت نداده است که پاداش یا جریمه قرار بگیرد. پروردگار دیده است که پرونده ما نمره کم دارد و در قیامت لنگ می زند، حادثه و مصیبت را به وجود می آورد که نمره پرونده ما را اضافه کند: (۱)

---

۱ - ۱) - بحار الأنوار: ۶۴/۲۳۶ - ۲۳۷، باب ۱۲، شده ابتلاء المؤمن و علته؛ «قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله لَاتَکُونُ مُؤْمِناً حَتَّی تَعُدَّ الْبَلَاءَ نِعْمَهً وَ الرَّخَاءَ مِحْنَهً لِأَنَّ بَلَاءَ الدُّنْیَا نِعْمَهٌ فِی الْآخِرَهِ وَ رَخَاءَ الدُّنْیَا مِحْنَهٌ فِی الْآخِرَهِ. - وَ رُوِیَ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِکٍ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ خَیْراً ابْتَلَاهُمْ. - وَ قَالَ الْبَاقِرُ علیه السلام یَا بُنَیَّ مَنْ کَتَمَ بَلَاءً ابْتُلِیَ بِهِ مِنَ النَّاسِ وَ شَکَا ذَلِکَ إِلَی اللَّهِ عز و جل کَانَ حَقّاً عَلَی اللَّهِ أَنْ یُعَافِیَهُ مِنْ ذَلِکَ الْبَلَاءِ قَالَ علیه السلام یُبْتَلَی الْمَرْءُ عَلَی قَدْرِ حُبِّهِ. - وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ اللَّهُ عز و جل مَا مِنْ عَبْدٍ أُرِیدُ أَنْ أُدْخِلَهُ الْجَنَّهَ إِلَّا ابْتَلَیْتُهُ فِی جَسَدِهِ فَإِنْ کَانَ ذَلِکَ کَفَّارَهً لِذُنُوبِهِ وَ إِلَّا ضَیَّقْتُ عَلَیْهِ فِی رِزْقِهِ فَإِنْ کَانَ ذَلِکَ کَفَّارَهً لِذُنُوبِهِ وَ إِلَّا شَدَّدْتُ عَلَیْهِ الْمَوْتَ حَتَّی یَأْتِیَنِی وَ لَاذَنْبَ لَهُ ثُمَّ أُدْخِلُهُ الْجَنَّهَ وَ مَا مِنْ عَبْدٍ أُرِیدُ أَنْ أُدْخِلَهُ النَّارَ إِلَّا صَحَّحْتُ جِسْمَهُ فَإِنْ کَانَ ذَلِکَ تَمَاماً لِطَلِبَتِهِ وَ إِلَّا أمنت [آمَنْتُ خَوْفَهُ] لَهُ وَ عَنْ سُلْطَانِهِ فَإِنْ کَانَ ذَلِکَ تَمَاماً لِطَلِبَتِهِ وَ إِلَّا هَوَّنْتُ عَلَیْهِ الْمَوْتَ حَتَّی یَأْتِیَنِی وَ لَاحَسَنَهَ لَهُ ثُمَّ أَدْخَلْتُهُ النَّارَ.»

«اَلَّذِینَ إِذٰا أَصٰابَتْهُمْ مُصِیبَهٌ قٰالُوا إِنّٰا لِلّهِ وَ إِنّٰا إِلَیْهِ رٰاجِعُونَ * أُولٰئِکَ عَلَیْهِمْ صَلَوٰاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَهٌ وَ أُولٰئِکَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ» (۱)

چه کسی گفته است که پروردگار همه چیز را برای ما نگهدارد. مگر نزد او ارزش دارد که به عنوان پاداش بپردازد؟ یا به عنوان عقاب، جلوی آن را بگیرد؟

ارزش داشته های مؤمن

خدا، پیغمبر صلی الله علیه و آله و منبع عظیمی مانند امیرالمؤمنین علیه السلام را نگاه کنید که به شما عنایت کرده اند.

مگر همه قلب ها به خدا محبت دارند؟ مگر همه دل ها با اهل بیت علیهم السلام آشناست؟ پاداش شما محفوظ است، اما نه با پول و دنیا. چگونه نماز شما را با پول بسنجد؟ مگر نماز شما چند میلیون می ارزد که می خواهید با پول تسویه حساب کنید؟ شما هم بخواهید، او حاضر نیست.

تفضل خدا بر بندگان

این حریم، حریم عجیبی است. خداوند به ملائکه شب می فرماید: بنده ام در بستر بیماری، درد زیادی دارد، گوش به زنگ باشید. او در ناله کردن ها اوقاتش تلخ

۱- ۱) - بقره (۲) : ۱۵۶ - ۱۵۷؛ «همان کسانی که چون بلا و آسیبی به آنان رسد گویند: ما مملوک خداییم و یقیناً به سوی او بازمی گردیم. * آنانند که درودها و رحمتی از سوی پروردگارشان بر آنان است و آنانند که هدایت یافته اند.»

می شود و به من می گوید: ای خدا! این چه وضعی است؟ مگر قدرت نداری که مرا شفا دهی؟ این چه کارگردانیی است؟ اگر بنده ام نسبت به من در میان تحمل درد، حرفی نالایق زد، در نامه عمل او تسبیح بنویسید؛ چون بنده من درد دارد و من خدایی نیستم که وقتی بندگانم در عصبانیت حرف نامربوط بزنند، آنان را چوب بزنم، بلکه می گویم: برای او تسبیح بنویسند.

شما این گونه مرا نگاه کنید. نه این که چرا فلانی در تصادف مرد؟ شما این را ببینید که در قیامت خدا به آن بچه شما که در تصادف از بین رفته است می گوید: به خاطر معصومیتی که داری و در پرونده خود نیز گناهی نداری، این بهشت پاداش تو است. آن گاه آن بچه تا درب بهشت می آید، می ایستد. می گوید: چرا نمی روی؟ می گویند: من دامان پرمهر مادر و پدرم را ندیدم، آنها را کم دیده ام. خطاب می رسد:

آنها را صدا کن و با خود به بهشت ببر. (1)این فضل خدا را ببین و از خدا گلایه نکن. اگر در امور مالی کارد به استخوانت می رسد، نگو: پس این همه عبادت و گریه من چه شد؟ مگر قیمت گریه تو را با پول می شود سنجید؟ تا آخر عمر درب گلایه از خدا را ببندیم.

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۷۹/۱۱۸، باب ۱۷، أجر المصائب، حدیث ۱۱؛ «عَنْ عُبَیْدِ بْنِ عُمَیْرٍ اللَّیْثِیِّ قَالَ إِذَا کَانَ یَوْمُ الْقِیَامَهِ خَرَجَ وِلْدَانُ الْمُسْلِمِینَ مِنَ الْجَنَّهِ بِأَیْدِیهِمُ الشَّرَابُ قَالَ فَیَقُولُ لَهُمُ النَّاسُ اسْقُونَا اسْقُونَا فَیَقُولُونَ أَبَوَیْنَا أَبَوَیْنَا قَالَ حَتَّی السِّقْطُ مُحْبَنْطِئاً [عَلَی] بَابِ الْجَنَّهِ یَقُولُ لَاأَدْخُلُ حَتَّی یَدْخُلَ أَبَوَایَ وَ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا کَانَ یَوْمُ الْقِیَامَهِ نُودِیَ فِی أَطْفَالِ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُسْلِمِینَ أَنِ اخْرُجُوا مِنْ قُبُورِکُمْ فَیَخْرُجُونَ مِنْ قُبُورِهِمْ ثُمَّ یُنَادَی فِیهِمْ أَنِ امْضُوا إِلَی الْجَنَّهِ زُمَراً فَیَقُولُونَ رَبَّنَا وَ وَالِدَیْنَا مَعَنَا ثُمَّ یُنَادَی فِیهِمُ الثَّانِیَهَ أَنِ امْضُوا إِلَی الْجَنَّهِ زُمَراً فَیَقُولُونَ رَبَّنَا وَ وَالِدَیْنَا مَعَنَا فَیَقُولُ فِی الثَّالِثَهِ وَ وَالِدَیْکُمْ مَعَکُمْ فَیَثِبُ کُلُّ طِفْلٍ إِلَی أَبَوَیْهِ فَیَأْخُذُونَ بِأَیْدِیهِمْ فَیَدْخُلُونَ بِهِمُ الْجَنَّهَ فَهُمْ أَعْرَفُ بِآبَائِهِمْ وَ أُمَّهَاتِهِمْ یَوْمَئِذٍ مِنْ أَوْلَادِکُمُ الَّذِینَ فِی بُیُوتِکُمْ.»

توجه به ارزش ارتباط با خدا

ارتباط با خدا چقدر ارزش دارد. خدا نفرموده در مصیبت گریه نکن. راه خوبی برای ما باز کرده است. می دید ما هر وقت برای امام حسین علیه السلام گریه می کنیم، برای ما درجه است، حال این راه مصیبت را باز کرد که گریه کنیم و درجه بگیریم. همه اینها کانال رسیدن به رحمت خدا است. (۱)در مال و آبرو نیز همین طور است. اگر چند نفر در زندگی شما نزد دیگران آبروی شما را بردند، شما غصّه نخور؛ چون نزد پروردگار که آبروی شما را نبرده اند؟ سعی شما بر این باشد که در پیشگاه او لطمه نخورید.

نود سال در خطبه های نماز جمعه واجب کرده بودند که امیرالمؤمنین علیه السلام را لعنت کنند. آیا ایشان لعنت شد؟ آیا نمره حضرت نزد خدا کم شد؟ نه. وقتی خطیب نماز جمعه امیرالمؤمنین علیه السلام را لعنت می کرد، دری از جهنم را به روی خود باز می کرد و درجه حضرت به خاطر این لعنت بالا می رفت.

۱- ۱) - الکافی: ۲/۴۸۱ - ۴۸۲، بَابُ الْبُکَاء حدیث ۱، ۲، ۳؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ مَا مِنْ شَیْءٍ إِلَّا وَ لَهُ کَیْلٌ وَ وَزْنٌ إِلَّا الدُّمُوعُ فَإِنَّ الْقَطْرَةَ تُطْفِیُ بِحَاراً مِنْ نَارٍ فَإِذَا اغْرَوْرَقَتِ الْعَیْنُ بِمَائِهَا لَمْ یَرْهَقْ وَجْهاً قَتَرٌ وَ لَاذِلَّةٌ فَإِذَا فَاضَتْ حَرَّمَهُ اللَّهُ عَلَی النَّارِ وَ لَوْ أَنَّ بَاکِیاً بَکَی فِی أُمَّةٍ لَرُحِمُوا.» «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ مَا مِنْ عَیْنٍ إِلَّا وَ هِیَ بَاکِیَةٌ یَوْمَ الْقِیَامَهِ إِلَّا عَیْناً بَکَتْ مِنْ خَوْفِ اللَّهِ وَ مَا اغْرَوْرَقَتْ عَیْنٌ بِمَائِهَا مِنْ خَشْیَهِ اللَّهِ عز و جل إِلَّا حَرَّمَ اللَّهُ عز و جل سَائِرَ جَسَدِهِ عَلَی النَّارِ وَ لَافَاضَتْ عَلَی خَدِّهِ فَرَهِقَ ذَلِکَ الْوَجْهَ قَتَرٌ وَ لَاذِلَّةٌ وَ مَا مِنْ شَیْءٍ إِلَّا وَ لَهُ کَیْلٌ وَ وَزْنٌ إِلَّا الدَّمْعَهُ فَإِنَّ اللَّهَ عز و جل یُطْفِیُ بِالْیَسِیرِ مِنْهَا الْبِحَارَ مِنَ النَّارِ فَلَوْ أَنَّ عَبْداً بَکَی فِی أُمَّهٍ لَرَحِمَ اللَّهُ عز و جل تِلْکَ الْأُمَّهَ بِبُکَاءِ ذَلِکَ الْعَبْدِ.» «عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ مَا مِنْ قَطْرَهٍ أَحَبَّ إِلَی اللَّهِ عز و جل مِنْ قَطْرَهِ دُمُوعٍ فِی سَوَادِ اللَّیْلِ مَخَافَهً مِنَ اللَّهِ لَایُرَادُ بِهَا غَیْرُهُ.»

« وَ مٰا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلاّٰ أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ اَلْعَزِيزِ اَلْحَمِيدِ» (۱)

خدا در قرآن می فرماید: جرم پاکان و مؤمنین، پاکی و ایمان آنان است. جرم دیگری ندارند.

خواسته های ارزشمند اولیای خدا

از خدای متعال بخواهید، که این خواستن شما بسیار با ارزش است. بخواهم که توبه کنم. با گریه نماز بخوانم. روزه بگیرم. اهل خدا باشم و با شهادت و در نماز بمیرم. بخواهم که وقتی می میرم، سرم در دامن حضرت ابی عبدالله علیه السلام باشد. همه این ها خواستن است و این خواسته ها، قیمت عجیبی دارد.

« انّ الله لاینظر الی صورکم واعمالکم وانّما ینظر الی قلوبکم» (۲)خواسته های شما را مانند نوری که تا عرش می زند، می بیند؛ چون تمام این خواسته ها نوری است.

«الصلوه نور مِنَ اللّه» (۳)وقتی من نماز می خوانم، از دلم نور بیرون می زند. وضو، عشق خدا و اهل بیت علیهم السلام نور هستند. آن وقت اگر زلف این خواستن به زلف آگاهی گره بخورد، بالاخره روزی این دو در باطن با هم می سازند و شما را به خدا که نور مطلق است

۱- ۱) - بروج (۸۵) : ۸؛ «و از مؤمنان چیزی را منفور و ناپسند نمی داشتند مگر ایمانشان را به خدای توانای شکست ناپذیر و ستوده.»

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۶۷/۲۴۸، باب ۵۴، ذیل حدیث ۲۱.

۳- ۳) - مستدرک الوسائل: ۳/۹۲، باب ۲۹، ذیل حدیث ۳۰۹۸.

می رسانند. تمام آگاهان با همین خواسته ها به مقام قرب رسیده اند.

ارزش سنجش خود با ترازوی معنوی

حدّاقل کار این ترازوهای معنوی این است که ما را به خودمان آگاه می کند که اگر از این هفت مورد، پنج موردش را کم داریم؛ جاهل بودیم، نفهمیدیم، زندگی ما در هم بود، اقلاً دو مورش را داریم. چون ما می خواهیم آگاه شویم، روزی این آگاهی با این خواسته ما و این دو خصلتی که داریم، برای ما نور و قرب ایجاد می کند.

سنجش، راه ترقی اولیای خدا

همه اولیا همین گونه به مقام قرب رسیدند و الا کسی یک شبه به این مقام نرسیده است. حضرت یوسف علیه السلام سی سال دوید تا او را روی تخت حکومت مصر نشاندند. نگفتند چون چهره زیبایی داری ما اعلی حضرت را می کشیم، دولت را ساقط می کنیم و فردا حکومت را به تو می دهیم.

هفت سال درگیر شهوت جنسی بود، نه سال در زندان رفت، اما خدا را می خواست، آگاه بود و آلوده نشد.

«قَالَ رَبِّ اَلسِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ» (۱)

هیچ چیزی از او کم نشد، بلکه اضافه شد. آمدند درب زندان را باز کردند و گفتند: پادشاه تو را می خواهد. سی سال طول کشید تا این خواستن و آگاهی او را به این نقطه عظمت رساند. (۲)

۱- ۱) - یوسف (۱۲) : ۳۲؛ «یوسف علیه السلام گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوب تر است از عملی که مرا به آن می خوانند.»

۲- ۲) - البرهان فی تفسیر القرآن: ۳/۱۶۸، حدیث ۵۲۶۱؛ «علی بن محمد بن الجهم، فقال: یا بن رسول الله، أتقول بعصمه الأنبیاء؟ قال: «نعم» . فقال له: فما تقول فی قوله عز و جل فی یوسف. وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا ؟ فقال علیه السلام: أما قوله تعالی فی یوسف علیه السلام: وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا فإنها همت بالمعصیه، و هم یوسف بقتلها إن أجبرته، لعظم ما تداخله، فصرف الله عنه قتلها و الفاحشه، و هو قوله عز و جل: كَذٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ اَلسُّوءَ وَ اَلْفَحْشَاءَ و السوء: القتل، و الفحشاء: الزنا.» البرهان فی تفسیر القرآن: ۳/۱۶۹، حدیث ۵۲۶۴؛ «عن علی بن الحسین علیهما السلام أنه قال فی قول الله تعالی: لَوْ لاَ أَنْ رَأىٰ بُرْهٰانَ رَبِّهِ. قال: قامت امرأه العزیز إلی الصنم فألقت علیه ثوبا، فقال لها یوسف: ما هذا؟ فقال: أستحی من الصنم أن یرانا. فقال لها یوسف: أتستحین ممن لا یسمع و لا یبصر و لا یفقه و لا یأکل و لا یشرب، و لا أستحی أنا ممن خلق الإنسان و علمه؟ ! فذلک قوله عز و جل: لَوْ لاَ أَنْ رَأىٰ بُرْهٰانَ رَبِّهِ. »

خصایل هفت گانه مؤمن

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را می فرمایند:

«المؤمن من طاب مکسبه و حسنت خلیقته وصحّت سریرته و أنفق الفضل من ماله و أمسک الفضل من کلامه و کفی الناس من شرّه و أنصف الناس من نفسه» (۱)سراپای کسب و معیشت پولی مؤمن، پاک؛ تمام نیّت ها و خواسته هایش، سالم و همه حالات اخلاقیش الهی است. اضافه مالی را که نیاز ندارد، در چرخ انفاق می ریزد. اضافه سخنش را می کاهد و نمی گذارد احدی از ناحیه او ضرر ببیند و از جانب خودش به همه انصاف می دهد. این کلام، میزان و ترازوی معنوی و ملکوتی ماست.
اگر آهی کشم، دریا بسوزم و گر شوری کنم، یکجا بسوزم

ص:۳۶۰

۱- ۱) - بحار الأنوار:۶۴/۲۹۳، باب ۱۴، حدیث ۱۶.

کنم هرچند پنهان آتش جان میان انجمن پیدا بسوزم

بسوزد ظاهر و باطن ز سوزم

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص:۳۶۱

۱۹ وعده و وعید خدا

اشاره

عاقبت طی کردن منازل دهگانه

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۷۳

ص:۳۶۲

الحمدلله رب العالمين و صلّى الله على جميع الانبياء والمرسلين

و صلّ على محمد و آله الطاهرين.

قرآن مجید در سوره مبارکه احزاب ده منزل را بیان می کند که طیّ این منازل برای همه انسان ها میسر است، چرا که در هر بخشی از این بخش های دهگانه به مردان و زنان اشاره دارد:

« إِنَّ اَلْمُسْلِمِينَ وَ اَلْمُسْلِمٰاتِ وَ اَلْمُؤْمِنِينَ وَ اَلْمُؤْمِنٰاتِ وَ اَلْقٰانِتِينَ وَ اَلْقٰانِتٰاتِ وَ اَلصّٰادِقِينَ وَ اَلصّٰادِقٰاتِ وَ اَلصّٰابِرِينَ وَ اَلصّٰابِرٰاتِ وَ اَلْخٰاشِعِينَ وَ اَلْخٰاشِعٰاتِ وَ اَلْمُتَصَدِّقِينَ وَ اَلْمُتَصَدِّقٰاتِ وَ اَلصّٰائِمِينَ وَ اَلصّٰائِمٰاتِ وَ اَلْحٰافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَ اَلْحٰافِظٰاتِ وَ اَلذّٰاكِرِينَ اَللّٰهَ كَثِيراً وَ اَلذّٰاكِرٰاتِ أَعَدَّ اَللّٰهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِيماً» (۱)

۱- ۱) - احزاب (۳۳) : ۳۵؛ «مسلما خدا برای مردان وزنان مسلمان و مردان وزنان با ایمان، و مردان وزنان عبادت پیشه، و مردان وزنان راستگو و مردان وزنان شکیبا، و مردان وزنان فروتن، و مردان وزنان صدقه دهنده، و مردان وزنان روزه دار، و مردان وزنان حفظ کننده خود از پلیدی های جنسی، و مردان وزنانی که بسیار یاد خدا می کنند، آمرزش و پاداشی بزرگ آماده کرده است.»

وعده مغفرت و اجر عظیم

« أَعَدَّ اَللّٰهُ لَهُمْ مَغْفِرَهً وَ أَجْراً عَظِیماً»

این محصول طیّ این ده منزل است: مغفرت نسبت به کل دوران عمر و اجر عظیم.

این مغفرت، وقتی شامل حال مردان و زنان طیّ کننده این منازل باشد، در قیامت شرمندگی، اندوه، تأسف، فشار روانی و خجالت زدگی ندارند. اجر عظیم هم که حیات ابد آخرت آنهاست.

مصادیق مغفرت و اجر عظیم

گوشه هایی از این اجر عظیم در بعضی از سوره های قرآن کریم بیان شده است.

این آیات کوتاه در مکه نازل شده، بیان بخش اندکی از آن اجر عظیم است.

« وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ نٰاعِمَهٌ» (۱)

چهره های آنها در قیامت شاداب، تازه، شکفته و جوان است. هیچ گونه آثار ضعف، شکستگی، رنج، اندوه و خستگی در آن چهره ها دیده نمی شود. چرا؟ خود حضرت حق، علت این شادابی آنان را بیان می کند:

« لِسَعْیِهٰا رٰاضِیَهٌ» (۲)

چون پرونده دوره عمر دنیایی خود را می بینند و نسبت به تمام سعی، تلاش و اعمال دوره عمر خود شاد و راضی هستند. راضی هستند که این عمر کوتاه را در

۱- ۱) - غاشیه (۸۸) : ۸؛ «در آن روز چهره هایی شاداب و باطراوت اند.»

۲- ۲) - غاشیه (۸۸) : ۹؛ «از تلاش و کوشش خود خشنودند.»

دو کار مصرف کردند؛ عبادت ربّ، خدمت به خلق.

اگر در این دوره عمر لغزش هایی نیز این طیّ کنندگان ده منزل داشتند:

« أَعَدَّ اَللّٰهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِيماً»

آمرزیده و بخشیده شده و از آنها گذشت می شود.

ارائه شبهه و جواب آن

گاهی مطالبی راجع به پروردگار بیان می شود که نه با آیات موافق است، نه با روایات و نه با اوصاف وجود مقدس او، هیچ موافقتی ندارند. فرض کنید نقل می کنند که کسی جرمی را مرتکب شده است و خداوند متعال به خاطر آن جرم، صد سال او را گرفتار عذاب کرده است، آیا این خلاف عدالت و رحمت واسعه پروردگار نیست؟

در ارائه برنامه های الهی، چه برنامه های دینی و چه برخوردها، اگر آیات قرآن، روایات و صفات خودش لحاظ نشود، به حضرت او تهمت و افترا خواهند بست.

هرگز پروردگار عالم جریمه غیرمتناسب با جرم ندارد و هرگز بر جریمه اصرار ندارد، بلکه بر پاداش اصرار دارد.

معنای وعده و وعید خدا

به همین خاطر از نظر علمی می گویند: تمام پاداش های خدا در دایره وعده است و تمام جریمه های او در دایره وعید. وعده به چه چیزی می گویند؟ به همین که در آخر ده منزل آمده است:

« أَعَدَّ اَللّٰهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِيماً» .

مغفرت و اجر عظیم خود را آماده کرده است. یعنی ده منزل را بیا، مغفرت و اجر

عظیم را بگیر.

اما اگر گناهانی را در قرآن مطرح کند و بگوید: بر این گناه، گناهکار را عذاب خواهم کرد. چون وعید است، یقیناً تغییر پذیر می باشد. (۱)

نمونه ای از وعید خدا در قرآن

اول سوره توبه «بسم الله» ندارد؛ یعنی می خواهم حرف هایی بزنم که با رحمانیت و رحیمیت من تناسبی ندارد. در این برخوردی که می خواهم با اهل مکه بکنم، نه پای رحمانیت باید در کار باشد و نه پای رحیمیت. عصبانی و خشمگین هستم. سخط و نفرت دارم. دیگر جای رحمانیت و رحیمیت نیست. معنی ندارد که پروردگار اینجا بگوید: ای اهل مکه! شما را خیلی دوست دارم، اما چنان شما را

۱- ۱) - کتاب العین: ۲/۲۲۲ وعد: [الوعد و العده یکونان مصدرا و اسما. فأما العده فتجمع: عدات، و الوعد لا یجمع] و الوعید من التهدد. أوعدته ضربا و نحوه، و یکون وعدته أیضا من الشر. قال الله عز و جل: حج ۷۲ (اَلنّارُ وَعَدَهَا اَللّهُ اَلَّذِینَ کَفَرُوا) و وعید الفحل إذا هم أن یصول. مجمع البحرین: ۳/۱۶۱، (وعد) قوله تعالی: اعراف ۱۴۲ (وَ وٰاعَدْنٰا مُوسیٰ ثَلاٰثِینَ لَیْلَهً وَ أَتْمَمْنٰاهٰا بِعَشْرٍ) فی التفسیر کان موسی علیه السلام وعد بنی إسرائیل بمصر أن أهلک الله عدوهم أتاهم بکتاب من عند الله فیه بیان ما یأتون و ما یذرون، فلما هلک فرعون سأل موسی ربه الکتاب فأمر بصوم ثلاثین یوما و هو شهر ذی القعده، ثم أنزل علیه التوراه فی العشر ذی الحجه و کلمه فیها قیل کان الموعد أربعین لیله فأجمل فی سوره البقره و فصل هاهنا. (وَ لَقَدْ صَدَقَکُمُ اَللّهُ وَعْدَهُ) آل عمران ۱۵۲؛ أی وعد إظهار الدین و کون العاقبه للمتقین. و فی الدعاء یا من إذا وعد وفی و إذا توعد عفا. الوعید فی الاشتقاق اللغوی: کالوعد إلا أنهم خصوا الوعد بالخیر و الوعید بالشر للفرق بین المعنیین، و ربما استعمل الوعد فیهما للازدواج و الاتباع. مستدرک الوسائل: ۱۸/۲۰۵، باب ۱، حدیث ۲۲۴۹۹؛ «عَنْ عَلِیٍّ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِنَّ فِی جَهَنَّمَ وَادِیاً یُقَالُ لَهُ سَعِیراً إِذَا فُتِحَ ذَلِکَ الْوَادِی ضَجَّتِ النِّیرَانُ مِنْهُ أَعَدَّهُ اللَّهُ تَعَالَی لِلْقَتَّالِینَ.»

عذاب می کنم که در تاریخ بنویسند. محبت که با غضب همراه نیست.

خشم و غضب خدا در سخن با کفار

آن وقت حرف را با همین حالت خشم و غضب شروع می کند:

« بَرٰاءَةٌ مِنَ اَللّٰهِ وَ رَسُولِهِ» (۱)

از جانب خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله نسبت به مشرکین اعلام بیزاری می شود؛ یعنی من و پیغمبر صلی الله علیه و آله شما را این گونه نمی خواهیم. بعد هم تمام تعهّداتی که با پیغمبر بستید و تعهّداتی که پیغمبر به دستور خودم با شما بست، چون اجرا نکردید، یک طرفه اعلام لغو پیمان می کند.

باز با غضب، خشم، سخط و در اوج غضب، در آیه شریفه ادامه می دهد، می فرماید: چهار ماه به این ها آتش بس بده. چهار ماه حرام را نجنگید، درگیر نشوید و برای همدیگر مشکل ایجاد نکنید و آنها را آزاد بگذارید:

« فَسِيحُوا فِي اَلْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ» (۲)

هر جا می خواهند بروند، جلوی آنان را نگیرید. بعد، وقتی چهارماه تمام شد، دوباره نهایت غضب و خشم خود را نشان می دهد.

توبه، گرداننده وعید خدا

سپس به پیغمبر صلی الله علیه و آله و مردم می فرماید: اگر توبه کردند، توبه آنان را می پذیرم؛ (۳)

۱- ۱) - توبه (۹) : ۱؛ «این [اعلام] بیزاری و لغو پیمان از سوی خدا و پیامبرش است.»

۲- ۲) - توبه (۹) : ۲؛ «بنابراین، چهار ماه حرام را [در کمال آزادی و امنیت] در زمین گردش کنید.»

۳- ۳) - « وَ أَذٰانٌ مِنَ اَللّٰهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى اَلنّٰاسِ يَوْمَ اَلْحَجِّ اَلْأَكْبَرِ أَنَّ اَللّٰهَ بَرِيءٌ مِنَ اَلْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اَللّٰهِ وَ بَشِّرِ اَلَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذٰابٍ أَلِيمٍ » (توبه: ۳)

یعنی آنان را عذاب نمی کنم و خشم، غضب و سخط بر آنان روا نمی دارم.

پس بین وعده و وعید خدا فرق است. شما وقتی قرآن می خوانید، اگر دیدید وعید متوجه شماست، بدانید آن را با توبه می شود حل کرد.

اول می فرماید: داری می میری، نابود و شایسته عذاب می شوی و به جهنم می روی، اما در پایان این غضب می فرماید: بیا دارو مصرف کن، آشتی کن، نماز بخوان، با پیغمبرم با محبت باش، من گذشت می کنم و می گذرم.

برادران حضرت یوسف علیه السلام و وعید خدا

برادران حضرت یوسف علیه السلام در جریان برخورد با او هجده گناه را در یک روز، آن هم در خانه پیغمبر و در کنار او مرتکب شدند که تمام آن گناهان را در آیات اول سوره بیان کرده است. آثار دو یا سه گناه از این هجده گناه، سی سال بر خانه حضرت یعقوب علیه السلام حاکم بود. اما وقتی که بعد از سی سال همگی به مصر آمدند، آن ده برادر به پدر عرض کردند: ما در گذشته اشتباه کردیم، ما خجالت می کشیم که به خدا بگوییم از ما بگذر. شما به خدا بگو:

«قَالُوا یَا أَبَانَا اِسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا» (۱)

حضرت یعقوب علیه السلام نیز با کمال میل پذیرفت و به آنان گفت:

«سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ» (۲)

به زودی پرونده شما را نزد خدا پاک می کنم. خدا نیز نگفت: آنها را رها کن، بگذار به جهنم بروند.

۱- ۱) - یوسف (۱۲) : ۹۷؛ «گفتند: ای پدر! آمرزش گناهانمان را بخواه.»

۲- ۲) - یوسف (۱۲) : ۹۸؛ «گفت: برای شما از پروردگارم درخواست آمرزش خواهم کرد.»

امام باقر علیه السلام می فرماید: وقتی به فرزندان گفت: به همین زودی برای شما طلب مغفرت می کنم، این به همین زودی، سحر شب جمعه بود که حضرت یعقوب علیه السلام می دانست که وقت سحر، آن هم شب جمعه، دعا مستجاب است. (۱)آن وقت بود که گفت: خدایا! فرزندان مرا بیامرز. خدا نیز همه آنها را آمرزید؛ چون خدا، خدای صلح، سلم، مهر و محبت است.

معرفی واقعی خدا به دیگران

شما در معرفی خدا نزد دیگران خیلی دقت کنید. همان چیزی را که خدا در قرآن و ائمه علیهم السلام می گویند، بگویید. چیزی نگویید که با صفات، آیات خدا و فرهنگ اهل بیت علیهم السلام وفق ندهد. خدا خیلی عظیم است.

امام زین العابدین علیه السلام می فرماید: ای خدایی که دعای دشمن ترین دشمنانت را حتی وقتی که او به درِ خانه تو نیامد که از تو درخواست کند، مستجاب کردی.

---

۱ – ۱) – الکافی: ۲/۴۷۷، باب الأوقات و الحالات التی ترجی فیه، حدیث ۶؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله خَیْرُ وَقْتٍ دَعَوْتُمُ اللَّهَ عز و جل فِیهِ الْأَسْحَارُ وَ تَلَا هَذِهِ الْآیَهَ فِی قَوْلِ یَعْقُوبَ علیه السلام سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَکُمْ رَبِّی وَ قَالَ أَخَّرَهُمْ إِلَی السَّحَرِ.» من لایحضره الفقیه: ۱/۴۲۲، باب وجوب الجمعه و فضلها و من وضعت، حدیث ۱۲۴۲؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی قَوْلِ یَعْقُوبَ لِبَنِیهِ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَکُمْ رَبِّی قَالَ أَخَّرَهَا إِلَی السَّحَرِ لَیْلَهَ الْجُمُعَهِ.» بحار الأنوار: ۸۶/۲۷۹، باب ۳، أعمال لیله الجمعه و صلاتها. «وَ عَنِ الْبَاقِرِ وَ الصَّادِقِ علیه السلام أَنَّهُمَا قَالَا إِذَا کَانَ لَیْلَهَ الْجُمُعَهِ أَمَرَ اللَّهُ مَلَکاً یُنَادِی مِنْ أَوَّلِ اللَّیْلِ إِلَی آخِرِهِ وَ یُنَادِی فِی کُلِّ لَیْلَهٍ غَیْرِ لَیْلَهِ الْجُمُعَهِ مِنْ ثُلُثِ اللَّیْلِ الْآخَرِ هَلْ مِنْ سَائِلٍ فَأُعْطِیَهُ هَلْ مِنْ تَائِبٍ فَأَتُوبَ إِلَیْهِ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَأَغْفِرَ لَهُ یَا طَالِبَ الْخَیْرِ أَقْبِلْ یَا طَالِبَ الشَّرِّ أَقْصِرْ.» «وَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ فِی یَوْمِ الْجُمُعَهِ سَاعَهٌ لَایَسْأَلُ اللَّهَ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ فِیهَا شَیْئاً إِلَّا أَعْطَاهُ وَ هِیَ مِنْ حِینِ نُزُولِ الشَّمْسِ إِلَی حِینِ یُنَادَی بِالصَّلَاهِ.»

نگفتی: تا ابد به حرف تو گوش نمی دهم.

عطوفت خدا با دشمنان

یکی از دشمن ترین دشمنانت نیز همان کسی بود که به او گفتی: رجیم، ملعون، منفور و مذموم، اما تا به تو گفت:

« قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِی إِلیٰ یَوْمِ یُبْعَثُونَ» (۱)

چه وقت این حرف را گفت؟ زمانی که حضرت آدم علیه السلام آفریده شد و او بعد از این که سجده نکرد، این حرف را زد.

من در مجلات علمی خواندم: جمجمه هایی را که از قبرهای قدیم هند به آزمایشگاه های اروپا بردند، اندازه گیری علمی کردند، نظر دادند که صاحبان این جمجمه ها در پانزده میلیون سال قبل مرده اند، چه وقت انسان به کره زمین آمده، ما تاریخ دقیقش را نداریم؟ فرض کنید همان زمان ها ابلیس به خاطر حضرت آدم علیه السلام با خدا درگیر شد و به خدا گفت:

خدایا! به ملک الموت بگو تا روز قیامت جان مرا نگیرد. به من عمری تا روز قیامت بدهد. خدا فوری به او گفت:

« قَالَ إِنَّکَ مِنَ اَلْمُنْظَرِینَ» (۲)

باشد، دعای تو مستجاب است.

۱- ۱) - حجر (۱۵) : ۳۶؛ «گفت: پروردگارا! پس مرا تا روزی که [همگان] برانگیخته می شوند، مهلت ده.»

۲- ۲) - اعراف (۷) : ۱۵؛ «خدا فرمود: البته تو از مهلت یافتگانی.»

معامله خدا با بندگان

امام زین العابدین علیه السلام می فرماید: تو که دعای دشمن ترین دشمنانت را مستجاب کردی، اگر من که دوست تو هستم، بگویم: به من عنایت کن، نه می گویی؟

دوبار در دعای کمیل آمده است:

«ما هکذا الظنّ بک»

اصلاً چنین گمانی به تو نمی رود که دردمند بیاید و درد خود را به تو بگوید، تو بگویی: دوا نداریم، برو.

خدا را همان گونه که هست، معرفی کنید تا دل کسی از خدا زده نشود. به بچه دوازده ساله نگو: اگر نماز نخوانی، در قیامت فرشته های وحشتناکی دور تو را می گیرند و بعد تو را به جهنم می برند، هم می زنند و هم می سوزانند.

نهایت شفقت خدا بر بندگان

کسانی را در اسلام داشتیم که حتی یک رکعت نماز نخواندند، یک روزه هم نگرفتند، اما به بهشت رفتند.

شیخ طوسی نقل می کنند: پیامبر با چند نفر در بیابان های مدینه می رفتند، فرمودند: چه می بینید؟ گفتند: هُرم گرما، که به این ریگ ها، سنگ ها و رمل ها می زند و هُرم ایجاد کرده است. چیز دیگری نمی بینیم.

فرمود: شتر سواری را می بینم که شش شبانه روز است راه می آید و از چادرنشینان بیابان است، می خواهد به مدینه بیاید تا مرا ببیند. سوار رسید، پیغمبر صلی الله علیه و آله جلوی او را گرفت، فرمود: کجا می روی؟ عرض کرد: مدینه. فرمود: برای چه می روی؟ عرض کرد: شنیدم پیغمبری هست که حرفهای خوبی می زند،

می خواهم بروم او را ببینم. حضرت فرمود: آن پیامبر منم.

عرض کرد: پس یکی از آن حرف ها را بزن، فرمود: آیا بت پرستی؟ عرض کرد:

آری، فرمود: اگر در زندگی به مشکل بر بخوری، بت مشکل تو را حل می کند؟ عرض کرد: نه. فرمود: آیا مریض تو را شفا و درد تو را دوا می کند؟ عرض کرد: نه.

فرمود: پس بت را رها کن و بیا دست به دامان کسی بزن که:

« یکشف السوء اذا دعاه و یجیب المضطرّ اذا دعاه»

درد را دوا، فقیر را غنی و مرده را زنده می کند. گیاه را می رویاند. عرض کرد:

چگونه دست در دست خدا بگذارم؟ فرمود: فعلاً با دو کلمه:

«شهاده أن لا اله الا الله و أنّی رسول الله»

او نیز این جملات را گفت. از شتر آمد بیافتد، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: او را نگهدارید.

او شش شبانه روز است که غذا نخورده و اکنون مرده است. آرام او را پایین بگذارید.

بعد فرمود: بروید آب بیاورید و او را غسل دهید. خود پیغمبر صلی الله علیه و آله این بدن را غسل داد، نماز خواند و دفن کرد. این شأن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله است:

« وَ مٰا أَرْسَلْنٰاکَ إِلاّٰ رَحْمَةً لِلْعٰالَمِینَ» (۱)

عرض کردند: آقا! کفن بیاوریم؟ فرمود: نمی خواهد، با پیراهن خودم او را کفن می کنم. قبری بکنید. خود حضرت وارد قبر شدند، فرمودند: بدن او را به من بدهید.

جنازه را درون قبر، رو به قبله خواباند، صورت روی صورت میّت گذاشت و فرمود:

چقدر راحت به بهشت رفتی. این خداست.

۱- ۱) - انبیاء (۲۱) : ۱۰۷؛ «و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.»

پیغام به خدا از طریق حضرت موسی علیه السلام

گوینده این شعر یکی از اعظم علمای شیعه، وجود مبارک ملا احمد نراقی است: دید موسی کافری اندر رهی

چون خدا به انبیا گفته است که این ها اگر توبه نکردند، شما به جای این ها توبه کنید تا من آنها را بیامرزم. گفت ای موسی توانی یک پیام

اول به او بگو: از این که تو خدای من هستی، ننگم می آید. بعد به او بگو: نه من بنده تو هستم، مرا به خود نچسبان، نه تو خدای منی، من هم تو را به خودم بند نمی کنم. اگر روزی مرا تو می دهی، می خواهم ندهی. من روزی تو را می خواهم چه کنم؟ زین سخن آمد دل موسی به جوش گفت با خود من چه گویم حق خموش

حق این است که چیزی نگویم.

شد روان تا طور با حق راز گفت

جواب خدا به پیرمرد گبر

مگر بنده من به من پیغام نداده بود. چرا نمی گویی؟ گفت حق کو آن پیام بنده ام

ای موسی! ادب اقتضا می کند که من پیام او را جواب بدهم. گفت رو از من بر آن تند خو

او از من خیلی عصبانی است. این ادب کلام است: وقتی به او رسیدی، بگو خدا به تو سلام رسانده است. من به حرف تو گوش نمی دهم که می گویی نمی خواهم، تو نخواه، ولی من روزی تو را می دهم. من همه این ابرها، باران ها، برف ها، چشمه ها، رودخانه ها و زمین های زراعتی را برای تو درست کرده ام.

ص:

تشبیه امثال پیرمرد گبر به بچه شیرخوار

ای موسی! می دانی داستان این پیرمرد گبر چیست؟ داستان بچه شیرخواره است: کودکان گاهی به خشم و گه به ناز از دهان پستان بیندازند باز

دارد شیر می خورد، اما یکباره رها می کند و سرش را برمی گرداند. دایه پستان چون گذارد در دهن

توبه پیرمرد گبر

چون که موسی باز گشت از کوه طور

ای موسی! من نفهم بودم و خدا را نشناختم. اگر کسی به من گفته بود که خدا

ص:۳۷۷

کیست، من این گونه نمی گفتم. موسیا ایمان برِ من عرضه کن

ای نراقی هان و هان تا چند صبر

نراقی خود را نصیحت می کند: این چه مسلمانیی است که تو داری، که گبر و بت خانه ای از تو عار دارند. عشق آمد و از هستی خود بی خبرم کرد

برای نماز خواندن بچه یک هزاری به او بده و بگو، این مال نمازت نیست، این به خاطر این است که دلم را شاد کردی، مزد نمازت را او باید بدهد. اما بابا یادت باشد که اگر رابطه مان با او برقرار نشود، این نعمتها کم می شود.

اگر امشب کسی بیاید پای منبر، حرف های خدا و اهل بیت را گوش بدهد، خوب دقت کند، زن هم ندارد و بچه هم ندارد، وارث هم ندارد، فقط گوش بدهد،

ص:۳۷۸

بعـد در خودش بجوشـد، عجب، خـدای به این خوبی ما ۴۰ سـال است که یـک رکعت نماز نخوانـدیم، یک روزه نگرفتیم. ما چقـدر بد هستیم. ناراحت بشود، گریه بکند، بعد هم در آن خلوت قلبش واقعاً بگوید به خودت قسم آشتی کردم، از امشب به بعـد هم نمازهـای نخوانـده و هم روزه هـای نگرفته را شـروع می کنم، از جلسه رفت بیرون و افتاد و مرد. زن و بچه و پـدر هم ندارد، هیچ کس از گذشته اش خبر ندارد، این ۴۰ سال نماز و روزه اش چه می شود؟ کلش بخشیده می شود، چون نیت کرد بخواند، عمرش کفاف نداد.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص:۳۷۹

۲۰ تقوای مالی مؤمن

اشاره

ابزار بودن مال دنیا

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۷۳

ص:۳۸۰

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در بخش اول گفتار مبارکشان فرمودند:

«المؤمن من طاب مکسبه» (1)مؤمن آن انسانی است که کسبش تا آخر عمر پاک است. اهل فریب خوردن و مغرور شدن از طریق مال دنیا نیست و مال دنیا را به صورت نعمت خدا و ابزار حضرت حق نگاه می کند که این نعمت و ابزار برای عبادت خدا و خدمت به بندگان خدا در اختیار او قرار داده شده است.

کشف مبهمات سوره مبارکه حدید

ائمه علیهم السلام معتقد بودند که آیات اول سوره حدید را آیندگان می فهمند و به خصوص در فرمایش های خود به عالمان ایران اشاره داشتند. اتفاق افتاده که آمدند از پیغمبر یا از ائمه علیهم السلام آیات بسیار مشکل توحیدی یا کیهانی قرآن را سؤال کردند.

اگر زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده، ایشان روی سلمان دست گذاشته، فرمودند:

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۶۴/۲۹۳، باب ۱۴، حدیث ۱۶.

همشهری های آینده او متوجه می شوند چیست. (۱)اگر از امام زین العابدین علیه السلام می پرسیدند، می فرمودند: ظرف زمان شما قابلیت درک این آیات را ندارد، در آینده می فهمند.

وقتی خدا در قرآن مجید می فرماید:

« يَعْلَمُ مٰا يَلِجُ فِي اَلْأَرْضِ وَ مٰا يَخْرُجُ مِنْهٰا وَ مٰا يَنْزِلُ مِنَ اَلسَّمٰاءِ وَ مٰا يَعْرُجُ فِيهٰا وَ هُوَ اَلرَّحِيمُ اَلْغَفُورُ» (۲)

آنچه در زمین فرو می رود، یا بیرون می آید و آنچه از عالم بالا به طرف زمین می آید یا از زمین به طرف آسمان بالا می رود، وزن، عدد، کمیت و کیفیت همگی را خدا می داند، ولی امام علیه السلام فرمودند: آیندگان به دست می آورند که این یعنی چه.

این ها در کتاب های علمی بحث شده است. به قدری خوانندنش لذت دارد که حساب ندارد. در عین این که قدرت، علم، حکمت و عدل خدا را نسبت به هر ذرّه ای که از بالا به زمین می آید و از زمین به بالا می رود، نشان می دهد.

ص:۳۸۳

۱- ۱) - تفسیر نور الثقلین: ۵/۳۲۳، حدیث ۲۲؛ «روی ان النبی صلی الله علیه و آله قرأ هذه الایه « وَ آخَرِينَ مِنْهُمْ لَمّٰا يَلْحَقُوا بِهِمْ » [سوره الجمعه، الآیه ۳] فقیل له: من هؤلاء؟ فوضع یده علی کتف سلمان و قال: لو کان الایمان فی الثریا لنالته رجال من هؤلاء. الجوهر الثمین فی تفسیر الکتاب المبین: ۶/۴۱۲ سوره الجمعه (۶۲) : الآیات ۱ الی ۱۱؛ «و روی أن النبی صلی الله علیه و آله قرأ (الآیه ۳، سوره الجمعه) فقیل من هؤلاء فوضع یده علی کتف سلمان و قال لو کان العلم فی الثریا لنالته رجال من هؤلاء.»

۲- ۲) - سبأ (۳۴) : ۲؛ «[خدا] آنچه در زمین فرو می رود و آنچه از آن بیرون می آید و آنچه از آسمان فرود می آید و آنچه در آن بالا می رود عالم و آگاه است؛ و او مهربان و بسیار آمرزنده است.»

خلیفه خدا در امور مالی

در سوره حدید می فرماید: هر کسی که مال پاک در اختیار دارد، چه کم و چه زیاد، دارنده مال، مالك آن نیست، بلکه خلیفه من در تصرف مال است. خدا چه احترام عجیبی به انسان صاحب ثروت می گذارد. می فرماید: دارنده مال «خلیفه الله» است. نمی گوید دارنده علم، دارنده فکر. بحث آیه فقط روی محور مال است.

« وَ أَنْفِقُوا مِمّٰا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ» (۱)

اول آیه نیز می فرماید: حق ندارید مال را نگهدارید و حبس کنید. منِ خدا به تو مال داده ام و تو را جانشین خودم در کنار این مال قرار داده ام. جانشین من باید مانند من باشد: دست و دل باز، جواد، سخی، کریم و معطی؛ یعنی جانشین من باید افق طلوع جود، سخا، عطا و رزّاقیت من باشد. و در غیر این صورت در کنار مال، او را از جانشینی می اندازم و او برادر شیطان می شود. علاوه بر این که مال سکّوی اوج انسان به طرف مقام خداست، سکّوی سقوط انسان به دامن شیطان نیز هست.

رسم پاسداری از مقام خلیفه اللهی

پولدار این احترام را باید حفظ کند و نباید پول خود را در محور خیمه حیات خود و خانواده اش خرج کند، بلکه باید مانند چشمه اول بهار و ابر باران زا باشد.

باید مانند رودخانه در جریان باشد که تشنگان، گرسنگان، عریان ها و مشکل داران را سیراب کند و مشکل آنان را حل کند. (۲)

۱- ۱) - حدید (۵۷) : ۷؛ «و از اموالی که خدا شما را در آن جانشین خود قرار داده، انفاق کنید.»

۲- ۲) - الکافی: ۲/۲۶۵، باب فضل فقراء المسلمین، حدیث ۲۰؛ «عَنْ مُبَارَكٍ غُلَامِ شُعَيْبٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ عز و جل يَقُولُ إِنِّي لَمْ أُغْنِ الْغَنِيَّ لِكَرَامَةٍ بِهِ عَلَيَّ وَ لَمْ أُفْقِرِ الْفَقِيرَ لِهَوَانٍ بِهِ عَلَيَّ وَ هُوَ مِمَّا ابْتَلَيْتُ بِهِ الْأَغْنِيَاءَ بِالْفُقَرَاءِ وَ لَوْ لَاالْفُقَرَاءُ لَمْ يَسْتَوْجِبِ الْأَغْنِيَاءُ الْجَنَّه.» الکافی: ۲/۱۷۴، باب حق المؤمن علی أخیه و أداء حقه، حدیث ۱۳ و ۱۴؛ «أَبَانٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْحَسَنِ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام أَ يَجِيءُ أَحَدُكُمْ إِلَى أَخِيهِ فَيُدْخِلَ يَدَهُ فِي كِيسِهِ فَيَأْخُذَ حَاجَتَهُ فَلَا يَدْفَعَهُ فَقُلْتُ مَا أَعْرِفُ ذَلِكَ فِينَا فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام فَلَا شَيْءَ إِذاً قُلْتُ فَالْهَلَاكُ إِذاً فَقَالَ إِنَّ الْقَوْمَ لَمْ يُعْطَوْا أَحْلَامَهُمْ بَعْدُ.» «مُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ حَقِّ الْمُؤْمِنِ فَقَالَ سَبْعُونَ حَقّاً لَاأُخْبِرُكَ إِلَّا بِسَبْعَةٍ فَإِنِّي عَلَيْكَ مُشْفِقٌ أَخْشَى أَلَّا تَحْتَمِلَ فَقُلْتُ بَلَى إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَقَالَ لَاتَشْبَعُ وَ يَجُوعُ وَ لَاتَكْتَسِي وَ يَعْرَى وَ تَكُونُ دَلِيلَهُ وَ قَمِيصَهُ الَّذِي يَلْبَسُهُ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَتَكَلَّمُ بِهِ وَ تُحِبُّ لَهُ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ إِنْ كَانَتْ لَكَ جَارِيَةٌ بَعَثْتَهَا لِتُمَهِّدَ فِرَاشَهُ وَ تَسْعَى فِي حَوَائِجِهِ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ وَصَلْتَ وَلَايَتَكَ بِوَلَايَتِنَا وَ وَلَايَتَنَا بِوَلَايَةِ اللَّهِ عز و جل.»

این ارزش انسانِ مال دار است که به خلافت انتخاب شده است، اما این مقام قابل برطرف شدن است؛ یعنی وقتی پروردگار ببیند که جانشینش مطابق اخلاق او رفتار نمی کند، او را از جانشینی حذف می کند و به او می گوید:

« إِنَّ اَلْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ اَلشَّيَاطِينِ وَ كَانَ اَلشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُوراً» (۱)

خلیفه من بودی، اما اکنون برادر شیطان هستی. اگر این برادری ادامه پیدا کند و زلف دارنده مال به زلف شیطان گره بخورد، پروردگار به خودش قسم خورده است:

« لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ» (۲)

من جهنم را از وجود تو و هر کس که زلفش به تو گره خورده باشد، پر می کنم.

ص:۳۸۵

---

۱ - ۱) - اسراء (۱۷) : ۲۷؛ «بی تردید اسراف کنندگان و ولخرجان، برادران شیاطین اند، و شیطان همواره نسبت به پروردگارش بسیار ناسپاس است.»

۲- ۲) - ص (۳۸) : ۸۵؛ «که بی تردید دوزخ را از تو و آنان که از تو پیروی کنند، از همگی پر خواهم کرد.»

ارج نهادن خدا به خلیفه شایسته

خیلی از افراد مسلمان و شیعه، در ایران، یا خارج از کشور، از نظر ثروت خیلی فوق العاده هستند و ثروت های آنان نیز از طریق علم، دانش، کار و تجارت به دست آمده است. آنها نیز باید بدانند که در مال، اولاً و بالذات «خلیفه الله» انتخاب شده اند، این مقام خلافت در صورتی تداوم پیدا می کند که وجود آنها افق طلوع جود، سخا و عطای حضرت حق باشد، اما اگر این افق نور از او طلوع نکند، او را از خلافت می اندازند و هم زلف شیطان می شود:

«اِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ اَلشَّيْطانُ فَأَنْساهُمْ ذِكْرَ اَللّهِ أُولئِكَ حِزْبُ اَلشَّيْطانِ أَلاٰ إِنَّ حِزْبَ اَلشَّيْطانِ هُمُ اَلْخاسِرُونَ» (۱)

پرداخت بجا، نورانیت می آورد و باعث آمرزش گناهان می شود، و لو این که شخص نسبت به گناهان گذشته، بین خود و خدا توبه نکند و نگوید: اشتباه کردم، مرا ببخش.

همین که پرداخت می کند، گناهش بخشوده می شود. ما در قرآن مجید نداریم که هر کس فقط توبه کند، او را می بخشند، بلکه در قرآن داریم که کسانی هستند که در مسیر خوبی ها قرار می گیرند، به خاطر خوبی ها بخشیده می شوند، نه به خاطر توبه.

توبه نکرده، ولی خوبی ها، آن گناهان را پاک کرده است: (۲)

۱- ۱) - مجادله (۵۸) : ۱۹؛ «شیطان بر آنان چیره و مسلط شده و یاد خدا را از خاطرشان برده است، آنان حزب شیطانند، آگاه باش که حزب شیطان یقیناً همان زیان کارانند!»

۲- ۲) - « وَ إِنِّي لَغَفّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اِهْتَدىٰ » (طه ۸۲) تفسیر نور الثقلین: ۲/۲۰۴ سوره هود (۱۱) : ۱۱۴، حدیث ۲۳۸ و ۲۳۹؛ «عن أمیر المؤمنین علیه السلام في حدیث طویل یقول فیه: و ان الله تعالی یکفر بکل حسنه سیئه، قال الله عز و جل: « إِنَّ اَلْحَسَناتِ يُذْهِبْنَ اَلسَّيِّئاتِ ذٰلِكَ ذِكْرىٰ لِلذّاكِرِينَ » .» «عن أبی عبد الله علیه السلام قال: لا یغرک الناس من نفسک فان الأمر یصل إلیک من دونهم، و لا تقطع النهار بکذا و کذا فان معک من یحفظ علیک، و لم أر شیئا قط أشد طلبا و لا أسرع درکا من الحسنه المحدثه للذنب القدیم، و لا تصغر شیئا من الخیر فانک تراه غدا حیث یسرک و لا تصغر شیئا من الشر فانک تراه غدا حیث یسوءک ان الله عز و جل یقول: « إِنَّ اَلْحَسَناتِ يُذْهِبْنَ اَلسَّيِّئاتِ ذٰلِكَ ذِكْرىٰ لِلذّاكِرِينَ » هود:۱۱۴.»

« إِنَّ اَلْحَسَنٰاتِ يُذْهِبْنَ اَلسَّيِّئٰاتِ» (۱)

بازخواست خدا از پول داران

دید مؤمن به مال دید خلیفه اللهی است؛ چون مؤمن اهل قرآن است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: مؤمن، یعنی انسان بزرگواری که خدا، قیامت، حرام و حلال را قبول کرده، تن به عبادت داده و در حدّ خودش قرآن را شناخته، دیدش در کنار مال نسبت به خودش، دید خلیفه اللهی است، از این مقام لذت می برد که میان شش میلیارد جمعیت، خدا او را انتخاب کرده است.

آنهایی که نفت، طلا و معادن ملت ها را غارت می کنند، رباخوران که خون مردم را در شیشه می کنند، گنهکارانی که مال مردم را اختلاس می کنند، دزدهایی که می دزدند، رشوه بگیران که جیب مردم را خالی می کنند تا کاری انجام دهند، از میان این همه دزد، غارتگر، لامذهب، ظالم، ستمکار و رباخور، توی مؤمن را کنار مال انتخاب کردیم که خلیفه ما باشی. این خیلی مقام است.

« وَ أَنْفِقُوا مِمّٰا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ» (۲)

۱- ۱) - هود (۱۱) : ۱۱۴؛ «که یقیناً نیکی ها، بدی ها را از میان می برند.»

۲- ۲) - حدید (۵۷) : ۷؛ «و از اموالی که خدا شما را در آن جانشین خود قرار داده، انفاق کنید.»

ببینید این آیه، صریح قرآن است و این دید مؤمن نسبت به خودش است.

عظمت مقام انفاق کننده

به خدا اگر او را قطعه قطعه کنند، این مقام را از دست نمی دهد؛ چون این مقام انبیا است.

« إِنِّی جٰاعِلٌ فِی اَلْأَرْضِ خَلِیفَةً» (۱)

«یٰا دٰاوُدُ إِنّٰا جَعَلْنٰاکَ خَلِیفَةً فِی اَلْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ اَلنّٰاسِ بِالْحَقِّ» (۲)

و حضرت آدم علیه السلام را ساخت. ای پولداری که پولت پاک است! می دانی که تو به مقامی انتخاب شده ای که در امتداد مقام انبیا در بخش مال است؟

دنیا را به بیداران بدهند و بگویند: تمام جهان برای شما، ساعتی از این مقام خلافت استعفا بده و الا تو را می کشیم، می گوید: شهادت را قبول می کنم، دنیا برای خودتان؛ چون من نزد منوب عنه خودم می روم، همان کسی که مرا جانشین خودش قرار داده است. چرا نزد شما بمانم؟

امانت داری مؤمن در اموال خدا

دید مؤمن نسبت به پول، دید ابزاری است. هیچ وقت به پول عشق نمی ورزد و اصلاً دل او ارتباطی به پول ندارد. می گوید: این ها ابزار است. هیچ وقت مکانیک عاشق آچار و ابزار خود نمی شود. آنها را می گیرد تا با آن مکانیکی کند. نگاه ثروتمند

۱- ۱) - بقره (۲) : ۳۰؛ «به یقین جانشینی در زمین قرار می دهم.»

۲- ۲) - ص (۳۸) : ۲۶؛ «ای داود! همانا تو را در زمین جانشین [و نماینده خود] قرار دادیم؛ پس میان مردم به حق داوری کن.»

به ثروت نیز باید به عنوان ابزار باشد. اگر به پول احترام می کند، برای این است که می گوید: تو از نزد محبوب من برای خدمت به من آمده ای، من نوکر تو نیستم.

تو را به من داده اند که خرج کنم. خانه، مرکب، لباس و خوراک، در حدّ شأنم؛ البته شأن، مال خود خداست، ولی به من اجازه داده که از مال برای خود وسایلی به اندازه شأن و موقعیتم تهیه کنم. برای این که زندگی داشته باشم، بتوانم فرزندان خوبی تربیت کنم و خانواده ام را خوب اداره کنم.

همچنین بتوانم در این خانه نماز بخوانم، روزه بگیرم، قرآن یاد بگیرم و یاد دهم، نیمه شب در نماز گریه کنم. این یک بخش استفاده از مال است و بخش دیگر نیز این است که بدانم مال را به من داده اند تا به عباد خدا خدمت کنم.

در جلسه ای می روم و می بینم دوستی حالش گرفته است، او را صدا می کنم و می گویم: چرا هر شب که تو را پای منبر می بینم، کسل و ناراحتی؟ می گوید: شب عید غدیر عروسی دختر من است، اما هنوز جهیزیه اش را نتوانستم بگیرم. بگو: این که غصّه ندارد، به همسرت بگو صورت جهیزیه را بنویسد، این هم آدرس و شماره تلفن من است.

چند روز بعد تمام مایحتاج او را می دادی و می گفتی: من خلیفه خدا در مال هستم و مال نیز ابزار است که خدا به من داده است تا به نیازمندان بدهم. بعد که اجناس مورد نیاز او را دادی، دست او را بگیر و ببوس؛ چون به امام زین العابدین علیه السلام عرض کردند: چرا شما وقتی به فقیر پول می دهید، دست او را می بوسید؟ فرمود: چون دست فقیر، دست خداست. ما که خدا را نمی بینیم تا دستش را ببوسیم، دست فقیر را می بوسیم، گویا دست خدا را بوسیده ایم. (۱)

---

۱ – ۱) – وسائل الشیعه: ۹/۴۳۴، باب ۲۹، حدیث ۱۲۴۱۶؛ «کَانَ زَیْنُ الْعَابِدِینَ علیه السلام یُقَبِّلُ یَدَهُ عِنْدَ الصَّدَقَهِ فَقِیلَ لَهُ فِی ذَلِکَ فَقَالَ إِنَّهَا تَقَعُ فِی یَدِ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ تَقَعَ فِی یَدِ السَّائِلِ.» وسائل الشیعه: ۹/۴۳۴ – ۴۳۵، باب ۲۹، حدیث ۱۲۴۲۰ و ۱۲۴۲۱؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مَا مِنْ شَیْءٍ إِلَّا وُکِّلَ بِهِ مَلَکٌ إِلَّا الصَّدَقَهُ فَإِنَّهَا تَقَعُ فِی یَدِ اللَّهِ تَعَالَی.» «کَانَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ علیه السلام إِذَا أَعْطَی السَّائِلَ قَبَّلَ یَدَ السَّائِلِ فَقِیلَ لَهُ لِمَ تَفْعَلُ ذَلِکَ قَالَ لِأَنَّهَا تَقَعُ فِی یَدِ اللَّهِ قَبْلَ یَدِ الْعَبْدِ.»

خلیفه الله بودن اموال

وقتی انسان ثروتمند خود را خلیفه الله و مال را ابزار ببیند، و روزنه ای برای ورود مال حرام به زندگی خود باز کند، از خلافت می افتد؛ چون این مال دیگر ابزار خدا نیست. مال حرام، مال شیطان است:

«یا أَیُّهَا اَلنّاسُ کُلُوا مِمّا فِی اَلْأَرْضِ حَلالاً طَیِّباً وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ اَلشَّیْطانِ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ» (۱)

او دشمن پنهان شما نیست، کسی است که شما را به حرام مالی دعوت می کند تا نماز، روزه و عبادت شما را نادرست کند. او دشمن آشکار شماست. اما مؤمن قبول نمی کند، نمی پذیرد، نمی خورد، میل و علاقه ای نیز به این اموال پیدا نمی کند. این یکی از نشانه های مؤمن و منزل دومِ «سلوک الی الله» است.

پرهیز مؤمن از حرام و موارد شبهه ناک

اما این مؤمن چه کسی است؟ کسی است که امیرالمؤمنین علیه السلام او را نشان می دهد.

امیرالمؤمنین علیه السلام نماز عشا را در مسجد کوفه خواندند. وقتی بیرون آمدند که به خانه بروند. قصّاب محل او را صدا کرد. عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! مقداری

۱- ۱) - بقره (۲) : ۱۶۸؛ «ای مردم! از آنچه [از انواع میوه ها و خوردنی ها] در زمین حلال و پاکیزه است، بخورید و از گام های شیطان پیروی نکنید. زیرا او نسبت به شما دشمنی آشکار است.»

گوشت مانـده است، می خواهم بروم، آیـا آن را برای شـما مهیـا کنم؟ فرمود: نه. پولی که از نخل هایم در مـدینه برای من می فرستند را برای تمام سال تنظیم کرده ام، اکنون پول این گوشت را ندارم.

عرض کرد: نسیه ببرید. هر وقت داشتید بپردازید. فرمود: آن وقت من در گرو این نسـیه می مانم تا زمانی که پول تو را بدهم، هر وقت از کنـار مغازه ات عبور می کنم، وقتی سـلام می کنیم، نگاه تو در سـلام کردن این معنی را می دهـد که چرا پول مرا نمی آوری بـدهی؟ یعنی مـا اخلاقـاً بـا هم درگیر می شویم و رفـاقت ما ماننـد سابق نخواهـد بود، اما من با شـکم خود رفیق تر هستم، شکم من در اختیار من است، نه من در اختیار شکم. (۱)

تواضع و عظمت اخلاقی علامه لاهیجانی

روزگار مرحوم شـیخ انصاری، روزگار اوج علم شـیعه در عراق بود. بعـد از شـیخ انصاری دیگر آن اوج را تا کنون هیچ حوزه شیعه ای پیدا نکرده است. شاگردان شـیخ، بسـیار فوق العاده بودند. کتاب هایی که نزدیک به پانصد نفر از شاگردان او نوشـته اند، مانند آخوند خراسانی، (۲)میرزای شیرازی، (۳)صاحب فتوای معروف

۱- ۱) - بقره (۲) : ۱۶۸؛ «ای مردم! از آنچه [از انواع میوه ها و خوردنی ها] در زمین حلال و پاکیزه است، بخوریـد و از گام های شیطان پیروی نکنید. زیرا او نسبت به شما دشمنی آشکار است.»

۲- ۲) - بقره (۲) : ۱۶۸؛ «ای مردم! از آنچه [از انواع میوه ها و خوردنی ها] در زمین حلال و پاکیزه است، بخوریـد و از گام های شیطان پیروی نکنید. زیرا او نسبت به شما دشمنی آشکار است.»

۳- ۳) - بقره (۲) : ۱۶۸؛ «ای مردم! از آنچه [از انواع میوه ها و خوردنی ها] در زمین حلال و پاکیزه است، بخوریـد و از گام های شیطان پیروی نکنید. زیرا او نسبت به شما دشمنی آشکار است.»

تنباکو، وجود مبارک سیدعلی شوشتری [(۱)](#)که با چهار واسطه، استاد علامه طباطبایی [(۲)](#)بود، مرحوم آخوند ملاحسینقلی درجزینی، [(۳)](#)سیداحمد کربلایی، [(۴)](#)

۱- ۱) - إرشاد القلوب إلی الصواب: ۱/۱۱۹، الباب الرابع و الثلاثون فی القناعه و مصلحتها؛ «وَ رُوِیَ أَنَّ عَلِیّاً علیه السلام اجْتَازَ بِقَصَّابٍ وَ عِنْدَهُ لَحْمٌ سَمِینٌ فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ هَذَا اللَّحْمُ سَمِینٌ اشْتَرِ مِنْهُ فَقَالَ لَهُ لَیسَ الثَّمَنُ حَاضِراً فَقَالَ أَنَا أَصْبِرُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ فَقَالَ لَهُ أَنَا أَصْبِرُ عَنِ اللَّحْم.»

۲- ۲) - آخوند ملامحمد کاظم خراسانی (قدس سره) : در سال ۱۲۵۵ در مشهد در یک خانواده غیر معروف متولد شد و در بیست و دو سالگی به تهران مهاجرت کرد و مدت کوتاهی تحصیل فلسفه کرد و سپس به نجف رفت. دو سال درس شیخ انصاری رحمه الله را درک کرده است اما بیشتر تحصیلات ایشان نزد میرزای شیرازی بود. میرزای شیرازی در سال ۱۲۹۱ سامرا را محل اقامت خود قرار داد ولی آخوند خراسانی از نجف دور نشد و خودش مستقلاً حوزه درس تشکیل داد. او از مدرسین بسیار موفق است در حدود هزار و دویست شاگرد از محضرش استفاده می کرده اند و در حدود دویست نفر آنها خود مجتهد بوده اند. ایشان در سال ۱۳۲۹ (ه. قمری) درگذشت. مجموعه آثار شهید مطهری: جلد ۲۰، آشنایی با علوم اسلامی فقه.

۳- ۳) - شرح حال ایشان در کتاب حلال و حرام مالی جلسه ۲۲ بیان شده است.

۴- ۴) - أعیان الشیعه: ۲/۴۷۲؛ «السید أحمد ابن السید إبراهیم الموسوی الطهرانی الأصل الحائری المولد النجفی المسکن و المدفن المعروف بالسید أحمد الکربلائی. توفی فی ۲۷ شوال سنه ۱۳۳۲. شیخنا و استأذنا قرأنا علیه فی الفقه و الأصول فی النجف سطحا و استفدنا من علمه و أخلاقه کان عالما فاضلا ورعا تقیا کاملا مرتاضا مهذب النفس من تلامذه میرزا حسین قلی الهمذانی النجفی المدفون بالحائر الأخلاقی الشهیر تلمذه علیه فی علم الأخلاق و غیره و من تلامذه الشیخ ملا کاظم الخراسانی خرجنا من النجف الأشرف و هو حی ثم علمنا انه توفی بالتأریخ المذکور یروی عن الشیخ میرزا حسین قلی المذکور و عن المیرزا حسین بن میرزا خلیل الطهرانی النجفی و عن الشیخ علی بن الحسین الخیقانی النجفی کلهم عن الحاج ملا علی ابن المیرزا خلیل الرازی بطرقه المعروفه و کانت احدی عینی المترجم قد ذهبت و له مؤلفات فی الفقه و الأصول و له کتب بالفارسیه أرسلها إلی اصدقائه فی الأخلاق جمعت و طبعت باسم تذکره المتقین.»

سید علی قاضی [(۱)](#)و دیگران، خدا می داند که شیخ و شاگردان بعدی او چه انسان های کم نظیری بودند.

یکی از شاگردان شیخ علامه سید عبدالکریم لاهیجانی [(۲)](#)است.

عزیمت علامه لاهیجانی از نجف به تهران

علامه لاهیجانی فارغ التحصیل بحث شیخ است، دریای علم و عبادت. از شدت فقر طاقتش برای ماندن در نجف تمام شد. نمی توانست دیگر بماند، فقر بی نهایت، اما در علم، دریا بود. با خود گفت: بروم و این علم را برای مملکت خود خرج کنم. به تهران آمد. جایی که در شأن او باشد، پیدا نکرد. هر محلی از تهران عالم بسیار مهمی داشت، لذا جایی پیدا نکرد.

با خود گفت: وجود مقدس پروردگار فعلاً در این شهر برای ما جای خالیی نگذاشته است. به بازار برویم. این بازار زمان فتحعلی شاه بود. در بازار در حال رفتن بود، چشمش به مغازه دار افتاد که او را حاج ملّا صدا می کردند. سواد نداشت، اما

۱- ۱) - شرح حال ایشان در جلسه ۶ همین کتاب آمده است.

۲- ۲) - آیه اللّه آقا سید عبدالکریم لاهیجی از بزرگان علماء و اکابر فقهاء و شاگردان شیخ انصاری بوده و در حدود ۱۳۲۳ وفات نموده است. (گنجینه دانشمندان: ۷/۱۳)

چهره نورانیی داشت.

شاگردی کردن علامه لاهیجانی در مغازه

وارد مغـازه حـاج ملاّـ شـد. آن وقت هـا لبـاس بیشتر ایرانی ها عبا و عمامه بود، حتی بازاری ها و اداری ها. داخل مغازه شـد و سلام کرد، گفت: حاج ملا! شاگرد احتیاج نداری؟

حـال که محبوب مـا برای ما جایی در اینجا نمی خواهـد، ما هم که مالی نـداریم، نمی خواهیم که از سـهم امام اسـتفاده کنیم، کرامت مؤمن به قدری زیاد است که نزد هیچ عالمی نرفت بگوید: من در نجف به علاّمه لاهیجانی معروف بودم، سـهم امام به من بدهید. گفت: ما نان خود را با بازوی خود در می آوریم.

حـاج ملاـ گفت: اهل کجا هستی؟ گفت: اهل لاهیجان. گفت: نوشـتن می دانی؟ گفت: مـدادی روی کاغـذ می آوریم. خیلی عجیب است که علامه فارغ التحصـیل حوزه شـیخ، به نظر این قدر کوچک می آید که او چنین سؤالاتی می کرد و علامه نمی گوید که من چقدر بزرگ هستم.

گفت: اتفاقاً من به دنبال شاگرد می گشـتم؟ ببینم دین و ایمان داری؟ سـر ما کلاه نمی گـذاری؟ گفت: نه، کمی دین و ایمان داریم، به اندازه ای که ندزدیم و نبریم.

گفت: اسم تو چیست؟ گفت: عبدالکریم.

گفت: فعلاً جارو را بردار و مغازه را جارو کن، ببینم می توانی. مغازه را جارو کرد.

گفت: آسـتری را بردار و این در و دیوار را پـاک کن. وقـتی صـبح آمـدی، آفتـابه را به مسـجد می بری، آب می آوری و می پاشی که گرد و خاک بلند نکند، بعد جارو می کنی. یک قران نیز به تو مزد می دهم.

گفت: فعلاـ محبوب مـا دوست دارد که مـا را این گونه ببینـد، مـا هم که با محبوب چون و چرایی نـداریم، در این دنیا دو روز میهمان هستیم، او نخواسته است که ما

علامه و آیت الله باشیم. امتحان ما نیز به این است که شاگرد حاج ملّا باشیم.

گفت: حاج ملاّ! کارهای دیگر اگر داری، من انجام می دهم. گفت: آقا عبدالکریم! ما روز جمعه ده نفر میهمان داریم، آیا می روی اتاق ها را جارو کنی، سفره را پهن کنی و به آشپز کمک کنی؟ بعد هم ظرف ها را بشویی؟ گفت: چشم آقا.

شرکت علامه لاهیجانی در درس مرحوم ملا علی کنی

شش ماه تمام در مغازه حاج ملّا بود. حاج ملّا نیز بسیار متدین بود. روزی به او گفت: عبدالکریم! چند استخاره می خواهم، می روی منزل آیت الله حاج ملّاعلی کنی، (۱)این نامه را می گذاری و جواب استخاره را می آوری.

۱- ۱) - أعیان الشیعه: ۸/۳۰۲؛ «الشیخ ملا علی الکنی. نسبه إلی کن بفتح الکاف و تشدید النون قریه علی فرسخین من طهران فی سفح جبل هناک و سمیت کن لتسترها بانخفاض محلها، کذا قال المترجم. ولد سنه ۱۲۲۰ بقریه کن المذکوره و توفی یوم الخمیس ۲۷ المحرم سنه ۱۳۰۶ فی طهران و دفن فی مشهد عبد العظیم. أخذ عن صاحب الجواهر فی النجف و رجع بعد اجازته بالاجتهاد إلی طهران فرأس و نال ثروه عظیمه و جاها عند ناصر الدین شاه بعد ان کان فقیرا معدما أیام تحصیله فی النجف. صنف تحقیق الدلائل فی شرح تلخیص المسائل فی القضاء و الشهادات، کتاب البیع و الخیارات طبعا معا فی طهران سنه ۱۳۰۴، توضیح المقال فی الرجال طبع مع منتهی المقال (رجال أبی علی) قرأ علیه فی الأصول الشیخ موسی آل شراره العاملی و ترجم نفسه فی آخر توضیح المقال فقال سمیت بعلی و ولدت سنه ۱۲۲۰ فی قریه کن و ذهبت إلی المعلم بسعی منی و التماس فاستغنیت عنه فی مده قلیله ثم کنت مصرا علی الدخول فی العلوم العربیه الادبیه و استمر علی المنع إلی قرب عشرین سنه فوفقت عندها لذلک بدعوات و شفعاء إلی ان وفقت لمجاوره الروضات السامیات و العتبات العالیات فببرکاتهم و شفاعاتهم شرعت فی تصنیف الأصول فکتبت منها أکثر مسائل الأوامر و النواهی و المفاهیم و الاستصحاب سنه ۱۲۴۴ إلی أن وقع الطاعون العظیم فی البلاد و خاصه فی العراق فعاقنی ذلک و غیره کغیری عن الاشتغال و صرنا مده سنین فی حل و ارتحال إلی ان وفقت ثانیا للمجاوره فاشتغلت بتصنیف الفقه و لم یکن عندی ما یحتاج الیه من الکتب و الأسباب مع شده الفقر و معاکسه الدهر فکنت اکتب فی کل موضع یتیسر لی ما یحتاج الیه فی ذلک الموضع بعد کد و جد فبرز مجلد فی الطهاره و مجلد فی الصلاه و مجلد فی البیع و مجلدان فی القضاء و الآن انا فی ثالثهما، دخلها الفصل بهذه الرساله بالتماس جمع من الطلبه مع المسافره إلی زیاره الرضا علیه السلام و زیاره الوالد و ذلک سنه ۱۲۶۲.»

هم درسی های علامه لاهیجانی به شیخ انصاری گفته بودند و ایشان با نامه ای به مرحوم حاج ملا علی کنی نوشته بود که یکی از بهترین شاگردان حوزه امیرالمؤمنین علیه السلام مجتهد جامع الشرایط، یعنی علاّمه لاهیجانی به تهران آمده است و لیاقت دارد که در رأس علمای این شهر باشد.

حاج ملا علی کنی خودش مرجع تقلید بود، نامه شیخ انصاری را بوسید و به چشم خود مالید که یعنی ما خطّ شیخ را به چشم خود بمالیم که در قیامت آبروی ما نرود. شش ماه گذشت، هر جایی می رفتند؛ مسجد، حوزه، غریبه ای را می دیدند، می پرسیدند: آقا! شما علامه لاهیجانی نیستید؟ بالاخره او را پیدا نمی کردند.

کاغذ استخاره را آورد، دید حاج ملاّ علی کنی مشغول درس است و دارد خارج فقه می گوید و عجب دریایی است. کنار کفش ها نشست و در وسط درس، اشکال علمیی به نظرش آمد، دید حاج ملا علی اینجا را اشتباه می گوید. بالاخره درس علم است. از روی کفش ها گفت: استاد! به نظر می آید این مطلب این گونه باشد.

شناخته شدن علامه لاهیجانی

مرحوم حاج ملاّـ علی نگاهی به او کرد، گفت: قدری جلوتر بیا و بار دیگر حرف خود را بگو. علامه لاهیجانی گفت. مرحوم حاج ملا علی دید که در او علم موج می زند، این مطلب در سطح مراجع باید مطرح شود، اما او پر از گرد و خاک عطّاری

است. عجب شاگرد عطّاری.

اشکالی به علّامه لاهیجانی کرد. علّامه لاهیجانی دقیق جواب ایشان را داد، اشکال دیگر، جواب دیگر تا حاج ملّا علی کنی از روی مسند درس کنار نشست و گفت: شما به اینجا بیا و درس بده. آمد و کنار حاج ملّا علی نشست. پرسید: شما چه کسی هستی؟ گفت: عبدالکریم لاهیجانی.

ناگهان حاج ملا علی تمام قد بلند شد. خم شد که دست او را ببوسد، گفت:

شش ماه قبل شیخ انصاری درباره شما به من نامه نوشت و من به دنبال شما می گشتم. به من گفته اند که حوزه علمیه تهران را به شما بدهم.

حاج ملّا دید شاگردش دیر کرده است. جواب استخاره را نیاورد. بلند شد و به خانه حاج ملّا علی آمد، دید شاگردش کنار آیت الله راحت نشسته است، گفت: آقا! بلند شو بیا، دیر شده است، برای چه نشسته ای؟ حاج ملّا علی کنی گفت: حاج ملّا! می دانی با چه کسی داری سخن می گویی؟ گفت: بله، این شاگرد من است.

گفت: حاج ملّا! این شخص یکی از افرادی است که در رأس شاگردان شیخ انصاری است، او علّامه لاهیجانی است.

حاج ملاّـ داشت سکته می کرد. آخر مؤمن هم این همه متواضع؟ مؤمن نمی تواند هر پولی را بخورد، می رود شاگردی می کند، نان و پنیر می خورد، اما از پول های شبهه ناک استفاده نمی کند؛ چون «المؤمن من طاب مکسبه» .

ثمره ازدواج علامه لاهیجانی

آمد و جلوی حاج ملاّـ علی کنی زانو زد، گفت: به این مرد الهی بگو که در این شش ماهی که شاگرد ما بودی، اولاً: ما را ببخشد که مانند شاگرد با او عمل کردیم، ثانیاً: من که نمی توانم زحمات این مرد را ارج بگذارم، اما دختری دارم که پر از کمالات است. حاجی ملّا علی کنی! فقط ایشان را وادار کن که داماد من بشود.

تا در نهایت من در قیامت نزد حضرت زهرا افتخار کنم که دخترم را به فرزند تو هدیه کردم.

حـاج ملاـ علی کنی به او گفت و او قبول کرد و حـاج ملاـ دختر خود را به علاـمه لاهیجـانی داد. علامه لاهیجانی از این دختر فقط یک فرزند دختر به دست آورد که آن دختر را به آیت الله شیخ محمد رضا تنکابنی (۱)شوهر داد، که یکی از پسران شیخ محمدرضا، دانشمند معروف و خطیب بی نظیر مرحوم آقای فلسفی است.

آیت الله العظمی حاج میرزا علی آقا فلسفی (۲)که درس اصلی کلّ حوزه مشهد

ص:۴۰۰

---

۱ – ۱) – مسـتدرکات أعیان الشیعه: ۳/۲۳۰؛ «الشـیخ محمد رضا التنکابنی. توفی بعد ۱۰۹۲. ولـد فی تنکـابن و نشا بها ثم ذهب إلی أصـفهان و أقام مده بها ثم ذهب إلی قزوین و حضـر بحث المولی خلیل القزوینی (المتوفی سنه ۱۰۸۹) – و بعد وفاه استاذه اشتغل بالتدریس له حواشی متفرقه علی بعض الکتب الحدیثیه.»

۲ – ۲) – حجه الاسـلام و المسـلمین وقـدوه العلماء و المجتهـدین آقای میرزا علی آقا بن آیه الله حاج شـیخ محمـدرضا تنکابنی معروف به (فلسفی) از علماء اعلام و مدرسین عظام معاصر مشهدند. ایشان در حدود ۱۳۴۲ ق در تهران چشم به جهان گشوده و در بیت علم و تقوی پرورش یافته و مقدمات و اولیات و سطوح را در تهران در خدمت والد علامه اش و اعلام دیگر به پایان رسانیـده، آنگـاه مهاجرت به نجف اشـرف نموده و چنـد سالی از محضـر مرحوم آیت الله العظمی میرزا عبـدالهادی شـیرازی و بالاخص آیت الله العظمی خویی (مدّ ظله) و بعضـی دیگر فقهاً و اصولاً استفاده نموده تا به مدارج عالیه علم و کمال ارتقا یافته و پس از آن در سال ۱۳۷۰ قمری به طهران مراجعت و چند سالی در مسجد لرزاده به اقامه جماعت و تدریس و وظایف روحی اشـتغال داشته تا سال ۱۳۸۸ قمری که عزیمت به مشـهد مقدس نموده و در آنجا مورد توجه و اسـتقبال گرم فضـلاء مشهد قرار گرفته و حوزه تـدریس خـارج فقه و اصول قرار داده و در آن سامـان به تـدریس و انجـام وظـایف روحی و دینی از قبیـل نماز جمـاعت و غیره اشتغال دارنـد. و مـاه رمضـان و شـبهای شـنبه و جمعه را در مسـجدشان منبر رفته و بـا بیانی قاطع و جامع نشـر معـارف اسـلامی نموده و صـدها نفر از عموم طبقـات و بالاـخص اهـل علم و طلاـب از محضـر و بیانشـان اسـتفاده می نماینـد. (گنجینه دانشمندان: ۷/۱۵۳)

با ایشان بود و بعضی ها ایشان را بر همه مراجع مقدم می دانستند، ولی ایشان به قدری زاهد و عارف بود که حاضر نشد از خودش فتوایی بگوید. وقتی از او مسأله می پرسیدند، می گفت: مقلّد چه کسی هستی؟ بعد در تهران از دنیا رفت، در قبرستان چهارده معصوم تهران تشییع جنازه شد و در آنجا دفنش کردند.

زیارت قبر علامه لاهیجانی توسط امام زمان علیه السلام

چند سال گذشت، در صحن حضرت عبدالعظیم، بزرگواری چشمش به جمال امام عصر علیه السلام روشن شد.

قال النبی صلی الله علیه و آله: «المؤمن ینظر بنور الله» (۱)عرض کرد: یابن رسول الله! فرمود: صبر کن من عبدالعظیم حسنی را زیارت کنم، بعد با هم بر سر قبر علامه لاهیجانی برویم. من - امام زمان - مرتب سر قبر او می روم. ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست؟ منزل آن مهِ عاشق کُش عیّار کجاست؟ (۲)

چرا باید در میان این همه جمعیت، یک نفر شما را ببیند؟ چون چشم های ما کور است. کار و لقمه حرام ما را از دیدن ایشان محروم کرده است. شب تاریک ره وادی ایمن در پیش

ص:۴۰۱

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۷/۳۲۳، باب ۱۶.

۲- ۲) - حافظ شیرازی.

ساقی و مطرب و می جمله مهیّاست ولی

فرمودند: بیا بر سر قبر علامه لاهیجانی برویم. ایشان می گوید: با امام زمان علیه السلام آمدیم، سر قبر رسیدیم، قبر باز شد، علامه لاهیجانی بیرون آمد و سلام کرد و امام زمان علیه السلام جوابش را داد و احوالپرسی کرد. پرسید: در برزخ خوب و راحت هستی؟

اهل بیت علیهم السلام نه تنها مشکل دنیای ما را حل می کنند، بلکه مشکل برزخ، قیامت و پرونده ما را نیز برطرف می کنند.

بعد وقتی حرف علامه لاهیجانی با امام زمان علیه السلام تمام شد، به من رو کرد و گفت:

وقتی به تهران رفتی، سلام مرا به حاج شیخ مرتضی برسان. بگو: چرا بر سر قبر من نمی آیی؟ من منتظرم. امام زمان علیه السلام فرمودند: علامه لاهیجانی! شیخ مرتضی پیر شده، زانو درد گرفته و نمی تواند بیاید. من به جای او می آیم و به تو سر می زنم.
آن کس که تو را شناخت جان را چه کند

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

۱۲۱اجر عظیم، در پیمودن منازل

اشاره

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۷۳

ص:۴۰۴

الحمدلله رب العالمين و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

منازل دهگانه ای که برای سلوک انسان از جانب حضرت حق، مستقیماً تدوین، طرح و تدبیر شده است. در سوره مبارکه احزاب آمده است که همه انبیا، ائمه طاهرین علیهم السلام و اولیای الهی این منازل را طی کرده اند.

پروردگار می فرماید: در پایان این سفر، مغفرت و اجر عظیم است:

« أَعَدَّ اَللّٰهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِیماً» (۱)

مطلبی که در این زمینه واقعاً بهت آور است، این است که تدوین منازل به اراده حضرت حق صورت گرفته است.

توفیق طی منازل از جانب خدا

سالکی که می خواهد این منازل را طی کند، طبق آیات قرآن «بِإِذْنِ اَللّٰهِ» (۲)؛

۱- ۱) - احزاب (۳۳) : ۳۵؛ «آمرزش و پاداشی بزرگ آماده کرده است.»

۲- ۲) - فاطر (۳۵) : ۳۲؛ « ثُمَّ أَوْرَثْنَا اَلْکِتٰابَ اَلَّذِینَ اِصْطَفَیْنٰا مِنْ عِبٰادِنٰا فَمِنْهُمْ ظٰالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سٰابِقٌ بِالْخَیْرٰاتِ بِإِذْنِ اَللّٰهِ ذٰلِکَ هُوَ اَلْفَضْلُ اَلْکَبِیرُ » ؛ «سپس این کتاب را به کسانی از بندگانمان که برگزیدیم به میراث دادیم؛ پس برخی از آنان [در ترک عمل به کتاب] ستمکار بر خویش اند، و برخی از آنان میانه رو، و برخی از آنان به اذن خدا در کارهای خیر [بر دیگران] پیشی می گیرند، این است آن فضل بزرگ.»

یعنی به توفیق خدا طی می کند. (۱)توفیق، یعنی به هم پیوستن همه زمینه ها، استعدادها، مایه ها برای این که انسان بتواند این سلوك را انجام دهد. به هم پیوستن به این شکل که رغبتی در قلب و میلی در نفس و محبّتی به طیّ این منازل ایجاد شود، عقل بپذیرد، بدن آمادگی داشته باشد و در طیّ این مسیر خسته نشود و وسوسه ها و کشش های باطل او را متوقف و منحرف نکند.

این مجموعه را توفیق یا «وفق دادن» می گویند که خود را با همه امور لازم وفق دهند. این وفق دادن نیز فقط کار خداست: «بِإِذْنِ اَللّهِ» .

همانطور که در آیات مربوط به حضرت مسیح علیه السلام می فرماید:

« بِإِذْنِ اَللّهِ»

یعنی به توفیق رب؛ یعنی خداوند بود که دمِ حضرت عیسی علیه السلام را با روح میّت و امور ظاهر و باطن گره می زد، تا مرده زنده می شد.

ص:۴۰۶

---

۱ – ۱) – بحار الأنوار: ۵/۲۱۰، باب ۷، الهدایه و الإضلال و التوفیق، حدیث ۵۰؛ «قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام مَا کُلُّ مَنْ نَوَی شَیْئاً قَدَرَ عَلَیْهِ وَ لَاکُلُّ مَنْ قَدَرَ عَلَی شَیْءٍ وُفِّقَ لَهُ وَ لَاکُلُّ مَنْ وُفِّقَ لِشَیْءٍ أَصَابَ لَهُ فَإِذَا اجْتَمَعَتِ النِّیَّهُ وَ الْقُدْرَهُ وَ التَّوْفِیقُ وَ الْإِصَابَهُ فَهُنَالِکَ تَمَّتِ السَّعَادَهُ.» غررالحکم: ۲۰۳، الفصل الأول فی التوفیق، حدیث ۳۹۸۹ – ۳۹۹۵ و ۴۰۰۵ – ۴۰۰۶؛ «التوفیق من جذبات الرب – التوفیق أول النعمه – التوفیق ممد العقل – التوفیق رأس السعاده – التوفیق رأس النجاح – التوفیق عنایه الرحمن – التوفیق أفضل منقبه – کیف یتمتع بالعباده من لم یعنه التوفیق – کما إن الجسم و الظل لا یفترقان کذلك الدین و التوفیق لا یفترقان.»

تفضل خدا بر سالکین منازل

تدوین منازل و توفیق با خود خدا و به عهده او است. تمام مجموعه مایه هایی که انسان بعد از تدوین و توفیق به کار می گیرد، همگی ملک اوست؛ چشمی که می بیند، زبان، گوش، قدم، حال و مفاصلی که می خواهند خرج شوند تا کاری صورت بگیرد، تماماً ملک اوست.

یعنی انسان در زمینه سلوک در این ده منزل، به اندازه ارزن از خودش مایه نمی گذارد، ولی با این وجود خدا بعد از پایان این ده منزل، می فرماید:

« أَعَدَّ اَللّٰهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِيماً» .

واقعاً انسان شگفت زده می شود که من نه در تدوین این ده منزلی که در سوره احزاب مطرح است و نه در سیر این ده منزل، از خودم کم ترین مایه ای نگذاشته ام، ولی وقتی راه تمام می شود، می فرماید: شما سالکین این ده منزل را به مغفرت ابد و اجر عظیم سرمدی خود وصل می کنم.

مگر من خودم این منازل را تدوین کرده ام؟ مگر من به توفیق خودم رفته ام؟ مگر بدن، چشم، گوش، زبان و حالی که در این ده منزل به کار گرفته می شده، ملک من بوده اند؟ برای چه به من مغفرت و اجر عظیم می دهد؟

امام زین العابدین علیه السلام در ابتدای زیارت امین الله و در بخش دوم می فرمایند:

«اللهم انّ قلوب المخبتین الیک والهه» (۱)دل وابستگان به تو، پرامید، دیوانه و سرگردان تو هستند. نمی توانیم بفهمیم یعنی چه؟

۱- ۱) - وسائل الشیعه: ۱۴/۳۹۵، باب ۳۰، حدیث ۱۹۴۵۱.

همه کارها را خودش می کند و بعد مزدش را به ما می دهد؛ تدوین، توفیق، سلوک.

قدرت تسلط بر بدن در منزل هشتم

منزل اول، اسلام، دوم ایمان، سوم قنوت؛ یعنی طاعت و عبادت مداوم. چهارم صدق، پنجم صبر، ششم خشوع، هفتم تصدّق مالی، هشتم روزه جامع است؛ چون همه را با اسم فاعل ذکر می کند:

« إِنَّ اَلْمُسْلِمِينَ وَ اَلْمُسْلِمَاتِ وَ اَلْمُؤْمِنِينَ وَ اَلْمُؤْمِنَاتِ وَ اَلْقَانِتِينَ وَ اَلْقَانِتَاتِ وَ اَلصَّادِقِينَ وَ اَلصَّادِقَاتِ وَ اَلصَّابِرِينَ وَ اَلصَّابِرَاتِ وَ اَلْخَاشِعِينَ وَ اَلْخَاشِعَاتِ وَ اَلْمُتَصَدِّقِينَ وَ اَلْمُتَصَدِّقَاتِ وَ اَلصَّائِمِينَ وَ اَلصَّائِمَاتِ وَ اَلْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَ اَلْحَافِظَاتِ وَ اَلذَّاكِرِينَ اَللّٰهَ كَثِيراً وَ اَلذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اَللّٰهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِيماً» (۱)

نمی گوید: آنهایی که روزه می گیرند، می گوید: آنهایی که در روزه قرار دارند. این منزل هشتم می خواهد بگوید: به قدری شهوت پرقدرت است که آن هفت منزل را باید طی کند تا بتواند بر آن مسلّط شود. تا به «وَ اَلْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ» برسد که به شهوات خود بتوانی مهار بزنی. شهوت در هشت منزل قبلی سالک را اذیت می کند.

اول اذان صبح بیدار می شود، این کار، کار شهوت است که می گوید: حالا چند دقیقه دیگر بخوابم، چرتی بزنم، ناگهان متوجه می شود که نمازش قضا شده است. این به

۱- ۱) - احزاب (۳۳) : ۳۵؛ «مسلماً خدا برای مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان با ایمان، و مردان و زنان عبادت پیشه، و مردان و زنان راستگو و مردان و زنان شکیبا، و مردان و زنان فروتن، و مردان و زنان صدقه دهنده، و مردان و زنان روزه دار، و مردان و زنان حفظ کننده خود از پلیدی های جنسی، و مردان و زنانی که بسیار یاد خدا می کنند، آمرزش و پاداشی بزرگ آماده کرده است.»

خاطر بـدن، شـهوت و لذت طلبی است. (۱)بعـد از طیّ هشت منزل، شـهوت مهـار بخورد. شـهوت به معنی جامع کلمه، نه فقط منظور غریزه جنسی باشد. غریزه جنسی یک بُعد شهوت است.

ذکر، آخرین منزل سالک الی الله

آخرین منزل نیز پر شدن از خداست:

« وَ اَلذّاکِرِینَ اَللّهَ کَثِیراً وَ اَلذّاکِراتِ» (۲)

وقتی به اینجا رسیدید:

« أَعَدَّ اَللّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِیماً» . در ره منزل لیلی که خطرهاست در آن شرط اول قدم آن است که مجنون باشی (۳)

«من» را باید بیرون کرد؛ چون تمام کشـش های باطل، شیاطین و شهوات در خیمه «من» هستند. این خیمه را باید خراب کرد و طناب هایش را برید.

طی کردن خالصانه منازل دهگانه

عـالم بزرگواری می فرمود: وقتی به قم آمـدم و درس خوانـدم، به این نیت بود که اهل حال شوم. خیلی درس خوانـدم. گفتم: این قـدر زحمت هـدایت مردم را می کشم تـا به حـالم اضـافه شود. برای اهـل حال شـدن کم حرف می زدم، کم می خوردم، عادی لباس می پوشیدم، از غذاهایی که خیلی به آن علاقه داشتم، دوغ بود.

روزی دیـدم شـخص دوغ فروشـی بسـاط خود را گسترده است، بـا خود گفتم: بروم دوغی بخورم. گفتم: آقـا! یک لیوان دوغ بریز! تـا لیوان را پر کرد، به خودم گفتم: تو در قم درس خوانـدی، در این شـهر خـدمت کردی، نمـاز خوانـدی تـا اهـل حال و عرفان شوی، آن وقت این درست است که با این لباس، در کوچه بایستی و دوغ بخوری؟ این شأن عرفان نیست.

دوغ را پس دادم و راه افتـادم. به اولین مسـجدی که رسـیدم، رفتم تـا دو رکعت نمـاز بخـوانم. دیـدم جـوانی دست زیر سـرش گذاشته و خوابیده است. او را نگاه کردم، دیدم جایی او را ندیده ام.

بالای سـرش ایسـتادم، گفتـم: آقـا پسـر، دراز کشـیدن در مسـجد، بی احـترامی بـه مسـجد است. چشم هـای خـود را روی هم گذاشت. با نوک پا به پهلویش زدم و گفتم:

بی ادب! در خانه خدا نخواب.

او چشم خود را باز کرد و اسم مرا برد و گفت: تو برو دوغ بخور، بعد بیا. تو می خواهی دوغ نخوری که بگویند: آقا اهل حال است. تو هنوز اسیر دوغ نخوردنی، نه خوردن.

۱- ۱) - مستدرک الوسائل: ۷/۵۰۰، باب ۱، حدیث ۸۷۴۲؛ «قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الصَّوْمُ جُنَّهٌ أَیْ سِتْرٌ مِنْ آفَاتِ الدُّنْیَا وَ حِجَابٌ مِنْ عَذَابِ الْآخِرَهِ إِلَی أَنْ قَالَ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ اللَّهُ تَعَالَی الصَّوْمُ لِی وَ أَنَا أُجْزَی بِهِ فَالصَّوْمُ یُمِیتُ مُرَادَ النَّفْسِ وَ شَهْوَهَ الطَّبْعِ الْحَیَوَانِیِّ وَ فِیهِ صَفَاءُ الْقَلْبِ وَ طَهَارَهُ الْجَوَارِحِ.» مستدرک الوسائل: ۳/۴۳، باب ۱۰، حدیث ۲۹۷۳؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی حَدِیثٍ یَذْکُرُ فِیهِ صِفَاتِ لُقْمَانَ وَ وَصَایَاهُ لِابْنِهِ قَالَ علیه السلام قَالَ وَ صُمْ صَوْماً یَقْطَعُ شَهْوَتَکَ وَ لَاتَصُمْ صَوْماً یَمْنَعُکَ مِنَ الصَّلَاهِ فَإِنَّ الصَّلَاهَ أَحَبُّ إِلَی اللَّهِ مِنَ الصِّیَامِ الْخَبَرَ.» عوالی اللآلی: ۳/۲۸۹، باب النکاح، حدیث ۴۴؛ «و قال علیه السلام معاشر الشباب من استطاع منکم الباءه فلیتزوج و من لم یستطع فعلیه بالصوم فإن الصوم له وجاء.»

۲- ۲) - احزاب (۳۳) : ۳۵؛ «و مردان و زنانی که بسیار یاد خدا می کنند.»

۳- ۳) - حافظ شیرازی.

ای که در کوچه معشوقه ما می گذری برحذر باش که سر می شکند دیوارش (۱)

همه چیز برای اوست و ما نیز ملک او هستیم:

« إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ» (۲)

تـدوین، توفیق، حرکت و تمـام سـرمایه هـای این حرکت از اوست، برای چه به مـا مغفرت و اجر عظیم می دهـد؟ مگر این که بگوییم:

«اللهم انّی اسئلک برحمتک التی وسعت کل شیء» (۳)

معیشت پاک در منزل ایمان

منزل دوم، منزل ایمان است. وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام برای اهل ایمان هفت خصـلت بیان کرده اند. خصـلت اول این است:

«المؤمن من طاب مکسبه» (۴)معیشت، پول درآوردن، خوردن، پوشیدن و تمام اموالش پاک است. خـدا در قرآن مجید مؤمن را دارای نور می داند:

«يَوْمَ تَرَى اَلْمُؤْمِنِينَ وَ اَلْمُؤْمِناتِ يَسْعىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمانِهِمْ» (۵)

ص:۴۱۱

۱- ۱) – حافظ شیرازی.

۲- ۲) – بقره (۲) : ۱۵۶؛ «ما مملوک خداییم و یقیناً به سوی او بازمی گردیم.»

۳- ۳) – بحار الأنوار: ۹۴/۳۴۱، باب ۲، حدیث ۲، الدعا عند دخول شهر رمضان.

۴- ۴) – بحار الأنوار: ۶۴/۲۹۳، باب ۱۴، حدیث ۱۶.

۵- ۵) – حدید (۵۷) : ۱۲؛ «[این پـاداش نیکو و بـاارزش در] روزی [است] که مردان و زنان باایمان را می بینی که نورشان پیش رو و از جانب راستشان شتابان حرکت می کند.»

چه باید کرد؟ مؤمن می بیند و می فهمد، یا می پذیرد و یا رد می کند:

« أَ وَ مَنْ كانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْناهُ وَ جَعَلْنا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي اَلنّاسِ» (۱)

با نور خود در میان مردم زندگی می کند.

تلاش مؤمن برای معیشت حلال

عالم معتبری می گفت: صاحب منزلی برای صرف ناهار مرا دعوت کرد که اهل حقیقت بود. وقتی رفتم، کسی با لباس کهنه آنجا نشسته بود و حرف هم نمی زد. من این شخص را نمی شناختم. با یقین صد در صد به صاحب خانه گفتم: خدا را شکر می کنم که امروز در اینجا لقمه حلال و پاکی نصیبم می شود.

آبگوشت داشتند. ساعت حدود یازده و نیم شد. پنج ریال به کسی داد، گفت:

آقا امروز لقمه پاک می خواهند، دو عدد نان سنگک بگیر و بیاور. زودتر بیا که نماز جماعت را در خانه بخوانیم.

ایشان برای خودم می گفت: او رفت نان بگیرد، ساعت دو برگشت؛ یعنی دو ساعت و نیم طول کشید. صاحبخانه به او گفت: سر کوچه پایینی نانوایی بود، پس کجا رفتی؟

گفت: از آنجا به خیابان دیگری رفتم که نانوایی سنگکی دیگری پیدا کنم، از آنجا همین طور رفتم تا نانوایی دیگری پیدا کردم که خمیر، خمیرگیر، شاطر و نان درآور آن همگی پاک بودند.

امیرالمؤمنین علیه السلام به ما می فرماید:

ص:۴۱۲

۱- ۱) - حدید (۵۷) : ۱۲؛ «[این پاداش نیکو و باارزش در] روزی [است] که مردان و زنان باایمان را می بینی که نورشان پیش رو و از جانب راستشان شتابان حرکت می کند.»

«المؤمن من طاب مكسبه»

رعایت انصاف در کسب حلال

بـادام در بازار گران شـده بود. تاجری صـد گونی بادام خریـده بود، به دلال بازار گفت: این صـد گونی بادام را برایم بفروش. قبـول کرد و رفت. در بـازار دوری زد و آمـد، گفت: به این قیمـتی که تو گفته ای نمی فروشم. گفت: چرا؟ پول دلالـی تو که خیلی خوب است.

گفت: من چنـد جـا تحقیق کردم، وضع بـازار بادام خوب نیست، من اگر بادام تو را به این قیمت بفروشم، عـده ای مغازه دار و بادام فروش متضـرر می شونـد؛ چون آنها بادام را گران تر خریـده اند و اگر صدگونی بادام تو در این بازار پخش شود، ارزان بودن قیمت بادام تو به آنها ضرر می زند، من در قیامت جواب ضرر مردم را نمی توانم بدهم.

تـاجر نیز دلال را بوسـید و گفت: چه کار خوبی کردی که وضع بازار را به من خبر دادی. من امروز همه بادام را بار می کنم و به جایی می برم که بادام گران نیست، تا به کسی ضرر نخورد.

حکایت توبه از شکر نابجا

بازار بغداد آتش گرفته بود. یکی از مغازه ها، مغازه سقط فروش بود. به او گفتند:

بازار آتش گرفته است. به بازار آمد. دید آتش را خاموش کرده اند و مغازه او نسوخته است. گفت: الحمد لله.

بعـد ناگهـان به خود گفت: تو بایـد غم مردم را بخوری، آن وقت برای سـالم بودن مغازه خودت، الحمـد لله می گویی؟ همان روز همه جنس ها را فروخت و با خانواده اش به مکه رفت و چهل سال در مکّه روزها دستفروشی می کرد و شب ها تا

ص:۴۱۳

صبح در مسجد الحرام می گفت: خدایا! به خاطر آن «الحمد لله» اشتباه، مرا بیامرز.

من اشتباه کردم.

بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«المؤمن ینظر بنور الله» (۱)مؤمن در دنیا با کمک نور خدا نگاه می کند و می فهمد. هر چیزی را نمی خرد و نمی فروشد. معامله نمی کند. واقعاً «هزار نکته باریک تر ز مو اینجاست» .

ارزش دادن دین به مؤمنان حلال خور

مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ محمد حسین اصفهانی، (۲)استاد مراجع دو

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۷/۳۲۳، باب ۱۶.

۲- ۲) - مستدرکات أعیان الشیعه: ۶/۲۶۶؛ «الشیخ محمد حسین الأصفهانی [الکمبانی] الکمپانی، ولد سنه ۱۲۹۶ و توفی سنه ۱۳۶۱ فی النجف. درس فی النجف علی کل من الشیخ حسن التویسرکانی و السید محمد [الغشارکی] الفشارکی و الشیخ آغا رضا الهمذانی و الشیخ محمد کاظم الخراسانی و غیرهم. و تخرج فی الفلسفه الإسلامیه علی المیرزا محمد باقر الإصطهباناتی. و کان مشارکا فی الکلام و التفسیر و الحکمه و التاریخ و الأدب نثرا و نظما لا سیما فی الأراجیز. و بعد وفاه شیخه الخراسانی استقل بالتدریس و غدا من أعلام النجف البارزین، و مع تعمقه فی تدریس الفقه و الأصول کانت شهرته مستفیضه بتدریس الفلسفه الإسلامیه. ترک الکثیر من المؤلفات، منها: نهایه الدرایه فی حاشیه الکفایه فی جزأین طبع الأول منهما و بقی الثانی مخطوطا، و حاشیه المکاسب طبع منها جزء واحد کبیر، منظومه فی الفلسفه باسم «تحفه الحکیم» ، عده أراجیز فقهیه، دیوان شعر فارسی فی مدائح أهل البیت و [مراتبهم] مراثیهم، دیوان فی الغزل العرفانی، الأنوار القدسیه و هو مجموعه أراجیز عربیه فی تاریخ حیاه النبی صلی الله علیه و آله و أعمامه و الأئمه الاثنی عشر و أولادهم. طبع فی النجف مع مقدمه و ترجمه مفصله للناظم بقلم الشیخ محمد علی الأردوبادی. و غیر ذلک من المؤلفات.»

دوره قبل ایران و عراق و دارای شاگردانی مانند آیت الله العظمی بروجردی، حکیم، خویی، شاهرودی، شیرازی برای یکی از علمای بزرگی که مفسر قرآن بودند، نقل کردند.

آن عالم در منزل خود از قول ایشان برای من نقل کردند. دو ساعت مرا نگهداشت تا این قضیه را برای من تعریف کند. گفتم: چرا اجازه نمی دهید که بروم.

گفت: برای این که این آخرین ملاقاتی است که در دنیا با هم داریم. سه ماه بعد، در دار الزهد حرم حضرت رضا علیه السلام ایستاده بودم، نوه اش را دیدم، گفتم: حال آقا چطور است؟ گفت: جنازه اش در حرم دفن است.

ایشان می فرمودند: آیت الله شیخ محمد حسین اصفهانی برای خودم تعریف کرد: من نزد مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد باقر اصطهباناتی (۱)عرفان، فلسفه

۱- ۱) - أعیان الشیعه: ۹/۱۸۷؛ «الشیخ محمد باقر ابن الآخوند ملا محسن [الاصبهانائی] الإصطهباناتی الشیرازی. قتل غیله فی شیراز سنه ۱۳۲۶ و دفن فی التربه الحافظیه خارج شیراز. هو الأستاذ الفیلسوف قرأ فی الفقه و الکلام أولا فی شیراز و أصفهان و طهران علی الحاج ملا علی الکنی و تردد بین شیراز و أصفهان لخصومه بینه و بین حکام بلاده و خرج إلی العراق سنه ۱۳۰۳ فأقام فی النجف مده ثم فی سامراء آخذا عن المیرزا الشیرازی إلی ان توفی سنه ۱۳۱۲ فعاد بعد ذلک بسنه واحده إلی النجف و تجرد للتدریس فی الفلسفه و الفقه و الأصول و اقبل علیه الطلاب من الفرس و کان یدرس فی الفلسفه فی الاسفار و شرح التجرید فی تربه استاذه الشیرازی عند مدخل باب الطوسی و لکنه لم یرأس و لم یقلد و رجع لضیق حاله إلی شیراز فتصدر فیها و اقبل علیه أهلها و اتسعت حاله و کان کریم الأخلاق علی نحو أخلاق أمثاله من الفلاسفه و هو من جمله العلماء الأحرار الذین انحازوا إلی جانب الأمه فی مسأله الدستور الایرانی و تعرض بذلک لانتقال آل القوام رؤساء شیراز الذین قتل کبیرهم فی تلک الفتنه فقتل غیله بالتأریخ المذکور و خلف عده أولاد قاموا مقامه فی شیراز و له مؤلفات فی فنون مختلفه لم تخرج إلی المبیضه.»

و حکمت خواندم. مرحوم اصطهباناتی می گفت: هنوز به نجف نیامده بودم و در تهران درس می دادم، روزی طلبه ای ژنده پوش آمد و به من گفت: بحث کبرای منطق را به من درس بده. من هم گفتم: چشم.

یعنی به من که در رده استاد فلسفه و حکمت عالی؛ یعنی آخرین مرحله درس فلسفه بودم گفت: کتاب کلاس اول ابتدایی فلسفه را به من درس بده. بی اختیار گفتم:

چشم. از آنجا نزد شیخ یحیی تهرانی رفت، گفت: شیخ! کتاب شرایع محقّق حلی در فقه را به من درس بده. شیخ یحیی نیز در رده مراجع بود، تا به او گفت، گفت: چشم.

بعد گفت: حجره ای به من بدهید. گفتم: از کجا بیاورم؟ گفت: حجره شانزدهم مدرسه خالی است، کلیدش را از خادم بگیر و به من بده. گفتم: چشم. آن حجره را دادند.

ما چیزهای عجیب و غریبی در چند ماه از این طلبه دیدیم. روزی گونی قندی می خواستم برای مستوفی دولت بفرستم که این گونی قند خوشایندی برای او باشد و مظلومی را سرِ کار بگذارد.

او گفت: شیخ محمدباقر! نفرست. گفتم: من قول داده ام. گفت: آن کار از کار گذشت. خادم را فرستادم که به مستوفی بگو: من گونی قندی می خواهم بفرستم، مستوفی گفت: نمی خواهد بفرستی، من آن کار را می خواستم برای آن بنده خدا انجام بدهم، اشتباهی برای کس دیگری انجام گرفت، فعلاً جا نداریم.

روزی به خادمم می گفتم: برو سیب زمینی بخر، گفت: شیخ محمد باقر! اسراف نکن. در مطبخ شما چند دانه دیگر سیب زمینی مانده است.

روزی من تا آمدم درس بدهم، گفت: تو دیشب مطالعه نکردی، اصلاً کتاب را

پیدا نکردی، همسرت کتاب را زیر رختخواب پنهان کرد که تو زودتر بخوابی.

فاش شدن سرّ طلبه گمنام

من دستش را گرفتم و گفتم: تو این حرف ها را از کجا می گویی؟ تو چه کسی هستی؟ گفت: من از اهالی بین دامغان و شاهرود هستم. پدرم عالم بود و در آنجا برای مردم خیلی زحمت کشید و اکنون مرده است.

من درسی نخوانده بودم، اما مردم آمدند و مرا به جای پدرم گذاشتند. من هر چه مسأله می گفتم، اشتباه بود. نماز بی رمق می خواندم. مردم نیز از این طرف و آن طرف برای ما هدایا و خوراکی می آوردند. لقمه هایی که می خوردیم درست نبود. روزی به فکرم رسید که این معیشت، تخریب آخرت من است.

روی منبر به مردم گفتم: من سواد، تقوا و لیاقت ندارم. حرفهای من اشتباه بوده و شما بی خود مرا اداره کردید. آن روستایی های ساده دل عصبانی شدند و مرا از منبر پایین کشیدند و تا می شد مرا زدند و با افتضاح مرا بیرون کردند.

از آنجا پیاده آمدم تا به سربالایی مسگرآباد رسیدم. گرسنه، تشنه، گریان، دلِ نالان، کسی به من گفت: ای شیخ! اگر جا نداری، امشب به خانه ما برویم. رفتم.

آقایی در آن خانه نشسته بود، او به من پولی داد، گفت: نزد اصطهباناتی می روی و کلید فلان حجره را می گیری و به او بگو تا کبرای منطق را به تو درس دهد. به شیخ یحیی تهرانی نیز بگو تا شرایع را به تو یاد دهد.

هر وقت پول می خواهی، من این واسطه را می فرستم تا پول بیاورد. هر وقت خواستی مرا ببینی، این طور می بینی. دیگر برای من نور خاصی پیدا شده است.

لیاقت حضور به محضر یار

مرحوم اصطهباناتی گفت: امروز واسطه را می بینی؟ گفت: آری. گفت: به آن

واسطه بگو: آیا اجازه می دهی من بیایم و از دور فقط یک بار شما را نگاه کنم؟ گفت:

باشد، او رفیق من است. به او می گویم.

شیخ باقر نیز زانوی غم به بغل گرفت و بلند بلند گریه کرد که چگونه به او توفیق داده اند که چهره مبارک امام دوازدهم علیه السلام را ببینند، از او پول بگیرد و محبت ببیند. ما در این چهل سال چه کردیم؟ چه منزلی را طی کردیم و کدام لقمه را خوردیم؟

او رفت و آمد. گفتم: او را دیدی؟ گفت: بله. گفتم: چه گفت؟ گفت: او گفت که هر وقت مناسب باشد، به تو خبر می دهم و رفت و دیگر نیامد.

تا پاکی معیشت درست نشود، روشنایی نمی تابد. فقط بدانید که تلخ تر و بدتر از لقمه حرام در این نظام هستی وجود ندارد. زلف همه کشش های به جانب گناه، به زلف لقمه حرام گره خورده است. (۱)

کشتن امام، نتیجه حرام خوری

امام سجاد علیه السلام از حضرت ابی عبدالله علیه السلام پرسید: پدر! کار شما با مردم به کجا

۱- ۱) - بحار الأنوار: ۱۰۰/۱۲، باب ۱، حدیث ۵۲؛ «وَ قَالَ علیه السلام: إِذَا وَقَعَتِ اللُّقْمَهُ مِنْ حَرَامٍ فِی جَوْفِ الْعَبْدِ لَعَنَهُ کُلُّ مَلَکٍ فِی السَّمَاوَاتِ وَ فِی الْأَرْضِ.» بحار الأنوار: ۱۰۰/۱۳، باب ۱، حدیث ۶۳؛ «وَ قَالَ صلی الله علیه و آله: مَنْ لَمْ یُبَالِ مِنْ أَیْنَ اکْتَسَبَ الْمَالَ لَمْ یُبَالِ اللَّهُ مِنْ أَیْنَ أَدْخَلَهُ النَّارَ.» بحار الأنوار: ۱۰۰/۱۴، باب ۱، حدیث ۶۷؛ «وَ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: لَایَکْتَسِبُ الْعَبْدُ مَالًا حَرَاماً وَ یَتَصَدَّقَ مِنْهُ فَیُؤْجَرَ عَلَیْهِ وَ لَایُنْفِقُ مِنْهُ فَیُبَارَکَ لَهُ فِیهِ وَ لَایَتْرُکُهُ خَلْفَ ظَهْرِهِ إِلَّا کَانَ زَادَهُ إِلَی النَّارِ.» بحار الأنوار: ۱۰۰/۱۶، باب ۱، حدیث ۷۲؛ «وَ قَال: إِنَّ لِلَّهِ مَلَکاً یُنَادِی عَلَی بَیْتِ الْمَقْدِسِ کُلَّ لَیْلَهٍ مَنْ أَکَلَ حَرَاماً مَا لَمْ یَقْبَلِ اللَّهُ مِنْهُ صَرْفاً وَ لَاعَدْلًا وَ الصَّرْفُ النَّافِلَهُ وَ الْعَدْلُ الْفَرِیضَهُ.» بحار الأنوار: ۱۰۰/۱۶، باب ۱، حدیث ۷۳؛ «وَ عَنْهُ صلی الله علیه و آله: الْعِبَادَهُ مَعَ أَکْلِ الْحَرَامِ کَالْبِنَاءِ عَلَی الرَّمْلِ وَ قِیلَ عَلَی الْمَاءِ.»

رسید؟ فرمود: عزیز دلم! به جنگ کشیده است.

عرض کرد: مردمی که نامه نوشتند که بیا میهمان ما باش، حال شمشیر کشیده اند؟ فرمود: آری پسرم. غیر از من و تو مردی نمانده است. همه را کشته اند.

عرض کرد: چرا کار شما به جنگ کشید؟

چرا مردم قمر بنی هاشم، علی اکبر و حتی طفل شش ماهه ما را تیر زدند؟ فرمود:

فقط به یک علت و آن هم:

«ملئت بطونهم من الحرام» (۱)شکم هایشان از پول حرام بنی امیه پر شده است.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ص:۴۱۹

---

۱ - ۱) - بحار الأنوار: ۴۵/۸، بقیه الباب ۳۷؛ «قال لهم وَیْلَکُم مَا عَلَیْکُمْ أَنْ تُنْصِتُوا إِلَیَّ فَتَسْمَعُوا قَوْلِی وَ إِنَّمَا أَدْعُوکُمْ إِلَی سَبِیلِ الرَّشَادِ فَمَنْ أَطَاعَنِی کَانَ مِنَ الْمُرْشَدِینَ وَ مَنْ عَصَانِی کَانَ مِنَ الْمُهْلَکِینَ وَ کُلُّکُمْ عَاصٍ لِأَمْرِی غَیْرُ مُسْتَمِعٍ قَوْلِی فَقَدْ مُلِئَتْ بُطُونُکُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَ طُبِعَ عَلَی قُلُوبِکُمْ وَیْلَکُمْ أَ لَاتُنْصِتُونَ أَ لَاتَسْمَعُونَ فَتَلَاوَمَ أَصْحَابُ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ بَیْنَهُمْ وَ قَالُوا أَنْصِتُوا لَهُ. فَقَامَ الْحُسَیْنُ علیه السلام ثُمَّ قَالَ تَبّاً لَکُمْ أَیَّتُهَا الْجَمَاعَهُ وَ تَرَحاً.»

۲۲ منازل سیر الی اللّه

اشاره

طی کردن منازل سلوک در حد سعه وجودی

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۷۳

ص:۴۲۰

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

کتاب خدا در سوره مبارکه احزاب، برای کسانی که علاقه مند هستند تا «سالک الی الله» باشند و به گونه ای در دنیا حرکت کنند که پایان حرکت - به فرموده قرآن کریم - در لقا و قرب حق باشد، ده منزل مقرّر کرده است.

این ده منزلی است که انبیا و ائمه طاهرین علیهم السلام به اندازه سعه وجودی خود طی کردند و دیگران نیز در طول آنها قدرت طی کردن را دارند.

البته خداوند مهربان، براساس:

« لاٰ یُکَلِّفُ اَللّٰهُ نَفْساً إِلاّٰ وُسْعَهٰا» (۱)

ظرفیت، مقدار عقل و شعور آنان را لحاظ می کند.

فضیلت متفاوت سالکین الی الله

خداوند متعال نمی خواهد که همه در زمینه سلوک این ده منزل، هم وزن همدیگر باشند. حتی انبیای خدا نیز در این زمینه هم وزن نبودند، بلکه در قرآن

۱- ۱) - بقره (۲) : ۲۸۶؛ «خدا هیچ کس را جز به اندازه توانایی اش تکلیف نمی کند.»

مجید آمده است:

« تِلْکَ اَلرُّسُلُ فَضَّلْنٰا بَعْضَهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ» (۱)

البته امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: از نظر معنوی، بالاترین وزن را وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله داشته است. علتش این است که کسی در این عالم وجود، سعه قلب مبارک حضرت، جامعیت عقل، عظمت باطن و ظرفیت او را نداشته و نخواهد داشت. مخصوصاً قلبی که محل نزول قرآن کریم بوده، معلوم است که گسترده ترین و وسیع ترین قلب است. (۲)سرمایه ای که در باطن او بوده، باعث شد که خدا بفرماید:

« وَ مٰا أَرْسَلْنٰاکَ إِلاّٰ رَحْمَةً لِلْعٰالَمِینَ» (۳)

معلوم می شود که هم وزن این سرمایه، جای دیگری نبوده است.

اما همه این مسائل باعث این نیست که دیگران نتوانند این ده منزل را طی کنند، بلکه می توانند و هیچ عذری در قیامت، در پیشگاه مقدس پروردگار ندارند.

برشمردن منازل سیر الی الله

اشاره

این ده منزل به ترتیبی که خود قرآن بیان کرده است: منزل اسلام، ایمان، قنوت

۱- ۱) - بقره (۲) : ۲۵۳؛ «از آن فرستادگان برخی را بر برخی برتری بخشیدیم.»

۲- ۲) - تفسیر نور الثقلین: ۱/۲۵۴، حدیث ۱۰۱۲؛ «عن علی بن موسی الرضا عن أبیه عن آبائه عن علی بن أبی طالب علیهما السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ما خلق الله خلقا أفضل منی و لا أکرم علیه منی: قال علی علیه السلام: فقلت: یا رسول الله أفأنت أفضل أم جبرئیل؟ فقال علیه السلام: یا علی ان الله تعالی فضل أنبیائه المرسلین علی ملئکه المقربین، و فضلنی علی جمیع النبیین و المرسلین، و الفضل بعدی لک یا علی و للائمه من بعدک، و ان الملئکه لخدامنا و خدام محبینا.»

۳- ۳) - انبیاء (۲۱) : ۱۰۷؛ «و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.»

- نه به معنای دست گرفتن در نماز، بلکه یعنی به اجرا گذاشتن دستورهای پروردگار و طاعت عملی است - منزل صدق، صبر، خشوع، تصدّق - نه صدقه - یعنی پرداخت در سطح عالی، پرداخت یوسف وار که برادران به او گفتند:

« فَلَمّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قالُوا يا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنا إِنَّ اللّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ» (۱)

که این منزل نیز به همین تعبیر در قرآن آمده است.

هشتم، منزل صوم است - نه روزه معمولی - و نهم، منزل حفظ شهوت جنسی از حرام. پروردگار مخصوصاً به این شهوت، قید جنسی زده است و آخرین منزل نیز منزل ذکر است، البته به معنای گسترده اش که نورانیت ذکر شامل زبان، اعضای بدن، نفس، قلب، روح و عمق باطن است که هر کدام از این ذکرها در معارف الهی، به وسیله شخصیت های بزرگی مانند صدر المتألهین شیرازی، در تفاسیر قرآنی بیان و آثار هر ذکری نیز قید شده است. (۲)

---

۱ - ۱) - یوسف (۱۲) : ۸۸؛ «پس هنگامی که بر یوسف وارد شدند، گفتند: عزیزا! از سختی [قحطی و خشکسالی] به ما و خانواده ما گزند و آسیب رسیده و [برای دریافت آذوقه] مال ناچیزی آورده ایم، پس پیمانه ما را کامل بده و بر ما صدقه بخش؛ زیرا خدا صدقه دهندگان را پاداش می دهد.»

۲ - ۲) - مستدرک الوسائل: ۵/۳۹۶، ۴۳، باب نوادر ما یتعلق بأبواب الذکر، حدیث ۶۱۷۷؛ «عَنْ بَعْضِ الصَّادِقِينَ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ الذِّكْرُ مَقْسُومٌ عَلَى سَبْعَةِ أَعْضَاءٍ اللِّسَانِ وَ الرُّوحِ وَ النَّفْسِ وَ الْعَقْلِ وَ الْمَعْرِفَةِ وَ السِّرِّ وَ الْقَلْبِ وَ كُلٌّ وَاحِدٍ مِنْهَا يَحْتَاجُ إِلَى اسْتِقَامَةٍ فَاسْتِقَامَةُ اللِّسَانِ صِدْقُ الْإِقْرَارِ وَ اسْتِقَامَةُ الرُّوحِ صِدْقُ الِاسْتِغْفَارِ وَ اسْتِقَامَةُ الْقَلْبِ صِدْقُ الِاعْتِذَارِ وَ اسْتِقَامَةُ الْعَقْلِ صِدْقُ الِاعْتِبَارِ وَ اسْتِقَامَةُ الْمَعْرِفَةِ صِدْقُ الِافْتِخَارِ وَ اسْتِقَامَةُ السِّرِّ السُّرُورُ بِعَالَمِ الْأَسْرَارِ وَ ذِكْرُ اللِّسَانِ الْحَمْدُ وَ الثَّنَاءُ وَ ذِكْرُ النَّفْسِ الْجَهْدُ وَ الْعَنَاءُ وَ ذِكْرُ الرُّوحِ الْخَوْفُ وَ الرَّجَاءُ وَ ذِكْرُ الْقَلْبِ الصِّدْقُ وَ الصَّفَاءُ وَ ذِكْرُ الْعَقْلِ التَّعْظِيمُ وَ الْحَيَاءُ وَ ذِكْرُ الْمَعْرِفَةِ التَّسْلِيمُ وَ الرِّضَاءُ وَ ذِكْرُ السِّرِّ الرُّؤْيَةُ وَ اللِّقَاءُ.»

۱ – منزل اسلام

اشاره

هر کـدام از این ده منزل، قبل از این که وارد آن شویم، مقداری معرفت لازم دارد؛ که این اسـلامی که در این آیه می فرماید، کدام اسلام است؟ یعنی اقرار به توحید و رسالت با زبان؟ نه.

ورود به این منزل اول به این نحـو امکـان دارد که انسـان خودش را از قیود غیرملکوتی آزاد و تسـلیم حضـرت حق کنـد؛ یعنی اقرار باطنی کند که مولای رزّاق و کریم من! من از دست همه فرار کرده، آزاد شده ام و به جانب تو گریخته ام، حال خودم را در اختیار تو می گذارم و این اقرار و گفته آنقدر باید راست باشد که زمینه جذب عنایت، نظر و فیض خدا فراهم شود.

یعنی وقتی می گویم: خودم را از دست غیر درآورده ام، پروردگـار ببینـد که من اسـیر پول، چهره های غیرخـدایی، نامحرمان، بیگانگان، صندلی مقام و شهوت نیستم و قبول کند.

ابراهیمی شدن تسلیم شوندگان

وقتی خـدا تسـلیم بودن مرا قبول کنـد، مرا در حـدّ خودم، در مسـیر ابراهیمی شدن می اندازد. مدرک این نکته در قرآن است. وقتی که درباره حضرت ابراهیم علیه السلام حرف می زند، می فرماید:

« إِذْ قٰالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قٰالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ اَلْعٰالَمِینَ» (۱)

من از او که آن وقت جوان بود، با الهام، وحی یا از طریق شریعت حضرت

۱- ۱) – بقره (۲) : ۱۳۱؛«و یاد کنید] هنگامی که پروردگارش به او فرمود: تسـلیم باش؛ «گفت: به پروردگار جهانیان تسـلیم شدم.»

نوح علیه السلام، ابراهیم خلیل الرحمن ساختم، چون در قرآن می فرماید:

« وَ إِنَّ مِنْ شِیعَتِهِ لَإِبْرٰاهِیمَ» (۱)

بالاخره از طریقی به او رسانـدم که تسلیم من باش. در عین تسلیم، آزاد بود؛ یعنی از محیط بابل که محیطی صـد در صد بت پرستی بود، از محیط خانواده خودش، چون یتیم بود و زیر دست عمویش آزر که در قرآن اسم او آمده که کارخانه بت سازی داشت، آزاد بود.

یعنی حتی یک روز حاضـر نشـد به کارخانه عموی خود برود و شاگردی کنـد. یک بار نیز تیشه ای بلنـد نکرد که چوبی را به عنوان بت بتراشـد. البته اگر مردم زمـان او و قبـل و بعـد او بت می پرستیدنـد، خود بت، منظور پرسـتش نبود. این هـا بت ها را نمودی از ارواحی در عالم غیب می دانسـتند که آن ارواح را نیز در فکر خودشان ساخته بودند و «رب النوع» می دانسـتند، می گفتند: روح باران، روح کشاورزی، روح تابش، روح بهار، روح زمستان.

این بت ها را به طرح خودشان، به شـکل آن ارواحی که تصور کرده بودنـد می ساختند و جلوی بت ها خم و راست می شدند که آن ارواح ببینند که اینان پرستنده آنها هستند تا کاری برای آنها انجام دهند. (۲)

۱- ۱) - صافات (۳۷) : ۸۳؛ «و به راستی ابراهیم از پیروان نوح بود.»

۲- ۲) - تفسـیر نمونه: ۱/۳۳ - ۳۴؛ «مطالعه تاریخ ادیان و مـذاهب نشان می دهـد که منحرفان از خط توحیـد راستین، همواره برای این جهـان رب النوعهایی قائل بودنـد، سرچشـمه این تفکرغلط این بوده که گمان می کردنـد هر یک از انواع موجودات نیاز به رب النوع مسـتقلی دارد که آن نوع را تربیت و رهبری کند، گویا خدا را کافی برای تربیت این انواع نمی دانسـتند! حتی برای اموری همانـنـد عشق، عقل، تجارت، جنگ و شـکار رب النوعی قائل بودنـد، از جمله یونانیان دوازده خدای بزرگ (رب النوع) را پرسـتش می کردنـد که به پنـدار آنها بر فراز قله آلپ بزم خـدایی دائر ساخته، و هر یک مظهر یکی از صـفات آدمی بودنـد! . در «کلـده» پایتخت کشور «آشور» رب النوع آب، رب النوع ماه، رب النوع خورشـید و رب النوع زهره قائل بودنـد، و هر کـدام را بنـامی می نامیدنـد، و مـا فوق همه اینهـا «ماردوک» را رب الارباب میشـمردند. در «روم» نیز خـدایان متعـدد رواج داشت و بازار شـرک و تعـدد خـدایان و ارباب انواع شاید از همه جا داغتر بود. آنها مجموع خدایان را به دو دسته تقسـیم می کردند: خدایان خانوادگی و خدایان حکومت، که مردم زیاد به آنها علاقه نشان نمی دادند. (چرا که دل خوشی از حکومتشان نداشـتند!) عـده این خدایان فوق العاده زیاد بود، زیرا هر یک از این خدایان یک پست مخصوص داشت، و در امور محدودی مداخله می کرد، تا آنجا که «در خانه» دارای خدای مخصوص بود! بلکه پاشـنه و آسـتانه خانه نیز هر یک رب النوعی داشـتند! به گفته یکی از مورخان جای تعجب نیست که رومیها ۳۰ هزار خدا داشـته باشند، آن چنان که یکی از بزرگان آنها به شوخی گفته بود تعـداد خـدایان کشور ما به حدی است که در معابر و محافل فراوانتر از افراد ملت می باشـند! از این خدایان می توان رب النوع کشـاورزی، رب النوع آشپزخـانه، و رب النوع انبار غـذا، رب النوع خانه، رب النوع شـعله گاز، رب النوع آتش، رب النوع میوه هـا، رب النوع درو، رب النوع درخت تاک، رب النوع جنگل، رب النوع حریق و رب النوع دروازه بزرگ رم و رب

النوع آتشکده ملی را نام برد. کوتاه سخن اینکه بشر در گذشته با انواع خرافات دست به گریبان بوده است همانطور که الان هم خرافات بسیاری از آن عصر به یادگار مانده. در عصر نزول قرآن نیز بتهای متعدد مورد پرستش و ستایش قرار داشته و شاید همه یا قسمتی از آنها جانشین رب النوعهای پیشین بودند. از همه گذشته گاهی بشر را نیز عملا رب خود قرار می دادند، چنان که قرآن در نکوهش مردمی که احبار (دانشمندان یهود) و رهبانان (مردان و زنان تارک دنیا) را ارباب خود می دانستند می گوید: « اِتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اَللّهِ » : آنها احبار و رهبانهایشان را ارباب بجای خدا می دانستند. (توبه: ۳۱) .»

آزاد بودن حضرت ابراهیم علیه السلام از قیود

ولی حضرت ابراهیم علیه السلام از قیود زمان و فساد آن، از بت پرستی، بت تراشی و ارتباط با بت آزاد بود:

« إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ» .

ما به او پیام دادیم که تسلیم ما شو؛ چون آزاد بود،

« قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ اَلْعَالَمِينَ» .

نگفت: «لله» گفت: « لِرَبِّ اَلْعَالَمِينَ » چرا؟ چون ایشان می دانست که «ربّ» به معنای مالك واقعی است که در فضای ملکیتش، مملوك را تربیت می کند. یعنی قدری گوشت، پوست و استخوان جان دار را در این عالم به حضرت ابراهیم علیه السلام تبدیل می کند.

خداست که دانه ای را از زیر خاك به درخت سیب تبدیل می کند. مقداری بخار آب را به ابر، باران، تگرگ و برف تبدیل می کند. مقداری خاك را بعد از مدتی به عقیق، فیروزه یا درّ و یا به فلزی به نام طلا تبدیل می کند. اگر من خودم را به این طلاساز تسلیم کنم، با مس وجود من چه خواهد کرد؟ و الا قبل از حضرت ابراهیم علیه السلام قدری گوشت و پوست بود. از مادر به دنیا آمد و زیر دست عمو نیز یتیم بار آمد، پس چه شد که خلیل الله شد؟

حضرت موسی علیه السلام در راه کلیم الله شدن

انسان تربیت شده ای در میان دربار فراعنه مصر، چگونه کلیم الله شد؟ موسی بن عمران علیه السلام به فرعون، دربار، ثروت دربار و پسرخوانده اعلی حضرت بودن، مقید نبود. از همه این قید و بندهای مخرّب دنیا و آخرت آزاد بود. شما نمی دانید

آزادی این ها در چه حدّی بود.

من گوشه ای از آزادی وجود حضرت موسی علیه السلام را از زبان مبارک موسی بن جعفر علیهما السلام بیان کنم. موسی علیه السلام وقتی که از مصر فرار کرد، خدا در قرآن می فرماید:

«خَائِفاً یَتَرَقَّبُ» (۱)

چون به دنبالش می گشتند که او را بکشند. چون برای آنان ثابت شده بود که حضرت موسی علیه السلام با فرهنگ آنها، اعلی حضرت، شهوت و دنیاپرستی همرنگ نیست: غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ز هر چه رنگ تعلّق پذیرد آزاد است (۲)

بیست ساله بود، یعنی جوان و در اوج فعالیت شهوت جنسی بود. خدا انبیا و ائمه علیهم السلام را از نظر چهره و هیکل بسیار متناسب آفرید.

مقدمات کلیم الله شدن حضرت موسی علیه السلام

از ابن عباس نقل شده: مسیر مصر تا مدین را از کوه ها و تپه هایی که کسی او را نبیند، آمد. در این مسیر چیزی برای خوردن نمی یافت، به قدری علف سبز بیابان خورده بود که سبزی علف از پوست شکمش خود را نشان می داد. (۳)

۱- ۱) – قصص (۲۸) : ۱۸؛ «پس [موسی آن شب را] در آن شهر با حالت بیم و نگرانی صبح کرد.»

۲- ۲) – حافظ شیرازی.

۳- ۳) – بحار الأنوار: ۱۳/۵۸، باب ۲، أحوال موسی علیه السلام؛ «عن ابن عباس أنه خرج من مصر إلی مدین و بینهما مسیره ثمان لیال و یقال نحو من کوفه إلی البصره و لم یکن له طعام إلا ورق الشجر فما وصل إلیها حتی وقع خف قدمیه و إن خضره البقل تتراءی من بطنه قالت العلماء لما انتهی موسی إلی أرض مدین فی ثمان لیال نزل فی أصل شجره و إذا تحتها بئر و هی التی قال الله تعالی وَ لَمّا وَرَدَ مٰاءَ مَدْیَنَ وَجَدَ عَلَیْهِ أُمَّهً مِنَ اَلنّاسِ یَسْقُونَ وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ اِمْرَأَتَیْنِ تَذُودٰانِ أی تحبسان أغنامهما فقال لهما مٰا خَطْبُکُمٰا قٰالَتٰا لاٰ نَسْقِی حَتّٰی یُصْدِرَ اَلرِّعٰاءُ لأنا امرأتان ضعیفتان لا نقدر علی مزاحمه الرعاء فإذا سقوا مواشیهم سقینا أغنامنا من فضول حیاضهم وَ أَبُونٰا شَیْخٌ کَبِیرٌ تعنیان شعیبا. و عن ابن عباس قال اسم أب امرأه موسی الذی استأجره یثرون صاحب مدین ابن أخی شعیب علیه السلام و اسم إحدی الجاریتین لیا و یقال حنونا و اسم الأخری صفوراء و هی امرأه موسی فلما قالتا ذلک رحمهما و کان هناک بئر و علی رأسها صخره و کان نفر من الرجال یجتمعون علیها حتی یرفعوها عن رأسها و قیل إن تلک البئر غیر البئر التی یستقی منها الرعاء قالوا فرفع موسی الصخره عن رأسها و أخذ دلوا لهما فَسَقیٰ لَهُمٰا أغنامهما فرجعتا إلی أبیهما سریعا قبل الناس و تولی موسی إلی ظل الشجره فقال رَبِّ إِنِّی لِمٰا أَنْزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ . فقال ابن عباس لقد قال ذلک موسی علیه السلام و لو شاء إنسان أن ینظر إلی خضره أمعائه من شده الجوع لنظر ما یسأل الله تعالی إلا أکله. و –

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلاَمُ لَقَدْ قَالَهَا وَ إِنَّهُ لَمُحْتَاجٌ إِلَى شِقِّ تَمْرَه‍ٍقالوا فلما رجعتا إلى أبيهما قال لهما ما أعجلكما قالتا وجدنا رجلا صالحا رحمنا فسقى لنا أغنامنا فقال لإحداهما فاذهبى فادعيه إلى و هى التى تزوجها موسى فَجٰاءَتْهُ إِحْدٰاهُمٰا تَمْشِي عَلَى اِسْتِحْيٰاءٍ قٰالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مٰا سَقَيْتَ لَنٰا فقام موسى عليه السلام و تقدمته و هو يتبعها فهبت ريح فألزقت ثوب المرأه بردفها فقال لها امشى خلفى و دلينى على الطريق فإن أخطأت فارمى قدامى بحصاه فإنا بنى يعقوب لا ننظر فى أعجاز النساء فنعتت له الطريق إلى منزل أبيها و مشت خلفه حتى دخلا على شعيب فسأله عن حاله فأخبره قٰالَ لاٰ تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ اَلْقَوْمِ اَلظّٰالِمِينَ قٰالَتْ إِحْدٰاهُمٰا و هى التى كانت الرسول إلى موسى يٰا أَبَتِ اِسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اِسْتَأْجَرْتَ اَلْقَوِيُّ اَلْأَمِينُ و إنما قالت القوى لأنه أزال الحجر الذى كان يرفعه ثلاثون أو أربعون رجلا فقال لها أبوها فما علمك بأمانته فأخبرت أباها بما أمرها به موسى من استدبارها إياه.»

به بیرون شهر مدین رسید. قرآن از اینجا به بعد را می گوید. دید چوپان ها دارند آب می کشند تا گوسفندها را آب دهند. صدای دو دختر نیز می آید که داشتند حرف می زدند. معلوم شد که چرخ سنگین است و این ها نمی توانند درون چاه بیاندازند، آمد از پشت سر گفت: کنار بروید، من آب می کشم.

آب کشید و دختران گوسفندها را آب دادند. دختران به حضرت شعیب علیه السلام

ص:۴۳۱

گفتند: پدر! دیگر لازم نیست ما به صحرا و دنبال گوسفندها برویم؛ چون جوانی را آنجا دیدیم که:

« قٰالَتْ إِحْدٰاهُمٰا یٰا أَبَتِ اِسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَیْرَ مَنِ اِسْتَأْجَرْتَ اَلْقَوِیُّ اَلْأَمِینُ» (۱)

او را کارگر خود قرار بده، این شخص بهترین کسی است که می تواند در زندگی ما بیاید؛ چون دو صفت دارد: نخست این که خیلی پرقدرت است و دیگر این که امین است.

نظر قرآن در روابط اجتماعی مردان و زنان

حضرت شعیب علیه السلام به یکی از دختران خود گفت: برو او را صدا کن تا بیاید. خدا در قرآن می فرماید: این دختر جوان، نه با ناز راه می رفت، نه با غمزه، نه با طنّازی و نه طوری که نظر نامحرمی را جلب کند، بلکه «تَمْشِی عَلَی اِسْتِحْیٰاءٍ» (۲)این دختر در کمال حیا به صحرا آمد. (۳)

ص:۴۳۲

۱- ۱) – قصص (۲۸) : ۲۶؛ «یکی از آن دو زن گفت: ای پدر! او را استخدام کن؛ زیرا بهترین کسی که استخدام می کنی آن کسی است که نیرومند و امین باشد [و او دارای این صفات است.»

۲- ۲) – قصص (۲۸) : ۲۵.

۳- ۳) – نور (۲۴) : ۳۱؛ « وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنٰاتِ یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصٰارِهِنَّ وَ یَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لاٰ یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلاّٰ مٰا ظَهَرَ مِنْهٰا وَ لْیَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلیٰ جُیُوبِهِنَّ وَ لاٰ یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلاّٰ لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبٰائِهِنَّ أَوْ آبٰاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنٰائِهِنَّ أَوْ أَبْنٰاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوٰانِهِنَّ أَوْ بَنِی إِخْوٰانِهِنَّ أَوْ بَنِی أَخَوٰاتِهِنَّ أَوْ نِسٰائِهِنَّ أَوْ مٰا مَلَکَتْ أَیْمٰانُهُنَّ أَوِ اَلتّٰابِعِینَ غَیْرِ أُولِی اَلْإِرْبَهِ مِنَ اَلرِّجٰالِ أَوِ اَلطِّفْلِ اَلَّذِینَ لَمْ یَظْهَرُوا عَلیٰ عَوْرٰاتِ اَلنِّسٰاءِ وَ لاٰ یَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِیُعْلَمَ مٰا یُخْفِینَ مِنْ زِینَتِهِنَّ وَ تُوبُوا إِلَی اَللّٰهِ جَمِیعاً أَیُّهَا اَلْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ. » البرهان فی تفسیر القرآن: ۴/۶۰؛ «عن أبی جعفر علیه السلام، فی قوله: وَ لاٰ یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلاّٰ مٰا ظَهَرَ مِنْهٰا قال: «هی الثیاب، و الکحل، و الخاتم، و خضاب الکف، و السوار و الزینه ثلاثه: زینه للناس، و زینه للمحرم، و زینه للزوج فأما زینه الناس، فقد ذکرناه، و أما زینه المحرم: فموضع القلاده فما فوقها، و الدملج و ما دونه، و الخلخال و ما أسفل منه، و أما زینه الزوج: فالجسد کله» . الکافی: ۲/۱۰۶، باب الحیاء، حدیث ۱؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام قٰالَ اَلْحَیٰاءُ مِنَ اَلْإِیمٰانِ وَ اَلْإِیمٰانُ فِی اَلْجَنَّهِ.» غررالحکم: ۲۵۶، حدیث ۵۴۲۶؛ «من عف خف وزره و عظم عند الله قدره.»

یعنی دختران! جوان ها! اگر مملکتی فاسد شود، تقصیر آن به گردن شهوت رهای شماست. آیه این را می خواهد بگوید و گر نه برای چه از دختری که چند هزار سال قبل بوده و مرده است، این گونه حرف می زند. برای چه کسی حرف می زند؟ به چه کسی دارد می گوید؟ به مردم دنیا می گوید: حضرت موسی علیه السلام در بیابان خلوت، بهترین جا برای رابطه نامشروع، هر دو در قلّه شهوت، هیچ کس نیست که ببیند، حضرت موسی علیه السلام با چهره و هیکل زیبا، هر دو می توانستند هر کاری بکنند، اما هر دو می دانستند که عالم حریم و محضر خداست و همه ما مردنی هستیم. فردا محاکمات شهوت، مال و مقام، محاکمات سنگینی است.

قرآن با تعریف کردن از این دختر می گوید: نابودی معنوی و فساد کشور به گردن جوانان، دختران و زنان بی حیاست و اگر این روابط نامشروع گسترده تر شود، در آینده ای نزدیک، چراغ دین در مملکت خاموش خواهد شد.

جزای ناشکری از نعمت دین

اگر چراغ اسلام و اهل بیت علیهم السلام در این مملکت خاموش شود، خدا این چراغ را در جای دیگری روشن می کند.

« إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَ يَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ» (۱)

ص:۴۳۳

۱- ۱) - ابراهیم (۱۴) ؛ ۱۹؛ «اگر بخواهد شما را از میان می برد، و خلقی جدید می آورد.»

شما را رد می کنم و جامعه نویی می آورم و چراغ دین و قرآن را به آنجا می برم. اگر شما نمی خواهید، از شما می گیرم. در سوره مائده می فرماید:

«یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی اَللّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ» (۱)

این آیه را همه، سنی و شیعه نوشتند که خطاب به اعراب است که اگر شما به دین پشت کنید و رابطه خود را با دین من قطع کنید، در آینده ای نه چندان دور، ملتی را می آورم که آنها را دوست دارم و آنها نیز عاشق من هستند. چه خوش بی مهربونی هر دو سر بی که یک سر مهربونی درد سر بی (۲)

این مهربانی نیز هر دو سر است.

« أَذِلَّهٍ عَلَی اَلْمُؤْمِنِینَ» (۳)

مشت آنان در مقابل کافران گره کرده است و پایین نمی آید؛ چون نمی ترسند. اما نسبت به مردم مؤمن کمال تواضع را دارند.

وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله این آیه را خواندند، شخص عربی گفت: این قومی که خدا می گوید بعداً می آورم، چه قومی است؟ هم تفاسیر اهل سنت دارد و هم تفاسیر

۱- ۱) - مائده (۵) ؛ ۵۴؛ «ای اهل ایمان! هر کس از شما از دینش برگردد [زیانی به خدا نمی رساند] خدا به زودی گروهی را می آورد که آنان را دوست دارد، و آنان هم خدا را دوست دارند.»

۲- ۲) - باباطاهر عریان.

۳- ۳) - مائده (۵) : ۵۴؛ «یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی اَللّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ أَذِلَّهٍ عَلَی اَلْمُؤْمِنِینَ أَعِزَّهٍ عَلَی اَلْکافِرِینَ یُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اَللّهِ وَ لا یَخافُونَ لَوْمَهَ لائِمٍ ذلِکَ فَضْلُ اَللّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشاءُ وَ اَللّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ »

شیعه که رسول خدا صلی الله علیه و آله دست خود را روی شانه سلمان گذاشتند، فرمودند: از هم شهری های این مرد هستند. (۱)

هشدار قرآن در ناشکری از نعمت دین

اما این آیه هنوز سر جای خود است و اگر ما نیز با دین قطع رابطه کنیم، خدا قوم دیگری را می آورد. مگر این کار را قبلاً نکرده است؟ چه بسا جوانانی که در خانه دینداران و یا جبهه بودند، اما در مقابل فساد سخت بی دین شدند و چه جوانانی از خانواده های بسیار بی دین بودند که سخت متدین شدند. اگر نمی خواهی، از تو می گیرد و به دیگری می دهد. برای خدا کاری ندارد.

منش زنان و مردان خدایی

این دختر با چه حیایی، کاملاً پوشیده، به یک شکلی راه می رود که اصلاً نگاه کسی را جذب نکند.

« تَمْشِی عَلَی اِسْتِحْیاءٍ» (۲)

از پشت سرِ حضرت موسی علیه السلام آمد، گفت: پدرم با شما کار دارد. تشریف

۱- ۱) - تفسیر نور الثقلین: ۱/۶۴۲، حدیث ۲۵۰؛ بحار الأنوار: ۲۲/۵۲، باب ۳۷؛ سنن الترمذی: ۵/۶۰؛ «و روی ان النبی صلی الله علیه و آله سئل عن هذه الایه فضرب بیده علی عاتق سلمان فقال هذا و ذووه، ثم قال: لو کان الدین معلقا بالثریا لناله رجال من أبناء فارس، و قیل: هم أمیر المؤمنین علیه السلام و أصحابه حین قاتل من قاتله من الناکثین و القاسطین و المارقین و روی ذلک عن عمار و حذیفه و ابن عباس، و هو المروی عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام، و یؤیده هذا القول ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم وصفه بهذه الصفات المذکوره فی الایه فقال فیه و قد ندبه لفتح خیبر بعد ان رد عنها حامل الرایه الیه مره بعد اخری و هو یجبن الناس و یجبنونه: لأعطین الرایه غدا رجل یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کرارا غیر فرار، لا یرجع حتی یفتح الله علی یده ثم أعطاها إیاه.»

۲- ۲) - قصص (۲۸) : ۲۵؛ «در حالی که با حالت شرم و حیا گام برمی داشت.»

بیاورید. گفت: باشد، شما پشت سر من قرار بگیرید و من از جلو می روم، لازم نیست با من حرف بزنید - جوان بیست ساله و در اوج شهوت - بلکه چند سنگریزه بردار، راه را با پراندن سنگریزه به من نشان بده.

خانه را نشان داد و وارد خانه شدند. دید مردی الهی و ملکوتی نشسته است.

وقت غذا بود. حضرت شعیب علیه السلام دارای گوسفند بود و موسایی که دو ماه نان خالی هم ندیده بود، دید روی این سفره گوشت برّه، لبنیات، ماست، دوغ و نان تازه مهیاست.

سخاوت حضرت شعیب علیه السلام

حضرت شعیب علیه السلام وقتی چهره حضرت موسی علیه السلام را دید، فهمید که او گرسنه است. لذا گفت:

جوان! بنشین غذا بخور. اما حضرت موسی علیه السلام اسیر شکم نبود، لذا گفت: من یک سطل آب را «لله» و «خالصاً لوجه الله» کشیدم و با او معامله کردم، اگر تمام دنیا را به من بدهی که این معامله را جابجا کنم، نمی کنم.

اشک حضرت شعیب علیه السلام ریخت. گفت: ای جوان! یقین داشته باش که من به خاطر این که برای دخترانم آب کشیدی، به تو غذا نمی دهم. اگر بپرسی، به تو می گویند که درب این خانه از صبح باز است و این سفره هر روز افتاده است، به مردم شهر اعلام کرده ام که هر کس گرسنه است و ندارد، سر این سفره بیاید و بخورد.

هدایت حضرت موسی علیه السلام از قصر تا پیامبری

اگر حضرت موسی علیه السلام آزاد نبود که خدا او را از مصر هدایت نمی کرد که به جای فرعون، در آغوش پیغمبر قرار بگیرد.

آن مـدتی که در آنجا در آغوش فرعون بود، خـدا فقط می خواست در آینده بگوید: چنان دشـمنانم را کر و کور می کنم که نابودکننده را در آغوش خود بزرگ می کنند و با دست خود، نابودشان می کنم.

از بیست سال به بعـد او نبایـد در دربار فرعون باشد، باید به آغوش پیغمبر بیاید تا بو، چشم و صدای پیغمبر به او بخورد. او نیز از خلوص، آزادی و آزادمنشی چه کرد که به درجاتی غیرقابل تصور رسید و کلیم الله شد.

رسیدن به منازل بعد از تسلیم

۲ – ایمان

(۱)

این منزل اول، منزل تسلیم است؛ یعنی محبوب من! مرا ببین؛ چون تو:

« إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذٰاتِ اَلصُّدُورِ» (۲)

هستی، راست می گویم: از همه فرار کردم،

« فَفِرُّوا إِلَى اَللّٰهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ» (۳)

---

۱ – ۱) – الکافی: ۲/۲۴، باب أن الإسـلام یحقن به الـدم و تؤدی، حدیث ۲؛ «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْـلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا علیه السـلام قَالَ الْإِيمَانُ إِقْرَارٌ وَ عَمَلٌ وَ الْإِسْلَامُ إِقْرَارٌ بِلَا عَمَلٍ.» الکافی: ۲/۳۳، حدیث ۳؛ «عَنْ سَلَّامٍ الْجُعْفِيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الْإِيمَـانِ فَقَـالَ الْإِيمَانُ أَنْ يُطَاعَ اللَّهُ فَلَا يُعْصَـى.» الکافی: ۲/۴۷، باب خصال المؤمن، حـدیث ۲؛ «عَـنْ أَبِی عَبْـدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ علیه السـلام قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَـلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ الْإِيمَانُ لَهُ أَرْكَانٌ أَرْبَعَةٌ التَّوَكُّلُ. عَلَى اللَّهِ وَ تَفْوِيضُ الْأَمْرِ إِلَى اللَّهِ وَ الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ وَ التَّسْلِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ عز و جل.»

۲– ۲) – ملک (۶۷) : ۱۳؛ «مسلماً او به نيّات و اسرار سینه ها داناست.»

۳– ۳) – ذاریات (۵۱) : ۵۰؛ «پس به سوی خدا بگریزید [که] بی تردید من از سوی او بیم دهنده ای روشنگرم.»

از همه بگریزید و به سوی من فرار کنید، لذا من تسلیم تو هستم. حال چه کار کنم؟ می گوید: در منزل دوم بیا و مؤمن شو. یعنی چه؟ «أَمِنَ» ریشه تمام مشتقات این کلمه است. یعنی از این به بعد در فضای باور کردن واقعی من، قیامت، دادگاه آخرت، بهشت و جهنم من قرار بگیر که از تصرّفات شیاطین و هوای نفس ایمن شوی.

۳ – منزل قنوت

بعد چه کنم؟ وارد منزل بعد؛ یعنی قنوت شو. تن، روح، اعضا، جوارح و جوانح را در گردونه طاعت بیاور تا از من اطاعت کنند. (۱)من راهنمایی می کنم که کجا را ببین، کجا را نبین.

۱- ۱) – الفتوحات (۴ – ج) : ۲/۲۹، (الأولیاء الخاشعون) ؛ «و من الأولیاء أیضا الخاشعون و الخاشعات رضی الله عنهم تولاهم الله بالخشوع من ذل العبودیه القائم بهم لتجلی سلطان الربوبیه علی قلوبهم فی الدار الدنیا فینظرون إلی الحق سبحانه مِنْ طَرْفٍ خَفِیٍّ یوجده الله لهم فی قلوبهم فی هذه الحاله خفی عن إدراک کل مدرک إیاه بل لا یشهد ذلک النظر منهم إلا الله فمن کانت حالته هذه فی الدار الدنیا من رجل و امرأه فهو الخاشع و هی الخاشعه فیشبه القنوت من وجه إلا أن القنوت یشترط فیه الأمر الإلهی و الخشوع لا یشترط فیه إلا التجلی الذاتی و کلتا الصفتین تطلبهما العبودیه فلا یتحقق بهما إلا عبد خالص العبودیه و العبوده و له حال ظاهر فی الجوارح التی لها الحرکات و حال باطن فی القلوب فیورث فی الظاهر سکونا و یؤثر فی الباطن ثبوتا و القنوت یورث فی الظاهر بحسب ما ترد به الأوامر من حرکه و سکون فإن کان القانت خاشعا فحرکته فی سکون و لا بد إن ورد الأمر بالتحرک فیورث القنوت فی الباطن انتقالات أدق من الأنفاس متوالیه مع الأوامر الإلهیه الوارده علیه فی عالم باطنه فالخاشع فی قنوته فی الباطن ثبوته علی قبول تلک الأوامر الوارده علیه من غیر أن یتخللها ما یخرجها عن أن تکون مشهوده لهذا الخاشع فالخاشع و القانت خشوعه و قنوته إخوان متفقان فی الموفقین من عباد الله.»

منزل سوم این است: چه بخور، چه نخور. چه بپوش، چه نپوش. با چه کسی برو، با چه کسی نرو.

« وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ اَلشَّكُورُ» (۱)

مگر خدا چند بنده مطیع دارد؟ خیلی حرف است. ربا، رشوه، دزدی، غصب، حقّ اعضای خانواده، حق پدر و مادر، حق یتیم را نخور، پس چه چیزی بخورم؟

«يَا أَيُّهَا اَلنَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي اَلْأَرْضِ حَلاَلاً طَيِّباً وَ لاَ تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ اَلشَّيْطَانِ» (۲)

آن چیزی که از زحمت بازو یا فکر خود، از راه کار مثبت به چنگ می آوری را بخور. در منزل سوم، من به تو می گویم که شهوت را کجا خرج و کجا حفظ کنی.

عجب منزل پاکی است.

۴ - منزل صدق

(۳)

۱- ۱) - سبا (۳۴) : ۱۳؛ «و از بندگانم اندکی سپاس گزارند.»

۲- ۲) - بقره (۲) : ۱۶۸؛ «ای مردم! از آنچه [از انواع میوه ها و خوردنی ها] در زمین حلال و پاکیزه است، بخورید و از گام های شیطان پیروی نکنید.»

۳- ۳) - وسائل الشیعه: ۱۲/۱۶۲، باب ۱۰۸، باب وجوب الصدق، حدیث ۱۵۹۵۶ - ۱۵۹۵۷؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ مَنْ صَدَقَ لِسَانُهُ زَكَا عَمَلُهُ.» «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ إِنَّ الْعَبْدَ لَيَصْدُقُ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ عز و جل مِنَ الصَّادِقِينَ وَ يَكْذِبُ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْكَاذِبِينَ فَإِذَا صَدَقَ قَالَ اللَّهُ عز و جل صَدَقَ وَ بَرَّ وَ إِذَا كَذَبَ قَالَ اللَّهُ عز و جل كَذَبَ وَ فَجَرَ.» وسائل الشیعه: ۱۲/۱۶۳، باب ۱۰۸، باب وجوب الصدق، حدیث ۱۵۹۶۰؛ «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَا فُضَيْلُ إِنَّ الصَّادِقَ أَوَّلُ مَنْ يُصَدِّقُهُ اللَّهُ عز و جل يَعْلَمُ أَنَّهُ صَادِقٌ وَ تُصَدِّقُهُ نَفْسُهُ تَعْلَمُ أَنَّهُ صَادِقٌ.» وسائل الشیعه: ۱۲/۱۶۳، باب ۱۰۸، باب وجوب الصدق، حدیث ۱۵۹۶۲؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِنَّ أَقْرَبَكُمْ مِنِّي غَداً وَ أَوْجَبَكُمْ عَلَيَّ شَفَاعَةً أَصْدَقُكُمْ لِلْحَدِيثِ وَ آدَاكُمْ لِلْأَمَانَةِ وَ أَحْسَنُكُمْ خُلُقاً وَ أَقْرَبُكُمْ مِنَ النَّاسِ.»

اینجاست که چشم انسان باز می شود و وارد منزل چهارم که منزل صدق است می شود:

« وَ کُونُوا مَعَ اَلصّادِقِینَ» (۱)

حال که وارد منزل قنوت و طاعت شدی، زلف طاعت خود را به زلف صدق گره بزن. وقتی که برای نماز به خانه من می آیی و می گویی:

« اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ اَلْعالَمِینَ» (۲)

زبان و نیت تو راست بگویند.

۵ – منزل صبر

منزل پنجم، منزل صبر است؛ ینی تمام این هایی که به دست آوردی؛ اسلام، ایمان، قنوت و صدق را نگهدار.

«الصبر حبس النفس» (۳)صبر در قرآن به معنی این است که خود را در مرزهای الهی نگهداری و استقامت

۱– ۱) – توبه (۹) : ۱۱۹؛ «و با صادقان باشید [صادقانی که کامل ترینشان پیامبران و اهل بیت رسول بزرگوار اسلام هستند.»

۲– ۲) – فاتحه (۱) : ۲؛ «همه ستایش ها، ویژه خدا، مالک و مربّی جهانیان است.»

۳– ۳) – بحار الأنوار: ۶۸/۶۸، باب ۶۲، الصبر و الیسر بعد العسر؛ «قال المحقق الطوسی: قدس سره الصبر حبس النفس عن الجزع عند المکروه و هو یمنع الباطن عن الاضطراب و اللسان عن الشکایه و الأعضاء عن الحرکات غیر المعتاده.»

کنی. [(۱)]صمت وجوع و سهر و عزلت و ذکر بدوام ناتمامان جهان را بکند کار تمام [(۲)]

* * * الهی دلی ده که جای تو باشد

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

۱- ۱) - الکافی: ۲/۸۷، باب الصبر، حدیث ۲؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ الصَّبْرُ مِنَ الْإِیمَانِ بِمَنْزِلَهِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ فَإِذَا ذَهَبَ الرَّأْسُ ذَهَبَ الْجَسَدُ کَذَلِکَ إِذَا ذَهَبَ الصَّبْرُ ذَهَبَ الْإِیمَانُ.» الکافی: ۲/۸۹، باب الصبر، حدیث ۷؛ «عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ الْجَنَّهُ مَحْفُوفَهٌ بِالْمَکَارِهِ وَ الصَّبْرِ فَمَنْ صَبَرَ عَلَی الْمَکَارِهِ فِی الدُّنْیَا دَخَلَ الْجَنَّهَ وَ جَهَنَّمُ مَحْفُوفَهٌ بِاللَّذَّاتِ وَ الشَّهَوَاتِ فَمَنْ أَعْطَی نَفْسَهُ لَذَّتَهَا وَ شَهْوَتَهَا دَخَلَ النَّارَ.»

۲- ۲) - قاسم انوار.

۲۳ اجر حالات و کوشش های مثبت

اشاره

پاداش اطاعت از خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله

تهران، حسینیه همدانی ها

رمضان ۱۳۷۳

ص:۴۴۲

الحمدلله رب العالمین و صلّی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین

و صلّ علی محمد و آله الطاهرین.

تمام حالات و کوشش های صحیح، هم دارای پاداش دنیوی و هم دارای پاداش اخروی است. خداوند در قرآن مجید کراراً وعده داده است که من عملِ عمل کنندگان و حالات مثبت درون بندگانم را ضایع نخواهم کرد.

این حالات مثبت و اعمال صالحه، شجره های طیبه ای هستند که با عنایت خود حضرت حق، در سرزمین ایمان مردم کاشته می شوند و ثمرات دنیایی و آخرتی خواهند داد، الاّ این که ثمرات دنیایی آن به خاطر اقامت انسان در دنیا محدود است و در آخرت ابدی و دائمی است:

« تُؤْتِی أُکُلَها کُلَّ حِینٍ بِإِذْنِ رَبِّها» (۱)

در قرآن کراراً وعده داده است که لغزشهای این گونه مردم در دوره عمر، قابل آمرزش و مغفرت است. آیاتی از قرآن کریم را در زمینه این حالات مثبت و اعمال صحیح برای شما قرائت می کنم که در این آیات، خداوند متعال برای این حالات و اعمال، سه پاداش بسیار مهم قرار داده است و خیلی عجیب است که در این

۱- ۱) - ابراهیم (۱۴) : ۲۵؛ «میوه اش را به اجازه پروردگارش در هر زمانی می دهد.»

آیات، در همین دنیا برای دارندگان حالات مثبت و اعمال پاک، سند نیز داده است.

در آیه شریفه می فرماید:

« يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوانٍ وَ جَنّاتٍ لَهُمْ فِيها نَعِيمٌ مُقِيمٌ» (۱)

من در آیات خودم مردم را بشارت می دهم؛ یعنی بمانید، باشد که در آینده رحمتم را شامل حال شما کنم.

گاهی خود پاداش را اسم می برد و با فعل مضارع که حالت وعده دارد، اعلام می کند که اینان در قیامت به این پاداش خواهند رسید.

تضمین پاداش اخروی در دنیا

از عجایب این آیه شریفه این است که پروردگار عالم، این سه پاداش را با جمله اسمیه که از جملات ادبی عرب است نقل می کند و عنوان ملکیت نیز به آن می دهد؛ هم جمله، جمله اسمیه است و هم عنوان، عنوان ملکیت.

البته به نظر می رسد بحث ادبی در آیات شریفه قرآن، گرچه از بار بسیار سنگین علمی برخوردار است، مردم قرآن مجید را در حدّ خودشان درک خواهند کرد، ولی چون مبحثی است که ممکن است مقداری خسته کننده باشد و به حوزه های علمیه اختصاص دارد، من از آن چشم پوشی می کنم.

فقط به همین دو کلمه قناعت می کنم که پاداش حالات و اعمال در این آیات که در سوره انفال است؛ انفال یعنی غنائم، چه غنائمی بالاتر از این سه پاداش که با جمله اسمیه و با «لام» ملکیت نقل شده است؛ یعنی به بندگانش دارد می گوید:

من، اکنون که شما در دنیا و دارای حالات مثبت و اعمال پاک هستید، این پاداش ها

---

۱ - ۱) - توبه (۹) : ۲۱؛ «پروردگارشان آنان را نزد خود به رحمت و خشنودی و بهشت هایی که برای آنان در آنها نعمت های پایدار است، مژده می دهد.»

را ملک شما کردم.

اطمینان کنندگان به وعده های خدا

شما صد در صد مطمئن باشید. اگر کسی در حدی از ایمان باشد که نسبت به خدا صد در صد مطمئن باشد؛ یعنی به آیات، وعده های خدا و اهل بیت علیهم السلام اعتقاد و اطمینان واقعی داشته باشد و با همه وجود و تمام سلول های بدن، خدا را به این اطمینان و اعتمادی که عنایت کرده است، شکر کند، سرمایه خیلی عظیمی است. (۱)خدا فرمود:

«یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ اَلصِّیامُ» (۲)

شما نیز به خدا اعتماد کردید و روزه گرفتید. یا فرمود:

« وَ اِعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی اَلْقُرْبیٰ

ص:۴۴۷

۱- ۱) - إرشاد القلوب إلی الصواب: ۱/۷۳، الباب الثامن عشر وصایا (لقمان) و حکم بلیغه؛ «وَ عَلَیْکَ یَا بُنَیَّ بِالْیَأْسِ عَمَّا فِی أَیْدِی النَّاسِ وَ الْوُثُوقِ بِوَعْدِ اللَّهِ وَ اسْعَ فِیمَا فَرَضَ عَلَیْکَ وَ دَعِ السَّعْیَ فِیمَا ضَمِنَ لَکَ وَ تَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ فِی کُلِّ أُمُورِکَ یکفیک.» غرر الحکم: ۱۹۸، الفصل التاسع فی الوثوق بالله، حدیث: ۳۹۲۶ - ۳۹۳۱ - الثقه بالله أقوی أمل. - أصل الرضا حسن الثقه بالله. - أوثق سبب أخذت به سبب بینک و بین الله. - من وثق بالله غنی. - من وثق بالله صان یقینه. - ألجی نفسک فی الأمور کلها إلی إلهک فإنک تلجؤها إلی کهف حریز.

۲- ۲) - بقره (۲) : ۱۸۳؛ «ای اهل ایمان! روزه بر شما مقرّر و لازم شده.»

وَ اَلْيَتٰامىٰ وَ اَلْمَسٰاكِينِ وَ اِبْنِ اَلسَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللّٰهِ وَ مٰا أَنْزَلْنٰا عَلىٰ عَبْدِنٰا يَوْمَ اَلْفُرْقٰانِ يَوْمَ اِلْتَقَى اَلْجَمْعٰانِ وَ اَللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۱)

به خدا اعتماد کردید و سال به سال خمس مال خود را دادید. و با اعتماد به پروردگار و آیاتش قیامت را باور کردید.

ایمان مؤمنین، در طول ایمان انبیا [۱]

ایمان مؤمنین، در طول ایمان انبیا(۲)

ص:۴۴۸

۱- ۱) - انفال (۸) : ۴۱؛ «و بدانیـد هر چیزی را که [از راه جهـاد یـا کسب یا هر طریق مشـروعی] به عنوان غنیمت و فایـده به دست آوردیـد [کم باشـد یـا زیـاد] یـک پنجم آن برای خـدا و رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و خویشان پیامبر، و یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان است.»

۲- ۲) - الکافی: ۲/۴۲، باب درجات الإیمان، حدیث ۱؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ إِنَّ اللَّهَ عز و جل وَضَعَ الْإِیمَانَ عَلَی سَبْعَهِ أَسْهُم عَلَی الْبِرِّ وَ الصِّدْقِ وَ الْیَقِینِ وَ الرِّضَا وَ الْوَفَاءِ وَ الْعِلْمِ وَ الْحِلْمِ ثُمَّ قَسَمَ ذَلِکَ بَیْنَ النَّاسِ فَمَنْ جَعَلَ فِیهِ هَذِهِ السَّبْعَهَ الْأَسْهُم فَهُوَ کَامِلٌ مُحْتَمِلٌ وَ قَسَمَ لِبَعْضِ النَّاسِ السَّهْمَ وَ لِبَعْضِ السَّهْمَیْنِ وَ لِبَعْضِ الثَّلَاثَهَ حَتَّی انْتَهَوْا إِلَی السَّبْعَهِ ثُمَّ قَالَ لَاتَحْمِلُوا عَلَی صَاحِبِ السَّهْمِ سَهْمَیْنِ وَ لَاعَلَی صَاحِبِ السَّهْمَیْنِ ثَلَاثَهً فَتَبْهَضُوهُمْ ثُمَّ قَالَ کَذَلِکَ حَتَّی یَنْتَهِیَ إِلَی السَّبْعَهِ.» الکافی: ۲/۴۵، حدیث ۳؛ «عَنْ سَدِیرٍ قَالَ قَالَ لِی أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام إِنَّ الْمُؤْمِنِینَ عَلَی مَنَازِلَ مِنْهُمْ عَلَی وَاحِدَهٍ وَ مِنْهُمْ عَلَی اثْنَتَیْنِ وَ مِنْهُمْ عَلَی ثَلَاثٍ وَ مِنْهُمْ عَلَی أَرْبَعٍ وَ مِنْهُمْ عَلَی خَمْسٍ وَ مِنْهُمْ عَلَی سِتٍّ وَ مِنْهُمْ عَلَی سَبْعٍ فَلَوْ ذَهَبْتَ تَحْمِلُ عَلَی صَاحِبِ الْوَاحِدَهِ ثِنْتَیْنِ لَمْ یَقْوَ وَ عَلَی صَاحِبِ الثِّنْتَیْنِ ثَلَاثاً لَمْ یَقْوَ وَ عَلَی صَاحِبِ الثَّلَاثِ أَرْبَعاً لَمْ یَقْوَ وَ عَلَی صَاحِبِ الْأَرْبَعِ خَمْساً لَمْ یَقْوَ وَ عَلَی صَاحِبِ الْخَمْسِ سِتّاً لَمْ یَقْوَ وَ عَلَی صَاحِبِ السِّتِّ سَبْعاً لَمْ یَقْوَ وَ عَلَی هَذِهِ الدَّرَجَاتُ.» بحار الأنوار: ۶۶/۱۷۱، باب ۳۲، درجات الإیمان و حقائقه، حدیث ۱۳؛ «عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ « أَ فَمَنِ اِتَّبَعَ رِضْوٰانَ اَللّٰهِ کَمَنْ بٰاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اَللّٰهِ وَ مَأْوٰاهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ اَلْمَصِیرُ » فَقَالَ هُمُ الْأَئِمَّهُ وَ اللَّهِ یَا عَمَّارُ دَرَجَاتٌ لِلْمُؤْمِنِینَ عِنْدَ اللَّهِ وَ بِمُوَالَاتِهِمْ وَ بِمَعْرِفَتِهِمْ إِیَّانَا یُضَاعِفُ اللَّهُ لِلْمُؤْمِنِینَ حَسَنَاتِهِمْ وَ یَرْفَعُ لَهُمُ الدَّرَجَاتِ الْعُلَی وَ أَمَّا قَوْلُهُ یَا عَمَّارُ کَمَنْ باءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ إِلَی قَوْلِهِ الْمَصِیرُ فَهُمْ وَ اللَّهِ الَّذِینَ جَحَدُوا حَقَّ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام وَ حَقَّ الْأَئِمَّهِ مِنَّا أَهْلَ الْبَیْتِ فَبَاءُوا لِذَلِکَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام أَنَّهُ ذَکَرَ قَوْلَ اللَّهِ هُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ اللَّهِ قَالَ الدَّرَجَهُ مَا بَیْنَ السَّمَاءِ إِلَی الْأَرْضِ.»

این حال، باور و اعتماد شما یقیناً در طول - نمی گویم در عرض؛ چون نمی شود گفت در عرض - اعتماد و اطمینان همه انبیاء و ائمه طاهرین علیهم السلام به پروردگار عالم است.

« آمَنَ اَلرَّسُولُ بِمٰا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ» (۱)

دارد از باطن پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر می دهد. می فرماید: پیغمبر من تمام آیاتی را که در قرآن به او نازل کردیم باور کرد، مطمئن شد و اعتماد کرد.

« وَ اَلْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ مَلاٰئِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لاٰ نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ» (۲)

بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله؛ چون مؤمنان به آیات خدا اعتماد و اطمینان دارند، که وحی از طرف خداست، اعلام کردند:

« وَ قٰالُوا سَمِعْنٰا وَ أَطَعْنٰا غُفْرٰانَكَ» (۳)

خدایا! آیات تو را شنیدیم، باور کردیم و به کار گرفتیم؛ چون اگر کسی اعتماد نکند، به کار نمی گیرد. اگر چه بگوید: بله، خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام فرموده اند اما باورکرده ها و اطمینان کرده ها می گویند: ما شنیدیم و به کار گرفتیم:

۱- ۱) - بقره (۲) : ۲۸۵؛ «پیامبر به آنچه از پروردگارش به او نازل شده، ایمان آورده است.»

۲- ۲) - بقره (۲) : ۲۸۵؛ «و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتاب ها و پیامبرانش، ایمان آورده اند [و بر اساس ایمان استوارشان گفتند:] ما میان هیچ یک از پیامبران او فرق نمی گذاریم.»

۳- ۳) - بقره (۲) : ۲۸۵؛ «و گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم، پروردگارا! آمرزشت را خواهانیم.»

«وَ اَلْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللّهِ»

این آیه شما را می گوید. شمایی که اعتماد کردید و روزه گرفتید، جهاد رفتید و به حجّ مشرف شدید، ربا نخوردید، غصب نکردید و رشوه نگرفتید.

این ها محصول اعتماد است که مولای من، حقّ است و حرف او نیز حق، پس بر من تکلیف است که به این حق عمل کنم.

پاداش تلاش پاکان

آن گاه ببینید خداوند مهربان، پاداش حالات و اعمال پاک شما را در این آیات سوره انفال، سند ملکی داده است؛ نمی گوید: بعداً می خواهم پاداش بدهم، بلکه اکنون آن پاداش ثابت، موجود و ملک شماست.

فقط بین شما و این پاداش، پرده دنیا و آخرت کشیده است. وقتی این پرده کنار برود و شما را به عالم بعد منتقل کنند.

حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام می فرمایند: از لحظه اول انتقال، وارد ملک خود می شوید. نه این که شما را در بیابان، کویر در برزخ، آتش، تنهایی و ظلمت ببرند، بلکه به محض این که پرده را کنار زدند و گفتند: وارد شو، شما وارد ملک خود می شوید. (۱)

۱- ۱) - البرهان فی تفسیر القرآن: ۲/۳۵۴، سوره الأعراف (۷) : الآیات ۴۰ الی ۳۴، حدیث ۳۸۸۳؛ «الطبرسی: روی عن أبی جعفر الباقر علیهما السلام أنه قال: أما المؤمنون فترفع أعمالهم و أرواحهم إلی السماء، فتفتح لهم أبوابها، و أما الکافر فیصعد بعمله و روحه حتی إذا بلغ إلی السماء نادی مناد: اهبطوا به إلی سجین، و هو واد بحضر موت یقال له: برهوت.» تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب: ۹/۲۲۲، سوره المؤمنون (۲۳) : آیه ۱۰۰ عن أبی عبد اللّه علیه السلام - عن آبائه علیهم السلام - قال: قال أمیر المؤمنین علیه السلام: - شرّ ماء علی [وجه] الأرض ماء برهوت. و هو الّذی بحضر موت. یرده هام الکفّار.

چهار سفارش برای رسیدن به پاداش قطعی

۱ – تقوا

اشاره

در ابتدای این آیات، وجود مقدس حضرت حق، با آن محبت، مهر، رحمت و لطف بی پایانی که به بندگانش دارد، چهار سفارش دارد؛ اولین سفارش او:

« فَاتَّقُوا اَللّٰهَ» (۱)

چرا کلمه «تقوی» را در کنار «الله» گذاشته است؟ « فَاتَّقُوا » از نظر ادبی فعل و فاعل است و «الله» مفعول به. یعنی چه؟ یعنی از خدا بپرهیزید، احتیاط کنید، سر و کار شما با خدا نیافتد. عجب حرف و سفارشی است. برای ما چه کار کرده است! به خدا قسم، اگر کوه های عالم طاقت این قرآن را داشته باشند:

« لَوْ أَنْزَلْنٰا هٰذَا اَلْقُرْآنَ عَلىٰ جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خٰاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اَللّٰهِ» (۲)

اگر قرآن را به کوه نازل کرده بودم، کوه را متلاشی کرده و روی زمین راه انداخته بود. بندگان من! در همه امور زندگی، مرا سپر خود بگیرید که هیچ فتنه، فساد و خطری به شما نرسد.

معنای تقوای مورد نظر پروردگار

عرب ها به سپر می گویند: تقوا. وقتی رزمنده ای می خواهد به جبهه برود،

۱- ۱) – انفال (۸) : ۱؛ «از خدا پروا کنید.»

۲- ۲) – حشر (۵۹) : ۲۱؛ «اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم، قطعاً آن را از ترس خدا فروتن و از هم پاشیده می دیدی.»

می گویند: تقوا را از یاد نبر؛ یعنی سپرهای جنگی را یاد نبر. آن سپری که با جنگ های امروز مناسب است.

تقوا یعنی سپر بگیرید که وقتی شیاطین تیرباران کنند، به شما نخورد. ماهواره ها، سایت ها، قلم ها و فیلم ها دارند تیرباران می کنند، به ارزش های شما تیر نخورد.

« أَ لَمْ یَجِدْکَ یَتِیماً فَآوی * وَ وَجَدَکَ ضَالاًّ فَهَدی * وَ وَجَدَکَ عائِلًا فَأَغْنی» (۱)

به پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید: حبیب من! آیا تو یتیم نبودی؟ قبل از این که به دنیا بیایی، پدرت مرد، شش ساله بودی که مادرت نیز مرد. (۲)کینه دارترین دشمنان یهود و مسیحیت زمان تو، دنبال موقعیتی می گشتند که تو را نابود کنند. من تو را زیر سپر خودم پناه ندادم که با این همه دشمن، حتی یک تلنگر به تو نخورد؟

۱- ۱) - ضحی (۹۳) : آیات ۶ - ۸؛ «آیا تو را یتیم نیافت، پس پناه داد؟ و تو را بدون شریعت نیافت، پس به شریعت هدایت کرد؟ و تو را تهیدست نیافت، پس بی نیاز ساخت؟»

۲- ۲) - الکافی: ۱/۴۳۹، باب مولد النبی صلی الله علیه و آله و وفاته؛ «تُوُفِّیَ أَبُوهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بِالْمَدِینَهِ عِنْدَ أَخْوَالِهِ وَ هُوَ ابْنُ شَهْرَیْنِ وَ مَاتَتْ أُمُّهُ آمِنَهُ بِنْتُ وَهْبِ بْنِ عَبْدِ مَنَافِ بْنِ زُهْرَهَ بْنِ کِلَابِ بْنِ مُرَّهَ بْنِ کَعْبِ بْنِ لُؤَیِّ بْنِ غَالِبٍ وَ هُوَ علیه السلام ابْنُ أَرْبَعِ سِنِینَ وَ مَاتَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ وَ لِلنَّبِیِّ صلی الله علیه و آله نَحْوُ ثَمَانِ سِنِینَ وَ تَزَوَّجَ خَدِیجَهَ وَ هُوَ ابْنُ بِضْعٍ وَ عِشْرِینَ سَنَهً.» تفسیر أحسن الحدیث: ۱۲/۲۶۹؛ «شیعه اجماع دارند که وفات عبد اللّه بعد از تولد آن حضرت بوده است. دیگران گفته اند: که عبد اللّه بعد از یک سال از ولادت آن حضرت وفات یافت.» حجه التفاسیر و بلاغ الإکسیر، مقدمه: ۱/۵۶۵؛ «وفات حضرت عبد اللّه پدر پیامبر صلی الله علیه و آله. سال ۵۷۸ میلادی. (سپهر در ناسخ التواریخ) . ولادت با سعادت محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله (۳۹۲۱ سال بعد از طوفان) . روز جمعه هفدهم ماه ربیع وفات آمنه مادر حضرت محمّد صلی الله علیه و آله.۵۸۴ سال بعد از میلاد (محمّد صلی الله علیه و آله شش ساله بوده سیره ابن هشام: ۱/۱۶۸) .»

«أَ لَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ * وَ وَضَعْنا عَنْکَ وِزْرَکَ» (۱)

همه این ها ضمیر «نا» دارد. ما نبودیم که سینه گسترده را به تو دادیم؟ ما نبودیم که بارهای سنگین و رنج هایی که مردم به تو تحمیل می کردند، از روی دوش تو برداشتیم؟

خدا را سپر بگیرید. کدام اسلحه از این سپر می تواند رد شود و به قلب، ایمان، دین، ارزش ها و حجاب ناموس شما صدمه بزند؟

۲ - اصلاح و رفع اختلافات

دوم:

«وَ أَصْلِحُوا ذاتَ بَیْنِکُمْ» (۲)

مفاسد و اختلافات بین خود را اصلاح کنید و به داد همدیگر برسید. به همدیگر کمک بدهید تا به جهنم نروید و راه بهشت را باز کنید. اخلاق همدیگر را اصلاح کنید و نگذارید خانواده ها از هم بپاشد. (۳)

۱- ۱) - انشراح (۹۴) : ۱ - ۲؛ «آیا سینه ات را [به نوری از سوی خود] گشاده نکردیم؟ و بار گرانت را فرو ننهادیم؟»

۲- ۲) - انفال (۸) : ۱؛ «و [اختلاف و نزاع] بین خود را اصلاح نمایید.»

۳- ۳) - نساء (۴) : ۱۱۴؛ «قال تعالی: «لا خَیْرَ فِی کَثِیرٍ مِنْ نَجْواهُمْ إِلاّ مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَهٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاحٍ بَیْنَ النّاسِ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیماً » .» الکافی: ۲/۲۰۹، بَابُ الْإِصْلَاحِ بَیْنَ النَّاسِ، حدیث: ۱؛ «عَنْ حَبِیبٍ الْأَحْوَلِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ صَدَقَهٌ یُحِبُّهَا اللَّهُ إِصْلَاحُ بَیْنِ النَّاسِ إِذَا تَفَاسَدُوا وَ تَقَارُبُ بَیْنِهِمْ إِذَا تَبَاعَدُوا.» بحار الأنوار: ۷۳/۴۳، باب ۱۰۱، الإصلاح بین الناس، حدیث ۱ - ۲ - عَنِ الصَّادِقِ عَنْ آبَائِهِ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَا عَمِلَ امْرُؤٌ عَمَلًا بَعْدَ إِقَامَهِ الْفَرَائِضِ خَیْراً مِنْ إِصْلَاحٍ بَیْنَ النَّاسِ یَقُولُ خَیْراً وَ یُنْمِی خَیْراً. - قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله إِصْلَاحُ ذَاتِ الْبَیْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّهِ الصَّلَاهِ وَ الصَّوْمِ.

۳ – اطاعت از خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله

اشاره

سفارش سوم:

« أَطِیعُوا اَللّٰهَ وَ أَطِیعُوا اَلرَّسُولَ» (۱)

از مـن کـه نسبت بـه شـما کریم، رحیم، غفـور، ودود، رزّاق، ارحم الراحمین و اکرم الاـکرمین هسـتم و شـما را دوست دارم و بهشت را برای شما قرار داده ام، اطاعت کنید. حرف های من و پیغمبرم را گوش دهید که او نسبت به شما:

« حَرِیصٌ عَلَیْکُمْ بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ» (۲)

« وَ مٰا أَرْسَلْنٰاکَ إِلاّٰ رَحْمَةً لِلْعٰالَمِینَ» (۳)

است. با تمام وجود حرص می زند که شما نلغزید. حرف او را گوش دهید:

« وَ أَطِیعُوا اَلرَّسُولَ» .

ویژگی های پیامبر صلی الله علیه و آله برای اطاعت از او

الف: کرم پیامبر صلی الله علیه و آله

یکی از اصحاب در جنگ عقب ماند و بین پیغمبر صلی الله علیه و آله و یاران او فاصله شد.

۱- ۱) – انفال (۸) : ۱؛ «و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید.»

۲- ۲) – توبه (۹) : ۱۲۸؛ «پیامبری که اشتیاق شدیدی به [هدایتِ] شما دارد، و نسبت به مؤمنان رؤوف و مهربان است.»

۳- ۳) – انبیاء (۲۱) : ۱۰۷؛ «و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.»

یکی از شجاع ترین دشمنان جبهه مقابل تا پیغمبر صلی الله علیه و آله را دید، خیز برداشت و چنان به رسول خدا تنه زد که پیغمبر صلی الله علیه و آله روی خاك افتادند. او روی سینه پیغمبر صلی الله علیه و آله نشست، خنجرش را کشید و گفت: چه کسی تو را نجات می دهد؟

حضرت خیلی آرام فرمودند: خدا. تا این را فرمود، پیشامدی برای آن مرد شد که روی سینه پیغمبر صلی الله علیه و آله بدنش سست شد و افتاد. پیغمبر صلی الله علیه و آله روی سینه او نشست، فرمود: تو را چه کسی نجات می دهد؟ عرض کرد: کرم تو. پیامبر صلی الله علیه و آله از روی سینه او برخاستند. از حرف این پیغمبر اطاعت کنید که شما را دوست دارد. (۱)

ب: فکر امّت خود بودن در هنگام رحلت

خیلی عجیب است که هزاران فرشته در روز بیست و هشت صفر نازل شوند و بگویند: یا رسول الله! بهشت را زینت کرده اند، شما آمادگی خود را اعلان کنید تا شما را ببریم. فرمود: آماده رفتن نیستم. بلند بلند گریه کرد.

ملائکه عرض کردند: تمام رحمت و بهشت خدا منتظر شماست، چرا آمادگی خود را اعلام نمی کنید؟ فرمود: برادرم جبرئیل کجاست؟ خدا به جبرئیل فرمود: به کنار بستر حبیبم برو، ببین چه کار دارد؟

آمد، عرض کرد: چرا آمادگی خود را اعلام نمی کنید؟ حضرت بلند بلند گریه

۱- ۱) - الکافی: ۸/۱۲۷، حدیث ۹۷؛ «أَبَانٌ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام نَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِی غَزْوَهِ ذَاتِ الرِّقَاعِ تَحْتَ شَجَرَهٍ عَلَی شَفِیرِ وَادٍ فَأَقْبَلَ سَیْلٌ فَحَالَ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ أَصْحَابِهِ فَرَآهُ رَجُلٌ مِنَ الْمُشْرِکِینَ وَ الْمُسْلِمُونَ قِیَامٌ عَلَی شَفِیرِ الْوَادِی یَنْتَظِرُونَ مَتَی یَنْقَطِعُ السَّیْلُ فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْمُشْرِکِینَ لِقَوْمِهِ أَنَا أَقْتُلُ مُحَمَّداً فَجَاءَ وَ شَدَّ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِالسَّیْفِ ثُمَّ قَالَ مَنْ یُنْجِیکَ مِنِّی یَا مُحَمَّدُ فَقَالَ رَبِّی وَ رَبُّکَ فَنَسَفَهُ جَبْرَئِیلُ علیه السلام عَنْ فَرَسِهِ فَسَقَطَ عَلَی ظَهْرِهِ فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ وَ أَخَذَ السَّیْفَ وَ جَلَسَ عَلَی صَدْرِهِ وَ قَالَ مَنْ یُنْجِیکَ مِنِّی یَا غَوْرَثُ فَقَالَ جُودُکَ وَ کَرَمُکَ یَا مُحَمَّدُ فَتَرَکَهُ فَقَامَ وَ هُوَ یَقُولُ وَ اللَّهِ لَأَنْتَ خَیْرٌ مِنِّی وَ أَکْرَمُ.»

کردند و فرمودند: به خاطر امتم نگرانم. این آیه به جبرئیل نازل شد که: به حبیبم اعلام کن:

« وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضىٰ» (۱)

ناراحت نباش. من در قیامت تو را راضی می کنم؛ (۲)از حرف این پیغمبر صلی الله علیه و آله

ص:۴۵۶

۱- ۱) - ضحی (۹۳) : ۵؛ «و به زودی پروردگارت بخششی به تو خواهد کرد تا خشنود شوی.»

۲- ۲) - کشف الغمه: ۱/۱۹؛ «عن أبی جعفر علیه السلام قال: لما حضرت النبی صلی الله علیه و آله الوفاه استأذن علیه رجل فخرج إلیه علی علیه السلام فقال ما حاجتک قال أرید الدخول علی رسول الله صلی الله علیه و آله فقال علی لست تصل إلیه فما حاجتک فقال الرجل إنه لا بد من الدخول علیه فدخل علی فاستأذن النبی علیه السلام فأذن له فدخل فجلس عند رأس رسول الله ص ثم قال یا نبی الله إنی رسول الله إلیک قال و أی رسل الله أنت قال أنا ملک الموت أرسلنی إلیک نخیرک بین لقائه و الرجوع إلی الدنیا فقال له النبی صلی الله علیه و آله فأمهلنی حتی ینزل جبرئیل فأستشیره و نزل جبرئیل فقال یا رسول الله (لَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ اَلْأُولىٰ وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضىٰ) لقاء الله خیر لک فقال ع لقاء ربی خیر لی فامض لما أمرت به فقال جبرئیل لملک الموت لا تعجل حتی أعرج إلی السماء [ربی] و أهبط قال ملک الموت علیه السلام لقد صارت نفسه فی موضع لا أقدر علی تأخیرها فعند ذلک قال جبرئیل یا محمد هذا آخر هبوطی إلی الدنیا إنما کنت أنت حاجتی فیها. و اختلف أهل بیته و أصحابه فی دفنه.» صحیح مسلم: ۱/۱۳۲؛ بیان المعانی: ۱/۱۵۴؛ « « وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضىٰ » و لما نزلت هذه الآیه قال صلی الله علیه و آله لا أرضی و واحد من أمتی بالنار. و روی مسلم عن عبد اللّه بن عمرو بن العاص أنه صلی الله علیه و آله رفع یدیه و قال اللهم أمتی أمتی و بکی، فقال اللّه یا جبریل اذهب إلی محمد و اسأله ما یبکیک؟ و هو أعلم، فأتی جبریل و سأله فأخبره بما قال و هو أعلم، فقال: یا جبریل اذهب إلی محمد و قل له إنا سنرضیک فی أمتک و لا نسوءک فیهم.» تفسیر نور الثقلین: ۵/۵۹۵، حدیث ۱۲؛ «و روی حریث بن شریح عن محمد بن علی، ابن الحنفیه انه قال: یا أهل العراق تزعمون ان أرجی آیه فی کتاب الله عز و جل: « يٰا عِبٰادِيَ اَلَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ » الایه و انا أهل البیت نقول أرجی آیه فی کتاب الله « وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضىٰ » و هی و الله الشفاعه لیعطینها فی أهل لا اله الا الله حتی یقول: رب رضیت.» المحجه البیضاء: ۸/۲۷۹؛ «فقال صلی الله علیه و آله: أمهلنی حتّی ینزل جبرئیل علیه السلام فیسلّم علیّ و اسلّم علیه و أستشیره فخرج ملک الموت من عنده و استقبله جبرئیل فی الهواء فقال: یا ملک الموت قبضت روح محمّد؟ قال: لا یا جبرئیل سألنی أن لا اقبضه حتّی تأتیه فتسلّم علیه و یسلّم علیک و یستشیرک فقال جبرئیل: یا ملک الموت أما تری أبواب السماء مفتّحه لروح محمّد؟ أما تری الحور العین قد تزیّنت لمحمّد، ثمّ نزل جبرئیل علی النّبیّ صلی الله علیه و آله فقال: السلام علیک یا أحمد، السلام علیک یا محمّد، السلام علیک یا أبا القاسم، فقال: و علیک السلام یا حبیبی جبرئیل إنّ ملک الموت استأذن علیّ فأذنت له فأراد قبض روحی فاستنظرته مجیئک، فقال له جبرئیل: یا محمّد إنّ ربّک مشتاق و ما استأذن ملک الموت علی أحد قبلک و لا یستأذن علی أحد بعدک فقال النبیّ صلی الله علیه و آله: یا جبرئیل إنّ ملک الموت قد خیّرنی عن ربّی بین لقائه و بین الرّجوع إلی الدّنیا فما تری یا حبیبی جبرئیل؟ فقال جبرئیل: یا محمّد « وَ لَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ اَلْأُولىٰ وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضىٰ » .»

اطاعت کنید.

این چهار سفارش:

« فَاتَّقُوا اَللّٰهَ وَ أَصْلِحُوا ذٰاتَ بَيْنِكُمْ وَ أَطِيعُوا اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (۱)

بعد آخر آیه می فرماید:

« إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»

اگر مؤمن باشید، اما اگر مؤمن نباشید، نه مرا سپر می گیرید و نه مفاسد بین خود را اصلاح می کنید و نه حرف من و پیغمبر صلی الله علیه و آله را گوش می دهید.

اما مؤمن کیست؟

۱- ۱) - انفال (۸) : ۱؛ «پس اگر مؤمن هستید [نسبت به انفال] از خدا پروا کنید و [اختلاف و نزاع] بین خود را اصلاح نمایید، و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید.»

«إِنَّمَا اَلْمُؤْمِنُونَ اَلَّذِينَ إِذٰا ذُكِرَ اَللّٰهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ» (۱)

چهره های اعتماد و اطمینان کننده به خودش را، اهل ایمان را معرفی می کند.

ابتدا به سراغ حال او می رود؛ « إِنَّمَا » یعنی فقط این ها مؤمن هستند و غیر از این ها را به عنوان مؤمن قبول ندارم. یعنی همین است و مرحله دیگری ندارد. هر کس از این مدار بیرون باشد، مؤمن نیست.

« إِنَّمَا اَلْمُؤْمِنُونَ اَلَّذِينَ إِذٰا ذُكِرَ اَللّٰهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ»

مردم مؤمن کسانی هستند که وقتی یاد خدا می شود - چه خودش خدا را یاد کند، یا دیگری حرفی می زند، کاری می کند که او به یاد خدا می افتد - آن عظمت بی نهایت خدا قلب آنان را تحت تأثیر قرار می دهد و دارای حالی می شود.

انرژی گرفتن مؤمن از یاد خدا

این نکته را اهل بصیرتی به من گفت: مرحوم آیت الله العظمی بروجردی در سنّ هشتاد و هشت سالگی به قبل - چون هشتاد و هشت ساله شد که از دنیا رفت - در شبانه روز بین پنج تا شش ساعت می خوابیدند.

ایشان در دو درس شرکت می کردند و بعد نامه های سراسر جهان را جواب می دادند؛ یعنی مقید بودند که خودشان نامه ها را ببینند و مراجعات را جواب دهند. دو ساعت عبادت نیمه شب ایشان، با گریه ای که پیراهن ایشان را خیس می کرد، طول می کشید.

این بار سنگین را در این سنّ چگونه تحمل می کردند؟ آیا روزی دو آمپول تقویتی می زدند؟ یا بهترین قرص های ویتامین آن زمان را از اروپا می فرستادند؟ ایشان

۱- ۱) - انفال (۸) : ۲؛ «مؤمنان، فقط کسانی هستند که چون یاد خدا شود، دل هایشان ترسان می شود.»

می فرمود: وقتی که به او کمال خستگی دست می داد، فقط یک بار می فرمود: «یا الله» در حال نشاط صد در صد می آمدند.

« إِنَّمَا اَلْمُؤْمِنُونَ اَلَّذِینَ إِذٰا ذُکِرَ اَللّٰهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ»

کسی که اسم محبوبش را بشنود، دلش نورانی شود، در نهایت عظمت بی نهایت محبوب حالت «وجل» یعنی خوف تربیتی و تعظیمی پیدا کند. (۱)

زیاد شدن ایمان مؤمن با تلاوت آیات

« وَ إِذٰا تُلِیَتْ عَلَیْهِمْ آیٰاتُهُ زٰادَتْهُمْ إِیمٰاناً» .

وقتی گوینده، واعظ، عالم و کسی آیات خدا را برای او می خواند، (۲)ایمانش

ص:۴۵۹

---

۱ - ۱) - قاموس قرآن: ۷/۱۸۳؛ «طبرسی فرموده: وجل، فزع، خوف، یک چیزاند. (وجل:) (بفتح واو و کسر جیم) ترسان و خائف وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَهٌ أَنَّهُمْ إِلی رَبِّهِمْ راجِعُونَ مؤمنون: (۶۰) . و دلهایشان ترسان است که آنها بسوی پروردگارشان بر میگردند قالَ إِنَّا مِنْکُمْ وَجِلُونَ حجر: (۵۲) . گفت ما از شما ترسانیم. إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ إِذا ذُکِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ انفال: (۲) . ظاهرا این خوف مثل خشیت در اثر تعظیم خداست راغب وجل را احساس خوف گفته وآن در این آیه بهتر تطبیق میشود. یعنی: اهل ایمان آنهایند که چون خدا یاد شود دلهای آنان احساس خوف کند.» مجمع البحرین: ۵/۴۹۰؛ «(وجل) قوله تعالی وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ أی خافت. و الوجل: الخوف. یقال وجل وجلا و موجلا بالفتح أی خاف. و مثله وَجِلُونَ أی خائفون.» لسان العرب: ۱۱/۷۲۲؛ «وجل: الوَجَل: الفزع و الخوف، وَجِلَ وَجَلًا، بالفتح. و فی الحدیث: وعَظَنا مَوْعِظه وَجِلَتْ منها القلوب، و وَجِلْتَ تَوْجَلُ و فی لغه تَیْجَلُ، و یقال: تَاجَلُ.» جامع الأخبار: ۹۶، الفصل الرابع و الخمسون فی الخوف؛ «و روی أن النبی صلی الله علیه و آله کان یصلی و قلبه کالمرجل یغلی من خشیه الله تعالی و قال الله تعالی اَلَّذِینَ إِذٰا ذُکِرَ اَللّٰهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ. »

۲ - ۲) - الکافی: ۲/۶۱۲، باب ثواب قراءه القرآن، حدیث ۵؛ «عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَنْ قَرَأَ عَشْرَ آیَاتٍ فِی لَیْلَهٍ لَمْ یُکْتَبْ مِنَ الْغَافِلِینَ وَ مَنْ قَرَأَ خَمْسِینَ آیَهً کُتِبَ مِنَ الذَّاکِرِینَ وَ مَنْ قَرَأَ مِائَهَ آیَهٍ کُتِبَ مِنَ الْقَانِتِینَ وَ مَنْ قَرَأَ مِائَتَیْ آیَهٍ کُتِبَ مِنَ الْخَاشِعِینَ وَ مَنْ قَرَأَ ثَلَاثَ مِائَهِ آیَهٍ کُتِبَ مِنَ الْفَائِزِینَ وَ مَنْ قَرَأَ خَمْسَمِائَهِ آیَهٍ کُتِبَ مِنَ الْمُجْتَهِدِینَ وَ مَنْ قَرَأَ أَلْفَ آیَهٍ کُتِبَ لَهُ قِنْطَارٌ مِنْ تِبْرٍ الْقِنْطَارُ خَمْسَهَ عَشَرَ أَلْفَ مِثْقَالٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ الْمِثْقَالُ أَرْبَعَهٌ وَ عِشْرُونَ قِیرَاطاً أَصْغَرُهَا مِثْلُ جَبَلِ أُحُدٍ وَ أَکْبَرُهَا مَا بَیْنَ السَّمَاءِ إِلَی الْأَرْضِ.»

زیادتر می شود. هیچ وقت مؤمن عقب گرد نمی کند و در ایمان خود سست نمی شود. تصمیمات مثبتی می گیرد، عمل می کند و از تصمیمات مثبتش بریده نمی شود. هیچ وقت نمی گوید: نمی توانم، نمی شود.

« وَ عَلیٰ رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ» (۱)

بندگان مؤمنم در همه امور فقط به من تکیه می کنند. هر کس در قالب علم، فلسفه و دانش، حرف های بیهوده بزند، بگوید: امروز دیگر روز حرف زدن از دین نیست، بلکه روز ابزار است، می گوید: برو، من به خدا تکیه دارم، او گره کار مرا باز و مشکل مرا حل می کند. بیمار مرا شفا می دهد و قرض مرا ادا می کند:

« وَ إِذٰا مَرِضْتُ فَهُوَ یَشْفِینِ» (۲)

انفاق و نماز، نشانه ایمان مؤمن

« اَلَّذِینَ هُمْ عَلیٰ صَلاٰتِهِمْ دٰائِمُونَ» (۳)

بندگان مؤمن در نماز دائمی هستند. این دائمی را از فعل مضارع بیرون

ص:۴۶۰

۱- ۱) - انفال (۸) : ۲؛ «و هنگامی که آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان می افزاید؛ «و بر پروردگارشان توکل می کنند.»

۲- ۲) - شعراء (۲۶) : ۸۰؛ «و هنگامی که بیمار می شوم، او شفایم می دهد.»

۳- ۳) - معارج (۷۰) : ۲۳؛ «آنان که همواره بر نمازشان مداوم و پایدارند.»

می آوریم؛ یعنی نماز آنان، نمازی همیشگی است. تا آخر عمر از نماز بیرون نمی روند و زلف زندگی خود را به زلف نماز گره زده اند. همین معنا را در سوره معارج دارد:

« اَلَّذِینَ یُقِیمُونَ اَلصَّلاٰهَ وَ مِمّٰا رَزَقْنٰاهُمْ یُنْفِقُونَ» (۱)

همچنین بندگان مؤمن من، دست بسته و بخیل نیستند، بلکه خیلی مشتاقانه، مازاد هر نعمتی که به آنها عطا کردم، در راه من می پردازند. (۲)

زمان اعطای پاداش خدا به مؤمنان

پاداش این حالات مثبت و اعمال پاک، در این عالم تنها وعده نیست، بلکه سند ملکی این پاداش ها را هم اکنون می دهد. سندش در قرآن است.

جمله، جمله اسمیه است، نه فعلیه. در عربی، جمله اسمیه با فعلیه خیلی فرق می کند. جمله اسمیه اثبات مطلب است؛ یعنی مسأله تمام شده است.

۱- ۱) - انفال (۸) : ۳؛ «هم آنان که نماز را برپا می دارند و ازآنچه به آنان روزی داده ایم، انفاق می کنند.»
۲- ۲) - الکافی: ۲/۲۳۵، باب المؤمن و علاماته و صفاته، حدیث ۱۷؛ «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ الْمُؤْمِنُ حَلِیمٌ لَایَجْهَلُ وَ إِنْ جُهِلَ عَلَیْهِ یَحْلُمُ وَ لَایَظْلِمُ وَ إِنْ ظُلِمَ غَفَرَ وَ لَایَبْخَلُ وَ إِنْ بُخِلَ عَلَیْهِ صَبَرَ.» الکافی: ۲/۲۴۱، باب المؤمن و علاماته و صفاته، حدیث ۳۶؛ «عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیه السلام قَالَ مِنْ أَخْلَاقِ الْمُؤْمِنِ الْإِنْفَاقُ عَلَی قَدْرِ الْإِقْتَارِ وَ التَّوَسُّعُ عَلَی قَدْرِ التَّوَسُّعِ وَ إِنْصَافُ النَّاسِ وَ ابْتِدَاؤُهُ إِیَّاهُمْ بِالسَّلَامِ عَلَیْهِمْ.» وسائل الشیعه: ۴/۵۸، باب: ۱۳، حدیث ۴۵۰۱؛ «ابِی مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْعَسْکَرِیِّ علیه السلام قَالَ عَلَامَاتُ الْمُؤْمِنِ خَمْسٌ وَ عَدَّ مِنْهَا صَلَاهَ الْإِحْدَی وَ خَمْسِینَ.» أعلام الدین: ۱۳۱ - ۱۳۰؛ «و قال علیه السلام: امتحنوا شیعتنا عند ثلاث عند مواقیت الصلاه کیف محافظتهم علیها و عند أسرارهم کیف حفظهم لها من عدونا و عند أموالهم کیف.»

« أَولٰئِکَ هُمَ اَلْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجٰاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَهٌ وَ رِزْقٌ کَرِیمٌ» (۱)

« أُولٰئِکَ » از اسمای اشارات است. «لام» لام ملکی است، یعنی سند را نوشته و امضا کرده ام.

هم اکنون برای اینان درجاتی در پیشگاه پروردگار هست. این درجات چیست؟ کسی نمی داند. پاداشی که با کلمه جمع آمده است. «درجات» نه درجه، درجات از سه به بالا است، اما چقدر است، ما نمی دانیم.

تفضل خدا بر مؤمنان

اما اگر بندگان مؤمنم در دوره عمر خود لغزش هایی داشته اند:

«وَ مَغْفِرَهٌ وَ رِزْقٌ کَرِیمٌ»

آمرزش نسبت به این بندگانم را نیز ملکی کردم. پاداش نیکو و با ارزش که ملک آنان شده است، نه این که بعد ملک آنان بشود.

لطیفه ای از این آیات استفاده می شود؛ این که می فرماید: اکنون درجات، مغفرت و اجر کریم را ملک آنان کردم، خدا، خدایی نیست که چیزی را ملک تو کند و از تو پس بگیرد، برای این که از تو پس نگیرد، چه کار می کند؟ به تو توفیق می دهد و تو را در دایره ایمان نگه می دارد، تا با ایمان از دنیا بروی.

به ما خبر دادند که در شب عید فطر، می خواهی به همه جایزه بدهی. (۲)مگر

۱- ۱) - انفال (۸) : ۴؛ «مؤمنان واقعی و حقیقی فقط آنانند، برای ایشان نزد پروردگارشان درجاتی بالا و آمرزش و رزق نیکو و فراوانی است.»

۲- ۲) - مستدرک الوسائل: ۶/۱۵۴، باب ۳۲، حدیث ۶۶۷۸؛ «وَ عَنْهُ صلی الله علیه و آله قَالَ إِنَّ الْمَلَائِکَهَ یَقُومُونَ یَوْمَ الْعِیدِ عَلَی أَفْوَاهِ السِّکَّهِ وَ یَقُولُونَ اغْدُوا إِلَی رَبٍّ کَرِیمٍ یُعْطِی الْجَزِیلَ وَ یَغْفِرُ الْعَظِیمَ.» الکافی: ۴/۶۷، باب فضل شهر رمضان، حدیث ۶؛ «أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ کَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یُقْبِلُ بِوَجْهِهِ إِلَی النَّاسِ فَیَقُولُ یَا مَعْشَرَ النَّاسِ إِذَا طَلَعَ هِلَالُ شَهْرِ رَمَضَانَ غُلَّتْ مَرَدَهُ الشَّیَاطِینِ وَ فُتِحَتْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ أَبْوَابُ الْجِنَانِ وَ أَبْوَابُ الرَّحْمَهِ وَ غُلِّقَتْ أَبْوَابُ النَّارِ وَ اسْتُجِیبَ الدُّعَاءُ وَ کَانَ لِلَّهِ فِیهِ عِنْدَ کُلِّ فِطْرٍ عُتَقَاءُ یُعْتِقُهُمُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ وَ یُنَادِی مُنَادٍ کُلَّ لَیْلَهٍ هَلْ مِنْ سَائِلٍ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ اللَّهُمَّ أَعْطِ کُلَّ مُنْفِقٍ خَلَفاً وَ أَعْطِ کُلَّ مُمْسِکٍ تَلَفاً حَتَّی إِذَا طَلَعَ هِلَالُ شَوَّالٍ نُودِیَ الْمُؤْمِنُونَ أَنِ اغْدُوا إِلَی جَوَائِزِکُمْ فَهُوَ یَوْمُ الْجَائِزَهِ ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام أَمَا وَ الَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ مَا هِیَ بِجَائِزَهِ الدَّنَانِیرِ وَ لَاالدَّرَاهِمِ.»

نگفته اند:

«الذی جعلته للمسلمین عیداً» (۱)والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

۱- ۱) - من لا یحضره الفقیه: ۱/۵۱۳، باب صلاه عیدین، حدیث ۱۴۸۱.

فهرست ها

ص:۴۶۴

فهرست آیات

آیه

شماره آیه

صفحه

۶۱

« إِنِّى جَاعِلٌ فِى الْأَرْضِ خَلِيفَةً»

۳۰

۳۸۹

« وَ لَاتَقْرَبَا هَٰذِهِ الشَّجَرَهَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّٰلِمِينَ»

۳۵

۱۱۶

« وَ كُلَا مِنْهَا رَغَدًا»

۳۵

۱۱۸

« وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَوٰهِ»

۴۵

۲۵۷

« إِهْبِطُوا مِصْرًا»

۶۱

۱۲۳

« إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تَذْبَحُوا بَقَرَهً»

۶۷

۷۸

« وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا»

۸۳

۲۲۹، ۳۲۳

« وَ إِذِ ابْتَلَیٰ إِبْرَ ٰهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِمَٰتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»

۱۲۴

۳۰۱

« رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمَیْنِ لَکَ وَ مِن ذُرِّیَّتِنَآ أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّکَ»

۱۲۸

۲۹۱

ص:۴۶۶

« وَ إِنَّهُ فِى الْأَخِرَهِ لَمِنَ الصَّلِحِينَ»

۱۳۰

۱۰۴

« إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِ الْعَلَمِينَ»

۱۳۱

۲۶۸، ۴۲۶، ۴۲۹

« الَّذِينَ إِذَآ أَصَبَتْهُم مُّصِيبَهٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّآ إِلَيْهِ رَ ٰجِعُونَ»

۱۵۶

۳۵۵، ۴۱۱

أُو لَِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَ ٰتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَ رَحْمَهٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ»

۱۵۷

۳۵۵

« يَأَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِى الْأَرْضِ حَلَلًا طَيِّبًا وَ لَاتَتَّبِعُوا خُطُوَ ٰتِ الشَّيْطَنِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»

۱۶۸

۳۹۱، ۴۳۹

« وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْأَخِرِ وَ الْمَلَئِكَهِ وَ الْكِتَبِ وَالنَّبِيِّينَ»

۱۷۷

۲۵۰

« يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ»

۱۸۳

ص:۴۶۸

« إِنَّ فِی خَلْقِ السَّمَٰوَٰتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَفِ الَّیْلِ وَالنَّهَارِ لَأَیَٰتٍ لِّأُوْلِی الْأَلْبَٰبِ»

۱۹۰

۳۰۶

. نساء (۴)

« إِنَّمَا یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ نَارًا»

۱۰

۲۲۳

« لَاتَأْکُلُوا أَمْوَٰلَکُم بَیْنَکُم بِالْبَٰطِلِ إِلَّآ أَن تَکُونَ تِجَٰرَةً عَن تَرَاضٍ»

۲۹

۱۶۴

« یَٰأَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنکُمْ»

۵۹

۲۶۰

. مائده (۵)

« فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ وَأَیْدِیَکُمْ»

۶

۲۲۳

« یَٰأَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا مَن یَرْتَدَّ مِنکُمْ عَن دِینِهِ. . . أَذِلَّةٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ»

۵۴

۴۳۴

« تَرَىٰٓ أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِ»

۸۳

۲۲۶

« يَٰٓأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنفُسَكُمْ»

۱۰۵

۲۲۲

. انعام (۶)

« إِنِّى وَجَّهْتُ وَجْهِىَ لِلَّذِى فَطَرَ السَّمَٰوَٰتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا. . .»

۷۹

۲۲۵، ۲۵۴

« إِنْ هِىَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا»

۲۹

۶۰

« أَوَ مَن كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَٰهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِى بِهِ فِى النَّاسِ»

۱۲۲

۴۱۲

. اعراف (۷)

« قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ»

۱۲

۱۲۵

« خَلَقْتَنِی مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِینٍ»

۱۲

۱۲۵

ص:۴۶۹

« قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّکَ رَجِيمٌ»

١٣

١٢٥، ١٢٦

وَ إِنَّ عَلَيْکَ لَعْنَتِی إِلَ□ی يَوْمِ الدِّينِ»

١٤

١٢٥، ١٢٦

« قَالَ إِنَّکَ مِنَ الْمُنظَرِينَ»

١٥

٣٧٢

« وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَی□ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَ□كَتٍ مِّنَ السَّمَآءِ وَالْأَرْضِ»

٩٦

٢٠٥، ٢٠٨

« وَوَٰعَدْنَا مُوسَی□ ثَلَ□ثِينَ لَيْلَةً وَأَتْمَمْنَ□هَا بِعَشْرٍ»

١٤٢

٢٨٧

« وَ خَرَّ مُوسَی□ صَعِقًا»

١٤٣

١٥٦

« لَهُمْ قُلُوبٌ لَّايَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّايُبْصِرُونَ بِهَا. . .
أُولَ□ئِکَ هُمُ الْغَ□فِلُونَ»

۱۷۹

۳۷، ۳۱۱

« أَوَ لَمْ يَنظُرُوا فِى مَلَكُوتِ السَّمَٰوَٰتِ وَالْأَرْضِ»

۱۸۵

۲۲۴

. انفال (۸)

« فَاتَّقُوا۟ اللَّهِ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهِ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ»

۱

۴۵۱، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۷

« إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ»

۲

۱۲۸، ۴۵۸، ۴۵۹

« وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَٰنًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»

۲

۴۵۹، ۴۶۰

« الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوٰةَ وَمِمَّا رَزَقْنَٰهُمْ يُنفِقُونَ»

۳

۴۶۱

« أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَّهُمْ دَرَجَٰتٌ عِندَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ»

۴

۴۶۲

« نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ»

۴۰

۱۷۱

« وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ. . .»

۴۱

۴۴۸

. توبه (۹)

« بَرَآءَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»

۱

۳۶۹

« فَسِيحُواْ فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَهَ أَشْهُرٍ»

۲

۳۶۹

۶۳

۳۲، ۳۵، ۴۱

« لَهُمُ الْبُشْرَیٰ فِی الْحَیَوٰهِ الدُّنْیَا وَ فِی الْأَخِرَهِ لَاتَبْدِیلَ لِکَلِمَٰتِ اللَّهِ ذَٰلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ»

۶۴

۳۲، ۳۵

« وَ إِن یَمْسَسْکَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا کَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ. . .»

۱۰۷

۲۰۹

. هود (۱۱)

« وَ مَا مِن دَآبَّهٍ فِی الْأَرْضِ إِلَّا عَلَی اللَّهِ رِزْقُهَا»

۶

۲۱۰

« إِنَّ إِبْرَٰهِیمَ لَحَلِیمٌ أَوَّٰهٌ مُّنِیبٌ»

۷۵

۹۸، ۱۰۳

« إِنْ أُرِیدُ إِلَّا الْإِصْلَٰحَ مَا اسْتَطَعْتُ. . . عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ إِلَیْهِ أُنِیبُ»

۸۸

۱۰۵، ۱۰۶

« وَ أَقِمِ الصَّلَوٰهَ طَرَفَیِ النَّهَارِ وَ زُلَفًا مِّنَ الَّیْلِ»

۱۱۴

۹۴، ۳۸۸

« إِنَّ الْحَسَنَٰتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّاتِ ذَٰلِكَ ذِكْرَىٰ لِلذَّٰكِرِينَ»

۱۱۴

۲۷۱

« مِنَ الْجِنَّهِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ»

۱۱۹

۳۳۹

. يوسف (۱۲)

« وَ إِن كُنتَ مِن قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَٰفِلِينَ»

۳

۴۲

« إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَٰأَبَتِ إِنِّى رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِى سَٰجِدِينَ»

۴

۴۲، ۴۳، ۴۴، ۱۲۶، ۳۲۰

ص:۴۷۱

« كَمَآ أَتَمَّهَا عَلَىٰٓ أَبَوَيْكَ مِن قَبْلُ إِبْرَٰهِيمَ وَ إِسْحَٰقَ»

۶

۱۳۲

« بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ أَمْرًا»

۱۸

۲۲۲

« بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَٰهِمَ مَعْدُودَةٍ»

۲۰

۱۹۴

« وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّٰهِدِينَ»

۲۰

۱۱۵

« إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»

۲۴

۱۰۴

« معاذ الله»

۲۳

۳۲۱

« قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِی إِلَيْهِ»

۳۲

١٣٧، ٣١١، ٣٢٣، ٣٥٩

« ءَأَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَ ٰحِدُ الْقَهَّارُ»

٣٩

٣١٢

« فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَٰأَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ. . .»

٨٨

٤٢٥

« قَالَ هَلْ عَلِمْتُم مَّا فَعَلْتُم بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ»

٨٩

٣٢٣

« قَالَ لَاتَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ»

٩٢

٣٢٣

« قَالُواْ يَٰأَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَآ»

٩٧

٣٧٠

« سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ»

٩٨

٣٧٠

« وَ قَالَ يَٰأَبَتِ هَٰذَا تَأْوِيلُ رُءْيَىَ مِن قَبْلُ»

۱۰۰

۳۲۱

« رَبِ ّقَدْ ءَاتَيْتَنِى مِنَ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِى مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ»

۱۰۱

۲۹۲، ۳۲۳

« تَوَفَّنِى مُسْلِمًا وَ أَلْحِقْنِى بِالصَّلِحِينَ»

۱۰۱

۱۱۵، ۲۹۲، ۲۹۵

« لَقَدْ كَانَ فِى قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولِى الْأَلْبَبِ»

۱۱۱

۵۱

. رعد (۱۳)

« أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»

۲۸

۲۷۴

« طُوبَى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَابٍ»

۲۹

۵۹

. ابراهيم (۱۴)

« إِن يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَ يَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ»

۱۹

۴۳۳

« تُؤْتِی أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا»

۲۵

۴۴۵

ص:۴۷۲

« رَّبَّنَآ إِنِّی أَسْکَنتُ مِن ذُرِّیَّتِی بِوَادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِندَ بَیْتِکَ الْمحَرَّمِ رَبَّنَا لِیُقِیمُوا الصَّلَوٰةَ»

۳۷

۱۰۰، ۱۰۱، ۲۶۹

« رَبِّ اجْعَلْنِی مُقِیمَ الصَّلَوٰةِ وَ مِن ذُرِّیَّتِی»

۴۰

۲۷۰

. حجر (۱۵)

« إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»

۹

۱۶۲

« وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِن رُّوحِی»

۲۹

۱۹۱، ۲۲۲

« قَالَ رَبِّ فَأَنظِرْنِی إِلَیٰ یَوْمِ یُبْعَثُونَ»

۳۶

۳۷۲

. نحل (۱۶)

« وَ أَوْحَیٰ رَبُّکَ إِلَی النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِی مِنَ الْجِبَالِ بُیُوتًا»

۶۸

۳۰۷

« ثُمَّ كُلِى مِن كُلِ ّالَّثمَرَ ٰتِ فَاسْلُكِى سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلاً. . .»

۶۹

۳۰۷

« وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَٰرَ وَ الْأَفْئِدَهَ»

۷۸

۲۲۳

. اسراء (۱۷)

« سُبْحَٰنَ الَّذِى أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلاً مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا. . .»

۱

۲۴۹

« وَ قُل لَّهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا»

۲۳

۲۳۲

« إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَ ٰنَ الشَّيَٰطِينِ وَ كَانَ الشَّيْطَٰنُ لِرَبِّهِ كَفُورًا»

۲۷

۳۸۶

« وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ»

۳۵

۳۵۱

« وَ لَاتَمْشِ فِى الْأَرْضِ مَرَحًا»

۳۷

۲۲۳

« وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِى ءَادَمَ وَحَمَلْنَٰهُمْ فِى الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ. . .»

۷۰

۲۸۳

« أَقِمِ الصَّلَوٰةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَىٰ غَسَقِ الَّيْلِ»

۷۸

۲۵۹

« وَ قُرْءَانَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْءَانَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا»

۷۸

۲۶۰

« قُل لَّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنسُ وَ الْجِنُّ عَلَىٰ أَن يَأْتُوا بِمِثْلِ هَٰذَا الْقُرْءَانِ. . .»

۸۸

۳۰۵

ص:۴۷۳

. کهف (۱۸)

« الَّذينَ ضَلّ سَعْيُهُمْ فِی الحَیاهِ الدُّنیا وَ هُمْ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعًا»

۱۰۴

۳۷، ۲۰۹

« إِنَّ الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّلِحَتِ کَانَتْ لَهُمْ جَنَّتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا»

۱۰۷

۱۱۷

« خَلِدِینَ فِیهَا لَایَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلاً»

۱۰۸

۱۱۷

« فَمَن کَانَ یَرْجُوا لِقَآءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلاً صَلِحًا وَ لَایُشْرِکْ بِعِبَادَهِ رَبِّهِ أَحَدَا»

۱۱۰

۲۵۲

. مریم (۱۹)

« وَ ءَاتَیْنَهُ الْحُکْمَ صَبِیًّا»

۱۲

۵۶

« إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَینِیَ الْکِتَبَ وَ جَعَلَنِی نَبِیًّا»

۳۰

۵۶

« وَ أَوْصَٰنِى بِالصَّلَوٰةِ وَالزَّكَوٰةِ»

٣١

٢٧١

« وَ اذْكُرْ فِى الْكِتَٰبِ إِسْمَٰعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا»

٥۴

٢٧١

« وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَوٰةِ وَالزَّكَوٰةِ وَكَانَ عِندَ رَبِّهِ مَرْضِيّاً»

٥٥

٢٧١

« أَضَاعُوا الصَّلَوٰةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهَوَٰتِ»

٥٩

٢٢٣

« وَ لَايُظْلَمُونَ شَيْا»

۶٠

٣۴١

. طه (٢٠)

« وَ أَقِمِ الصَّلَوٰةَ لِذِكْرِى»

١۴

٢٧۴

« فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا»

۴۴

۲۳۳

. انبیاء (۲۱)

« وَ مَا جَعَلْنَٰهُمْ جَسَدًا لَّايَأْكُلُونَ الطَّعَامَ»

۸

۲۲۳

« وَ نَضَعُ الْمَوَٰزِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَٰمَهِ»

۴۷

۳۴۱

ص:۴۷۴

«وَ إِن كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِنَا حَٰسِبِينَ»

۴۷

۳۴۱

«وَ مَآ أَرْسَلْنَٰكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَٰلَمِينَ»

۱۰۷

۳۷۴، ۴۲۴، ۴۵۴

. مؤمنون (۲۳)

«يَٰأَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَٰتِ»

۵۱

۲۳۷

. نور (۲۴)

«رِجَالٌ لَّاتُلْهِيهِمْ تِجَٰرَةٌ وَ لَابَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ»

۳۷

۱۵۰، ۱۶۱

. شعراء (۲۶)

«وَ إِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ»

۸۰

۴۶۰

«يَوْمَ لَايَنفَعُ مَالٌ وَ لَابَنُونَ»

۸۸

۱۹۰، ۲۲۲

« إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»

۸۹

۱۹۰، ۲۲۲

« نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ»

۱۹۳

۱۸۹

« عَلَىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ»

۱۹۴

۱۸۹

. قصص (۲۸)

« خَآئِفًا يَتَرَقَّبُ»

۱۸

۴۳۰

« تَمْشِى عَلَى اسْتِحْيَآءٍ»

۲۵

۴۳۲، ۴۳۵

« قَالَتْ إِحْدَىٰهُمَا يَٰأَبَتِ اسْتَجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَجَرْتَ الْقَوِىُّ الْأَمِينُ»

۲۶

۴۳۲

« إِنَّکَ لَاتَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَکِنَّ اللَّهَ یَهْدِی مَن یَشَآءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ»

۵۶

۵۹

« إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْءَانَ لَرَآدُّکَ إِلَیٰ مَعَادٍ»

۸۵

۷۳

ص:۴۷۵

. جاثيه (۴۵)

« وَ مَا يُهْلِكُنَآ إِلَّا الدَّهْرُ»

۲۴

۶۰

. محمد (۴۷)

« وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَ يَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَمُ والنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ»

۱۲

۳۵۰

. فتح (۴۸)

« إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا»

۱

۱۷۲

. حجرات (۴۹)

« قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَامَنَّا»

۱۴

۳۴۳

« وَ لَكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَنُ فِى قُلُوبِكُمْ» ۱۴

۳۴۳

« إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَ جَهَدُوا بِأَمْوَ لِهِمْ وَ أَنفُسِهِمْ. . .»

۱۵

۳۰۳

. ق (۵۰)

« بِقَلْبٍ مُّنِيبٍ»

۳۳

۲۲۲

« إِنَّ فِى ذَ لِکَ لَذِکْرَیٰ لِمَن کَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَی السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِیدٌ»

۳۷

۳۰۳

. ذاریات (۵۱)

« فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّى لَکُم مِّنْهُ نَذِیرٌ مُّبِینٌ»

۵۰

۴۳۷

. قمر (۵۴)

« فِى مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلِیکٍ مُّقْتَدِرٍ»

۵۵

۲۹۰

۱۵۵، ۴۵۱

. صف (۶۱)

« نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ»

۱۳

۱۷۱

. جمعه (۶۲)

« وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا»

۱۰

۱۳۲

. منافقون (۶۳)

« إِذَا جَآءَكَ الْمُنَفِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ. . . يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَفِقِينَ لَكَذِبُونَ»

۱

۱۳۴، ۱۳۵

. طلاق (۶۵)

« سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا»

۷

۲۱۰

. تحريم (۶۶)

« عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَّايَعْصُونَ اللَّهَ مَآ أَمَرَهُمْ»

۶

۲۱۴

. ملک (۶۷)

« مَّا تَرَى فِى خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَاوُتٍ»

۳

۱۱۹

« إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»

۱۳

۴۳۷

. معارج (۷۰)

« الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ»

۲۳

۴۶۰

. انسان (۷۶)

« وَ يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا»

۹

۲۹۷

. نازعات (۷۹)

« مَتَٰعًا لَّكُمْ وَ لِأَنْعَٰمِكُمْ»

۳۳

۲۰۳

« وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ»

۴۰

۲۲۳

. تكوير (۸۱)

« لِمَن شَآءَ مِنكُمْ أَن يَسْتَقِيمَ»

۲۸

۳۵۱

. بروج (۸۵)

« وَ مَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّآ أَن يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ»

۸

۳۵۸

۱۱

۲۸۴

« وَ مَآ أَدْرَیکَ مَا الْعَقَبَهُ»

۱۲

۲۸۴

« فَکُّ رَقَبَهٍ»

۱۳

۲۸۴

« أَوْ إِطْعَمٌ فِی یَوْمٍ ذِی مَسْغَبَهٍ»

۱۴

۲۸۵ ،۲۸۴

« یَتِیماً ذَا مَقْرَبَهٍ»

۱۵

۲۸۵ ،۲۸۴

« أَوْ مِسْکِینًا ذَا مَتْرَبَهٍ»

۱۶

۲۸۵ ،۲۸۴

. ضحی (۹۳)

« وَ لَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضَی»

۵

۴۵۶

« أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيًما فَاوَى»

۶

۴۵۲

ص:۴۸۱

« وَ وَجَدَكَ ضَآلًّا فَهَدَىٰ»

۷

۴۵۲

« وَ وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ»

۸

۴۵۲

. شرح (۹۴)

« أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ»

۱

۴۵۳

« وَ وَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ»

۲

۴۵۳

. علق (۹۶)

« اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِى خَلَقَ»

۱

۲۲۶

خَلَقَ الْإِنسَٰنَ مِنْ عَلَقٍ»

۲

۲۲۶

فهرست روایات

روایت

معصوم

صفحه

« أبى الله أن يجرى الأشياء الّا باسباب»

امام صادق عليه السلام

۱۸۰

« أَحْمَدُه عَلى السَرّاء والضَرّاء»

امام حسين عليه السلام

۳۲۱

« ادع الله أن يرزقنا الشهاده»

امام صادق عليه السلام

۲۰۶

« اذا قام العبدُ للصلاه فكان هواه وقلبه الى اللّه تعالى انصرف

كيوم ولدته اُمُّه»

رسول اللّه صلى الله عليه و آله

۲۷۴

« اذا نزلت نازله فاجعلوا انفسكم دون دينكم»

اميرالمؤمنين عليه السلام

۲۵۱

« اذهبوا انتم الطلقاء»

رسول اللّه صلى الله عليه و آله

۳۲۴

« اربع من اعطيهن فقد اعطى خير الدنيا والآخره بدنا

صابرا»

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

۱۷۳

« ارجع الیهم فان استطعت أن تؤخّرهم الی غدٍ وتدفَعَهُمْ عَنّا

العشیه لعلّنا نصلّی لربّنا»

امام حسین علیه السلام

۲۵۸

« اشهد انّک الامام البرّ التقیّ الرضیّ الزکیّ الهادی المهدیّ»

زیارت اربعین

۱۳۶

« أعداء الانسان ثلاثه: دنیاه و شیطانه و نفسه»

؟

۳۳۶

« أعدی عدوّک نفسک التی بین جنبیک»

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

۳۳۷، ۳۳۸

« اکرم الضیف و لو کان کافراً»

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

۸۵

« الانسان سرّی و انا سرّه»

« اللهم اليک صمدتُ من ارضی و قطعت البلاد رجاء رحمتک

فلا تخیّبنی. . .»

زیارت امام رضا علیه السلام

۲۹۴

« اللهم انّ قلوب المخبتین الیک والهه»

زیارت امین اللّه

۴۰۷

« اللهم انّی اسئلک برحمتک التی وسعت کل شیء»

دعای کمیل

۴۱۱

« الهی رضاً بقضائک صبراً علی بلائک لامعبود سواک»

امام حسین علیه السلام

۱۳۹

« الهی رضاً بقضاءک صبراً علی بلائک»

امام حسین علیه السلام

۲۹۵

« أنا عبدک الضعیف الذلیل المسکین المستکین»

دعای کمیل

۳۱۴

« أن تعبد الله بقدر حاجتک الیه و أن تعصیه بقدر صبرک علی

« بالصالحات یستدلّ علی الایمان»

امیرالمؤمنین علیه السلام

۱۹۲

« تُجلی بالتنزیل»

امیرالمؤمنین علیه السلام

۳۰۶

« تفکر ساعه خیر من عباده ستین سنه»

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

۴۱

« تنام عینای و لاینام قلبی»

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

۸۰

« جعلت لنا اسماعاً وابصاراً و افئده»

امام حسین علیه السلام

۲۰۸

« خلق الملائکه و رکّب فیهم العقل»

امیرالمؤمنین علیه السلام

۷۵

« دعیتم الی ضیافه الله»

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

۸۵

« سبّوح قدّوس ربّ الملائكه و الروح»

حديث قدسى

۱۲۸

« الصلاه عمود الدين فإن قبلت قبل ما سواها و ان ردّت ردّ

ما سواها»

رسول اللّه صلى الله عليه و آله

۲۵۵

ص:۴۸۴

« الصلاه فی أوّل الوقت رضوان اللّه و فی آخره عفو اللّه»

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

۲۶۶

« الصلاه قربان کل تقی»

امام رضا علیه السلام

۲۵۲

« الصلاه معراج المؤمن»

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

۲۴۹

« الصلاه میزان»

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

۲۶۶

« الصلاه نور المؤمن»

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

۲۵۴

« الصلوه نور مِنَ اللّه»

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

۳۵۸

« الصوم جُنّه»

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

۹۳

« الصوم لی و أنا اجزی به»

حدیث قدسی

۹۰

« علم الاسلام الصلاه»

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

۲۶۷

« علیک بالصوم فانّه لامثل له»

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

۹۱

« فاجْعَلْنا مِنَ الشاكرين»

امام حسین علیه السلام

۲۰۸

« فرشیّون بأبدانهم عرشیّون بأرواحهم»

امیرالمؤمنین علیه السلام

۷۵، ۷۶

« فزت و ربّ الکعبه»

امیرالمؤمنین علیه السلام

۲۹۵

« فصلاح المرضیٰ فیما یعمله الطبیب و یدبّره لا فیما یشتهیه

المریض و یَقْتَرِحُهُ»

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

۱۸۰

« فالصوره صوره انسان و القلب قلب حیوان»

امیرالمؤمنین علیه السلام

۳۳۱

« فکیف حیلتی یا ستار العیوب»

دعای کمیل

۸۴

« القلب بیت الرّب»

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

۱۸۹

« القلب جار الله»

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

۱۸۹

« قلب المؤمن حرم الله»

امام صادق علیه السلام

۳۹

« قلب المؤمن عرش الرحمن»

امام صادق علیه السلام

۳۹

« قلب المؤمن عرش الله»

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

۱۸۹

« الکافی کاف لشیعتنا»

امام زمان علیه السلام

۲۳۰

« کنت نبیّاً و آدم بین الماء و الطین»

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

۵۷

□

« کیف أصبحتَ قال: أصبحتُ یا رسول اللّه موقناً. . . هذا عبدٌ

نوّر الله قلبه بالایمان»

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

۳۰۹

ص:۴۸۵

« لَأَنْ يهدى الله عَلَى يَدَيْکَ رجلًا خيرٌ لک مما طلعت علیه

الشمس أو غربت»

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

۱۸۳

« لا یسعنی أرضی و لا سمائی و لکن یسعنی قلب عبدی

المؤمن»

حدیث قدسی

۱۵۵ - ۱۵۶

« للصائم فرحتان یفرحهما اذا افطر فرح و اذا لقی ربّه فرح

بصومه»

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

۹۲

« لکلّ شیء آفه و آفه الدین ترک الصلاه»

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

۲۶۷

« لم یرضها ثواباً لأولیائه و لا عقاباً لأعدائه»

امیرالمؤمنین علیه السلام

۳۵۲

« ما أحسن الوفاء و أقبح الجفاء»

امیرالمؤمنین علیه السلام

۳۱۲

« من رآنی فقد رأی الحقّ»

رسول اللّه صلی الله علیه و آله

۱۵۲

« ناجاهم فی فکرهم وكَلَّمَهُمْ فی ذات عقولهم»

امیرالمؤمنین علیه السلام

۳۲۷

ص:۴۸۶

« نوّر الله قلبه»

رسول اللّه صلى الله عليه و آله

۳۳۱

« النوم عليها قبل طلوع الشمس»

رسول اللّه صلى الله عليه و آله

۲۶۰

«و الايمان مخالط لحمک و دمک»

رسول اللّه صلى الله عليه و آله

۱۶۶

« وَساعه لمعاشره الاخوان والثقات الذين يعرفونكم

عيوبكم. . .»

امام كاظم عليه السلام

۱۸۲

« الوضوء نور»

امام صادق عليه السلام

۲۳۳

« و هو شهر الانابه»

رسول اللّه صلى الله عليه و آله

۹۶

« هب لی من قلبک الخشوع و من بدنک الخضوع و من

عینیک الدموع»

امام صادق علیه السلام

۲۹۱

« هذا ما لا تقوم له السموات و الارض»

دعای کمیل

۲۱۴

« یا حجر الخیر»

امیرالمؤمنین علیه السلام

۲۱۷

« یا ربّ انّ آدم خلقتَه بیدک. . . قال یا موسی أَمَا عَلِمْتَ أنّ

الجفاء للحبیب شدید لاتحامل من الاحبّاء ماتحامل من

الاعداء»

حدیث قدسی

۱۱۸ - ۱۲۱

« یا رفیقَ من لا رفیقَ له»

دعای جوشن کبیر

۳۱۴

« یا معبود العابدین، یا معروف العارفین، یا محبوب من أحبّه

یا جلیس الذاکرین، یا مشکور الشاکرین»

زیارت امام رضا علیه السلام

۱۴۸

ص:۴۸۷

فهرست اشعار

۲۲۴

چه خوش بی مهربونی هر دو سر بی

باباطاهر عریان

۴۳۴

حسن یوسف را به عالم کس ندید

؟

۱۹۳

خدایا داد از این دل داد از این دل

باباطاهر عریان

۱۸۹

خواهی نشوی رسوا

؟

۱۰۶

خوشا آنان که الله یارشان بی

باباطاهر عریان

۱۷۵

خوشا آنانکه دائم در نمازند

باباطاهر عریان

۳۱۵

خوشا آن دل که مأوای تو باشد

دوستان عیب کنندم که چرا دل به تو بستم

سعدی شیرازی

۳۲۲

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند

حافظ شیرازی

۳۱۶

دید موسی کافری اندر رهی

ملا احمد نراقی

۳۷۵

رشته ای بر گردنم افکنده دوست

؟

۳۱۱

ز هر چه غیر یار استغفرالله

فیض کاشانی

۳۱۶

زین سخن آمد دل موسی به جوش

ملا احمد نراقی

۳۷۵

شب تاریک ره وادی ایمن در پیش

حافظ شیرازی

۴۰۲ - ۴۰۱

ص: ۴۹۰

۴۳۰

غیبت نکرده ای که شوم طالب حضور

فروغی بسطامی

۳۲۸

کای صوفی شراب آنگه شود صاف

حافظ شیرازی

۳۲۸

کعبه یک سنگ نشانی است که ره گم نشود

ناصرالدین شاه

۲۵۳

کودکان گاهی به خشم و گه به نازا

ملا احمد نراقی

۳۷۷

که یکی هست و نیست جز او

هاتف اصفهانی

۲۲۴

گرت سلطنت فقر ببخشد ای دل

حافظ شیرازی

۶۳

گر قدمت هست چو مردان برو

سعدی شیرازی

۱۰۹

گر می پذیری خسته، ما سخت خسته ایم

؟

۶۷

گفت ای موسی توانی یک پیام

ملا احمد نراقی

۳۷۵

گفت حق کو آن پیام بنده ام

ملا احمد نراقی

۳۷۶

گفت رو از من بر آن تند خو

ملا احمد نراقی

۳۷۶

لابه کرد عیسی ایشان را که این

مولوی

۱۲۴

لطف الهی به منِ خوار و زار

؟

۶۸

نقش کردم رخ زیبای تو بر خانه دل

؟

۱۶۶

هر سر موی مرا با تو هزاران کار است

حافظ شیرازی

۲۷۶

هر که بی باکی کند اندر طریق

مولوی

۱۲۵

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق

حافظ شیرازی

۱۴۰

هزار نکته باریک تر ز مو اینجاست

؟

۴۱۴

یا ربّ به سرّ و سرّ ذات بی مثالت

مهدی الهی قمشه ای

۱۴۴

یک نظر در کار این ویرانه کن

ملا احمد نراقی

فهرست اعلام

فهرست جاها

ص:۴۹۶

کتابنامه

۱. قرآن کریم، ترجمه استاد انصاریان

۲. الإحتجاج، ابومنصور احمد بن علی طبرسی، ۱ جلد، نشر مرتضی، مشهد مقدس، ۱۴۰۳ ه. ق

۳. الإرشاد، شیخ مفید، ۲ جلد در یک مجلد، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ ه. ق

۴. إرشاد القلوب، حسن بن ابی الحسن دیلمی، دو جلد در یک مجلد، انتشارات شریف رضی، ۱۴۱۲ ه. ق

۵. الاستیعاب، ابن عبد البر، ناشر: دارالجیل، بیروت، ۱۴۱۲

۶. اطیب البیان فی تفسیر القرآن، طیب سید عبد الحسین، ناشر: انتشارات اسلام، تهران، ۱۳۷۸ ه. ش

۷. أعلام الدین، حسن بن ابی الحسن دیلمی، ۱ جلد، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، قم، ۱۴۰۸ ه. ق

۸. إعلام الوری، امین الاسلام فضل بن حسن طبرسی، ۱ جلد، دار الکتب الإسلامیه، تهران

۹. أعیان الشیعه، سید محسن امین، ۱۱ جلد، ناشر: دار التعارف للمطبوعات، بیروت

۱۰. إقبال الأعمال، سید علی بن موسی بن طاوس، ۱ جلد، دار الکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳۶۷ ه. ش

۱۱. الأمالی، شیخ صدوق، ۱ جلد، انتشارات کتابخانه اسلامیه، ۱۳۶۲ ه. ش

۱۲. الأمان، سید علی بن موسی بن طاوس، ۱ جلد، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، قم، ۱۴۰۹ ه. ق

۱۳. الانتصار، العاملی (معاصر) ، ۹ جلد، دار السیره، بیروت، ۱۴۲۲ ه. ق

۱۴. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ۱۱۰ جلد، مؤسسه الوفاء بیروت، لبنان، ۱۴۰۴ ه. ق

۱۵. بدایع الکلام فی تفسیر آیات الأحکام، ملکی میانجی محمد باقر، ناشر: مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۰ ق

۱۶. البرهان فی تفسیر القرآن، بحرانی سید هاشم، قرن یازدهم، ناشر: بنیاد بعثت، تهران، ۱۴۱۶ ه. ق

۱۷. البلد الأمین، ابراهیم بن علی عاملی کفعمی، ۱ جلد، چاپ سنگی

۱۸. تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، انتشارات دار الفکر، بیروت، ۱۴۱۵

۱۹. تحریر المواعظ العددیه، علی مشکینی، ناشر: الهادی

۲۰. تحف العقول، حسن بن شعبه حرانی، ۱ جلد، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۴ ه. ق

۲۱. تفسیر احسن الحدیث، قرشی، سید علی اکبر، ناشر: بنیاد بعثت، تهران، ۱۳۷۷ ه. ش

۲۲. تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ۲ جلد، چاپخانه علمیه، تهران، ۱۳۸۰ ه. ق

۲۳. تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو، ناشر: دار الکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون، بیروت، ۱۴۱۹ ه. ق

۲۴. تفسیر المحیط الأعظم و البحر الخضم، آملی، سید حیدر، ناشر: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران، ۱۴۲۲ ه. ق

۲۵. تفسیر روح البیان، حقی بروسوی، اسماعیل، ناشر: دارالفکر، بیروت، بی تا

۲۶. تفسیر قمی، علی بن ابراهیم بن هاشم قمی، ۲ جلد، مؤسسه دارالکتاب، قم، ۱۴۰۴ ه. ق

۲۷. تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، قمی، مشهدی محمد بن محمدرضا، ناشر: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۶۸ ه. ش

۲۸. تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ناصر، ناشر: دار الکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳۷۴ ه. ش

۲۹. تفسیر نور الثقلین، عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، ناشر: انتشارات اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۵ ه. ق

۳۰. التهذیب، شیخ طوسی، ۱۰ جلد، دار الکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳۶۵ ه. ش

۳۱. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، شیخ صدوق، ۱ جلد، ناشر: دار الرضی، ۳۸۶ه. ق

۳۲. جامع الأخبار، تاج الدین شعیری، ۱ جلد، انتشارات رضی، قم، ۱۳۶۳ ه. ش

۳۳. الجواهر السنیه - کلیات حدیث قدسی، محدث عاملی - زین العابدین کاظمی خلخالی، ناشر:

انتشارات دهقان

۳۴. الجوهر الثمین فی تفسیر الکتاب المبین، شبر، سید عبد الله، ناشر: مکتبه الألفین، کویت، ۱۴۰۷ ه. ق

۳۵. حجه التفاسیر و بلاغ الإکسیر، بلاغی، سید عبد الحجت، ناشر: انتشارات حکمت، قم، ۱۳۸۶ ه. ق ۳۶. الحکمه المتعالیه فی الأسفار العقلیه الأربعه، صدر الدین محمد الشیرازی، ناشر: دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۸۱ م

۳۷. الحیاه با ترجمه احمد آرام، اخوان حکیمی - احمد آرام، ۶ جلد، ناشر: دفتر نشر فرهنگ اسلامی

۳۸. الخرائج و الجرائح، قطب راوندی، ۳ جلد، ناشر: مدرسه امام مهدی

۳۹. الخصال، شیخ صدوق، دو جلد در یک مجلد، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۳ ه. ق

۴۰. دائره المعارف تشیع، چاپ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ناشر: شهید سعید محبی

۴۱. روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، آلوسی، سید محمود، ناشر: دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵

ه. ق

۴۲. روضه الواعظین، محمد بن حسن فتال نیشابوری، ۱ جلد، انتشارات رضی، قم

۴۳. شرح فصوص الحکم، مؤید الدین جندی

۴۴. صحیح البخاری، محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن المغیره البخاری، دارالفکر، ۱۴۰۱

۴۵. صحیح مسلم، مسلم النیشابوری، دار الفکر بیروت

۴۶. صحیفه سجادیه، ترجمه استاد انصاریان

۴۷. الطرائف، سید علی بن موسی بن طاوس، ۱ جلد، چاپخانه خیام، قم، ۱۴۰۰ ه. ق

۴۸. العقائد الإسلامیه، مرکز المصطفی (معاصر) ، ۴ جلد، نشر مرکز المصطفی للدراسات الاسلامیه، قم

۴۹. عوالی اللآلی، ابن ابی جمهور احسائی، ۴ جلد، انتشارات سید الشهداء علیه السلام، قم، ۱۴۰۵ ه. ق

۵۰. غرر الحکم و درر الکلم، عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، ۱ جلد، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۶۶ ه. ق

۵۱. الفتوحات المکیه، محی الدین ابن عربی، ۴ جلدی، دار صادر بیروت

۵۲. الفصول المختاره، شیخ مفید، ۱ جلد، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ ه. ق

۵۳. فضائل الخمسه من الصحاح السته، سید مرتضی فیروز آبادی، ۳ جلد، ناشر: اسلامیه

۵۴. الفضائل و الرذائل، المظاهری، معاصر

۵۵. فلاح السائل، سید علی بن موسی بن طاوس، ۱ جلد، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم

۵۶. قاموس قرآن، قرشی، سید علی اکبر، ناشر: دار الکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳۷۱ ه. ش

۵۷. الکافی، کلینی، ۸ جلد، دار الکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳۶۵ ه. ش

۵۸. کامل الزیارات، ابن قولویه قمی، ۱ جلد، انتشارات مرتضویه، نجف اشرف، ۱۳۵۶ ه. ق

۵۹. کتاب العین، الخلیل الفراهیدی، ناشر: مؤسسه دار الهجره، چاپ دوم، ۱۴۰۹

۶۰. کشف الأسرار و عده الأبرار، رشید الدین میبدی – احمد بن ابی سعد، ناشر: انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۱ ه. ش

۶۱. کشف الخفاء، العجلونی، انتشارات دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۸

۶۲. کشف الغمه، علی بن عیسی إربلی، ۲ جلد، چاپ مکتبه بنی هاشمی، تبریز، ۱۳۸۱ ه. ق

۶۳. کشف الیقین، علامه حلی، حسن بن یوسف، ۱ جلد، مؤسسه چاپ و انتشارات وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد، ۱۴۱۱ ه. ق

۶۴. کشف الیقین، علامه حلی حسن بن یوسف، ۱ جلد، مؤسسه چاپ و انتشارات وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد، ۱۴۱۱ ه. ق

ص:۵۰۱

۶۵. کمال الدین، شیخ صدوق، ۲ جلد در یک مجلد، دارالکتب الإسلامیه، قم، ۱۳۹۵ ه. ق

۶۶. کنز العمال، المتقی الهندی، ۱۶ جلد، مصادر عامه، نشر موسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۹

۶۷. گنجینه دانشمندان، محمد شریف رازی، چاپخانه پیروز

۶۸. لسان العرب، ابن منظور، ناشر: نشر أدب الحوزه، قم، ۱۴۰۵

۶۹. اللهوف، سید علی بن موسی بن طاوس، ۱ جلد، انتشارات جهان، تهران، ۱۳۴۸ ه. ش

۷۰. المبسوط، شیخ طوسی، ناشر: المکتبه المرتضویه لإحیاء آثار الجعفریه، طهران، ۱۳۸۷

۷۱. مثیر الأحزان، ابن نما حلی، ۱ جلد، انتشارات مدرسه امام مهدی علیه السلام، قم، ۱۴۰۶ ه. ق

۷۲. مجمع البحرین، الشیخ الطریحی، ناشر: مکتب النشر الثقافه الإسلامیه، ۱۴۰۸

۷۳. مجموعه ورام، ورام بن ابی فراس، ۲ جلد در یک مجلد، انتشارات مکتبه الفقیه، قم

۷۴. المحجه البیضاء فی تهذیب الإحیاء، ملا محسن فیض کاشانی، مؤسسه انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، قم، چاپ چهارم، ۱۴۱۷ ه. ق

۷۵. المستدرک، الحاکم النیشابوری، طبعه مزیده بفهرس الأحادیث الشریفه

۷۶. مستدرکات أعیان الشیعه، سید حسن امین، ۷ جلد، ناشر: دار التعارف للمطبوعات بیروت

۷۷. مستدرکات علم رجال الحدیث، الشیخ علی النمازی الشاهرودی، ناشر: ابن المولف حیدری، طهران، ۱۴۱۵

۷۸. مستدرک الوسائل، محدث نوری، ۱۸ جلد، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، قم، ۱۴۰۸ ه. ق

۷۹. مستدرک سفینه البحار، الشیخ علی النمازی الشاهرودی، مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرسین، قم، ۱۴۱۹

۸۰. مسند احمد، الإمام احمد بن حنبل، ۶ جلد، نشر دار صادر، بیروت

۸۱. مشکاه الأنوار، ابوالفضل علی بن حسن طبرسی، ۱جلد، کتابخانه حیدریه، نجف اشرف، ۱۳۸۵ ه. ق

۸۲. المصباح، ابراهیم بن علی عاملی کفعمی، ۱ جلد، انتشارات رضی، قم، ۱۴۰۵ ه. ق

۸۳. مصباح المتهجد، شیخ طوسی، ۱ جلد، مؤسسه فقه الشیعه، بیروت، ۱۴۱۱ ه. ق

۸۴. معارف و معاریف، حسینی دشتی، مصطفی، موسسه فرهنگی آرایه

۸۵. مفاتیح الجنان، ترجمه استاد انصاریان

۸۶. مفردات، الراغب الاصفهانی، دفتر نشر الکتاب، تهران

۸۷. مکارم الأخلاق، رضی الدین حسن بن فضل طبرسی، ۱ جلد، انتشارات شریف رضی، قم، ۱۴۱۲ ق

۸۸. مناقب آل أبی طالب علیه السلام، ابن شهر آشوب مازندرانی، ۴ جلد، مؤسسه انتشارات علامه، قم، ۱۳۷۹ ه. ق

ص:۵۰۲

۸۹. من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، ۴ جلد، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۳ ه. ق

۹۰. منهاج النجاح فی ترجمه مفتاح الفلاح، علی بن طیفور بسطامی، قرن یازدهم، انتشارات حکمت

۹۱. النور المبین فی قصص الأنبیاء و المرسلین، محدث جزائری، ۱ جلد، ناشر: آیت الله مرعشی، ۱۱۱۲ ه. ق

۹۲. نهج البلاغه، ترجمه استاد انصاریان

۹۳. نهج الفصاحه مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله، ابو القاسم پاینده (معاصر) ، ناشر: دنیای دانش

۹۴. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ۲۹ جلد، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، قم، ۱۴۰۹ ه. ق

۹۵. وفیات الأئمه، من علماء البحرین والقطیف (معاصر) ، ناشر: دار البلاغه، بیروت، ۱۴۱۲ ه. ق

۹۶. ینابیع الموده لذوی القربی، القندوزی، انتشارات دار الاسوه، ۱۴۱۶ ه. ق

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹